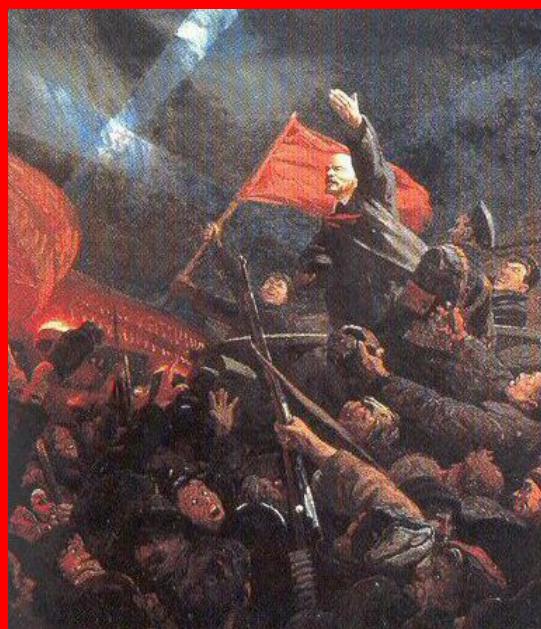


۵ روْزی که دنیا را لرزاَند

جان رپید



تُرجمه: رحیم نامور - بهرام دانشی

۱۰ روزی که دنیا را لرزاند

نوشته: جان رید

ترجمه: رحیم نامور – بهرام دانش

• ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند
• نوشتہ: جان رید
• ترجمه: رحیم نامور – بهرام دانش
• چاپ اول: انتشارات حزب توده ایران
• انتشار مجدد: چاوشان نوزایی کبیر
• آدرس:

<http://chawoshan.mihanblog.com>

ترجمه فارسی این کتاب از روی متن انگلیسی آن که در برخی فصول با اختصار چاپ شده بود، انجام گرفته و کمبود های آن سپس از روی متن کامل ترجمه روسی کتاب تکمیل گردید. ترجمه بخش انگلیسی توسط ر. نامور و ترجمه بخش های تکمیلی به زبان روسی توسط ب. دانش انجام گرفته است.

یاد آوری

در ایامی که روزنامه نگار مترقبی و آگاه دل آمریکایی - جان رید- اثر خود را درباره‌ی انقلاب اکتبر می‌نوشت، بنا به حکم بر ظواهر امور و بی‌خبری از کل مسائل، در باره‌ی لئون تروتسکی توصیف ستایشگرانه‌ای در کتاب آورده است. بعد‌ها نقش واقعی تروتسکی، که از همان آغاز برائین عیان بود، بر همه جهان آشکار گردید. از آن‌جا که ممکن است از توصیف پیاک دلانه‌ی جان رید نئوتروتسکیست‌های ما استفاده کنند سودمند دانستیم درباره‌ی نظر لینین درباره‌ی تروتسکی و تروتسکیسم برخی واقیات تاریخی را یادآور شویم. زیرا اگر کسی واقعاً به مارکسیسم - لینینیسم دل بسته است و به قضاوت نظرهای سیاسی لینین باور دارد، در دام تروتسکیسم نمی‌افتد. لینین در زندگی خود بارها با تروتسکی مبارزه و به کرات او را افشا کرده است و حتی در دورانی که تروتسکی به بلویک‌ها پیوست و عضو حزب کمونیست بود، لینین در گفتگویی با گورکی در حق وی چنین گفت: "تروتسکی با ماست، ولی از ما نیست." (لینین و گورکی - اسناد مربوط به یک دوستی، برلین و وایمار، ۱۹۷۰، صفحه ۷۵)

از همان کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، تروتسکی در مسائل حزبی و سیاسی متعددی در مقابل لینین می‌ایستاد. در دوران ارتجاع ستالی پین، حزب در شرایط دشواری بود و دو فراکسیون یعنی "تصفیه طلبان" که مخالف وجود سازمان مخفی بودند و "فراخوانندگان" (یا "اتزویست‌ها") که مخالف فعالیت علنی حزب بودند، آن را تقسیم کرده و دچار اختلافات شدید درونی ساخته بودند. در این جریان تروتسکی با اصطلاح خود در وضع "سانتریستی" ایستاده ولی عملاً با تصفیه طلبان و دیگر مخالفان مشی لینینی همراهی می‌کرد و به جای پیوستن به سیاست لینینی افشاء اصولی این فراکسیون‌ها، سازش غیر اصولی را توصیه و تبلیغ می‌کرد.

در همین سال‌هاست (۱۹۱۱) که لینین تروتسکی را "یهودا تروتسکی" (یهودا استخریبوطی یکی از هواریون مسیح است که در مقابل دریافت مزد مسیح را به چنگ دشمنان سپرد) نامید. در سال ۱۹۱۴ لینین در باره‌ی روش ریاکارانه و نفاق افکنانه تروتسکی چنین نوشت:

"تروتسکی که خوش خدمتی نشان می‌دهد، از همه خطرناک‌تر است. تروتسکی هرگز و در هیچ یک از مسائل جدی و مارکسیستی یک عقیده پابرجا نداشته و همیشه در داخل شکاف اختلاف "خزیده است" و گاه به این طرف و گاه به آن طرف نوسان کرده است و در لحظه کنونی نیز با بوندیست‌ها (ناسیونالیست‌های یهود) و گروه "تصفیه طلبان" همراهی می‌کند. (کلیات لینین به روسی، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۳)

در آستانه انقلاب اکتبر تروتسکی که بر رأس گروه "بین منطقه‌ای‌ها" (مژرایونتس) قرار داشت، به بلویک‌ها پیوست، ولی او که هرگز لینینیسم را درک نکرده بود با تعبیر غلط و غیر مارکسیستی از مفهوم "انقلاب مدام"، انقلاب اکتبر را تنها به عنوان "تکان دهنده" انقلاب پرولتری در اروپای باختり توصیف می‌کرد. "انقلاب مدام" در مارکسیسم در شرایط تاریخی مورد بحث عبارت بود از انقلاب بورژوا دمکراتیک به سوی انقلاب سوسیالیستی و اجراء انقلاب سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برای تحول بنیادی جامعه و نه به معنای تازاندن مصنوعی انقلاب در قاره اروپا. تروتسکی در این دوران نقش دهقانان را نیز انکار می‌کرد و بر آن بود که در روسیه انقلاب طبقه کارگر مسلمان‌منجر به پیدایش تصادم و تضاد بین کارگر و دهقان می‌شد. این نظریات تروتسکی را لینین به عنوان نظریات "چپ روانه و نامعقول" (جلد ۲۰، ص ۳۲۱) توصیف کرد و در انتقاد از آن نوشت:

نظریات تروتسکی نظریاتی التقاطی است "که دعوت به مبارزه قاطع انقلابی از جانب پرولتاریا برای تصرف قدرت حاکمه از بلشویک‌ها اخذ می‌کند، ولی انکار و نفی نقش دهقانان را از منشویک‌ها می‌گیرد." (جلد ۲۱، صفحات ۳۸۱-۳۸۲)

پس از پایان جنگ داخلی (۱۹۲۰-۱۹۲۱) تروتسکی بحث را بر اتحادیه‌های کارگری تحمیل کرد. وی در مورد اتحادیه‌ها ضرورت اجراء اسلوب فرماندهی، "تکان دادن" کادرها از طریق شیوه‌های اداری و سیاست "سفت کردن پیچ‌ها" را مطرح ساخت. در این ایام لینین خطای تئوریک و زیان و خطر سیاسی نظریات تروتسکی را مطرح ساخت و نوشت که مختصات این نظریات تروتسکی عبارت است از:

"۱) فراموش کردن مارکسیسم، آن جا که رابطه سیاست و اقتصاد در یک تعریف از لحاظ تئوریک غلط و التقاطی بیان می‌شود؛

۲) دفاع یا مستور داشتن خطای سیاسی که در سیاست "تکان دادن" بیان شده که اگر به این اشتباه به موقع اعتراف نشود و به موقع اصلاح نگردد، به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا منجر خواهد شد؛

۳) گامی به عقب در هر عرصه مسائل تولیدی و اقتصادی از طریق طرح تزهای عمومی و مجرد و انتزاعی و "میان‌تهی" و از جهت نظری خطا همراه با فرمول بندی‌های روشن فکرانه و فراموش کردن عملی ترین و پراتیک‌ترین نکات.

لینین در "نامه به کنگره" که آن را در ۲۳ و ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲ تنظیم کرده است، در باره تروتسکی ارزیابی زیرین را می‌دهد:

"رفیق تروتسکی، همان طور که چگونگی مبارزه‌ی او علیه کمیته مرکزی در مورد مسئله کمیسیاریای ملی نشان داد، خصوصیتش تنها استعداد‌های برجسته اش نیست. او شخصاً شاید با استعدادترین فرد کمیته مرکزی فعلی باشد، ولی در عین حال خود پسندی او نیز از حد و اندازه فزون است و به جنبه صرفاً اداری کارها شیفتگی فوق العاده دارد." (لینین.

ج ۲، صفحه ۹۱۰۹

پس از درگذشت لینین، تروتسکی به فعالیت خود، که از جهت سیاسی خطأ و از جهت سازمانی تخریبی و فراکسیونی بود، افزود و همان طور که لینین بیم داشت، خطر انشعاب در حزب را به وجود آورد. روش تروتسکی او را به شدت در حزب و رهبری منفرد کرد و منجر بدان شد که در کنگره پانزدهم حزب بلشویک (۱۹۲۷) تبلیغ تروتسکیسم را مخالف عضویت در حزب دانست. در سال ۱۹۲۹ تروتسکی به خارجه تبعید شد. تروتسکی در خارجه از فعالیت تفرقه آمیز علیه جنبش کمونیستی باز نایستاد و اینک سران جریان تروتسکیسم جهانی که با سازمان‌های امپریالیستی پیوند یافته اند به این سیاست تفرقه جویانه که در جنبش کارگری و کمونیستی جهانی تحت شعار‌های به ظاهر چپ ادامه می‌دهند. یکی از وظایف مهمی که تروتسکیسم در برابر خود نهاده ایجاد عدم اعتماد به کشورهای سوسیالیستی، به ویژه اتحاد شوروی، شکاف در جبهه ضد سرمایه‌به سود سرمایه است.

برای آن که مضرات و خطرات نقش تفرقه افکنانه سفسطه‌های "چپ" از نوع تروتسکیسم و مائوئیسم روشن شود، سودمند می‌دانیم به برخی سخنان لینین راجع به اهمیت نقش وحدت جهانی مجاهدان انقلابی اشاره کنیم. زیرا به ویژه در این زمینه است که تروتسکیسم ضربت خود را وارد می‌سازد.

لینین بارها خاطر نشان می کرده است که مبارزه پرولتاریایی یک کشور تنها به مبارزه علیه بورژوازی داخلی آن محدود نمی ماند و به ناچار با مبارزه پرولتاریایی کشورهای دیگر علیه سرمایه داری جهانی پیوند می یابد. لینین نوشت: "بدین سان انقلاب سوسیالیستی تنها و بهطور عمده مبارزه پرولتاریای انقلابی یک کشور جداگانه علیه بورژوازی خودی خواهد بود. نه، بلکه این مبارزه همه مستعمرات و سرزمین هایی خواهد بود که از امپریالیسم ستم می بینند، این مبارزه همه کشورها علیه امپریالیسم جهانی خواهد بود." (ج ۳۰، ص ۱۴۴).

به همین جهت لینین پیوسته مسئله ضرورت تأمین وحدت و هم پیوستگی مبارزان در راه سوسیالیسم را در مقیاس یک کشور و در مقیاس جهانی مورد تأیید و تأکید قرار می داد و می گفت:

در مقابل جبهه غول آسای قدرت های امپریالیستی، ما که با امپریالیسم مبارزه می کنیم جمعی هستیم که به یک به هم پیوستگی اکید نظامی نیازمندیم و ما هر گونه کوششی برای بر هم زدن این به هم پیوستگی را پدیده ای می شمریم که به هیچ وجه نمی باید تحمل شود، آن را خیانت به منافع مبارزه علیه امپریالیسم جهانی می دانیم." (کلیات، جلد ۳۰، صفحه ۳۱۶).

لینین می گفت که امپریالیست ها به ویژه توجه دارند که سیاست های حادثه جویانه به اصطلاح چپ را تشویق کنند، زیرا این سیاست ها بر حسب ظاهر به جریاناتی شباهت دارد که "از جهت عباراتی که به کار می برد بسیار انقلابی و از جهت نظریات واقعی خود ابداً انقلابی نیست." (ج ۶، صفحه ۲۸۱).
لینین می آموخت که:

"مبارزه علیه امپریالیسم به یک جمله پردازی تو خالی و دروغین مبدل می شود اگراین مبارزه با مبارزه علیه اپورتونیسم با قوت تمام گره نخورد." (جلد ۲۲، صفحه ۲۸۱).

این تعالیم لینین دو نکته مهم را که فعلیت و حدت کامل خود را حفظ کرده است برجسته می کند:
اول - اتحاد همه پرولتاریای انقلابی در مقیاس جهانی و هم پیوستگی اکید آن ها با یک دیگر شرط ضرور مبارزه کامیابانه این پرولتاریا با امپریالیسم است که در مقیاس جهانی متحد شده است. هرگونه تفرقه ای در این اتحاد خیانت است. تروتسکیسم مدت هاست که به این خیانت مشغول است و نقش عمده و اصلی او تفرقه اندازی در صفوف انقلابیون است؛

دوم - امپریالیسم به ویژه از تئوری های ما وراء چپ و از عبارت پردازی های تو خالی و تجریدی انقلابی مآبانه برای ایجاد تفرقه در جنبش انقلابی و جلب عناصر نا استوار و سطحی و بی تجربه در این جنبش به سود خود استفاده می کند. مبارزه با انواع اپورتونیسم از "چپ" و راست شرط ضرور تحکیم ایده ای صفوف مبارزان انقلابی، شرط مقدماتی اثر بخش کردن مبارزه علیه امپریالیسم جهانی است. در جریان خواندن این کتاب نیز ابداً نباید فراموش کرد که تروتسکیسم یکی از اشکال اپورتونیسم "چپ" است که سازمان های جاسوسی امپریالیستی آن را برای ایجاد شکاف در نهضت انقلابی ضد امپریالیستی تغذیه و تقویت می کنند. طرد آن از شرایط ضرور مبارزه یپیگیر علیه امپریالیسم است.

از لنین در مورد کتاب

با علاقه و توجهی فراوان کتاب جان رید "ده روزی که دنیا را لرزاند" خواندم. من خواندن این کتاب را به تمام کارگران جهان توصیه می‌کنم. این کتابی است که من آرزو دارم در میلیون‌ها نسخه به چاپ برسد و به همه زبان‌ها ترجمه شود. این کتاب حقیقی ترین و روشن‌ترین تصویر از حادثی است که وقوف برآن‌ها برای فهم چگونگی انقلاب پرولتاریایی و دیکتاری پرولتاریا دارای اهمیتی به سزا است. این مسائل با گسترش بسیار مورد بحث و بررسی قرار دارد. اما هر کس پیش از این که این اندیشه‌ها را قبول یا رد کند باید به اهمیت تصمیم خویش واقف باشد. کتاب جان رید بدون تردید در روشن کردن مسئله‌ای که مسئله اساسی انقلاب کارگری بین‌المللی است کمک خواهد کرد.

و. ای. لنین

آخر سال ۱۹۱۹

مقدمه کروپسکایا بر چاپ روسی کتاب

"ده روزی که دنیا را لرزاند" چنین است عنوانی که جان رید به کتاب شایان تحسین خود داده است، در این کتاب روزهای نخستین انقلاب اکابر به نحو فوق العاده روشن و پرتوانی تصویر شده است، این کتاب تنها عبارت از بیان ساده فاکتها و مجموعه‌ای از اسناد نیست، بلکه رشتۀ ایست از صحنه‌های زنده و آن چنان نمونه‌وار که می‌تواند در ذهن هر فرد شرکت کننده در انقلاب صحنه‌های مشابهی را، که خود آن شخص شاهد آن بوده است، زنده سازد. تمام این مناظر که از زندگی گرفته شده به بهترین وجهی روحیه توده‌ها را منعکس می‌سازد - روحیه‌ای که هر کنش انقلاب کبیر به ویژه در بطون آن مفهوم می‌گردد.

در بادی نظر شگفت‌انگیز می‌نماید که چگونه یک ییگانه، یک آمریکایی که زبان مردم را نمی‌دانسته و به نحوه زندگی خلق آشنا نبوده، توانسته است این چنین اثری به وجود آورد. علی‌الظاهر قاعده‌تا" این چنین کسی می‌باشد در هر قدم دچار اشتباهات مضحکی گردد و به بسیاری مسائل مهم سرسری بنگرد.

ییگانگان درباره‌ی روسیه شوروی به نحو دیگری چیز می‌نویسند. آنان یا به هیچ وجه حادثی را که به وقوع پیوسته در کنمی کنند، یا واقعیت‌های جداگانه را که غالباً نمونه‌وار نیستند، گرفته و آن‌ها را تعییم می‌دهند. درست است که تعداد ناظران خارجی انقلاب اندک بوده است.

جان رید یک ناظر بی‌تفاوت نبود. او یک انقلابی پر شور، و کمونیستی بود که معنای حادث و مفهوم نبرد بزرگ را در کمی کرد. این درک به وی دیده‌ای تیزبین داد که بدون آن نمی‌توانست این چنین اثری به وجود آورد.

روس‌ها درباره انقلاب اکابر به نحو دیگری می‌نویسند. اینان یا به ارزیابی انقلاب می‌پردازند و یا آن وقایعی را تصویر می‌کنند که خود در آن شرکت داشته‌اند. کتاب جان رید منظره عمومی انقلاب واقعی توده مردم را عرضه می‌دارد و از این جهت برای جوانان و برای نسل‌های آینده - آن‌هایی که انقلاب اکابر برای شان دیگر جزء تاریخ قرار می‌گیرد - دارای ارزش بزرگ ویژای است. کتاب رید نوعی حماسه است.

جان رید خود را با انقلاب روسیه پیوند داد. روسیه شوروی به او نزدیک بود و برای اوجای زادگاهش را گرفت. وی در این سرزمین به بیماری تیفوس در گذشت و در پای دیوار سرخ مدفون گردید. کسی که همانند جان رید مراسم تدفین قربانیان انقلاب را ترسیم کند وی را این چنین افتخاری می‌سزد.

ن. کروپسکایا

مقدمه مؤلف

کتاب حاضر بخش فشرده‌ای است از تاریخ متراکم بدان‌گونه که من شاهد آن بوده‌ام. مدعی هیچ چیز دیگر نیست جزء یک شرح تفصیلی از انقلاب نوامبر، آن هنگام که بلشویک‌ها در رأس کارگران و دهقانان قدرت دولتی روسیه را بدست آورده، آن را در اختیار شوراها قرار دادند.

قسمت عمده کتاب مربوط می‌شود به "پتروگراد سرخ" – پایتخت و قلب قیام. اما خواننده باید متوجه باشد که آن‌چه در پتروگراد صورت پذیر شد باشد کمایش مختلف و در فواصل مختلف در سراسر روسیه تقریباً یکسان تکرار شد.

در این کتاب که نخستین مجلد از سلسله کتاب‌هایی است که من به رشتہ تحریر می‌کشم، خویشن را به بیان حوادث روزانه که خود شاهد و ناظر آن‌ها بوده‌ام و یا آن‌چه از شهود قابل اعتماد شنیده‌ام، محدود می‌سازم. بدواً طی دو فصل، یعنی مقدمه و فصل اول، به نحو اختصار به شرح زمینه و علل انقلاب نوامبر می‌پردازم. من متوجه هستم که مطالعه این دو فصل کمالت آور است، اما این دو فصل برای فهم فصل‌های آینده اهمیت به سزاوی دارد.

مسائل بسیاری است که طبعاً در برابر خواننده قرار می‌گیرد: بلشویک‌ها چگونه سازمان دولتی‌ای به وجود آورند؟ اگر بلشویک‌ها قبل از انقلاب نوامبر طرف‌دار مجلس مؤسسان بودند چرا بعداً به نیروی اسلحه آن را برانداختند؟ اگر بورژوازی، تا آن‌گاه که خطر از ناحیه بلشویک‌ها برایش محسوس نبود با مجلس مؤسسان مخالفت می‌ورزیدند، چگونه بعداً مبدل به پرچم‌دار آن شد؟

این‌ها و بسیاری مسائل دیگر را نمی‌توان در این‌جا پاسخ گفت. نگارنده در مجلد دیگری "کورنیوف تا برست‌لیتوفسک" که محتوی جریان انقلاب تا هنگام صلح با آلمان و شامل چگونگی خود جریان صلح است مسائل مزبور را مورد بررسی قرار خواهم داد. در آن‌جا من منشاء و وظایف سازمان‌های انقلابی، تحولات روحیه توده‌های مردم، انحلال مجلس مؤسسان، ساختمان حکومتی شوروی، و نتایج مذاکرات برست‌لیتوفسک را تشریح خواهم کرد.

هنگامی که سخن از نفوذ و شهرت روز افزون بلشویک‌ها می‌رود باید دانست که تلاش اقتصاد روسیه و ارتش روسیه نه در بیست و پنج اکتبر ۱۹۱۷ بلکه ماه‌ها قبل از آن، هم‌چون نتیجه ناگزیر و منطقی جریانی انجام گرفت که از سال ۱۹۱۵ آغاز گشت. مترجمین خودفروش که دربار سلطنت را بدست داشتند آگاهانه روسیه را به شکست کشانیدند تا صلح جداگانه‌ای را با آلمان زمینه‌سازی کنند. اکنون ما می‌دانیم که، هم کمبود اسلحه در جبهه که موجب عقب‌نشینی بزرگ تابستان ۱۹۱۵ گردید و هم کمبود خواربار در ارتش و در شهرهای بزرگ، درهم گسیختنگی صنایع و حمل و نقل در سال ۱۹۱۶ – همه این‌ها بخشی بود از خراب‌کاری عظیمی که در لحظه تعیین کننده توسط انقلاب ماه مارس دچار وقهه شد.

در چند ماه نخستین، پس از آن که نظام نوین به حاکمیت دست یافت، علیرغم آشفتگی که ناگزیر ملازم با هر انقلابی است که به ۱۶۰ میلیون مردم به حد اعلی ستمدیده جهان آزادی می‌بخشد، هم وضع داخلی کشور وهم قدرت رزمی ارتش آن بی‌تردید بهبود پذیرفت.

ولی "ماه عسل" به درازا نکشید. طبقات ثروت‌مند فقط و فقط انقلابی را می‌خواستند که حکومت را از تزار بگیرد و به آن‌ها بسپارد. آن‌ها می‌خواستند روسیه جمهوری مشروطه‌ای هم‌چون فرانسه و ایالات متحده و یا سلطنت مشروطه‌ای نظری انگلستان شود. ولی توده‌های مردم خواستار دموکراسی واقعاً کارگری و دهقانی بودند.

ویلیام انگلیش والینگ در کتاب خویش به نام "پیام روسیه" که شرح مختصری است از انقلاب ۱۹۰۵، روحیه کارگران روسی را که بعدها تقریباً همگی در صفحه بلشویسم قرار گرفتند بدین گونه تشریح می‌کند:

"آن‌ها (کارگران) می‌دیدند که حتی آزادترین حکومت‌ها، اگر به دست طبقات دیگر باشد، احتمالاً" ناچارند مانند گذشته گرسنه باشند ... کارگر روسیه انقلابی است، ولی زورگو نیست. دگماتیک نیست، از خرد محروم نیست. او حاضر است پشت باریکادها بجنگد – و می‌داند که یعنی چه – او در بین کارگران سراسر جهان یگانه کارگری است که این را از روی تجربه شخصی خویش می‌داند. او آمده است و می‌خواهد علیه ستم گران طبقه سرمایه‌داران – مبارزه کند و تا پایان مبارزه کند. ولی موجودیت طبقات دیگر را از یاد نمی‌برد. تنها چیزی که از آن‌ها می‌خواهد این است که، به هنگام در گرفتن طوفانی که فرام رسد، آن‌ها در این سو و در آن سو قرار گیرند ... آن‌ها (کارگران) تایید می‌کنند که سازمان‌های سیاسی آمریکا از سازمان‌های سیاسی آن‌ها بهتر است. ولی آن‌ها به هیچ روی نمی‌خواهند به جای مستبدی مستبد دیگر را (طبقه سرمایه‌دار را) بنشانند ... کارگران روسیه را در گروه‌های چند نفری در مسکو، در ریگا، در اودسا، تیرباران واعدام کردند. آن‌ها را هزارهزار به زندان افکنند، به کویرها و مناطق قطبی تبعید کردند. و آن‌ها همه این‌ها را به جان خریدند نه به خاطر چیزی مانند امتیازات مشکوک کارگران گلدفیلد یا کرپل کریک..."

بدین سبب است که در روسیه، در بحبوه جنگ، انقلاب سیاسی به انقلاب اجتماعی تکامل پیدا کرد و سرانجام عالی خود را در پیروزی بلشویسم یافت.

آ. ج. ساک مدیر بوروی اطلاعاتی روسیه در امریکا که کارش خصوصت با حکومت شوروی است چنین می‌گوید: "بلشویک‌ها کاینه خود را با واگذاری مقام نخست وزیری به نیکلای لنین، و وزارت خارجه را به لوتروتسکی، تشکیل دادند. تقریباً" بلاfaciale پس از انقلاب ماه مارس معلوم بود که آن‌ها "حتماً" حکومت را بدست خواهند گرفت. تاریخ بلشویک‌ها پس از انقلاب، تاریخ رشد دائمی آن‌هاست."

یگانگان و به ویژه امریکاییان غالباً بر روی "جهل" کارگران روسیه تکیه می‌کنند. راست است که آن‌ها به قدر مردم غرب تجربه سیاسی ندارند، در عوض، آن‌ها در سازمان‌های داوطلبانه خویش مکتبی عالی را گذرانیده‌اند. در سال ۱۹۱۷ کثوپراتیوهای مصرف در روسیه بیش از ۱۲ میلیون عضو داشت و شوراها به خودی خود تجسم معجز نمون نوع سازماندهی زحمت‌کشان روسیه است. علاوه بر این، شاید در سراسر جهان خلقی را نتوان یافت که به این خوبی تئوری سوسیالیستی و شیوه‌های به کار بستن آن را آموخته باشد. بینید ویلیام انگلیش والینگ خصائص این مردم را چگونه شرح می‌دهد:

"اکثر کارگران روسی می‌توانند بخوانند و بنویسن. کشور طی سال‌های بسیار در حال آنچنان غلیان شدیدی است که در رأس مبارزه آن‌ها نه فقط نمایندگان پیش رو طبقه آن‌ها بلکه هم‌چنین عناصر انقلابی بسیاری از اقسام تحصیل کرده قرار گرفتند که با اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی رستاخیز روسیه به کارگران روح دمیدند..."

بسیاری از مؤلفان خصوصت خویش را نسبت به نظام شوروی چنین توجیه می‌کنند: "آخرین مرحله انقلاب روسیه، نه کم و بیش، مبارزه عناصر "حسابی" جامعه علیه خشونت بلشویک‌ها بوده است." ولی واقعیت این است که طبقات ثروتمند بودند که با مشاهده رشد قدرت سازمان‌های انقلابی خلق مصمم شدند آن‌ها را سرکوب کنند و انقلاب را متوقف سازند. بورژوازی در تلاش برای دست‌رسی به این هدف سرانجام متولّ به وسائل مذبوه‌های گردید. بورژوازی برای در هم کوییدن دولت کرنسکی و شوراها، حمل و نقل را مختل کرد؛ به ایجاد هرج و مرج داخلی پرداخت؛ به منظور بر هم زدن کمیته‌های کارخانه‌ها، بسیاری از مؤسسات را تعطیل کرد؛ مقدادیر زیادی سوخت و مواد خام را منهدم کرد؛ برای بر هم زدن کمیته‌های نظامی مجازات اعدام را از نو برقرار ساخت؛ و شکست در جبهه را نادیده گرفت.

همه این‌ها برای رشد درخشنان بلشویسم غذایی بسیار عالی بود. بلشویک‌ها در پاسخ به این اعمال مردم را به جنگ طبقاتی فراخواندند و شعار "حاکمیت به شوراها" را اعلام داشتند. مابین این دو جریان که در دو قطب مخالف جاری بود گروه‌بندی‌هایی قرار

داشتند که تماماً و یا قسماً از بلویک‌ها پشتیانی می‌کردند – از جمله سویالیست‌های "معتل" که عبارت بودند از منشویک‌ها، اس‌ارها و چند حزب کوچک دیگر. این گروه‌بندی‌ها نیز در معرض حملات طبقات ثروتمند قرار گرفتند، ولی نیروی مقاومت آن‌ها را تئوری‌های خود آن‌ها نفی کرد.

منشویک‌ها و سویالیست‌های انقلابی اجمالاً چنین عقیده داشتند که روسیه از لحاظ اقتصادی هنوز برای انقلاب اجتماعی رسیده نشده و تنها یک انقلاب سیاسی می‌تواند تحقق پذیر باشد. بر حسب تفسیر آن‌ها توده‌های روسی آنقدر آمادگی نداشتند که بتوانند قدرت را بدست گیرند. آن‌ها بر آن بودند که هرگونه اقدامی که در این جهت صورت بگیرد نتیجه اجتناب‌پذیرش ایجاد عکس‌عملی خواهد بود که امکان می‌دهد یک این وقت ستم‌گر نظام سابق را برقرار سازد؛ و نتیجه آن شد که چون سویالیست‌های "معتل" به قدرت رسیدند از اعمال قدرت ترسیدند.

آن‌ها بر آن بودند که روسیه می‌باشد از همان مراحل تکامل اقتصادی بگذرد که غرب اروپا گذشته است، و سپس به همراه سایر کشورهای جهان به مرحله سویالیسم گسترده برسد. با این جهت آن‌ها طبعاً "با صاحبان ثروت روسیه عقیده مشترکی داشتند که روسیه بدوا" باید یک دولت پارلمانی باشد، متنها البته با برخی پیش‌بردها نسبت به دموکراسی غرب. آن‌ها بالنتیجه با اصرار خواستار همکاری طبقات ثروتمند در حکومت بودند.

این چنین موضعی با حمایت مستقیم از طبقات ثروتمند تنها گام کوچکی فاصله داشت. سویالیست‌های "معتل" به بورژوازی احتیاج داشتند. اما بورژوازی از وجود سویالیست‌های "معتل" مستغنى بود. این وضع منجر به آن گردید که ورزای سویالیست به ناچار و قدم به قدم و سرانجام در مجموع برنامه خود عقب بنشیند، در حالی که طبقه ثروتمند متعرض تر می‌شد. و سرانجام، آن‌گاه که بلویک‌ها با قاطعیت از هر گونه سازش امتناع ورزیدند، منشویک‌ها و سویالیست‌های انقلابی، خود را در صف طبقات ثروتمند یافتند ... امروز در هر یک از کشورهای جهان همان پدیده کمایش دیده می‌شود. به نظر من بلویک‌ها نه تنها نیروی ویران‌گری نیستند، بلکه یگانه حزبی را دارند در روسیه با برنامه سازمانده و با قدرتی کافی برای تحقق بخشیدن به آن. اگر آن‌ها در آن لحظه که حکومت را بدست آوردن، پیروز نمی‌شوند به نظر من تردید زیادی نمی‌توان داشت که در آن صورت ارتش‌های امپراتوری آلمان در ماه دسامبر وارد پتروگراد شده بودند و مجدداً یک تزار در رأس روسیه قرار می‌گرفت ...

هنوز هم که یک سال تمام از موجودیت حکومت شوراهای می‌گذرد، باز عادتاً از قیام بلویک‌ها به عنوان "ماجراجویی" یاد می‌شود؛ طوفانی بود که پیشاهنگی توده‌های زحمت کش وارد تاریخ می‌شد و به خاطر خواستهای وسیع و ساده آن‌ها همه چیز را در گروگذاشت. در آن موقع دیگر دستگاهی که می‌باشد اراضی بزرگ را بین دهقانان تقسیم کند به وجود آمده بود. کمیته‌های کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کار سازمان یافته بود و می‌باشد نظارت کارگران را بر صنایع برقرار سازند. در هر ده، در هر شهرستان و هر استان شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان وجود داشتند و آماده بودند تا اداره امور محل را بدست گیرند.

قطع نظر از هر نوع داوری درباره‌ی بلویسم، این واقعیتی است انکار ناپذیر که انقلاب روسیه یکی از بزرگ‌ترین حوادث تاریخ بشری است و پیروزی بلویسم پدیده‌ای دارای اهمیت جهانی. هنگامی که مورخین در جستجوی کشف جزئیات تاریخ کمون پاریس هستند، به همان نحو هم می‌خواهند تمام آن‌چه را که در ماه نوامبر در پتروگراد گذشته و روح و جوهر آن‌چه مردم را بدان‌گونه به هیجان آورد بدانند: بدانند رهبران قیام چگونه بودند، چطور حرف می‌زدند و چگونه عمل می‌کردند. با این نقطه نظر است که من به نگارش این کتاب مبادرت ورزیده‌ام.

در این نبرد، من یک ناظر بی‌طرف نبوده‌ام، اما در میان حوادث آن روزهای سترگ کوشیده‌ام رویدادها را از دید و جدان

واقعه‌نگاری علاقمند به حقیقت بنگرم.

ملاحظات رهنمون و توضیحات

برای یک خواننده عادی دشوار است که سازمان‌های گوناگون موجود در روسیه یعنی گروه‌های سیاسی، کمیته‌های مرکزی، شوراهای دوماه، اتحادیه‌ها_ را از هم تمیز دهد. بدین جهت من می‌خواهم درباره این سازمان‌ها اطلاعات و توضیحات مختصری بدهم.

احزاب سیاسی

به هنگام انتخابات مجلس مقنه در پتروگراد هفده لیست و در برخی از استان‌های دیگر تا چهل لیست نامزدهای نمایندگی احزاب گوناگون وجود داشت. اما توضیحات زیر محدود است به هدف و ترکیب بعضی از احزاب سیاسی و گروه‌ها که اسمی آنها در این کتاب آمده است. درباره برنامه و خصلت عمومی این سازمان‌ها من فقط می‌توانم مهم‌ترین نکات را ذکر کنم.

۱- انواع گوناگون سلطنت طلبان، اکابریست‌ها وغیره. این گروه‌ها که زمانی قدرت زیاد داشتند دیگر به صورت علنی موجود نبودند. آن‌ها یا غیرعلنی فعالیت می‌کردند یا اعضاء آن‌ها به کادتها، که مرتباً به برنامه سلطنت طلبان نزدیک می‌شدند، پیوسته بودند. نمایندگان این دسته در این کتاب "رودزیانکو" و "شولگین" هستند.

۲- کادتها، این عنوان از حروف اول عنوان "حزب دمکرات هوادار قانون اساسی" اخذ شده است. نام رسمی این حزب "حزب آزادی خلق" است. در زمان تزار کادتها به صورت حزب بزرگ لیبرال طرف‌دار رفرم‌های سیاسی از صفوف ملأکان بیرون آمدند و بدین ترتیب تا حدودی به حزب مترقب امریکا شبیه بودند. در مارس ۱۹۱۷ زمانی که انقلاب انجام شد، کادتها اولين دولت وقت را تشکیل دادند. این دولت در آوریل سرنگون شد، زیرا به دفاع از هدف‌های امپریالیستی متفقین و همچنین به دفاع از هدف‌های دولت تزاری پرداخت. به همان اندازه که خصلت اجتماعی و اقتصادی انقلاب عمیق‌تر می‌شده ماهیت ارجاعی کادتها بیشتر بروز می‌کرد. نمایندگان آن‌ها در این کتاب "میلیوکوف" و "شاتسکی" هستند.

الف_ اتحادیه مردان جامعه، بعد از آن که کادتها به علت رابطه با کورنیلوف ضد انقلابی هرگونه وجهه‌ای را از دست دادند، در مسکو این جمعیت تشکیل شد. نمایندگان این گروه پست‌های وزارت را در آخرین دولت کرسکی بدست آورند. آن‌ها خود را بالاتر از حزب معرفی می‌کردند. رهبران روشن فکر آن‌ها کسانی چون "رودزیانکو" و "شولگین" بودند. مدرن‌ترین بانکداران، بازرگانان و کارخانه‌داران به این گروه تعلق داشتند. آن‌ها این موضوع را تشخیص می‌دادند که با شوراهای باید با اسلحه خود آن‌ها مبارزه کرد یعنی با تشکیلات اقتصادی. "لیانازوف" و "کونووالوف" نمونه رهبران این گروه‌اند.

۳- سوسیالیست‌های خلقی یا "ترودوویک‌ها" (گروه کار) که از لحاظ تعداد یک حزب کوچک بودند. اعضاء این گروه را روشن فکران، مدیران شرکت‌های تعاونی و دهقانان مرجع تشکیل می‌دادند و با آن که خود را سوسیالیست می‌نامیدند، عملاً "مدافع منافع بورژوازی کوچک" یعنی کارمندان و پیشه‌وران وغیره بودند. آن‌ها همان نظریات سازشگرانه‌ای را داشتند که "گروه کار" در دوران دومای تزاری از آن پیروی می‌کرد. گروه اخیر قبل از هر چیز نماینده دهقانان بود. کرسکی رهبری "ترودوویک‌ها" را در دومای تزاری به عهده داشت. سوسیالیست‌های خلقی یک گروه ناسیونالیستی بودند و بیانگران آن‌ها در این کتاب "پهشه‌خونوف" و چایکوفسکی" هستند.

۴- حزب کارگری سوسیال‌دموکرات روسیه_ یک حزب مارکسیستی بود که در کنگره ۱۹۰۳ در اثر اختلاف نظر بر سر مسئله تاکتیک به دو جناح منشعب شدند_ اکثریت (بلشیستوو) و اقلیت (منشینستوو)_ از آن جا نام بشویک یعنی از جناح اکثریت و نام منشویک یعنی از جناح اقلیت پدید آمد.

الف_ منشیویک‌ها. به انواع گوناگون سوسیالیست‌هایی اطلاق می‌شد که می‌بنداشتند جامعه می‌تواند با سیر طبیعی و خودپو به سوسیالیسم برسد. همه این گروه‌ها ناسیونالیست بودند. این حزب زمانی سوسیالیست‌های روشن فکر را که تحت نفوذ انحصارات مشکله به وسیله ثروتمندان بودند در صفواف خود مشکل کرده بود و چون نتوانست نفوذ آن‌ها را از خود دور کند به طرف داری از آن‌ها برخاست. نمایندگان این گروه در این کتاب "دان" ، "لیبر" و "تسره تلی" هستند.

ب- منشیویک‌های انترناسیونالیست. این‌ها جناح رادیکال منشیویک‌ها را تشکیل می‌دادند و با هر گونه اتحاد طبقات توانگر مخالف بودند؛ با وجود این حاضر نبودند ارتباط خود را با منشیویک‌های محافظه‌کار کاملاً قطع کنند. آن‌ها هم‌چنین با دیکتاتوری پرولتاریا که بشویک‌ها بیانگر آن بودند مخالفت می‌ورزیدند. تروتسکی مدت‌ها عضو این گروه بود. "مارتف" و "مارتینوف" رهبری این گروه را به عهده داشتند.

ج- بشویک‌ها. اکنون حزب خود را حزب کمونیست می‌نامند تا گست کامل پیوند خود را با سوسیالیسم "پارلمانی" و پیروان نظرات "اعتدالی" تصریح کنند. بشویک‌ها قیام فوری پرولتاریا مطالبه می‌کردند تا با تصرف قدرت حاکمه و صنایع، زمین، منابع طبیعی و مؤسسات مالی، تحقق سوسیالیسم را تسريع کنند. این حزب بیانگر اراده کارگران صنعتی و هم‌چنین بخش اعظم دهقانان تهییدست است. واژه " بشویک" باید "ماکریمالیست" ترجمه شود. ماکریمالیست‌ها گروه خاصی هستند (به ۵ ب مراجعت شود)

د- سوسیالیست‌های متعدد یا انترناسیونالیست‌ها که ضمناً به نام روزنامه خود یعنی "نووایاژین" (زندگی نوین) مشهور بودند و گروه کوچکی از روشن‌فکران را در بر می‌گرفتند که تقریباً هیچ کارگری در بین خود نداشتند. این گروه برنامه‌ای همانند برنامه منشیویک‌های انترناسیونالیست داشت فقط با این تفاوت که نه به بشویک‌ها می‌پیوست و نه به منشیویک‌ها. نمایندگان آن در این کتاب "آویلوف" و "کراماروف" هستند.

ح- بدینستو (وحدت). گروه بسیار کوچک و ناچیزی که تقریباً فقط از پلخانوف پیروی می‌کرد. پلخانوف در اواخر عمر مشی شوینیستی اتخاذ کرد و حتی از منشیویک‌ها هم محافظه‌کارتر شد. بعد از قیام بشویکی این گروه منحل گردید.

۵- حزب سوسیال رولوسیونرها. این‌ها بر حسب حروف اول اسم شان "اس ار" می‌نامیدند. نخست حزب انقلابی دهقانی بود و روش تروریستی داشت. پس از انقلاب مارس تعداد اعضایش، که هیچ گاه سوسیالیست نبودند، رو به ازدیاد رفت و از آن پس فقط از لغو مالکیت خصوصی- مشروط بر آن که به مالکین غرامت پرداخت شود- پشتیبانی می‌کرد. بالاخره وضع انقلابی بین دهقانان، که هر روز قوت می‌گرفت، آن‌ها را مجبور کرد که از مسئله غرامت صرف نظر کنند. در پاییز سال ۱۹۱۷ جوانان و روشن‌فکران، این حزب را ترک کردند و به "حزب سوسیال رولوسیونرها چپ" پیوستند. حزب قدیمی که جناح رادیکال، آن‌ها را "حزب سوسیال رولوسیونرها راست" می‌نامید، همان سیاست منشیویک‌ها را در پیش گرفت و با آن‌ها همکاری می‌کرد. "سوسیال رولوسیونرها راست" نمایندگی دهقانان مرffe، روشن‌فکران و افراد غیرسیاسی مناطق روستایی را به عهده داشتند. رهبران آن‌ها در این کتاب "اوکستنیف" ، "گوتس" ، "کرنسکی" ، "چرنوف" و "بابوشکا" و "برش کوتسکایا" هستند.

الف- سوسیال رولوسیونرها چپ- با وجود این که از لحاظ تئوری با برنامه بشویک‌ها درباره دیکتاتوری پرولتاریا موافق بودند، ولی در ابتدا از پیوستن به تاکتیک قاطع بشویک‌ها خودداری کردند. "سوسیال رولوسیونرها چپ" در دولت شوراها شرکت کردند و رهبری چند کمیساریا و از آن جمله کمیساریای ملی کشاورزی را به عهده گرفتند. چندبار از کابینه خارج شدند و بازگشتند. عده زیادی از دهقانان که از "سوسیال رولوسیونرها راست" پیوند گسته بودند به این‌ها پیوستند و در نتیجه این حزب به حزب بزرگ دهقانی مبدل شد. آن‌ها پشتیبان دولت شوراها بودند و برای ضبط بلاعوض املاک مالکان بزرگ مبارزه می‌کردند. رهبران آن‌ها عبارت بودند از بانو "اسپیریدونوا" ، "کارهلهین" ، "کامکوف" و "کالاگایف".

ب- ماکزیمالیست‌ها. این گروه در سال ۱۹۰۵ از حزب سوسیال‌رولوسيونرها جدا شده بود. آن زمان آن‌ها جنبش دهقانی نیرومندی را رهبری می‌کردند که از اجرای فوری یک برنامه اجتماعی افراطی طرف‌داری می‌کرد و سپس به یک گروه ناچیز آثارشیست دهقانی بدل شدند.

سنن پارلمانی

کار کنفرانس‌ها و کنگره‌های روسیه بیشتر بر وفق سنن رایج در کشورهای قاره اروپا انجام می‌گیرد، نه بر وفق سنن کشور ما. نخستین اقدام به‌طور کلی انتخاب هیئت رئیسه است. هیئت رئیسه کمیته‌ای است که صدارت جلسه را به عهده دارد. اعضاء این کمیته عبارتند از نمایندگان گروه‌ها و احزاب سیاسی که در جلسه شرکت دارند و متناسب با تعداد اعضاء هر یک از آن‌ها انتخاب می‌شود. هیئت رئیسه دستور کار جلسه را معین می‌کند و هر یک از اعضای آن طبق تصمیم صدر می‌توانند به نوبت جلسه را اداره کنند.

هر مسئله‌ای ابتدا به‌طور کلی مطرح می‌گردد و بعد درباره آن بحث می‌شود. در آخر هر جلسه احزاب مختلف قطع نامه‌های خود را پیشنهاد می‌کنند و درباره هر یک جداگانه رأی گیری می‌شود. ممکن است اتفاق بی‌افتد، و اغلب هم اتفاق می‌افتد، که دستور کار جلسه در همان نیم ساعت اول کنار گذاشته شود. به استناد "فوریت" خاص یک مسئله که تقریباً همیشه از طرف جلسه پذیرفته می‌شود، هر کس می‌تواند از جا بلند شود و درباره نکات مورد نظر خویش اظهار عقیده کند. شرکت کنندگان بر جلسه تسلط دارند. کار اداره کننده جلسه از حدود زنگ زدن برای برقراری نظم یا تذکر به ناطقین فراتر نمی‌رود. کار اصلی جلسه در جلسات فراکسیون‌های احزاب و گروه‌های مختلف انجام می‌شود که اغلب با رأی مخفی است و نمایندگان آن رؤسae فراکسیون‌ها هستند. در نتیجه این امر درباره هر مسئله مهم و هر رأی گیری کار جلسه متوقف می‌شود تا فراکسیون‌های گروه‌ها و احزاب مختلف بتوانند گردهم آیند.

شرکت کنندگان در جلسه یا با شور تمام برای ناطق کف می‌زنند و یا با بانگ رسا مخالفت خود را اعلام می‌دارند و در این موارد قواعدی را که هیئت رئیسه مقرر داشته است، مراعات نمی‌کنند. الفاظ زیر در این جلسات زیاد بگوش می‌خورند: "پروسیم!" (خواهش می‌کنم، ادامه بدھید)، "پراویلنو!"، "اتورنو!" (صحیح است! درست است!), "داولنو!" (کافی است!), "دالوی!" (برو پی کارت!), "پازو!" (افتضاح) و "تیشه" (ساكت).

سازمان‌های توده‌ای

۱- "سویت‌ها" (شوراهای). واژه "سویت" به معنی شورا است. در زمان تزار "شورای دولتی" دایر بود. از زمان انقلاب به بعد این واژه بیش از پیش به پارلمان منتخب اعضای سازمان‌های اقتصادی زحمت کشان اطلاق می‌گردد که شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان- نامیده می‌شود؛ من نیز از واژه "سویت" همین معنی را به کار برده‌ام و در جاهای دیگر واژه "شورا" را گذاشتم. علاوه بر شوراهای منتخب هر شهر و هر ده روستی (و در شهرهای بزرگ علاوه بر این شوراهای و شوراهای بخش) شوراهای استان و کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای سراسر روسیه در پاییخت نیز وجود دارند. (مراجعه شود به توضیح مربوط به "کمیته مرکزی") بعد از انقلاب مارس (منظور همان انقلاب دوم روسیه یعنی انقلاب بورژادمکراتیک) است که به تقویم قدیم در نیمه دوم فوریه سال ۱۹۱۷ و به تقویم جدید در نیمه اول مارس ۱۹۱۷ انجام گرفت. مترجم) تقریباً در همه جا شوراهای نمایندگان کارگران با شوراهای نمایندگان سربازان متحد شدند. درباره مسائلی که به مصالح خاص آن‌ها مربوط می‌شد، شعبه‌های شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به طور فوق العاده گرد می‌آمدند. شوراهای دهقانی تازه بعد از تصرف قدرت حاکمه توسط بلشویک‌ها، به

شورای نمایندگان کارگران و سربازان پیوستند. آنها نیز مانند کارگران و سربازان متشكل شده بودند و تحت رهبری کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی سراسر روسیه که در پایتخت قرار داشت، فعالیت می‌کردند.

۲- اتحادیه‌ها. با وجودی که آنها اغلب اتحادیه‌های صنعتی بودند، خود را اتحادیه‌های صنفی می‌نامیدند؛ به هنگام انقلاب اکبر چهارمیلیون نفر را در بر می‌گرفتند. این اتحادیه‌ها در اتحادیه سراسری روسیه متحد شده و شکل خاصی از فدراسیون روسی کارگری بودند. (ظاهرًا) جان رید در اینجا به فدراسیون کارگری امریکا اشاره می‌کند).

۳- کمیته‌های کارخانه‌ها. این سازمان‌ها که به طور خود به خودی از طرف کارگران در کارخانه‌ها برای کنترل تولید تشکیل شده بودند در محیط هرج و مرج سازمان اداری که انقلاب پدید آورده بود می‌کوشیدند مواضع خود را تثبیت کنند. این کمیته‌ها با اقدامات انقلابی خویش اداره امور کارخانه‌ها را در دست خود می‌گرفتند. کمیته‌های مزبور یک سازمان کل در پتروگراد داشتند که یک کمیته مرکزی در رأس آن قرار داشت و با اتحادیه‌ها همکاری می‌کرد.

۴- دوما. کلمه دوما کم و بیش به معنای "مجلس مشورتی" است. دومای قدیم تزاری که تا شش ماه پس از انقلاب با شکل کمی دمکراتیک‌تر هنوز وجود داشت، در سپتامبر ۱۹۱۷ به مرگ طبیعی در گذشت. دومای شهری که در این کتاب از آن سخن می‌رود، یک مجلس مشورتی شهری تجدید سازمان یافته بود که اغلب "خودگردانی شهری" نامیده می‌شد. این دوما با رأی مستقیم و مخفی انتخاب می‌شد؛ پس از انقلاب اکبر پشتیبانی توده‌ها را از دست داد.

۵- زمستوها. این کلمه کم و بیش به معنای "مجلس مشورت دهقانی" است. در دوران تزاری زمستوها گروه‌های نیمه‌سیاسی-نیمه‌اجتماعی بودند که وظایف اداری محدودی در دهات انجام می‌دادند. بخش اعظم آنها زیر سلطه لیبرال‌هایی از قشر مالکان بزرگ قرار داشت. فعالیت مهم آنها تاسیس مدرسه و مؤسسات اجتماعی برای دهقانان بود. در زمان جنگ آنها تامین خواربار و لباس برای ارتش و همچنین خرید از خارجه را به عهده گرفتند و در بین سربازان فعالیت‌هایی کم و بیش همانند فعالیت اتحاد جوانان مسیحی در جبهه انجام می‌دادند. بعد از انقلاب مارس زمستوها خصلت دمکراتیک بیشتری به خود گرفتند، زیرا در نظر بود ارگان‌های دولتی دردهات به آنها واگذار شود. اما آنها نیز مانند دوماهای شهری نتوانستند به فعالیت خود علیه شوراهای ادامه دهند.

۶- کوپراتیوها. این واژه را باید به مفهوم شرکت‌های تعاونی مصرفی کارگران و دهقانان تلقی کرد که قبل از انقلاب روسیه چندین میلیون عضو داشتند. این کوپراتیوها که به وسیله لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های "معتل" تشکیل شده بودند مورد پشتیبانی گروه‌های سوسیالیست‌های انقلابی قرار نگرفتند، زیرا در برابر واگذاری کامل وسایل تولید و توزیع به زحمتکشان راه حل‌های دیگری عرضه می‌داشتند. پس از انقلاب مارس کوپراتیوها به طور سریع توسعه پیدا کردند و تحت تسلط سوسیالیست‌های خلقی، منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسيونرها قرار گرفتند و تا انقلاب اکبر خصلت یک نیروی سیاسی محافظه کار را داشتند. با وجود این نباید فراموش کرد که پس از فروپاشیدگی مؤسسات پیشین بازارگانی و حمل و نقل همین کوپراتیوها مواد غذایی لازم برای روسیه تامین می‌کردند.

۷- کمیته‌های ارتشی. این کمیته‌ها به وسیله سربازان در جبهه تشکیل شدند تا علیه نفوذ ارتجاعی افسران رژیم کهنه مبارزه کنند. هر گروهان، هر هنگ، هر تیپ، هر لشکر و هر واحد بزرگ‌تر یک چنین کمیته‌ای داشت. به عنوان سازمان کل یک کمیته ارتشی انتخاب شد.

۸- کمیته‌های ناویان. این کمیته نظیر کمیته‌های ارتشی در نیروی دریایی بودند.

کمیته مرکزی

در بهار و تابستان سال ۱۹۱۷ کنگره سازمان‌های مختلف سراسر روسیه تشکیل شد: کنگره ملی کارگران، کنگره ملی سربازان و شوراهای دهقانی، اتحادیه‌ها، کمیته‌های کارخانه‌ها، کمیته‌های ارتشی و نیروی دریایی و علاوه بر این‌ها کنفرانس‌هایی در داخل

ارتش و نیروی دریایی، کنگره کوپراتیوها و کنگره ملیت‌ها و غیره برگزار شدند. هریک از این کنگره‌ها یک کمیته مرکزی با یک کمیته اجراییه مرکزی تشکیل می‌داند تا منافع خاص خود را در دولت تحقق بخشنند. پس از آن که دولت وقت رو به ضعف رفت، این کمیته‌های مرکزی اختیارات روزافرون سازمان اداری را در دست خود گرفتند. مهم‌ترین کمیته‌های مرکزی که در این کتاب نام برده می‌شود عبارتند از:

شورای کل اتحادیه‌ها- در زمان انقلاب ۱۹۰۵ پرسور "میلیو کوف" و لیبرال‌های دیگر اتحادیه‌ای به نام "اتحادیه روش فکران صاحب مشاغل آزاد" یعنی پزشکان، حقوق‌دانان و غیره داشتند. این‌ها در یک سازمان مرکزی به نام "شورای اتحادیه‌ها" متحد شدند. در سال ۱۹۰۵ آن‌ها از دمکراسی انقلابی طرف‌داری می‌کردند، ولی در سال ۱۹۱۷ در رأس کارمندان دولتی مخالف قدرت حاکمه شوراهای، علیه قیام بلشویک‌ها به مبارزه برخاستند.

کمیته اجراییه مرکزی- کمیته اجراییه مرکزی شوراهای سراسری نمایندگان کارگران و سربازان.
سنترال فلوت- کمیته مرکزی نیروی دریایی.

ویکژل- کمیته اجراییه سراسری راه آهن که بر حسب حروف اول واژه‌های روسی آن "ویکژل" نامیده می‌شد.

سازمان‌های دیگر

گاردسرخ- کارگران مسلح فابریک‌های روسیه- گاردسرخ نخستین بار در دوران انقلاب ۱۹۰۵ تشکیل شد و در انقلاب مارس ۱۹۱۷، زمانی که برای نظم و آرامش در شهرها احساس می‌شد، دوباره بر روی صحنه آمد. افراد گاردسرخ مسلح بودند و تمام تلاش‌های دولت برای خلع سلاح آن‌ها عقیم ماند. هر بار که انقلاب با بحران رویرو می‌شد، افراد گاردسرخ با شور و هیجان انقلابی، به خیابان‌ها می‌ریختند.

گاردسفید- داوطلبانی از محافل بورژوازی که در آخرین مراحل انقلاب پدید آمدند تا از مالکیت خصوصی، که بلشویک‌ها تصمیم به الغای آن داشتند، دفاع کنند. بیشتر آن‌ها دانشجو بودند.

تکینیسی- به اصطلاح "لشکر وحشی" در ارتش- افراد این لشکر از مسلمانان آسیای میانه و از مزدوران کورنیلوف بودند. شهرت آن‌ها در اطاعت کورکورانه و سفاکی در جنگ بود.

گردن مرگ- یا گردن ضربتی- این عنوان اصولاً در جهان به "گردن زن‌ها" اطلاق می‌شد. اما گردنی هم از مردان به این عنوان وجود داشت. این گردن را در تابستان ۱۹۱۷ کرنسکی تشکیل داد تا از قهرمانی آن‌ها برای بالا بردن انضباط و نیروی مبارزه در ارتش استفاده کند. گردن مرگ از جوانان شوینیست متعصب تشکیل می‌شد که اغلب شان فرزندان طبقات مالک بودند.

اتحادیه افسران- سازمان ارتجاعی افسران در ارتش- وظیفه این سازمان مبارزه با قدرت سیاسی روزافرون کمیته‌های ارتشی بود.

سوران سنت گئورگ- صلیب سنت گئورگ در مقابل ابراز شهامت در جنگ داده می‌شد. صاحب این صلیب خود به خود جزو "سواران سنت گئورگ" می‌شد. این سازمان برای تقویت روحیه نظامی گری می‌کوشیدند و در این زمینه نقشی عمده ایفا کرد.

اتحادیه دهقانان- در سال ۱۹۰۵ یک سازمان انقلابی بود، ولی در سال ۱۹۱۷ به مدافعان منافع دهقانان مرفه بدل شد و علیه قدرت روز افزون شوراهای نمایندگان دهقانان و هدف‌های آن مبارزه می‌کرد.

فصل اول

زمینه کلی

در اواخر سپتامبر ۱۹۱۷ یک پرفسور علوم اجتماعی، که از خارج برای مشاهده وضع روسیه آمده بود، در شهر پتروگراد از من دیدن کرد. سوداگران و روشن فکران به او گفته بودند که انقلاب قوس نزولی خود را طی می کند، و او نیز در این زمینه مقاله‌ای نوشتند. پس آن‌گاه به مسافرت خود درن قاط مختلف کشور ادامه داد؛ شهرهای صنعتی را دیدن کرد؛ با کمیته‌های دهقانی تماس گرفت و با نهایت حیرت دریافت که انقلاب در حال اعتلاء و گسترش است. در بین مزدگیران و زحمت‌کشان ده معمولاً "این صدا به گوش می‌رسد: "تمام زمین‌ها از آن کشاورزان"، "تمام کارخانه‌ها از آن کارگران". واگر این پرفسور سری به جبهه می‌زد از زبان تمام افراد ارتش سخن از صلح می‌شد.

پرفسور متغیر ماند. اما تحریر او موردی نداشت. هر دو این ملاحظات صحیح بود. طبقات صاحب مکتب محافظه‌کارتر، و توده‌های مردم رادیکال‌تر می‌شدند.

محافل سوداگری و روشن فکری روسیه به طور کلی دارای این نظریه بودند که انقلاب به قدر کافی جلو رفته و بیش از حد معمول به طول کشیده است و اینک هنگام آن است که سر و صورتی به کارها داده شود - گروه مسلط سوسياليست‌های "اعتدالی" و مشویک‌های آبورونتسی و سوسياليست‌های انقلابی نیز که پشتیبانان حکومت کرنسکی بودند چنین می‌اندیشیدند. در روز ییست‌وهفت اکتبر (چهاردهم اکتبر) روزنامه ارگان رسمی سوسياليست‌های "اعتدالی" چنین نوشت:

"درام انقلاب دارای دو پرده است: ویران کردن کهنه‌ها، ایجاد نظم تازه. پرده اول به قدر کافی به طول انجامیده است و اینک هنگام آن است که پرده دوم آغاز گردد - هرچه ممکن است سریع‌تر. یک انقلابی بزرگ می‌گفت: "دوستان! بشتابیم تا به انقلاب پایان بخیم! آن‌کس که کار انقلاب را به درازا می‌کشاند میوه آن را نخواهد چید."

اما در بین توده‌های کارگر، سرباز، و دهقان این باور قویاً "رسوخ داشت که پرده اول هنوز به پایان نرسیده است: در جبهه بین کمیته سربازان با افسرانی که عادتاً نمی‌توانستند به سرباز به مثابه یک انسان بنگرنند پیوسته برخوردهایی رخ می‌داد؛ در پشت جبهه کمیته‌های ارضی منتخب دهقانان به جرم تلاش برای اجرای مقررات دولتی درباره زمین به زندان گسیل می‌شدند؛ کارگران کارخانه‌ها علیه فهرست‌های سیاه و علیه اخراج‌های دسته جمعی مبارزه می‌کردند؛ بیشتر از این - تعییدی‌های سیاسی را که اینک به کشور باز می‌گشتند به عنوان افراد "نباب" به داخل راه نمی‌دادند؛ حتی مواردی پیش می‌آمد که کسانی که از خارج به ده باز می‌گشتند به خاطر فعالیت انقلابی سال ۱۹۰۵ خویش به زندان می‌افتدند.

پاسخ سوسياليست‌های "معتل" به انواع نارضایی‌های متعدد مردم یکی بود: صبر کنید تا مجلس مؤسسان در ماه دسامبر تشکیل شود. اما این جواب توده‌ها را قانع نمی‌کرد. مجلس مؤسسان البته خوب است، اما مسائل مشخصی وجود داشت که انقلاب روس به خاطر آن‌ها انجام گردیده بود - به خاطر تحقیق بخشیدن به آن‌ها جان باختگان انقلاب در گورستان برادران در میدان مارس می‌پوسیدند و این هدف‌ها، قطع نظر از این که مجلس مؤسسان تشکیل شود یا نشود، می‌بایست تحقیق پذیرد: صلح، زمین به دهقانان، نظارت کارگران بر کارخانه‌ها. مجلس مؤسسان از امروز به فردا، و از فردا به پس فردا موکول شده بود. از کجا که بازهم آن‌قدر به تاخیر نیفتند تا آن‌گاه که مردم به حدی آرام بگیرند که حاضر شوند خواست‌های خود را تعديل کنند! به هر حال، هشت ماه از انقلاب می‌گذشت و نتایج حاصله بسیار ناچیز بود.

در این گیرودار سربازان خود شروع کردند این که مسئله صلح را صاف و ساده از طریق فرار حل کنند. دهقانان خانه‌های اربابی را آتش می‌زدند و املاک و سیع را تصرف می‌کردند. کارگران دست به خراب‌کاری و اعتصاب می‌زدند ... و البته کاملاً" طبیعی است

که کارخانه‌داران و ملاکین و افسران ارتش تمام مساعی خود را بکار می‌برند تا از هر گونه سازش بر مبنای دمکراتیک جلوگیری کنند ...

اسلوب کار حکومت موقع بین رفم‌های نیم بند و اقدامات شدید برای سرکوبی نوسان داشت. دستوری که از طرف وزیر کار، که سوسيالیست بود، صادر گردید به همه کمیته‌های کارگری فرمان می‌داد که تنها پس از ساعات کار می‌توانند به دور هم گردآیند. در بین دسته‌های نظامی در جبهه، آژیتاتورهای احزاب سیاسی مخالف توافق می‌شدند؛ روزنامه‌های رادیکال به قید توافق در می‌آمدند؛ درباره مبلغین انقلابی احکام اعدام صادر می‌کردند؛ اقداماتی برای خلع سلاح کردن گاردسرخ به عمل می‌آمد و برای حفظ انتظام در ایالات قزاق اعزام می‌شد.

این اقدامات از طرف سوسيالیست‌های "معتل" و رهبران آن‌ها، که در کابینه شرکت داشتند و همکاری با طبقات ثروتمند را ضرور می‌دانستند، پشتیبانی می‌شد. توده مردم به سرعت از آن‌ها روی بر می‌گردانیدند و به سوی بلشویک‌ها می‌رفتند که خواستار صلح، زمین، نظارت کارگران بر صنایع و ایجاد حکومت کارگری بودند. در سپتامبر ۱۹۱۷ بحرانی در گرفت: کرنسکی و سوسيالیست‌های "معتل" علیرغم خواست اکثریت عظیم مردم موفق شدند با شرکت طبقات ثروتمند حکومت ائتلافی تشکیل دهند. در نتیجه منشویک‌ها و سوسيالیست‌های انقلابی اعتماد مردم را نسبت به خود برای همیشه از دست دادند.

چگونگی مناسبات توده‌های مردم با سوسيالیست‌های "معتل" ضمن مقاله‌ای که اوایل اکتبر (اواخر سپتامبر) در روزنامه "راه کارگری" (راپوچی پوت) تحت عنوان "وزیران سوسيالیست" انتشار یافت به نحو برجسته‌ای بیان گردیده است.

فهرست خدمات آن‌ها را بنگرید:

تسره‌تلی: کارگران را خلع سلاح کرد، به اتفاق ژنرال پولوتوف سربازان انقلابی را "آرام" ساخت، حکم اعدام را برای سربازان تایید نمود.

اسکویلوف: از آن‌جا شروع کرد که وعده داد سود سرمایه‌داران را تمام و کمال از آن‌ها بگیرند، و کار را به آن‌جا پایان داد که در صدد انحلال کمیته‌های کارخانه‌ای کارگران برآمد.

اوکسینتیف: چند صد نفر دهقانان را که اعضاء کمیته‌های ارضی بودند به زندان افکند و چند ده روزنامه کارگران و سربازان را تعطیل کرد.

چرنوف: فرمان تزار را درباره انحلال سیم (پارلمان) فنلاند امضاء کرد.

سارینکوف: صاف و ساده با ژنرال کورنیلوف متحد شد و فقط در نتیجه شرایطی خارج از اختیار او نتوانست پتروگراد را به این "منجی" وطن تسليم کند.

زارودنی: با موافقت الکسانسکی و کرنسکی هزاران کارگر، ملوان و سرباز انقلابی را به زندان افکند.

نیکیتین: نقش یک ژاندارم عادی را علیه کارگران راه آهن ایفا کرد.

کرنسکی: بهتر است درباره او سکوت کنیم. فهرست خدمات این یکی بسیار طولانی است ...

کنگره نمایندگان ناوگان بالتیک در هلمنگفورس قطعنامه‌ای تصویب کرد که چنین آغاز می‌شود:

"از کمیته‌های شورای کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه و از مرکز ناوگان، بر کناری فوری کرنسکی-این به اصطلاح "سوسيالیست" و یا به اصطلاح سوسيالیست و ماجراجوی سیاسی - به مثابه شخصی که با شانتاز سیاسی بی‌شرمانه به سود بورژوازی انقلاب را بدnam می‌کند و آن را به نابودی می‌کشاند و نیز به همراه آن تمام خلق انقلابی را به فنا سوق می‌دهد، از رأس حکومت موقع خواسته شود ..."

نتیجه مستقیم همه این‌ها افزایش و گسترش حیثیت بلشویک‌ها بود.

از ماه مارس به بعد، از آن‌گاه که سیل خروشان حملات کارگران و سربازان، قصر تاورید را در هم کویید و دومای دولتی متزلزل را ناگزیر ساخت تا قدرت حاکمیت عالی سراسری روسیه را بدست گیرد، پیوسته این توده‌های کارگر و دهقان و سرباز بودند که هر گونه چرخشی را در امر انقلاب باعث می‌شدند. آن‌ها بودند که وزارت میلیوکوف را بر انداختند؛ شوراهای آن‌ها بود که شرایط صلح روسیه را به جهانیان عرضه داشت: "بدون الحق، بدون غرامت، با حق تعیین سرنوشت برای همه خلق‌ها".

و باز در ماه ژوئیه، این قیام خود به خودی پرولتاپیای غیر متشکل بود که بار دیگر به قصر تاورید حمله برد تا از شوراهای بخواهد که امور دولتی روسیه را بدست بگیرند.

بلشویک‌ها که در آن ایام یک فرقه سیاسی کوچکی بودند خویشن را در رأس این جنبش قرار دادند. در نتیجه شکست فلاکت بار قیام، افکار عمومی علیه آن‌ها جریان یافت. توده‌های فاقد رهبری که به دنبال آن‌ها بودند به سوی ویبورگ، که به مثابه سنت آتنوان پتروگراد می‌باشد، بازگشته‌اند. پس از آن دوران شکار وحشیانه بلشویک‌ها آغاز گردید: صدها نفر به زندان افتادند- از آن جمله تروتسکی، بانو کولونتای، و کامنیف. لین و زینویف برای اجتناب از توقيف اجباراً پنهان شدند. مطبوعات بلشویک‌ها را تعطیل و توقيف می‌کردند. پرووکاتورها و مترجمین فریاد بر آوردند که بلشویک‌ها عامل آلمان هستند تا آن‌جا که مردم جهان باورشان شد.

اما حکومت وقت در اثبات این اتهامات عاجز ماند. اسنادی که به موجب آن‌ها از توطئه با آلمانی‌ها سخن می‌رفت، همه مجعول از کار در آمدند. بلشویک‌ها یکی پس از دیگری بدون محاکمه، تنها به قید التزام شفاہی و یا حتی بدون التزام، از زندان آزاد شدند تا آن‌جا که تنها شش تن از آن‌ها در زندان باقی ماندند.

ناتوانی وی تصمیمی حکومت وقت را، که ترکیب آن پیوسته در حال تغییر بود، هیچ کس نمی‌توانست انکار کند. بلشویک‌ها بار دیگر شعاری را که در نظر توده‌ها بسیار گرامی بود به میان کشیدند: "تمام قدرت به شوراهای". و طرح این شعار به هیچ وجه نمی‌توانست چیزی به سود خود بلشویک‌ها تلقی شود، زیرا در آن روزها اکثریت شوراهای در دست سوسیالیست‌های "معتدل" یعنی بدترین دشمنان آن‌ها بود.

اما مهم‌تر آن بود که آن‌ها تمایلات ساده و ناپخته کارگران و سربازان و دهقانان را گرفته آن را اساس برنامه نزدیک و فوری خود قرار دادند. بدین نحو هنگامی که منشویک‌های آبورونتسی و سوسیالیست‌های انقلابی خود را به سازش با بورژوازی آلوده می‌کردند بلشویک‌ها به سرعت توده‌های روسی را به سوی خود می‌کشانیدند- در ماه ژوئیه مورد پی‌گیر و منفور بودند، اما در ماه سپتامبر کارگران پایتخت، ناویان بالتیک، و سربازان، تقریباً همگی به سوی هدف آن‌ها جلب شده بودند. انتخابات شهرداری‌های شهرهای عمدۀ در ماه سپتامبر بسیار جالب بود: از ۷۰ درصد آرایی که در ماه ژوئن نصیب منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی شده بود اینک تنها ۱۸ درصد به سود آن‌ها باقی می‌ماند ...

برای ناظرین خارجی یک مطلب نامفهوم بود، و آن این که کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای، کمیته‌های مرکزی ارتش و دریاداری و کمیته برخی از اتحادیه‌ها، به خصوص کمیته مرکزی کارگران پست و تلگراف و کارگران راه‌آهن، باشدت هر چه تمام‌تر مخالف بلشویک‌ها بودند. این کمیته‌های مرکزی در اواسط تابستان و یا حتی قبل از آن یعنی در موقعی انتخاب شده بودند که منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی وسیع ترین پیروان را داشتند، در حالی که اکنون با تمام قوا می‌کوشیدند هر گونه تجدید انتخاباتی را به تعویق اندازاند.

چنان که مثلاً "کنگره سراسری روسیه بر طبق اساسنامه شورای نمایندگان کارگران و سربازان می‌باشد در ماه سپتامبر تشکیل شود، اما کمیته اجرایی مرکزی به بهانه این که به وقت تشکیل مجلس مؤسسان فقط دو ماه مانده است و در آن موقع هم شوراها می‌باید مستعفی شوند، قدمی برای تشکیل جلسه بر نمی‌داشت.

در عین حال بشویک‌ها در سراسر کشور، در شعب اتحادیه‌ها و در بین توده‌های سربازان و ناویان، یکی پس از دیگری، موقیت بدست می‌آوردند. شورای دهستان‌های هنوز در حال محافظه کاری به سر می‌برد، زیرا در نواحی عقب مانده رostaای آگاهی سیاسی خیلی به کندی پیشرفت می‌کند و در این نواحی در طی زندگی یک نسل فعالیت تهییجی از طرف حزب سوسیالیست‌های انقلابی انجام گرفته است. اما حتی در بین همین طبقه نیز یک جناح انقلابی در حال تشکیل بود. این جناح در همان ماه اکتبر، هنگامی که جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی جدا شد و گروه سیاسی نوینی به نام سوسیالیست‌های انقلابی چپ به وجود آورد، موجودیت خود را اثبات کرد.

از طرف دیگر آثاری مشاهده می‌شد حاکی از این که ارتقای خود را تقویت می‌کند. مثلاً در تاتر کمدی تروایتسکی در پتروگراد از اجزای نمایش نامه‌ای به نام "گناهان تزار" به وسیله گروهی از سلطنت طلبان جلوگیری شد. آن‌ها تهدید کردند که هنرپیشه‌ها را به جرم اهانت به تزار لینچ خواهند کرد. برخی از مطبوعات با آه و ناله یک "ناپلئون روسی" را آرزو می‌کردند. روشن فکران بورژوا، شورای نمایندگان کارگران را شورای نمایندگان "سگ‌ها" می‌خوانندند..

در روز پانزدهم اکتبر من با یک سرمایه‌دار روسی به نام استپان گورگه‌ویچ لیانوزوف، که او را راکفلر روسیه می‌خوانندند و از نظر سیاسی طرف‌دار کادتها بود، به گفتگو نشستیم. وی به من گفت:

"انقلاب یک بیماری است. دیر یا زود قدرت‌های خارجی باید در اینجا مداخله کنند همان‌طور که کسی در کار کودکی مداخله می‌کند و راه رفتن را به او یاد می‌دهد. البته این کار کمایش ناهموار است. اما ملت‌ها باید در درون کشورشان خطر بشویسم، خطر اندیشه‌های مسری از قبیل دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب جهانی را احساس کنند. البته این امکان وجود دارد که چنین مداخله‌ای ضرورت پیدا نکند. حمل و نقل از کار افتاده، کارخانه‌ها بسته می‌شوند، آلمانی‌ها در حال پیشروی هستند. گرسنگی و شکست ممکن است مردم روسیه را بر سر عقل بیاورد."

لیانوزوف با تأکید تمام اظهار می‌داشت بازگانان و کارخانه‌داران، به هر قیمت که باشد، ممکن نیست رضایت بدنهند که کمیته کارخانه‌ای از طرف کارگران تشکیل شود و یا این که آن‌ها در اداره امور کارخانه شرکتی داشته باشند. وی می‌گفت:

"درباره بشویک‌ها! با یکی از دو راه می‌توان کار آن‌ها را ساخت. دولت می‌تواند پتروگراد را تخلیه کند و سپس محاصره آن را اعلام بدارد تا فرمانده نظامی بدون هیچ گونه تشریفات قضایی تکلیف این آقایان را روشن کند ... یا این که اگر مثلاً مجلس مؤسسان تمایلات خیال پردازانه از خود نشان داد آنرا با نیروی سرنیزه می‌توان پراکنده ساخت ..."

زمستان فرا می‌رسد - زمستان وحشت‌بار روسیه. من سوداگران را می‌شنیدم که درباره آن می‌گفتند: "زمستان همیشه بهترین دوست روسیه بوده است. شاید اکنون نیز ما را از شر انقلاب نجات بدهد." دریخندان جبهه جنگ ارتشیان تیره‌بخت هم‌چنان گرسنگی می‌کشیدند و جان می‌سپردند - بدون هیچ گونه تشویق و امید. راه‌های آهن قطع می‌شد، خوراک نایاب تر می‌گردید. کارخانه‌ها بسته می‌شدند. توده‌های محروم و به جان رسیده فریاد بر می‌آوردن که بورژوازی علیه حیات توده دست به توطئه زده و وسایل شکست در جبهه را فراهم می‌آورد. درست پس از آن که کورنیلوف علناً اعلام داشت "آیا لازم است ما "ریگارافدیه" بدھیم تا کشور را مجدداً" به وظیفه خود آشنا سازیم" این ناحیه تسلیم دشمن شد.

به نظر امریکائیان باورنکردنی است که مبارزه طبقاتی تا به این حدت وشدت برسد. اما من شخصاً درجه‌هه شمال به افسران برخوردم که با صراحة تمام، شکست فاجعه آمیز نظامی را به همکاری با کمیته سربازان ترجیح می‌دادند. دیگر شعبه پتروگراد حزب کادتها به من اظهار داشت که تلاشی حیات اقتصادی کشور جزیی است از مبارزه برای بی اعتبار ساختن انقلاب. یکی از دیپلمات‌های دول متعدد، که تعهد کرده‌ام نامی از او نبرم، بحسب اطلاعاتی که داشت این مطلب را تایید می‌کرد. من از یک معدن زغال سنگ در حوالی خارکف اطلاع دارم که صاحبانش آن را آتش زند و آب به آن بستند. کارخانه‌های بافتندگی را در مسکو سراغ دارم که مهندسین آن‌ها، هنگامی که آن‌ها را ترک می‌گفتند، ماشین‌ها را از حیز انتفاع می‌انداختند. رؤسای راه‌آهن را سراغ دارم که در عین تلاش برای خراب کردن لوکوموتیوها مج‌شان گیر کارگرها افتاده بود ...

قسمت عمدۀ ای از طبقات ثروتمند، آلمان را به انقلاب ترجیح می‌دادند – حتی به حکومت وقت ترجیح می‌دادند! وهیچ پروایی از اظهار عقیده خود نداشتند. در خانواده روسی که من در آن جا زندگی می‌کرم موضوع صحبت به هنگام صرف غذا تقریباً بدون استثناء عبارت بود از ورود **عن قریب** آلمان‌ها که نظم و انصباط با خود خواهند آورد ... یک روز عصر خانه یکی از بازگانان مسکو رفته بودم. به هنگام صرف چای از یازده نفر حاضرین دور میز پرسیده شد که کدام را ترجیح می‌دهند؟ "ویلهلم رایا بشویک‌ها را؟" ده تن از آن‌ها به ویلهلم رأی دادند و تنها یک نفر علیه ویلهلم بود!

محترکرین از بی‌نظمی عمومی استفاده می‌کردند و خرمن خرم‌ن ثروت می‌اندوختند و آن را در عیاشی‌های بوالهوسانه به مصرف می‌رسانندند و یا وسیله انحراف و افساد عمال دولتی قرار می‌دادند. مواد خوراکی و سوخت احتکار می‌شد و یا به طور پنهانی از کشور خارج و به سوئد ارسال می‌کردند. مثلاً در چهار ماهه اول انقلاب مواد ذخیره شده در انبارهای شهرداری تقریباً به طور آشکار به باد تاراج می‌رفت و ذخیره دو ساله تا آن‌جا تقلیل می‌یافت که دیگر تکافوی حتی یک ماه مردم را نمی‌کرد ...

بر حسب گزارش رسمی آخرین وزیر خواربار دولت وقت، بهای کلی فروشی قهوه در ولادیوستک هر یک پوند دو روبل بود و مصرف کنندگان پتروگراد برای هر پوند سیزده روبل می‌پرداختند. در همه انبارهای شهرهای بزرگ خواربار و پارچه بر روی هم انباسته شده بود، اما تنها اغنية توانایی خرید آن را داشتند.

من خانواده بازگان ساکن یکی از شهرها را می‌شناختم که کار آن احتکار بود و به قول روس‌ها به یک مارودیور (دزد اموال کشتگان جنگ) تبدیل شده بود. سه پسر این خانواده با دادن رشوه از نظام معافیت گرفته بودند. یکی از آن‌ها به خرید و فروش خواربار اشتغال داشت. دیگری طلای معادن لنا را قاچاق کرده به گروه مرموزی در فلانند می‌فروخت. سومی بخش عمدۀ سهام یک کارخانه شکلات سازی را خریده بود و محصول کارخانه را به کثوپراتیوهای محلی می‌فروخت مشروط بر آن که تمام مایحتاج او را تامین کنند. و بدین نحو در حالی که توده‌های مردم به موجب کارت جیره‌بندی هر روز تنها نیم پوند نان سیاه بدست می‌آورندند و می‌خریدند، وی مقدار زیادی نان سفید، قند، چای، شیرینی، کیک و کره در اختیار داشت ... در چنین حالتی، آن‌گاه که سربازان از شدت سرما، گرسنگی و خستگی قادر به جنگ نبودند، این خانواده با خشم و نفرت فریاد بر می‌آورندند که ای "ترسوها!" فریاد می‌کردند که دیگر از روسی بودن خود "ننگ دارند" و سپس آن‌گاه که بشویک‌ها ذخایر بزرگ خواربار پنهان شده را کشف و مصادره می‌کردند بانک بر می‌آورندند: "عجب راهزن‌هایی!"

در اعمق این پوسیدگی ظاهری قوای سیاه دیرین، که پس از سقوط نیکولای دوم هیچ تغییری در آن‌ها رخ نداده بود، می‌خریدند و گچه نهان، اما بسیار فعل بودند. عمال پلیس مخفی بدنام هنوز دست اندر کار بودند - دست اندر کار به سود تزار یا علیه تزار، به سود کرنسکی یا علیه او، برای هر کس که به آن‌ها پول می‌داد ... انواع سازمان‌های مخفی از هر قبیل نظیر دسته‌های چرنی سوتني در تاریکی کار می‌کردند و به هر وسیله دست می‌زدند تا بدین یا بدان نحو ارتیاج را باز دیگر به قدرت برسانند.

در چنین محیط آکنده از فساد، آکنده از دورویی‌های وحشت‌بار، یک ترجیع‌بند از زبان بلشویک‌ها هر روز بیش از روز پیش در عمق اجتماع رخنه می‌کرد و انعکاس می‌یافت: "تمامی قدرت به دست شوراه‌ها؛ تمامی قدرت به دست نمایندگان مستقیم میلیون‌ها و میلیون‌ها کارگران و دهقانان و سربازان ساده؛ نان؛ پایان جنگ نابخردانه؛ پایان دیپلماسی مخفی؛ پایان احتکار و خیانت؛ ... انقلاب در خطر است و به همراه آن آرمان خلق‌های سراسر جهان."

مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، بین شوراه‌ها و دولت، که در روزهای نخست ماه مارس آغاز شده بود، اینکه به اوج خود نزدیک می‌شد. روسیه که با یک جهش از قرون وسطی به قرن بیستم جهیده بود، در یک نبرد حیات و مماتی به دنیای حیرت زده، دو انقلاب ارائه داد: انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی.

چه استعداد انقلابی حیات بخشی که روسیه پس از ماه‌ها گرسنگی و سرخوردگی از خود بروز داد! بورژوازی می‌باشد روسیه خود را به از این‌ها شناخته باشد! اکنون روسیه دیگر از طغیان کامل "یماری" انقلابی فاصله زیادی نداشت.

چون به گذشته می‌نگریم و روسیه پیش از قیام نوامبر را به نظر می‌آوریم، کشوری را در قرن گذشته و به حد باور نکردنی محافظه کار می‌بینیم. ما چه زود خود را با زندگی نوین و پرتحرک منطبق ساختیم! چنان که مناسبات سیاسی روسیه ناگهان و تماماً به سمت چپ چرخش یافت، تا آن‌جا که کادتها به مثابه دشمنان خلق غیرقانونی اعلام شدند؛ کرنسکی مبدل به یک "ضد انقلاب" گردید؛ رهبران معتدل سوسیالیست‌ها تسره‌تلی، دان، لیر، گوتس، او کستیف دیگر برای پیروان‌شان مرتعج بودند؛ و مردانی مانند ویکتور چرنوف و حتی ماکسیم گورکی در صفحه جناح راست قرار گرفتند.

در اواسط دسامبر ۱۹۱۷ گروهی از رهبران سوسیالیست‌های انقلابی از سر ژرژ بوخانان سفیر بریتانیا دیداری خصوصی به عمل آورده و مصراوه از او تقاضا کردند که این ملاقات را محروم‌نگه‌دارد، زیرا مردم آن‌ها را "خیلی راست" می‌دانستند. و سر ژرژ گفت:

"فکرش را بکنید! یک سال پیش از این دولت متبع من به من دستور داد که میلیوکوف را نپذیرم، زیرا او به نحو خطرناکی دست چسبی است."

سپتامبر و اکتبر بدترین ماه‌های سال در روسیه و مخصوصاً "بدترین ماه‌های سال در پتروگراد" هستند. در زیر آسمان گرفته و خاکستری و در طول روزهایی، که پیوسته کوتاه‌تر و کوتاه‌تر می‌شدن، باران نفوذ کننده به طور دائم می‌بارید. گل‌ها در زیر پاهای عمیق، لغزان و چسبان و آثار چکمه‌های سنگین در آن هویا بود — بدتر از موقع عادی، زیرا سازمان شهرداری به کلی از هم پاشیده بود. باد بُرند و مرطوب از خلیج فنلاند می‌وزید. کوچه‌ها را مهی نمناک فراگرفته بود. شب هنگام، هم به خاطر رعایت صرفه‌جویی و هم از ترس زیلن‌ها، چراغ خیابان‌ها بسیار محدود و از هم دور بود. در خانه‌های شخصی و آپارتمان‌ها از ساعت شش تا ساعت دوازده برق جریان داشت. بهای شمع هر دانه دو روبل بود و نفت هم تقریباً بدهست نمی‌آمد. از ساعت سه بعد از ظهر هواتاریک می‌شد تا ساعت ده روز بعد. دزدی و دست‌برد به خانه‌ها گسترش می‌یافت. در آپارتمان‌ها مردها در تمامی شب با اسلحه پر به نوبت کشیک می‌دادند. چنین بود وضع در دوران حکومت موقت.

هر هفته که می‌گذشت خواربار کم‌یاب‌تر می‌شد. جیره سرانه نان از یک پوند و نیم در روز به یک پوند و سیس به سه ربع پوند، به نیم پوند، و سرانجام به یک ربع پوند تقلیل یافت. در اواخر، یک هفته تمام می‌گذشت و نان اصلاً به دست کسی نمی‌رسید. قرار بود به هر نفر در ماه دو پوند شکر داده شود، آن هم در صورتی که اساساً "شکری پیدا می‌شد، و این نیز به ندرت اتفاق می‌افتد. یک تخته شکلات یا یک پوند شیرینی بی‌مزه در همه جا از هفت تا ده روبل — حداقل یک دلار — قیمت داشت. مقدار شیر شهر تنها نیمی

از کودکان را کفایت می کرد. بسیاری از مهمان خانه ها و خانه های شخصی ماه به ماه رنگ آن را نمی دیدند. در فصل میوه سیب و گلابی در کنار کوچه ها هر دانه اندکی کمتر از یک روبل فروخته می شد ...

برای بدست آوردن شیر یا نان و شکر و توتون، شخص می باشد ساعت های طولانی زیر باران و سرما به نوبه باشد. گاه که از یک جلسه شبانه، که تمام شب به طول انجامیده بود، به خانه بر می گشتم می دیدم پیش از صبح سحر مردم نوبه می گرفتند و زن ها در صفحه می ایستادند در حالی که بعضی بچه در بغل داشتند ... کار لایل در اثر خود "انقلاب فرانسه" صفت مشخصه ای که از مردم فرانسه ذکر می کند استعداد آنها است برای نوبه گرفتن و انتظار کشیدن. روسیه به نوبه ایستادن را از زمان سلطنت نیکلای "مقدس" و از سال ۱۹۱۵ آموخت و از آن پس گاه و بی گاه صفحه بر قرار می شد تا این که از تابستان سال ۱۹۱۷ ایستادن در صفحه جزء نظم عادی زندگی او قرار گرفت. فکرش را بکنید چه وضعی داشتند این مردم ژنده پوشی که در زمستان روسیه در خیابان های یخ زده و منجمد پطرو گراد تمام روز را می باشد در صفحه بی ایستادند. من به گفتگوهای مردم در صفوف منتظر برای نان گوش فرا داده و شنیده ام که چگونه این مردم روسیه، که به حد حیرت انگیزی نیک نفس هستند، گاه گاه آهنگ تلح نارضایی سر می دادند ...

البته تمام تاترهای هر شب باز بود و از جمله یکشنبه ها. کارساوینا در مارینسکی باله تازه های رانمایش می داد و تمام دوستان باله برای دیدن او می آمدند. شالیاپین آواز می خواند. در تاتر الکساندرینسکی درام "مرگ ایوان مخوف" اثر تولستوی را مجدداً روی صحنه می آوردن. در آن جا من به ویژه یک دانشجوی هنگ تشریفاتی امپراطوری را در لباس ملیله دوزی بخاطر دارم که در فواصل بین پرده ها از جای خود بر می خاست و خبردار روبروی لژ خالی سلطنتی که علامت عقاب آن را پاک کرده بودند، می ایستاد ... تاتر کریوویه زرکالو نمایشنامه پرشکوه رقص دسته جمعی تصنیف شنیسلر را نمایش می داد.

با این که آثار هنری آرمیتاژ و دیگر موزه ها را به مسکو انتقال داده بودند معذا هر هفته در آن جا نمایشگاه نقاشی گشایش می یافت. گروه هایی از زنان روشن فکر برای استماع کنفرانس های ادبی و هنری و فلسفه عامیانه در مجتمع حضور می یافتد. آن روزها به خصوص **بره کشان تنوزوفی ها** بود. برای نخستین بار در تاریخ، "ارتش نجات" اجازه ورود به روسیه یافته بود و در و دیوار را پوشیده از اعلان درباره ای تشکیل جلسات انگلی خود می کرد که در همان حال هم باعث اعجاب و هم باعث تفریح خاطر مستمعین روسی می شد.

زندگی روزمره و سنتی شهر هم چنان طبق معمول جریان داشت، در حالی که می کوشید تا آن جا که ممکن باشد انقلاب را نادیده بگیرد. شعراء می سروندند، اما نه درباره انقلاب. نقاشان رئالیست صحنه هایی از روسیه قرون وسطی، از تاریخ و هر چیز دیگر ترسیم می کردند بجز از موضوعات مربوط به انقلاب. دختر خانم های اعیان زاده شهرستانی به پایتخت می آمدند تا زبان فرانسه بیاموزند و صدای خود را تربیت کنند. افسران جوان، با نشاط و زیبا، با شلق های قرمز و ملیله دوزی شده خود را می پوشیدند، شمشیرهای کار استادان قفقازی را حمایل می کردند و در تالارهای هتل ها پرسه می زدند. خانم های بورو کرات های متوسط الحال بعد از ظهرها با هم چای می نوشیدند. هر یک از آنها قندان کوچک طلایی یا نقره ای منبت کاری با خود داشت که در آن مقداری قند و تکه ای نان گذاشته بود و ضمن صحبت آرزو می کرد که چه خوب می شد اگر تزار باز می گشت، یا آلمان ها می رسیدند، و یا هر حادثه دیگری رخ می داد که می توانست مسئله در دنیا کلفت و نوکر را حل کند. دختر یکی از دوستان من یک روز بعد از ظهر مثل برج زهرمار به خانه آمد، زیرا زن بليط فروش او را "رفيق" خطاب کرده بود.

اما در پیرامون آنها روسیه بزرگ و پهناور، آبستن دنیای تازه، از درد زایمان به خود می بیچید. خدمت کارها، که تا آن گاه با آنها به مثابه حیوان رفتار می شد و مزد آنها تقریباً هیچ بود، اینک احساس استقلال می کردند. بهای یک جفت کفش بیش از یکصد روبل بود. و چون میزان متوسط مزدها ماهانه تا سی و پنج روبل می رسید خدمت کارها از ایستادن به صفحه نوبه و فرسوده کردن

کفش‌ها امتناع می‌ورزیدند. بیش از این "در روسیه نوین هر مرد یا زنی حق رأی داشت. مطبوعاتی از آن طبقه کارگر بودند که خبرها و مطالب نوین و حیرت‌انگیز می‌نوشتند. شوراهای وجود داشتند و اتحادیه‌ها. ایزوشچیک‌ها (سورچی‌ها) اتحادیه داشتند. آن‌ها هم‌چنین در سورای پتروگراد دارای نماینده بودند. بیش خدمت‌ها و کارکنان هتل‌ها متشكل شده بودند و از گرفتن انعام امتناع می‌کردند. بر روی دیوار رستوران‌ها اعلان‌هایی زده بودند به این مضمون: "این جا انعام گرفته نمی‌شود". یا "اگر کسی از طریق خدمت در روی میز غذا اعشه کند دلیل آن نمی‌شود که با پرداخت انعام به او توھین شود."

در جبهه، سربازان در نبرد خود با افسران دست و پنجه نرم می‌کردند و از طریق کمیته‌های خویش می‌آموختند که بر خود حکومت کنند. در کارخانه‌ها – این سازمان‌های مختص روسی یعنی کمیته‌های کارخانه – از طریق مبارزه با نظام کهنه تجربه و نیرو بدست می‌آوردن و به رسالت تاریخی خویش آگاهی می‌یافتدند. سراسر روسیه خواندن می‌آموخت؛ سیاست، اقتصاد و تاریخ می‌خواند، زیرا مردم می‌خواستند بدانند ... در هر شهر، در اغلب قصبات، در سرتاسر جبهه، هر دسته سیاسی روزنامه خود را داشت و گاه دارای چند روزنامه بود. صدها هزار رساله و نشریه از طریق هزاران سازمان پخش می‌شد و به داخل ارتش و به دهات، به درون کارخانه‌ها و در میان کوچه‌ها راه می‌یافت و منتشر می‌شد. عطش برای کسب دانشی که مدت‌های مديدة بر روی مردم بسته بود در اثر انقلاب به نحو شگرفی امکان بروز یافت. تنها از انتیتوی اسمولنی در شش ماهه اول انقلاب هر روز خروارها نشریه با کامیون و قطار به اکناف کشور سرازیر می‌شد و این سرزمین را اشبع می‌کرد. همان گونه که شن‌های داغ آب را می‌بلعد و به خود در می‌کشند، روسیه مواد خواندنی را می‌نوشید و باز سیر نمی‌شد – نه نشریات حاوی افسانه یا تاریخ تحریف شده و یا مطالب بی‌رقم و یا قصه‌های بازاری و فاسد کننده، بلکه تئوری‌های اجتماعی، اقتصادی، فلسفه، آثار تولستوی، گوگول و گورکی را.

و پس آن گاه سخنرانی‌ها: روسیه را چنان سیلی از سخن زنده فراگرفته بود که آن‌چه را که کارلایل "طوفان نطق و خطابت" در فرانسه می‌نامید در مقایسه با آن جویبار کوچکی بیش نبود. خطابه‌ها، بحث‌ها، نطق‌ها در تماشاخانه‌ها، در سیرک‌ها، در اطاق‌های مدرسه، در باشگاه‌ها، در مراکز دهات، در کارخانه‌ها ... چه منظره پرشکوهی بود هنگامی که چهل هزار کارگر کارخانه پوتیلوف از کارخانه سیل آسا بیرون می‌ریختند تا به خطابه‌های سوسيال دمکرات‌ها، سوسيالیست‌های انقلابی، آنارشیست‌ها و هر کسی که چیزی برای گفتن داشت، و مدام که سخن می‌گفت، گوش بدند! ماه‌ها بود که در پتروگراد و سراسر روسیه، از هر گوشه و کنار کوچه‌ای به مثابه تریبون استفاده می‌شد. بحث‌های ناگهانی و بالبداهه در قطارهای راه‌آهن، در ترامواها، همه جا ...

و کنفرانس‌ها و کنگره‌های سراسری روسیه که مردم را از دو قاره بر دور هم گرد می‌آورد؛ مجتمع شوراهای، کوپراتیوها، زمستووها، ملیت‌ها، کشیش‌ها، دهقانان، احزاب سیاسی، کنفرانس‌های دمکراتیک، کنفرانس دولتی مسکو، شورای جمهوری روسیه ... در پتروگراد همیشه سه چهار مجمع برقرار بود و هر گونه تلاشی برای محدود ساختن زمان سخنرانی ناطقین با ممانعت قاطع روبرو می‌شد و هر فرد امکان کامل می‌یافت تا هر احساس و نظری را که دارد بیان کند ...

ما به جبهه دوازده در پشت ریگارفیم، در آن‌جا افرادی که پوست به استخوان‌شان چسییده بود، بدون پاپوش در گل‌ولای سنگرهای ملالت‌خیز به حال بیماری افتاده بودند و چون ما را دیدند با چهره‌های بهم فشرده و درحالی که رنگ نیلی عضلات آن‌ها از سوراخ‌های لباس‌های ژنده آن‌ها نمایان بود از جای بر خاسته مشتاقامه از ما می‌پرسیدند: "جزی برای خواندن آورده‌اید؟"

گواین که ظاهرا" آثار و علائم زیادی از تغییر و تحول به چشم می‌خورد؛ گو این که مجسمه کاترین کبیر در برابر تاتر الکساندرینسکی پرچمی سرخ در دست داشت، و پرچم‌های دیگری، ولو رنگ رو رفته، از فراز اماکن عمومی و دولتی آویخته بود و طغراها و نشان‌های عقاب امپراطوری، یا پاره، و یا پوشیده شده بود؛ گو این که به جای پلیس‌های درنده، یکی از افراد بدون اسلحه گاردشیری در کوچه‌ها نظارت می‌کرد، اما باز آثاری از بسیاری از احوال دوران گذشته هنوز باقی بود.

مثلاً "تابل رانگو" - فهرست درجه بندی - که پطرکییر با دست‌های آهنین بر گردن روسیه استوار کرد، هنوز به اعتبار خود باقی بود. تقریباً همه کس از بچه مدرسه‌ای به بالا هنوز او نیفورم خاص خود را با نشان امپراطوری بر روی دکمه‌ها و پاگون‌ها می‌پوشید. از حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به بعد خیابان‌ها از مردان سالخورده و مقرراتی در لباس‌های متعدد الشکل، کیف در دست، مملو می‌شد که از سرکار خود در مؤسسات و وزارت خانه‌های سربازخانه‌مانند دولتی به خانه‌های خود می‌رفتند و يحتمل در این اندیشه بودند که مرگ و میر رؤسای آن‌ها تا چه حد می‌تواند راه ارتقاء رتبه را به روی آن‌ها بگشاید تا در جرگه امنای دانشگاه و یا رایزنان دولتی وارد شوند و از این راه با حق بازنشستگی کافی و یا يحتمل با نشان "سنت آن" بازنشسته شوند.

می‌گویند سناتور سوکولوف در بجوبه اوچ انقلاب روزی با لباس عادی به جلسه سنا رفت ولی او را به دورن جلسه راه ندادند، زیرا لباس مخصوص خدمتگزاران تزار را به بر نداشت. در مقابل این چنین زمینه‌ای که تمامی یک ملت می‌جوشید و از هم می‌پاشید، منظره قیام توده‌های خلقی روسیه باز و گسترده می‌شد.

فصل دوم

طوفان بر می خیزد

در ماه سپتامبر ژنرال کورنیلوف به سوی پتروگراد به حرکت در آمد تا خود را دیکتاتوری نظامی روسیه اعلام بدارد. به همراه او مشت پولادین بورژوازی هویدا شد که گستاخانه در صدد سرکوب انقلاب بود. تعدادی از وزیران سوسیالیست در توطئه کورنیلوف دست داشتند. خود کرنسکی در معرض سؤون بود. ساوینکوف که از طرف کمیته مرکزی حزب، یعنی حزب سوسیالیست‌های انقلابی ایصال شده بود، از هر توضیحی امتناع ورزید و از حزب اخراج گردید. کورنیلوف توسط کمیته‌های سربازان توقيف شد. بسیاری از ژنرال‌ها از کار برکنار شدند. برخی از وزیران کرسی خود را از دست دادند و کاینه سقوط کرد.

کرنسکی در صدد برآمد دولت جدیدی با شرکت نمایندگان حزب بورژوازی-کادتها- تشکیل دهد. حزب سوسیالیست‌های انقلابی که وی بدان منسوب بود به وی دستور داد که کادتها را اخراج کند. کرنسکی تبعیت نکرد و تهدید نمود که اگر سوسیالیست‌ها در این امر اصرار ورزند، او استعفا خواهد داد. ولی خشم مردم به حدی شدید بود که او در آن هنگام جرأت نکرد علیه آن‌ها مبارزه کند. یک هیئت حکومتی موقت مرکب از پنج وزیر به ریاست کرنسکی تشکیل شد و قدرت حاکمه را تا حل نهای مسئله ترکیب کاینه بدست گرفت.

شورش کورنیلوف تمام گروه‌بندی‌های سوسیالیست‌ها را، اعم از "معتدل" یا انقلابی، بر زمینه یک تلاش برای دفاع از خود متحد ساخت. کورنیلوف گری دیگر نباید تکرار شود. باید دولت جدیدی تشکیل یابد که در برابر تمام آن‌هایی که طرف‌دار انقلاب‌بند مسئول باشد. از این‌رو کمیته اجرائیه مرکزی به تمام سازمان‌های دمکراتیک پیشنهاد کرد نمایندگان خود را برای کنفرانس دمکراتیک که می‌باشد در پتروگراد تشکیل یابد اعزام دارند.

در کمیته اجرائیه مرکزی بلافاصله سه جریان به وجود آمد: بلشویک‌ها می‌خواستند که بی‌درنگ کنگره شوراهای سراسری روسیه تشکیل شود و تمام قدرت حاکمه به وی منتقل گردد. اس‌ارهای سانتریست به رهبری چرنوف همراه با اس‌ارهای چپ به ریاست کامکوف و اسپریدونو، منشویک‌های انترناسیونالیست به ریاست مارتوف، و منشویک‌های سانتریست به نمایندگی باگدانوف و اسکوبیلف خواستار بودند که یک دولت سوسیالیستی هم سنخ تشکیل شود. منشویک‌های راست به ریاست تسره‌تلی، دان، لیبر و نیز اس‌ارهای راست به رهبری اوکستیف اصرار داشتند که در دولت جدید نمایندگان طبقات ثروتمند نیز شرکت کنند. درست در همین زمان بلشویک‌ها در شوراهای مسکو، کیف، اودسا و دیگر شهرها اکثریت به دست می‌آوردند.

منشویک‌ها و اس‌ارها که در کمیته اجرائیه مرکزی حاکم بودند هراسان شده و به این نتیجه رسیدند که لینین در نهایت کار برای آن‌ها از کورنیلوف خطرناک‌تر است. آن‌ها مقررات نمایندگی را در کنفرانس دمکراتیک تغییر دادند و تعداد کرسی‌های به مرابت بیشتری به کنواریها و دیگر سازمان‌های محافظه‌کار واگذار کردند. ولی حتی این کنفرانس با متخین ویژه‌اش ابتدا با تشکیل دولت ائتلافی بدون کادتها موافقت کرد. فقط تهدید علی کرنسکی به استعفا و ناله‌های نومیدانه سوسیالیست‌های "معتدل" که "جمهوری در خطر است" کنفرانس را واردشت که با اکثریت ناچیزی اصل ائتلاف با بورژوازی را به پذیرد و تشکیل نوعی پارلمان مشورتی را تحت عنوان "شورای موقت جمهوری روسیه" بدون هیچ گونه قدرت قانون گذاری تصویب کند. در حکومت جدید نمایندگان طبقات ثروتمند عملای زمام امور را در دست داشتند و در شورای جمهوری آن‌ها تعداد زیادی از کرسی‌ها را به نحو نامتناسبی اشغال کردند.

کمیته اجرائیه مرکزی که دیگر بیانگر نمایندگان عادی شوراها نبود بدون هیچ دلیل قانونی از دعوت کنگره سراسر روسیه که می‌بایست در سپتامبر تشکیل یابد امتناع ورزید. کمیته اجرائیه مرکزی دیگر بسی دورتر از آن رفته بود که کنگره تشکیل دهد و یا با تشکیل آن موافقت کند. ارگان مطبوعاتی رسمی آن به نام "ایزوستیا" اشاره می‌کرد که وظیفه شوراها دیگر پایان یافته و احتمال دارد به زودی منحل گردد... در همین زمان دولت موقت نیز اعلام داشت که انحلال "سازمان‌های غیر مسئول" یعنی شوراها جزء برنامه کار او است.

بلشویک‌ها در پاسخ، شوراها را فراخواندند که دوم نوامبر (۲۰ اکتبر) در کنگره پتروگراد گرد آیند و قدرت حاکمه روسیه را بدست خویش بگیرند. در عین حال آن‌ها شورای جمهوری روسیه را ترک گفته و اعلام داشتند که نمی‌خواهند در "دولت خیانت به خلق" شرکت داشته باشند.

ولی خروج بلشویک‌ها در شورای مفلوک جمهوری آرامشی به وجود نیاورد. طبقات ثروتمند، که اکنون در رأس قدرت حاکمه قرار گرفته بودند آشکارا گستاخ می‌شدند. کادت‌ها اعلام داشتند که دولت قانوناً "حق ندارد روسیه را جمهوری اعلام کند، و به قصد تفرق ساختن کمیته‌های سربازان و ناویان خواستار اتخاذ تدابیر خشنی در ارتش و نیروی دریایی بودند و نیز شوراها را در معرض حمله قرار می‌دادند. اما در جناح مقابل شورای جمهوری، منشویک‌های انترناسیونالیست و اسارهای چپ هوادار عقد فوری قرار داد صلح، و اگزاری زمین به دهقانان و کنترل کارگری بر تولید، یعنی عملاً طرف‌دار برنامه بلشویک‌ها بودند.

من امکان یافتم که نطق مارتوف را علیه کادت‌ها بشنوم. او مانند بیمار مشرف به مرگی بر روی کرسی خطابه خم شده با اشاره انگشت به سوی راست‌ها و با صدای گرفته‌ای که به زحمت شنیده می‌شد می‌گفت: "شما ما را شکست طلب می‌نماید. ولی شکست طلبان واقعی آن‌هایی هستند که در انتظار لحظه مساعد برای عقد قرار داد صلح نشسته‌اند و صلح را از امروز به فردا تا الى غیرالنهاریه به تعویق می‌اندازند تا این که از ارتش روسیه چیزی باقی نماند و خود روسیه به مثابه شیئی مورد معامله گروه‌های امپریالیستی قرار گیرد... شما در صدید سیاستی را به مردم روسیه تحمیل کنید که منافع بورژوازی خواستار آن است. مسئله صلح می‌بایست بی‌درنگ حل شود... آنگاه شما خواهید دید آن‌هایی که شما آن‌ها را عمال آلمان می‌نامید، آن تسمیر والدیست‌هایی که بیداری توده‌های دمکراتیک سراسر جهان را تدارک دیدند، کار عبی نکرده‌اند..."

بین این گروه‌بندی‌ها، منشویک‌ها و اساره‌ها که فشار نارضایی روز افزون توده‌ها را از جناح چپ احساس می‌کردند از این جهت به جهت دیگری شتافتند. خصوصیت عمیقی شورای جمهوری را به گروه‌بندی‌های آشتی ناپذیر تقسیم کرده بود. چنین بود اوضاع به هنگامی که خبر کنفرانس متفقین در پاریس که مدت‌ها انتظار آن می‌رفت مسائل حاد سیاست خارجی را با اصرار و ابرام مطرح ساخت...

تمام احزاب دمکراتیک روسیه هوادار عقد صلح در اسرع وقت و بر مبنای دمکراتیک بودند. هنوز ماه آوریل ۱۹۱۷ بود که شورای پتروگراد که در آن زمان زیر رهبری منشویک‌ها و اساره‌ها قرار داشت، شرایط معینی را برای صلح روسیه مطرح ساخت. در آن از جمله خواسته شده بود که متفقین کنفرانسی برای بررسی هدف‌های جنگ تشکیل دهند. وعده داده شد که کنفرانس در ماه اوت تشکیل شود. این کنفرانس سپس به ماه سپتامبر و پس از آن به ماه اکتبر موکول گردید و اینک روز دهم نوامبر (بیست و هشت اکتبر) برای تشکیل آن تعیین گردیده بود.

دولت موقت قصد داشت دو نماینده به این کنفرانس اعزام دارد. یکی ژنرال آلكسیف که دارای افکار بسیار ارتجاعی بود و دیگری ترشچنکو وزیر امور خارجه. شوراها از جانب خود اسکوپلوف را به عنوان نماینده انتخاب کردند و بیانه و دستورالعمل تدوین نمودند که وی می‌بایست. طبق آن رفتار کند. دولت موقت نه اسکوپلوف را به رسمیت شناخت و نه دستورالعمل ش را. دیپلماسی

متقین نیز اعتراض کرد. کار به آن جا منتهی شد که بونارلاو، در پاسخ به سوالی در مجلس عوام انگلستان به سردی اظهار داشت: "تا آن جا که من می‌دانم کنفرانس پاریس نه هدف‌های جنگ، بلکه طرق انجام آن را بررسی خواهد کرد."

مطبوعات محافظه کار روسیه غرق در مسرت بودند. بشویک‌ها فریاد بر می‌آوردند "بینید تاکتیک سازشکارانه منشویک‌ها و اسارها کار را به کجا کشانید!"

به طول هزاران میل در خط جبهه میلیون‌ها نفر از افراد ارتتش‌های روس مانند دریابی در حال مدد در حرکت بودند و صدھا و صدھا تن نمایندگان خود را به پایتخت می‌فرستادند که فریاد "صلح، صلح" از آن‌ها بلند بود. من به سیرک مدرن کنار رودخانه به یکی از میتینگ‌های مهم عمومی که تعداد آن‌ها هر شب نسبت به شب پیش افزون می‌شد رفتم. آمفی‌تاتر لخت و عربیان و کسالت آور از پنج چراغ آویخته از یک سیم نازک روشنایی می‌گرفت و تمام میز و صندلی‌های کثیف و دود زده آن و همه زوایای آن مملو از جمعیت بود. سربازان، ناویان، کارگران، زنان – همه آن‌چنان غرق در شنیدن شده بودند که گفتی رشته عمرشان بدان بسته است. سربازی از دیویزیون پانصد و چهل هشتم در حال نقط بود. وی در حالی که از گونه‌های فشرده‌اش آثار درد واقعی نمایان بود فریاد زد:

"رقا! آن‌ها که بالاها نشسته‌اند همیشه از ما می‌خواهند که بیشتر فداکاری کنیم، بیشتر فداکاری کنیم. در حالی که آن‌هایی که همه چیز دارند هیچ کس مزاحم‌شان نیست. ما با آلمان‌ها در حال جنگ هستیم. آیا ما ژنرال‌های آلمانی را دعوت می‌کنیم که زمام ستاد ارتتش ما را به دست گیرند؟ خوب، ما با سرمایه‌دارها در حال جنگیم و با وجود این آن‌ها را دعوت به شرکت در دولت می‌کنیم ... سرباز می‌گوید: آخر به من بگویید که برای چه می‌جنگیم. آیا برای قسطنطینیه می‌جنگیم یا برای روسیه آزاد؟ آیا برای دمکراسی یا برای غارت‌گران سرمایه‌دار؟ اگر شما به من ثابت کنید که برای انقلاب می‌جنگیم در آن صورت من بدون این که مجازات اعدام مجبورم کنم، به جنگ خواهم رفت و خواهم جنگید. وقتی که زمین به دهقانان تعلق بگیرد و کارخانه‌ها به کارگران، و قدرت شوراهای، در آن صورت خواهیم دانست چیزی داریم که برای آن بجنگیم، و برای آن خواهیم جنگید."

در سربازخانه‌ها، در گوش و کنار خیابان‌ها تعداد بی‌شماری سربازان ناطق، همه در خواست می‌کردند که به جنگ پایان داده شود و اعلام می‌داشتند که اگر دولت برای برقراری صلح اقدامات مؤثری به عمل نیاورد ارتتش سنگرهای را ترک گفته و به خانه خود خواهد رفت.

ناطقی از ارتش هشتم:

"ما ناتوان هستیم، در هر واحد معدودی از ما باقی نمانده است. باید یا به ما غذا و کفش و تجهیزات بدھند و ما را تقویت کنند، یا طولی نخواهد کشید که سنگرهای خالی خواهد شد. یا صلح یا تجهیزات ... دولت یا باید به جنگ خاتمه دهد یا ارتش را تجهیز کند."

سربازی از تیپ توبخانه شماره چهل و ششم سبیری:

"افسرها با کمیته‌های ما همکاری نمی‌کنند. آن‌ها ما را به دشمن می‌فروشنند. آن‌ها آژیتاتورهای ما را اعدام می‌کنند و دولت ضدانقلاب پشتیبان آن‌ها است. ما گمان می‌کردیم انقلاب با خود صلح می‌آورد. اما اینک دولت ما را حتی از حرف زدن درباره این چیزها منع می‌کند و در عین حال نان کافی که ما را سرپا نگه دارد، و یا حتی اسلحه‌ای که به آن بجنگیم به ما نمی‌دهد."

از اروپا شایعاتی به گوش می‌رسید درباره انعقاد صلح به بهای فدا کردن روسیه ... اخبار واصله درباره وضع سربازان روس در فرانسه برشدت نارضایی می‌افزود: تیپ شماره یک کوشیده بود به تقلید رفقای خود در روسیه کمیته‌های سربازی را جانشین افسران

خود کند و از عزیمت به سالونیک امتناع ورزیده و خواستار بازگشت به میهن شده بود. تیپ را محاصره کرده بودند، آن را به گرسنگی محکوم ساخته بودند و سرانجام با توب به گلوله بسته بودند که موجب کشtar زیادی شده بود ...

روی بیست و ششم اکتبر (سیزدهم) من به کاخ مارینسکی رهسپار شدم که شورای جمهوری در آنجا جلسه تشکیل داده بود. می خواستم نطق ترشچنکو را بشنوم. او می بایست اعلامیه دولت را درباره سیاست خارجی قرائت کند که کشوری که جنگ رمق آن را گرفته و تشهیه صلح بود، طی مدت درازی با بی صبری انتظار آن را داشت. جوانی بلند قامت با لباس منظم، صورتی از ته تراشیده و گونه های استخوانی بر جسته، با صدایی آرام نطقی را که با دقت تهیه شده بود و هیچ گونه تعهدی را ایجاب نمی کرد قرائت می نمود: "صالح دولتی روسیه" درباره "دشواری های" ناشی از دستور اسکوبلف. ترشچنکو با جمله های زیرین که مضمون نطق او را تشکیل می داد سخن خود را به پایان رسانید:

"روسیه دولت معظمی است. روسیه در هر وضعی که پیش آید دولت معظمی باقی خواهد بود. ما می بایست از آن دفاع کنیم. ما می بایست خود را مانند مدافعان کبیر و فرزندان دولتی معظم نشان بدھیم."

هیچ کس از این نطق رضایت حاصل نکرد. مرتعین خواهان سیاست امپریالیستی "سخت" بودند، و احزاب دمکراتیک خواستار گرفتن تضمینی که دولت صلح برقرار خواهد کرد. من اکنون سرمهقاله روزنامه "رابوچی ای سالدات" ارگان شورای بلشویکی پتروگراد را نقل می کنم.

"پاسخ دولت به سنگرهای"

"آقای ترشچنکو وزیر امور خارجه نطق مفصلی در مورد جنگ و صلح در پارلمان ایراد داشت. این کم حرف ترین وزیران برای ارتش و مردم چه حکایت کرد؟"

"نخست این که ما با متفقین خود (نه خلق ها- بلکه دولت های آنها) پیوند فشرده داریم."

"دوم این که دمکرات ها نباید درباره امکان یا عدم امکان جنگ زمستانی قضاوت کنند. تصمیم بر عهده دول متفق است."

"سوم این که هیجدهم ژوئیه کاری نیک و سعادت بخش بوده است (درباره عواقب آن ترشچنکو در نطق خود سکوت می کند)."

"چهارم این که گویا "نادرست است که متفقین در قید ما نیستند و ما اعلامیه های مشخصی از متفقین خود دریافت داشته ایم".

اعلامیه؟ پس عمل؟ پس روش ناوگان انگلیس؟ پس مذاکرات شاه انگلستان با گورکو- این ضد انقلابی اعزامی؟ درباره این مسائل آقای وزیر سکوت اختیار کرد."

"پنجم این که دستور اسکوبلف بد است و به مذاق دیپلمات های متفق روسیه خوش نیامده است و حال آن که "ما می بایست در کنفرانس متفقین به زبان واحدی سخن گوییم".

"آیا این تمام مطالب است؟ تمام! پس راه خروج از بن بست کجاست؟ باورداشتن به متفقین و به آقای ترشچنکو. پس صلح چه وقت فرا خواهد رسید؟ آن زمان که متفقین اجازه بدھند!"

"چنین است پاسخ دولت موقت به سنگرهای درباره صلح!"

#####

در این زمان درافق سیاست روسیه سایه نیروی به قدر کافی شرور، یعنی کازاک ها، هویدا می شود. روزنامه گورکی به نام "نوایاژین" (زنگی نوین) توجه خوانندگان خود را به فعالیت آنها جلب کرد:

"در روزهای فوریه کازاک ها بر روی مردم آتش باز نکردند، به هنگام شورش کورنیلوف آنها به خائنین نپیوستند ... در این اواخر نقش آنها دارد تغییر می کند. آنها از سر سپردگی غیر فعل به میدان تعرض فعل سیاسی قدم می گذارند ..."

کاله‌دین – آتمان سربازان کازاک‌های دون - توسط دولت موقت از کار بر کنار شد، زیرا وی در توطئه کورنیلوف شرکت داشت، ولی او از ترک پست خود یک باره امتناع کرد و در نووچر کاسک با سه ارتش بزرگ کازاک مستقر گشت و به تدارک توطئه پرداخت و تهدید به تعرض کرد. نیرویش چنان بزرگ بود که دولت به نافرمانیش تن در داد. از این بالاتر: دولت موقت مجبور شد که شورای اتحاد سربازان را به طور رسمی بشناسد و اعلام دارد که شعبه شوراهای جدید التاسیس کازاک‌ها غیر قانونی است. در اوائل اکتبر یک هیئت نمایندگی از طرف کازاک‌ها به نزد کرسکی آمد و ویحانه قطع حملات به کاله‌دین را خواستار شد و رئیس دولت را نکوهش کرد که وی نسبت به شوراهای ارافق می‌کند. کرسکی موافقت کرد که متعرض کاله‌دین نشود و در عین حال گفت:

"رهبران شورا مرا مستبد و جابر می‌دانند ... در حالی که دولت موقت نه تنها بر شوراهای تکیه ندارد، بلکه بسیار متأسف است که این شوراهای وجود دارند!"

در همان زمان یک هیئت نمایندگی دیگر از طرف کازاک‌ها به نزد سفیر انگلستان رفت و طی مذاکره با وی صاف و ساده خود را نماینده "خلق آزاد کازاک" خواند.

در "دون" سازمانی از نوع جمهوری کازاک تشکیل یافت.
"کوبان" خود را "دولت مستقل کازاک" اعلام داشت.

در روستوف، کنار دون، و دریکاترینوسلاو، کازاک‌های مسلح شوراهای متفرق ساختند و در خارکف بنای اتحادیه کارگران معادن را در هم کوییدند. ماهیت کازاک‌ها هم‌جا با خصلت میلیتاریستی و ضد سوسیالیستی بروز کرد. سردمداران این جنبش اشراف و ملاکان بودند: مانند کاله‌دین، کورنیلوف، ژنرال دوتوف، ژنرال کارائولوف و ژنرال باردیژی. این جنبش از طرف بازارگانان و بانکداران بزرگ مسکو حمایت می‌شد.

#####

روسیه کهن به سرعت از هم می‌پاشید. در اوکراین، در فنلاند، در لهستان، در بلاروس، انقلاب ناسیونالیستی نیرومندتر و تهورآمیزتر می‌شد. حکومت‌های محلی که تحت نفوذ طبقات ثروتمند قرار داشتند خواستار خودمعختاری بودند و از فرمان برداری پتروگراد سرباز می‌زدند. در هلسینگفورد سنای فنلاند با اعطای وام به حکومت موقت مخالفت ورزید و فنلاند خود را خود مختار اعلام کرد و خروج نیروهای روسی را طلب نمود. "رادای" بورژوا در "كيف" به توسعه سرحدات اوکراین پرداخت تا آنجا که تمام سرزمین‌های فلاحتی روسیه جنوبی را تا اورال شامل گردید و سپس دست به تشکیل یک ارتش ملی زد. وینی چنکو نخست وزیر به انعقاد صلح جداگانه با آلمان اشاره کرد، و حکومت موقت درمانده و ناتوان. سیبری و قفقاز خواستار تشکیل مجلس مؤسسان جداگانه بودند و در همه این کشورها نبرد سخت و تندی بین اولیاء امور و شوراهای محلی نماینده‌گان کارگران و سربازان آغاز می‌شد.

اوپاچه هر روز بیش از پیش به طرف هرج و مرچ . صدھا هزار سرباز جبهه را ترک می‌گفتند و به صورت موج‌هایی عظیم و بی مقصد در سراسر این سرزمین پراکنده می‌شدند. دهقانان استان‌های تامبون و تؤئر، خسته از انتظار برای زمین و خشمگین از فشارهایی که حکومت برای سرکوب آنان وارد می‌کرد، خانه‌های اربابی را می‌سوزانیدند و مالکین را می‌کشتند. اعتصابات فوق العاده وسیع و اخراج‌های دسته جمعی، مسکو و اودسا و معادن زغال سنگ دون را فraigرفته بود. حمل و نقل فلچ، ارتش گرسنه و در شهرهای بزرگ خواربار نایاب بود. دولت، که بین دسته‌های دمکراتیک و مرجع درمانده بود، نمی‌توانست هیچ کاری انجام دهد؛ و آن‌گاه هم به ناگزیر دست به اقداماتی می‌زد، با این اقدام منافع طبقات ثروتمند را حفظ می‌کرد و برای برقراری نظم و آرامش در بین دهقانان نیروهای کازاک اعزام می‌شد تا اعتصابات را درهم بشکند. در تاشکند مقامات دولتی شورای محلی را سرکوب کردند.

در پتروگراد شورای اقتصادی که برای سر و صورت دادن به وضع آشفته اقتصاد تشکیل شده بود، در بین نیروی های متخصص سرمایه و کار به بن بست رسید و از طرف کرنسکی منحل شد. سران نظامی متنسب به نظام کهن که از طرف کادتها حمایت می شدند خواستار استقرار مجدد انضباط در ارتش و نیروهای دریایی بودند. دریادار وردروسکی وزیر دریاداری - مرد شایسته احترام- و ژنرال ورخوسکی وزیر جنگ بیهوده تاکید می کردند که یگانه راه نجات کشور عبارت است از یک انضباط نوین داوطلبانه دمکراتیک و مبتنی بر همکاری با کمیته های سربازان و ناویان. توصیه های آنها ناشینیده گرفته می شد.

چنین می نمود که مرتتعین در تحریک خشم عمومی مصمم اند! هنگام محاکمه کورنیلوف فرا می رسد. مطبوعات بورژوازی بیشتر و بیشتر از او به طور علنی دفاع می کردند و او را به عنوان "میهن پرست بزرگ روس" می ستودند. روزنامه ابsegue یه دیللو متعلق به بورتسف دیکتاتوری مشترک کورنیلوف-کاله دین- کرنسکی را طلب می کرد.

روزی من با بورتسف در تالار شورای جمهوری به صحبت نشستم. مردی بود کوچک اندام و خمیده با صورتی پرچین و چشمانی نزدیک بین در پشت شیشه های کلفت عینک، با موهای آشفته و ریشی که رنگ خاکستری بر آن پاشیده شده بود.

"جوان! حرف های ما به خاطر بسپار. روسیه به مرد نیرومندی احتیاج دارد. ما حالا باید انقلاب را کنار بگذاریم و تمام هم خودمان را علیه آلمانی ها به کار ببریم. مغلوب کردن کورنیلوف ابله است، ابله! و پشت سر این ابله هان عمال آلمانی قرار گرفته اند. کورنیلوف می بایست پیروز شده باشد ..."

روزنامه های افراطی راست که ارگان های سلطنت طلبان بی نقاب بودند از قبیل تربیون خلق متعلق به پوریشکه ویچ، نوویاروس (روسیه نوین) و ژیوویه اسلووو (کلام زنده) آشکارا قتل عام دمکراسی انقلابی را طلب می کردند ...

در روز بیست و سوم اکتبر (دهم) جنگ دریایی با اسکادران آلمان در خلیج ریگا به وقوع پیوست. دولت وقت به بهانه این که پتروگراد در خطر است نقشه تخلیه پایتخت را طرح ریزی کرد. بنا بود اول کارخانه های بزرگ اسلحه سازی از آن جا منتقل و در پنهان روسیه تقسیم شوند و سپس دولت وقت به مسکو منتقل گردد. بلا فاصله فریاد اعتراض بلشویک ها بلند شد که دولت می خواهد پایتخت سرخ را ترک گوید تا انقلاب ناتوان شود. ریگا به آلمانها فروخته شده و اینک نوبه به پتروگراد رسیده است.

مطبوعات بورژوازی به نشاط آمده بودند. روزنامه رچ (بیان) متعلق به کادتها نوشت:

"دولت خواهد توانست وظایف خود را در محیطی آرام فارغ از مزاحمت آنارشیست ها انجام دهد."

روزیانکو رهبر جناح راست حزب کادت در روزنامه او ترور اسیئی (صبح روسیه) نوشت که اشغال پتروگراد از طرف آلمانها مسبب خیر خواهد بود، زیرا آلمانها شوراهای را برهم خواهند زد و گریبان روسیه را از چنگ ناوگان انقلابی رها خواهند ساخت. وی در این زمینه چنین نوشت:

"پتروگراد در خطر است. من به خود می گویم بگذار خدا به داد پتروگراد برسد". آنها از آن می ترسیدند که اگر پتروگراد از دست بود سازمان مرکزی انقلاب از هم پاشیده می شود. من به این ایراد جواب می دهم: "من بسیار شادمان خواهم بود اگر همه این سازمانها مضمحل گردد، زیرا اینها برای روسیه چیزی جز مصیبت به بار نمی آورند" ... با اشغال پتروگراد نیروی بالتیک هم مضمحل خواهد شد ... و این نیز هیچ تأسیفی ندارد. بسیاری از این ناوها به کلی فاسد شده اند ..."

نقشه تخلیه پتروگراد در قبال طوفان مخالفت عمومی عقیم ماند.

در این گیرودار مسئله تشکیل کنگره شوراهای مانند ابر طوفنده ای که برق لامع از آن ساطع شود، روسیه را فراگرفت. تشکیل کنگره نه تنها مورد مخالفت دولت واقع شد بلکه تمامی سوسيالیست های "معتل" با آن به مخالفت برخاستند. کمیته های مرکزی ارتش و نیروی دریایی، کمیته های مرکزی برخی از اتحادیه های کارگری، شوراهای نمایندگان دهقانان و بیش از همه خود کمیته

اجرائیه مرکزی از هیچ کوششی برای جلوگیری از تشکیل آن خودداری نکردند. روزنامه‌های ایزوستیا و گولوس سولدادا (صدای سرباز) که از طرف شورای پتروگراد منتشر شده، ولی اینکه به دست کمیته اجرائیه مرکزی افتاده بود باشدت به خود شورا حمله می‌کردند. هم‌چنین مجموعه توبخانه مطبوعاتی حزب سویالیست‌های انقلابی از قبیل دینلونارودا (هدف خلق) و وولیانارودا (اراده خلق) در این حمله شرکت می‌جستند.

سیل نماینده و پیام‌های تلگرافی به سوی کمیته‌های شوراهای سراسر کشور و به کمیته‌های ارتش سراسر گردید که به آن‌ها دستور جلوگیری از انتخاب نماینده را برای کنگره و یا حداقل به تأخیر اندختن آن را می‌داد. قطع نامه‌های مطنطن علیه کنگره، اعلامیه‌هایی که در آن‌ها گفته می‌شد دمکراسی اجازه نمی‌دهد در آستان تشکیل مجلس مؤسسان کنگره تشکیل شود. اعتراض از طرف نمایندگان جبهه، اتحادیه زمستوهای، اتحادیه دهقانان، اتحادیه‌های ارتش‌های کازاک، اتحادیه‌های افسران و سواران سنت گورک و گردان‌های مرگ ...

شورای جمهوری روسیه نیز یک آهنگ نغمه مخالف ساز کرده بود. تمامی دستگاه ماشینی که انقلاب مارس (فوریه) آن را به حرکت در آورده بود اینکه علیه گشاش کنگره شوراهای عمل می‌کرد.

در سمت دیگر، اراده هنوز شکل نگرفته پرولتاریا، کارگران، سربازان و دهقانان تهی دست قرار داشت. بسیاری از شوراهای محلی اینکه در دست بشویک‌ها بود، هم چنین سازمان کارگران صنعتی، کمیته‌های کارخانه‌ها، سازمان قیام ارتش و دریاداری. در بعضی نقاط مردم که از انتخاب نمایندگان شورا منمنع شده بودند، میتینگ‌های ناحیه‌ای تشکیل داده و نماینده برای پتروگراد از بین خود انتخاب می‌کردند. در نقاط دیگر کمیته‌های موجود را که به عاملین اخلال تبدیل شده بودند، برهم زده و کمیته‌های تازه تشکیل می‌دادند. تورم درونی عصیان، پیوسته‌ای را که به تدریج سخت و منجمد شده و طی آن چند ماه از فوران شعله انقلاب جلو گرفته بود، بالا می‌آورد و می‌ترکانید. تنها یک انقلاب توده‌ای خود به خودی سراسر روسیه می‌توانست کنگره شوراهای را به وجود آورد ... هر روزه ناطقین بشویک به سوی سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها سراسر می‌شدند و "حکومت جنگ داخلی" را به شدت مورد حمله قرار می‌دادند. یک روز یکشنبه ما به وسیله تراموایی که سنگین و پر صدا از وسط دریایی از گل‌ولای و از بین کارخانه‌های بدقواره و کلسیاهای پرشکوه می‌گذشت به سوی کارخانه ابوخوف - یک کارخانه مهمات سازی دولتی - که در شلوسلبرگ قرار داشت، رفیم. میتینگ در میان یک ساختمان عظیم ناتمام با دیوارهای زشت آجری تشکیل شده بود. ده هزار نفر مرد و زن با لباس‌های کار سیاه رنگ در پیرامون کرسی خطابه که با پارچه‌ای سرخ پوشیده شده بود، گرد آمده بودند. مردم بر روی کومه‌های الوار و آجر تنگ یکدیگر نشسته و در روی تیرهای حمال بغل دست هم چمباته زده بودند. همه مصمم، صداها همه رعدآسا، در آسمان تیره و ابر گرفته گاه به گاه خورشید رخساره می‌نمود و امواج نور سرخ گون از پنجه‌های بی در و پیکر بر روی صورت‌های ساده‌ای، که به سمت بالا به سوی ما نگران بودند، می‌تاافت.

لوناچارسکی با هیکل باریک و هیئت دانشجویی و با قیافه حساس یک هنرمند توضیح می‌داد که به چه دلیل می‌باید قدرت به دست شوراهای قبضه شود. وی می‌گفت: در برابر دشمنانی که عامداً و عالمًا به ویرانی کشور می‌کوشند، ارتش را مضمحل می‌کنند و زمینه را برای یک کورنیوف تازه آماده می‌سازند هیچ چیز دیگری نمی‌تواند انقلاب را پاسداری کند.

سربازی از جبهه رومانی، لاغر، مفلوک و به ستوه آمده فریاد کرد: رفقا! ما در جبهه از گرسنگی می‌میریم، از سرما خشک می‌شویم. ما بی هیچ علت و سببی از بین می‌رویم. من از رفای امریکایی تقاضا می‌کنم که به مردم امریکا بگویند که روس‌ها از انقلاب خود دست نخواهند شست تا آن‌گاه که بمیرند. ما با تمام نیروی خود مقاومت می‌کنیم تا آن‌گاه که مردم دنیا بر خیزند و به مدد ما بستایند. به کارگران امریکایی بگویید قیام کنند و برای انقلاب سویالیستی بجنگند!

پس آن گاه پتروفسکی بر خاست: باریک اندام، با حرکاتی آرام و بیانی کوینده: "حرف بس است. وقت عمل است. وضع اقتصادی بسیار بد است، ولی ما باید به دشواری‌ها عادت کنیم. قصد دارند ما را به گرسنگی و سرما به زانو در آورند. می‌خواهند ما را تحریک کنند. ولی بگذار دشمنان حد و حدود خود را بشناسند. هر گاه آن‌ها جسارت کرده به سازمان‌های پرولتری ما انگشت بزنند ما آن‌ها را از صفحه روزگار هم چون زباله خواهیم روخت." مطبوعات بلشویکی با سرعتی ناگهانی گسترش یافت. غیر از دو روزنامه حزبی "رابوچی‌پوت" (راه کارگر) و "سولدادات" (سرباز)، هفته نامه نوینی به نام "درهونسکایابدناتا" (قرق روستا) با نیم میلیون تیراژ برای دهقانان انتشار یافت. و از روز سی ام (هفدهم) اکبر روزنامه "رابوچی‌ای سولدادات" (کارگر و سرباز) پخش شد. سرمقاله این روز به اجمال نقطه نظر بلشویک‌ها را بیان می‌کرد: "چهارمین جنگ زمستانی برای ارتش و کشور هلاکت‌بار است. در عین حال خطر تسليم بر روی پetroگrad انقلابی آویخته است. ضد انقلابیون با انتظار فلاکت مردم نشسته‌اند ... دهقانان به جان آمده راه قیام علی‌را در پیش گرفته‌اند. ملاکان و مأموران دولت به کمک نیروهای مجازات اعزام شده، دهقانان را قلع و قمع می‌کنند. کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند. می‌خواهند کارگران را از راه گرسنگی به تسليم وادراند. بورژوازی و ژنرال‌هایش خواستار تدبیر خشن برای احیای انصباط کورکورانه در ارتش‌اند. هواداران کورنیلوف نخواهید‌اند. اینان به حمایت بورژوازی می‌کوشند و علناً برای بر هم زدن مجلس مؤسسان تدارک می‌ینند."

"دولت کرنسکی ... بر ضد کارگران، سربازان و دهقانان است. این دولت کشور را به پرتگاه فنا سوق می‌دهد ... روزنامه ما در چنین روزهای خوف‌انگیز پا به عرصه وجود می‌گذارد. روزنامه "رابوچی‌ای سولدادات" ندای پرولتاریای پتروبورگ و پادگان پتروبورگ خواهد. "رابوچی‌ای سولدادات" از منافع تهییدستان روستا به نحوی آشتبانی‌پذیر دفاع خواهد کرد ... خلق می‌باشد از انهدام نجات یابد. انقلاب می‌باشد به پایان خود برسد. قدرت حاکمه می‌باشد از دست جنایت کار بورژوازی به در آید و به دست کارگران و سربازان متتشکل و دهقانان انقلابی منتقل شود ... برنامه ما برنامه شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروبورگ است. تمام حاکمیت به شوراهای، هم در مرکز و هم در محل‌ها!" متارکه بی‌درنگ در تمام جبهه‌ها! صلح دمکراتیک و شرافت‌مندانه برای خلق‌ها! زمین‌های ملاکان بدون بها برای دهقانان! "کنترل کارگری بر تولید!" دعوت شرافت‌مندانه مجلس مؤسسان! ..."

در این جا نقل قطعه دیگری از این روزنامه – ارگان بلشویک‌هایی که تمام جهان آن‌ها را عمال آلمان می‌دانست، جالب خواهد بود:

"قیصر آلمان که دست ش آغشته به خون میلیون‌ها نفر است می‌خواهد ارتش خود را به پتروگراد گسیل دارد. ما کارگران و سربازان و ناویان و دهقانان آلمانی را، که کمتر از ما تشنۀ صلح نیستند، علیه قیصر به کمک فرا می‌خوانیم. مرده باد جنگ لعنتی! چگونه می‌توان چنین پیشنهادی را مطرح ساخت؟ قدرت حاکمه انقلابی حکومت واقعاً انقلابی متکی بر ارتش و ارکان پرولتاریا و دهقانان ... چنین حکومتی می‌تواند از فراز سر دیپلمات‌ها، چه متفق و چه دشمن، بلاواسطه به سربازان آلمانی مراجعه کند. چنین حکومتی می‌تواند سنگرهای آلمانی را با میلیون‌ها پیام به زبان آلمانی پر کند ... خلبانان ما می‌توانند این پیام‌ها را پخش کنند .."

اما در شورای جمهوری پرتگاه بین طرفین روز به روز عمیق‌تر می‌شد.

کارهلهین سویالیست انقلابی چپ فریاد بر می‌آورد:

"طبقات ثروت‌مند می‌خواهند برای زنجیر کردن روسیه به عрабه جنگی متفقین از دستگاه انقلابی نیکلای چایکوفسکی سخنگوی سالخورده سویالیست‌های خلقی با واگذاری زمین به دهقانان مخالف ورزید و در صف کادت‌ها قرار گرفت:

"لازم است بی درنگ انصباط سختی در ارتش برقرار شود ... من از همان آغاز جنگ یک نفس تأکید کردام که انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در دوران جنگ جنایت است. ما این جنایت را مرتکب می‌شویم. گرچه من دشمن اصلاحات نیستم زیرا من سویالیستم ..." (فriادها از چپ: ما شما را باور نداریم، کف زدن‌های رعدآسا از راست).

"عجماف" به نام کادتها اعلام می‌دارد که هیچ لازم نیست به ارتش توضیح داده شود که برای چه می‌جنگد، زیرا هر سرباز می‌باشد بفهمد که هدف نزدیک عبارت است از پاک کردن سرزمین روسیه از دشمن.

خودکرنسکی دوبار نطق‌های هیجان انگیزی درباره وحدت ملی ایراد کرد و در پایان یکی از این سخنانی‌ها به گریه افتاد. جلسه نطق او را با سردی تلقی کرد، رشته سخن او را با تماسخر می‌بریدند.

انستیتوی اسمولنی فرارگاه کمیته اجرائیه مرکزی و شورای پتروگراد به مسافت چند میل از شهر در کنار رود پهناور "نوا" قرار داشت. من به وسیله واگنی پراز جمعیت که با حرکت حمزونی و صدای رعدآسا از میان کوچه‌های پر گل‌ولای و قلوه سنگ می‌گذشت، به آن‌جا رفتم. در انتهای خط، گند کبود رنگ دیر اسمولنی با ترصیع طلایی خود زیبا به نظر می‌رسید. در کنار آن نمای سربازخانه مانند اسمولنی با دویست یارد طول، دارای سه طبقه بلند، که در مدخل آن نشان امپراطوری به طور بر جسته بر روی سنگ حک شده بود، هنوز هم گستاخ و مغرور خودنمایی می‌کرد ..

در دوران نظام سابق یک مدرسه رهبانی مشهور برای دختران اشرف روسیه تحت سرپرستی شخص ملکه ایجاد شده بود. انستیتو را سازمان انقلابی کارگران و دهقانان قبضه کرده بود. در داخل آن بیش از یک صد اطاقدارگ و سفید، ولی خالی، قرار داشت که پلاک‌های روی آن‌ها بر جای بود. کسی که از خارج وارد می‌شد روی پلاک‌ها می‌خواند "اطاق نمره چهار درس بانوان" یا "بوروی معاملین". اما در بالای این پلاک‌ها آگهی‌هایی با خطوط ناهموار، که نشان حیات پر به روی نظام نوین بود، به چشم می‌خورد. "کمیته مرکزی شورای پتروگراد"، "کمیته اجرائیه مرکزی"، "بوروی امور خارجی"، "اتحادیه سربازان سویالیست"، "شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسری روسیه"، "کمیته کارخانه‌ها"، "کمیته مرکزی ارتش". در همین جا کمیته‌های مرکزی احزاب سیاسی و اطاقدار جلسات فراکسیونی آن‌ها قرار داشت.

راه روهای دراز طاقدار را چراغ‌هایی دور از هم روشن می‌کرد و مملو از سربازان و کارگران که شتاب زده در حرکت بودند و شانه بعضی از آن‌ها در زیر بار دسته‌های روزنامه، اعلامیه و اوراق تبلیغاتی از هر قبیل خم شده بود. صدای مداوم چکمه‌های سنگین آن‌ها در روی کف چوبی هم‌چون رعد طنین می‌افکند ... در همه جا پلاکات‌هایی نصب شده بود: "رقا! به خاطر حفظ سلامتی خودتان نظافت را مراعات کنید."

در بالای پله‌های هر طبقه و هر پاگرد، میز طویلی گذاشته و انواع نشريه‌های متعلق به احزاب مختلف را به فروش می‌رسانیدند. اطاقدار خوری بزرگ با سقف کوتاهش در طبقه پایین هم‌چنان برای همین کار مورد استفاده قرار داشت. من با دو روبل بلیطی خریدم که می‌توانستم با آن غذا بخورم و با هزاران تن دیگر در کنار میزهای طویل جلو آشپزها به خط ایستادیم. بیست نفر مرد و زن ملاقه در دست از پاتیل‌های بزرگ سوپ کلم و قطعاتی گوشت و مقداری کاشا و چند تکه نان سیاه پخش می‌کردند. بهای هر استکان چای پنج کوپک بود. در میان سبدی قاشق‌های چوبی قرار داشت ... نیمکت‌های دراز کنار میزهای چوبی را سرتاسر پرولترهای گرسنه اشغال کرده بودند و غذای خود را می‌بلغیدند، نقشه می‌چینند، و از این سوی میز با آن سو شوخي‌های خشن رد و بدل می‌کردن.

در طبقه بالا نیز یک اطاقدار خوری مختص کمیته اجرائیه مرکزی قرار داشت، گو این که هر کس دیگر هم می‌توانست به آن‌جا برود. در آن‌جا به روی نان‌ها قشر ضخیمی کره اضافه می‌شد و چای نیز حد و حسابی نداشت.

در جهت جنوبی طبقه دوم تالار بزرگ مخصوص جلسه واقع بود که قبلاً اطاق رقص انسیتو را تشکیل می‌داد. تالاری بود با سقف بلند و سفید که از چهل چراغ‌هایی مزین با صدھا چراغ الکتریکی روشنایی می‌گرفت و دو رسته ستون عظیم آن را از وسط تقسیم می‌کرد. در آخر تالار سکویی بود که طفین آن را شمعدان‌های پرشاخه‌ای گرفته بود. در پشت این سکو قاب عکس زرینی دیده می‌شد که زمانی تمثیل امپراطوران را زینت می‌داد، ولی اینک عکس را از آن خارج ساخته بودند. در اینجا در روزهای جشن گرانددوشیس‌ها اجتماع می‌کردند و افسرها با اوینفورم‌های پر زرق و برق و روحانیون با رداهای مجلل در اطراف آن‌ها پرسه می‌زدند. بیرون از آن‌جا، درست موازی با تالار کمیته رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان کنگره شوراهای قرار داشت. من آن‌جا ایستاده بودم و ورود نمایندگان را تماشا می‌کردم. سربازان سبیر و ریشو، کارگران با بلوزهای سیاه رنگ، چند دهقان با موهای بلند. دخترکی که برای تنظیم کارها گماشته شده بود و از اعضاء گروه وحدت پلخانف بود از روی استهzae خنده‌ای کرد:

"این‌ها با نمایندگانی که برای کنگره اول آمده بودند خیلی تفاوت دارند. بیینید چقدر خشن و عامی به نظر می‌آیند. مردم

تیره ..."

درست می‌گفت - اعماق روسیه به جوش آمده بود و از آن ژرفنا بود که اینک سیلی به طرف بالا راه می‌یافت. کمیته رسیدگی به اعتبارنامه‌ها که از طرف کمیته اجرائیه مرکزی قدیم تعیین گردیده بود، هیئت‌های نمایندگی را تحت عنوان این که انتخاب آن‌ها غیر قانونی است یکی بعد از دیگری رد می‌کرد. ولی کارخان عضو کمیته مرکزی حزب بشویک خیلی ساده غرشی کرد و گفت:

"اهمیت ندارد، چون وقت‌ش برسد ما شماها را به جای خودتان می‌نشانیم."

رابوچی‌ای سولدتات" نوشت:

"توجه نمایندگان کنگره سراسری روسیه را به تلاش بعضی از اعضاء سازمان کمیته معطوف می‌داریم که می‌خواهند تحت این عنوان که کنگره تشکیل نخواهد شد و بهتر است نمایندگان پتروگراد را ترک کنند، می‌کوشند تا کنگره را به هم بزنند ... به این دروغ‌ها توجه نکنید ... روزهای بزرگی در پیش داریم ..."

روشن بود که تا روز دوم نوامبر شماره نمایندگان به حد نصاب نخواهد رسید. به این جهت گشایش کنگره به روز هفتم نوامبر (بیست و پنجم اکتبر) موکول گردید. اما اینک سرتاسر کشور به جوش آمده بود. منشویک‌ها و سوسيالیست‌های انقلابی که خود را در معرض افلام می‌دیدند، ناگهان تاکتیک خود را تغییر داده و دیوانه‌وار سیل تلگراف به اکناف کشور روانه ساختند و به سازمان‌های محلی دستور دادند که هر قدر ممکن باشد نمایندگانی از بین "سوسيالیست‌های معتدل" برگریده اعزام دارند.

در همین گیرودار کمیته اجرائیه شورای دهقانان طی پیام فوق العاده‌ای خواستار شد که کنگره دهقانان در روز سیزده دسامبر (سی و یک نوامبر) برای مقابله با هر نوع فعالیت کارگران و سربازان تشکیل شود.

بلشویک‌ها در چه کار بودند؟ در شهر شایعاتی پخش شد که کارگران و دهقانان برای عمل مسلح آماده می‌شوند. مطبوعات بورژوازی و ارتجاعی "قیامی" را پیش‌بینی می‌کردند و از دولت می‌خواستند که شورای پتروگراد را توقیف کند و یا اقلاً مانع تشکیل کنگره شود. روزنامه‌هایی نظیر "نووایاراسیا" علناً قتل عام بلشویک‌ها را تقاضا می‌کردند.

روزنامه گورکی موسوم به "نووایاژین" نظر بلشویک‌ها را مبنی بر این که ارتجاعیون در صدد نابود کردن انقلاب هستند و اگر لازم آید با آن‌ها مسلح‌انه مقابله شود تأیید می‌کرد، ولی توصیه می‌کرد که تمام احزاب دمکراتی انقلابی باید در یک جبهه گردآیند:

"مادام که دمکراسی نیروهای اساسی خود را متشکل نساخته است، مادام که مخالفت با سلطه آن هم چنان نیرومند است، دست زدن به حمله بی فایده خواهد بود. اما اگر نیروهای متخاصل به قوه قهریه توسل جویند در آن صورت دمکراسی انقلابی باید برای بدست گرفتن قدرت وارد نبرد گردد و در چنان حالتی از طرف وسیع ترین قشراهای مردم حمایت خواهد شد..."

گورکی خاطرنشان می ساخت که هم مطبوعات ارتقایی، و هم مطبوعات دولتی بشویکها را به اعمال قهر و می دارند. و به هر حال قیام راه را برای یک کورنیلوف تازه هموار خواهد ساخت. ولی بشویکها را ترغیب می کرد که این شایعیات را نکذیب کنند. پوتره سوف در روزنامه بشویکی موسوم به "دن" (روز) داستان هیجان انگیزی به انضمام نقشه ای چاپ و منتشر کرد که در آن ادعا شده بود نقشه نهایی مبارزه بشویکها است که فاش می شود.

به نحو سحرانگیزی در و دیوار پر شد از هشدارباشها و اعلامیه ها و تقاضاها - همه از طرف کمیته های مرکزی احزاب "معتدل" و محافظه کار و کمیته اجرائیه مرکزی که هر گونه تظاهری را به شدت محدود می داشت و از کارگران و سربازان مصرانه تقاضا می کرد که به آژیاتورها گوش ندهند. مثلاً از طرف شعبه نظامی حزب سوسیالیست های انقلابی اعلامیه انتشار یافت:

"بار دیگر شایعاتی در شهر پخش می شود حاکی از تصمیم برای تعرض. سرچشمہ این شایعات چیست؟ چه سازمانی آژیاتورها را مجاز کرده است که دعوت به قیام کنند؟ بشویکها در مقابل سوالی که در کمیته اجرائیه مرکزی از آنها شد هر گونه شرکتی را در این امر نکذیب کردند ... ولی این شایعات بخودی خود منشاء خطر هستند. بسیار آسان است که افراد بی کله بدون توجه به نحوه تفکر اکثریت کارگران، سربازان و دهقانان قسمتی از کارگران و سربازان را به کوچه ها بکشانند و آنها را به قیام تحریک کنند... در این لحظات پراضطراubi که روسیه انقلابی از سر می گذراند هر گونه قیامی می تواند به آسانی مبدل به جنگ داخلی بشود و نتیجه ای که از این کار حاصل خواهد شد بر هم خوردن تمام سازمان های کارگری می باشد که برای ایجاد آنها آن هم نیرو مصرف شده است ... دسیسه کاران ضد انقلابی این نقشه را در سر می پرورانند که با استفاده از این قیام انقلاب را نابود سازند، راه جبهه را به روی ویلهلم بگشایند و مجلس مؤسسان را بر هم بزنند ... در پست های خود استوار باقی بمانید، بیرون نیایید."

در روز ییست و هشت اکتبر (پانزده نوامبر) در اسمولنی با کامنیف که مردی کوچک اندام بود، ریشی نوک تیز و حرکات واطواری فرانسوی مآب داشت به بحث نشستیم. او به هیچ وجه مطمئن نبود که تعداد کافی نماینده بتوانند خود را بر سانند. وی می گفت:

"اگر کنگره تشکیل بشود نماینده خواست اکثریت شکننده مردم خواهد بود. اگر اکثریت آن با بشویکها باشد، همان طور که من انتظار دارم، ما خواهیم خواست که قدرت به شوراها منتقل شود و حکومت موقت استعفا بدهد ..."

والودارسکی، که جوانی بود بلند بالا، عینکی، با چهره ای بی رنگ و بیمار گونه، صریح تر صحبت کرد: "هواداران لیبر-دان" و دیگر سازشکاران علیه کنگره کارشنکنی می کنند. اگر آنها موفق بشوند که جلو کنگره را بگیرند، خوب، در آن صورت ما آن قدر واقع بین هستیم که کار خودمان را متوقف نسازیم ..."

من در دفترچه یادداشت خودم به تاریخ ییست و نه اکتبر (شانزده اکتبر) شرح ذیل را از یکی از روزنامه های آن روز استنساخ کرده ام:

"موکیلوف - ستاد فرماندهی کل. هنگ های وفادار و لشکر وحشی، و قزاق ها، و هنگ های مرگ در اینجا متمرکز شده اند. افسران مدرسه نظام پاولوسک، تزارسکویه سه لو، و پتروف دستور یافته اند که آماده حرکت به پتروگراد باشند. یونکرهای "اورانین باوم" وارد شهر می شوند. قسمتی از لشکر زرهی پادگان پتروگراد در قصر زمستانی مستقر شده است. بر طبق فرمانی به امضاء تروسکی از طرف کارخانه اسلحه سازی دولتی "سستروورسک" چندین هزار قبضه تفنگ به نماینده گان کارگران پتروگراد تحويل

شده است. در متنیگ نظامی شهری ناحیه "لتنی" سفلا قطع نامه‌ای صادر و ضمن آن خواسته شده است که قدرت به شوراها منتقل گردد.

این‌ها نمونه‌هایی است از اوضاع آشفته آن روزهای پرتب و تاب که هر کسی می‌دانست حادثه‌ای در شرف وقوع است، اما هیچ‌کس نمی‌دانست چه نوع حادثه‌ای.

در جریان جلسه شورای پتروگراد در شب سی ام (هفدهم) اکبر تروتسکی در زمینه خبر شایعه در مطبوعات بورژوازی مبنی بر این که شورای مزبور هوای قیام در سر دارد، اظهار داشت که این شایعات "تلایشی است از طرف ارتیاج برای بی‌اعتبار ساختن کنگره شوراها و کارشکنی و بر هم زدن آن ... شورای پتروگراد دستور هیچ‌گونه تعرضی را نداده است. اگر لازم باشد ما این کار را خواهیم کرد و شورای پتروگراد از ما حمایت خواهد کرد ... آن‌ها (دولت) در صدد تدارک ضدانقلاب هستند و ما این اقدام را با حمله‌ای که بی‌امان و قاطع خواهد بود جواب خواهیم گفت."

صحيح است که شورای پتروگراد دستور تظاهرات نداده بود، اما کمیته مرکزی حزب بلشویک در همان وقت مسئله قیام را بررسی می‌کرد. جلسه آن‌ها سراسر شب بیست و سه (ده) اکبر دایر بود. تمام متفکرین حزب و رهبران آن‌ها و نمایندگان کارگران و پادگان پتروگراد در آنجا حضور داشتند. از بین روشن‌فکران تنها لنین و تروتسکی طرف‌دار قیام بودند. حتی نظامی‌ها با قیام مخالفت می‌کردند. رأی گرفته شد و پیشنهاد قیام شکست خورد.

سپس کارگری خشن و زمخت از جا برخاست و با چهره در هم فشرده از خشم و بالحنی پر از خشونت گفت:

"من از طرف پرولتاریای پتروگراد حرف می‌زنم. ما طرف‌دار قیام هستیم. شما به راه خودتان بروید. اما از حالا من به شما گوش‌زد می‌کنم که اگر شما جلو انحلال شوراها را نگیرید، حساب ما با شما پاک است."

چندین تن از سربازان نیز با او هم آهنگ شدند ... پس از آن بار دیگر رأی گرفتند و اندیشه قیام پیروز گردید.

با همه این احوال جناح راست بلشویک‌ها که ریازانوف، کامنوف و زینوویف در رأس آن قرار داشتند، هم‌چنان به مبارزه خود علیه قیام مسلحانه ادامه دادند. صبح سی و یک (هیجدهم) اکبر نخستین قسمت "نامه به رفقا" به قلم لنین، یکی از متهورانه‌ترین تبلیغات سیاسی که تا آن‌گاه جهان به خود دیده بود، انتشار یافت. در این نامه لنین ایرادات کامنیف و ریازانوف را طرح کرده و دلایل خود را بر له قیام ارائه می‌دهد:

"یا امتناع علنی از شعار "تمامی قدرت به شوراها" یا قیام، راه وسط وجود ندارد."

در همان روز "پاول میلیوکوف" لیدر کادتها نطق پر آب و تابی در شورای جمهوری ایراد کرد - دستور "اسکوبه‌لف" را مردود و ننگین و هواداری از آلمان خواند و اظهار داشت: "دمکراتی انقلابی روسیه را به فنا سوق می‌دهد." ترشیچنکو را به باد مسخره گرفت و صاف و ساده اعلام داشت که دیپلماسی آلمان را بر دیپلماسی روسیه ترجیح می‌دهد. از نیمکت‌های چپ بانگ ننگ و نفرت بلند شد.

در عین حال دولت نمی‌توانست اهمیت کامیابی تبلیغاتی بلشویک‌ها را به حساب نیاورد. روز بیست و ششم (سیزدهم) اکبر کمیسیون مشترک دولت و شورای جمهوری معجلانه "دو لایحه قانونی تصویب کرد که در یکی از آن‌ها به طور موقت زمین به دهقانان واگذار می‌شد، و در دیگری سیاست خارجی صلح‌جویانه و مجданه‌ای را طلب می‌کرد. شب همان روز نخستین جلسه کمیسیون تحکیم نظام جمهوری و مبارزه با هرج و مرج با کروزیادی تشکیل شد که باید گفت کوچک‌ترین اثری از آن در تاریخ باقی نمانده است. صبح فردا من به همراه دو خبرنگار دیگر با کرنسکی مصاحبه‌ای داشتیم و این آخرین بار بود که او روزنامه‌نگاران را پذیرفت.

او با حرارت به ما گفت: "مردم روسیه از در هم شکستگی اقتصادی رنج می‌برند و از متحدهای خویش مأیوس شده‌اند. تمام دنیا فکر می‌کنند که انقلاب روسیه پایان یافته است. از این اشتباه بر حذر باشید. انقلاب روسیه تازه شروع شده است ...". یک پیشگویی صائب‌تر از آن‌چه خود وی بدان باور داشت!

جلسه شورای پتروگراد در شب سی‌ام (هفدهم) اکتبر، که من در آن حضور داشتم، فوق العاده پرهیجان گذشت و تا با مداد ادامه یافت. در آن تمام سویالیست‌های روشن فکر "معتل"، افسران، اعضاء کمیته‌های ارتقی و اعضاء کمیته اجرائیه مرکزی گرد آمده بودند. کارگران، دهقانان و سربازان با زبانی ساده و پرشور علیه آن‌ها سخن می‌گفتند.

دهقانی از هرج و مرج در "تاوو" حکایت کرد که دلیل آن بنا به گفته وی توقيف کمیته‌های ارضی بود. او فریاد زد: "این کرنسکی کارش فقط حمایت از ملاکان است. آن‌ها می‌دانند که مجلس مؤسسان در هر حال زمین را از آن‌ها خواهد گرفت و به همین دلیل می‌خواهند تشکیل این مجلس را غیر ممکن سازند."

یک کارگر مکانیسین از کارخانه پوتیلوف حکایت کرد که چگونه مدیران، شب کارخانه را یکی پس از دیگری به بهانه این که سوخت و مواد خام نیست تعطیل کرده‌اند. او گفت کمیته کارخانه به جستجو پرداخت و ذخایر بزرگی کشف کرد که پنهان کرده بودند. آن‌گاه اظهار داشت: "این اقدام تحریک آمیز است - آن‌ها می‌خواهند ما را یا از گرسنگی بکشند یا وادار به اعمال قهر کنند." سربازی چنین آغاز کرد: "رفقا من از جایی برای شما سلام آورده‌ام که در آن‌جا انسان‌ها برای خود گور می‌کنند و نام آن را سنگر گذاردند."

آن‌گاه سرباز جوان تکیده و بلند قامتی که چشمانی شعله‌بار داشت از جای بر خاست. برایش به شدت دست زدند. او همان چودنوفسکی بود که در تهاجم ماه ژوئیه کشته پنداشته شده بود و اینک گویی زندگی دوباره یافته است: "توده سربازان دیگر به افسران اعتماد ندارند. حتی کمیته‌های ارتقی به ما پشت پا می‌زنند. آن‌ها مانع تشکیل جلسات شورای ما می‌شوند ... توده سرباز طلب می‌کند که مجلس مؤسسان درست سر موعد مقرر گشايش یابد. و هر کس بخواهد آن را به تعویق اندازد، لعنت بر او باد! لعنت نه فقط در لفظ، زیرا ارتش هنوز توب در اختیار دارد ..."

او حکایت کرد که انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان در ارتقی پنجم با چه خشونتی همراه بوده است: "افسان، به ویژه منشویک‌ها و اس‌ارها عمداً" سعی دارند بلشویک‌ها را زیر گلوله بفرستند. آن‌ها روزنامه‌های ما را به سنگر راه نمی‌دهند. آن‌ها ناطقین ما را توقيف می‌کنند (سربازی فریاد زد: چرا از نبودن نان صحبت نمی‌کنید؟ چودنوفسکی پاسخ داد: "انسان که فقط با نان زندگی نمی‌کند.)

به دنبال وی افسری از منشویک‌ها آبورونتسی نماینده شورای "ویتبسک" سخن گفت:

"حرف بر سر آن نیست که چه کسی قدرت را در دست دارد. بدین‌ختی ما از دولت نیست بلکه از جنگ است. ولی هر چه پیش آید باید جنگ را به پیروزی رساند" (سخن او فریادهای تمسخر آمیز قطع کرد). او ادامه داد: "این آژیتاتورهای بلشویک عوام فریبند" (قهقهه خنده در سالن). "وقتاً" باید مبارزه طبقاتی را فراموش کنیم". (دیگر به او مجال ادامه سخن ندادند. یکی فریاد زد: "آری دل شما فقط برای همین لک زده است.")

در آن روزها پتروگراد منظره جالبی داشت. در کارخانه‌ها اطاق‌های کمیته مملو از بسته‌های تفنگ بود، قاصدان می‌آمدند و می‌رفتند، گاردسخ تمرین می‌کرد. در تمام سربازخانه‌ها هر شب میتینگ و جلسه بود و در تمام مدت روز بحث‌های پایان ناپذیر. در کوچه و خیابان از غروب گاه، که هوا رو به تیرگی می‌رفت، دسته‌های انبوه مردم به کوچه‌ها می‌ریختند و هم‌چون امواج در حال جزر و مد بودند؛ از "نوسکی" بالا و پایین می‌رفتند و برای بدست آوردن روزنامه‌ها با هم منازعه می‌کردند ... راه بری به حدی توسعه یافته

بود که عبور از کوچه‌های فرعی خطر داشت. یک روز بعد از ظهر در "سادووایا" جمعیتی مرکب از چندین صد تن را دیدم که سر بازی را که مرتکب دزدی شده بود، بی‌محابا می‌زدند. افراد مرموز در گوش زنها ی که ساعات طولانی را برای بدست آوردن نان و شیر در سرمای شدید بر خود می‌لرزیدند، چنین زمزمه می‌کردند که یهودی‌ها ذخایر خواربار را احتکار کرده‌اند، که در حالی که مردم از گرسنگی می‌میرند اعضای شوراها در ناز و نعمت غوطه می‌خورند.

در دروازه‌ها و درهای اسمولنی پاسبانانی گماشته شده بودند که از هر عابری جواز عبور می‌خواستند. اطاق‌های کمیته تمام روز و شب پراز همه‌مه و سر و صدا بود. صدها کارگر و سرباز بر روی زمین و یا هرجا که گیرشان می‌آمد می‌خوايیدند. در تالار طبقه بالا در حدود هزار نفر در جلسه پرغوغای شورای پتروگراد شرکت داشتند.

کلوپ‌های قمار از آغاز ظلمت شب تا طلوع صبح وظایف تباہ کننده و ویرانگر خود را اجرا می‌کردند. شامپاین مثل آب به مصرف می‌رسید و دست‌های بیست‌هزار روبلی بازی می‌شد. شبانگاه در مرکز شهر زنان فاحشه غرق در زر و زیور و پالتوهای خزر گران قیمت بالا و پایین می‌رفتند و در کافه‌ها وول می‌زدند. توطئه‌گران سلطنت طلب، جاسوس‌های آلمانی، قاچاقچیان دسیسه کار وظایف خود را تدارک می‌دیدند. و در زیر باران، در سرمای سخت و سوزنده، در زیر آسمان تیره، شهر عظیمی نفس زنان، تندتر و تندتر پیش می‌رفت - به سوی چه چیز؟

#####

فصل سوم

در آستانه

در مناسبات بین دولتی ناتوان و خلقی طغیان‌گر، دیر یا زود، لحظه‌ای فرا می‌رسد که هر اقدام حکومت، توده‌ها را به خشم می‌آورد و اگر هم این حکومت دست به روی دست بگذارد نفرت مردم را بر می‌انگیزد.

طرح تخلیه پتروگراد غصب طوفان‌آسایی برپا ساخت. اظهارات علنی کرنسکی مبنی بر این که دولت ابداً "چنین قصدی نداشته است با شلیک خنده استهzae مواجه شد.

روزنامه "رابوچی پوت" (راه کارگر) به غرش در آمد که "دولت بورژواها و ملاکان، که در اثر فشار انقلابی به شدّر افتاده است، در تلاش جستن مفری برای خود، دعاوی مجهولی را در فضا می‌پراکند که گویا قصد فرار از پتروگراد را نداشته و نخواسته است پایخت را تسیم کند".

در "خارکوف" سی هزار کارگر معدن زعال سنگ مشکل شدن و شعار اساسی کارگران صنعتی جهان را که می‌گوید: "طبقه کارگر و طبقه کارفرما هیچ‌گونه وجه مشترکی بین خود ندارند" پذیرفتند. کازاک‌ها این سازمان را سرکوب کردند. بسیاری از کارگران از کار رانده شدند. بقیه آن‌ها اعتصاب عمومی اعلام داشتند. "کونوبالوف" وزیر بازرگانی و صنایع بهمنظور پایان دادن به اعتشاش به "اورلوف" معاون خویش اختیارات وسیعی داد. کارگران معدن چی نسبت به اورلوف نفرت داشتند. کمیته اجرائیه مرکزی نه فقط از این اعتصاب پشتیبانی کرد، بلکه هم‌چنین حاضر نشد خروج کازاک‌ها را از حوضه دونتس طلب کرد.

به دنبال این واقعه شورای کالوزسکی سرکوب شد. بلوشیک‌ها که در این شورا اکثریت را به دست آورده بودند، برای آزادی برخی از زندانیان سیاسی به تلاش افتادند. دومای شهر با موافقت کمیسر دولتی از شهر مینسک نیروی نظامی فراخواند که شورا را به توپ بستند. بلوشیک‌ها عقب نشستند و در لحظه‌ای که از ساختمان خارج می‌شدند کازاک‌ها فریاد کنان بر آنان تاختند: "چنین است آن چه بر سر همه شوراهای دیگر بلوشیکی و شورای مسکو و پتروگراد خواهیم آورد".

این حادثه سراسر روسیه را دچار هیجان ساخت.

در پتروگراد شوراهای منطقه شمال که صدارت آن را کریلنکوی بلوشیک عهده‌دار بود پایان یافت. کنگره با اکثریت شکننده آراء قراری دایر به واگذاری تمام حاکمیت به کنگره شوراهای سراسر روسیه تصویب کرد. کنگره پیش از آن که متفرق شود پیام شادباشی به بلوشیک‌های بازداشت شده فرستاد و اعلام داشت که ساعت آزادی آن‌ها نزدیک است. در همان زمان نخستین کنگره کمیته‌های کارخانه‌های سراسر روسیه هوداری خود را از شوراهای قاطعانه اعلام نمود و قطع نامه زیر را تصویب کرد:

"طبقه کارگر با واژگون ساختن حکومت استبدادی در صحنه سیاسی می‌کوشید تا در عرصه فعالیت تولیدی خود نیز به پیروزی نظام دمکراتیک دست یابد. بیانگر این خواست همانا اندیشه نظارت کارگری است که طبعاً در شرایط از هم پاشیدگی اقتصادی ناشی از سیاست تبهکارانه طبقات حاکمه ایجاد شده است..."

اتحادیه کارگران راه آهن استعفای لیوهروفسکی وزیر موافقات را مطالبه کرد ...

اسکوبه‌لف از جانب ک.ا.م (کمیته اجرائیه مرکزی - سی ای کا) اصرار داشت که "خواست‌ها" باید در کنفرانس متفقین مطرح

گردد و برحسب ظاهر به اعزام ترşچنکو به پاریس اعتراض می‌کرد. ترşچنکو استعفای خود را تقدیم داشت ...

ژنرال ورخوفسکی که قادر نبود تجدید سازمان ارتش را از نظر خویش عملی سازد به ندرت در جلسات شورای وزیران حضور می‌یافتد ...

روز سوم نوامبر (بیست و یک اکتبر) روزنامه "ابشچه یه دیللو" (امر عمومی) متعلق به بورتسف با پیام زیرین، که با حروف درشت

چاپ شده بود، انتشار یافت:

هموطنان! روسيه را نجات دهيد!

"همين الان اطلاع یافتم که ديشب در جلسه کميسيون دفاع شورای جمهوري، ژنرال ورخوفسکي وزير جنگ و يکى از عمدۀ ترين مسئولين نابودی ژنرال کورنيلوف پيشنهاد کرده است پنهان از متحدين با آلمانها قرارداد صلح منعقد گردد ... اين خيانت به روسيه است. ترشچنکو اعلام داشته است که پيشنهاد ژنرال ورخوفسکي در دولت موقد نيز حتی مورد بحث هم قرار نگرفته است. م. اى. ترشچنکو گفته است اين مجمع ديوانگان است. اعضای کميسيون از سخنان ژنرال ورخوفسکي به وحشت افتادند ... ژنرال الكسيه یف گريه کرده است. نه، اين مجمع ديوانگان نيست. اين بدتر از هر تيمارستان است. اين خيانت مستقيم به روسيه است! کرنسکي، ترشچنکو و نکراسوف مى بايست بى درنگ درباره سخنان ورخوفسکي به ما جواب بدهن. هموطنان به پاخيزيد! به روسيه خيانت مى کنند. آن را نجات دهيد."

ولي ورخوفسکي در واقع همين قدر گفته بود که وقت آن رسیده است که متفقين را برای ارائه پيشنهادات صلح به عجله وادراريم، زيرا ارتش روسيه دیگر توانايی جنگیدن ندارد.

هيجان در روسيه و در خارج به اوچ رسيد. ورخوفسکي يك مرخصى "استعالجي" برای مدتى نامعلوم دريافت داشت و از هيئت دولت خارج شد. "ابشچه یه دیللو" به قيد توقيف در آمد.

ميتنينگ‌هاي عظيمى در سراسر شهر بريا شد که روز چهار نوامبر(بیست و دو اکتبر) را روز شورای پتروگراد اعلام داشت. بهانه تشکيل اين ميتنينگ‌ها جمع آوري اعane برای سازمان‌های شوروی و مطبوعات شوروی بود. در واقع امر اين ميتنينگ‌ها مى بايست به ظاهر نiero تبدیل يابد. ناگهان اطلاع رسيد که کازاک‌ها همان روز را برای انجام يك راهپيمايي مذهبی به افتخار شمايل معجزه گری، که در سال ۱۸۱۲ مسکو را از دست ناپلئون نجات داد، تعين کرده‌اند. حالت انفجار به حد کمال خود رسیده بود. کوچک‌ترین جرقه‌اي مى توانست آتش جنگ داخلی را شعله‌ور سازد. شورای پتروگراد پیام زيرین را انتشار داد:

برادران کازاک

"شما کازاک‌ها را مى خواهند عليه ما کارگران و سربازان برانگيزند. اين عمل برادرکشی را دشمنان مشترک ما، اشرف زورگو، بانک‌داران، ملاکان، صاحب منصبان سابق دولتی، نوکران پيشين تزار ... انجام مى دهند. تمام رباخواران، ثروتمندان، شاهزادگان، اشرف، ژنرال‌ها و دركتار آن‌ها ژنرال‌های شما چشم ديدن ما را ندارند. آن‌ها حاضرند در هر لحظه شورای پتروگراد را متهم سازند و انقلاب را خفه کنند. شركت و يا عدم شركت در اين راهپيمايي مذهبی بسته به تشخيص آزادانه وجود آن هر کازاک است. ما در اين کار مداخله نمى کنيم و هیچ‌گونه مانع برای هیچ‌کس ايجاد نمى نمایيم. اما ما به شما هشدار مى دهیم: مواظب باشید که تحت اين عنوان مذهبی، "کاله‌دين" شما را عليه کارگران و سربازان برنیانگیزد!"

در کارخانه‌ها و در بروزهای کارگری بلشویک‌ها شعار خود را تبلیغ مى کردند: "تمام حاكمیت به شوراهما!", در حالی که عمال نیروهای سیاه مردم را به قتل عام یهودیان، دکان‌داران و رهبران سوسیالیست تحریک مى کردند.

از يك سو مقالات مطبوعات سلطنت طلب که به قلع و قمع دعوت مى کرد، و از سوی دیگر بانگ رعدآسای لنين که: "قیام! ... بیش از اين نباید به انتظار نشست!"

حتی مطبوعات بورژوايی به تلاطم در آمده بود. نشریات "بورس" تبلیغات بلشویکی را "سوئقصد به بنیاد اساسی جامعه، به مصونیت فردی، و به احترام به مالکیت خصوصی" مى نامید.

ولی کینه توزی جراید سوسیالیست های "معتدل" بیش از همه بود. "دیتلونارودا" (امر خلق) اعلام می داشت که "بلشویک ها خطرناک ترین دشمنان انقلابند". روزنامه منشویکی دن (روز) می نوشت: "دولت موظف است خود را و ما را حفظ کند". روزنامه "یدینستوو (وحدت) متعلق به پلخانوف دقت دولت را به این موضوع جلب کرد که کارگران پتروگراد مسلح شده اند، و اتخاذ تدابیر مجدانه علیه بلشویک ها را تقاضا داشت.

و دولت هر روز ناتوان تر می شد. حتی اداره مختار شهرداری از هم می پاشید. ستون های جراید پر از اخبار مربوط به دزدی و قتل های گستاخانه بود، ولی تبهکاران به هیچ وجه مجازات نمی شدند.

از طرف دیگر گشته های مسلح کارگری شب هنگام در خیابان ها پاس می دادند؛ تاراج گران مسلح را می رانندند و آن چه اسلحه می دیدند مصادره می کردند.

روز چهارم (بیست و دو اکتبر) سرهنگ پولکونیکوف فرمانده منطقه نظامی پتروگراد فرمان زیر را صادر کرد: "علی رغم روزهای دشواری که کشور از سر می گذراند در پتروگراد هم چنان دعوت های بی مسئولیتی برای شورش های مسلحه و قلع و قمع ادامه دارد و در عین حال هر روز دامنه دزدی و او باش گری گسترش می یابد."

"چنین وضعی زندگی اهالی را برهم می زند و مانع کار هماهنگ ارگان های دولتی و اجتماعی می شود. با درک مسئولیت و وظیفه درقبال میهن فرمان می دهیم:

۱- هر واحد نظامی طبق اختیارات خاص در محدوده خود باید در پاسداری دولتی و اجتماعی همه گونه کمک به ارگان های ادارات مختار شهرداری، کمیسرها و پلیس مبذول دارد.

۲- به اتفاق سرکلانتری ناحیه و نمایندگان شهربانی باید گروه های گشتی تشکیل دهد و برای توقيف عناصر جنایت کار و فراریان تدابیر لازم اتخاذ گردد.

۳- کلیه کسانی که به سربازخانه ها آمده و دعوت به قیام مسلحه و غارت کنند باید دستگیر شده در اختیار معاون سرکلانتری گذارده شوند.

۴- از تظاهرات خیابانی و میتینگ و نمایش جلوگیری به عمل آید.

۵- از تظاهرات مسلح و عملیات مبنی بر قتل و غارت با تمام نیروهای مسلحی که در اختیار هست جلوگیری شود.

۶- برای جلوگیری از تفتیش های خودسرانه و دستگیری های به کمیسرها کمک شود.

۷- تمام وقایعی که در منطقه عمل واحدهای نظامی رخ می دهد بی درنگ به ستاد منطقه گزارش داده شود.

"تمام کمیته های واحدها و تمام سازمان های نظامی را فرا می خوانم که در انجام وظایفی که به فرماندهان محول گردیده به آنها کمک کنند".

کرنسکی در شورای جمهوری اعلام کرد که دولت موقت از تبلیغات بلشویکی کاملاً "مطلع و به قدر کافی نیرومند است که از عهده هر گونه تظاهراتی برآید. وی روزنامه های "نووایاوسیا" (روسیه نوین) و "رابوچی پوت" (راه کارگر) را به بزهکاری های واحدی متهم ساخت. وی افزود: "ولی آزادی مطلق مطبوعات مانع آن است که دولت بتواند علیه اکاذیب مطبوعاتی تدابیری اتخاذ کند". (این اظهارات کاملاً صادقانه نبود. دولت موقت روزنامه های بلشویکی را در ماه ژوئیه بسته بود و اینک می خواست همان کار را تکرار کند. جان رید)

"من شخصاً آب از سرم گذشته است. برای من فرق نمی کند که چه بر سرم بیاید. شجاعت آن را دارم که بگوییم مسبب و مایه اصلی تمام حوادث عجیب و بغنجی که رخ می دهد همانا تحریکات غیرقابل تصوری است که بلشویک ها در شهر به راه اندخته اند."

تا روز دوم نوامبر (بیست اکتبر) فقط پانزده نفر نماینده برای کنگره شوراهای حضور یافته بودند. فردای آن روز تعداد آنها به صد نفر رسید و پس از یک شبانه روز این تعداد به صد و هفتاد نفر بالغ گردید که صدوسه تن آنها بنشویک بودند. برای گشایش مجمع چهارصد نفر لازم بود در حالی که تنها سه روز به تشکیل کنگره مانده بود.

من تقریباً همیشه در اسمولنی به سر می‌بردم. راه یافتن بدانجا دیگر دشوار بود. دروازه خارجی را دو ردیف نگهبان حفاظت می‌کردند. در برابر در بزرگ صف درازی از مردم در انتظار جواز ورود بودند. از آنها چهارنفر پس از شناسایی هر یک واحد اطلاع از این که برای چه کاری آمده است به اسمولنی راه داده می‌شدند. به هر یک جواز ورود داده می‌شد. اما هر روز سیستم جواز تغییر می‌یافت، زیرا جاسوسان برای ورود به داخل بنا دائمًا متول به نیرنگ می‌شدند.

یک بار که به اسمولنی آمدم نزدیک دروازه خارجی پیشاپیش خود تروتسکی را بازنش دیدم. نگهبان آنها را متوقف ساخته بود. تروتسکی جیب‌های خود را کاوش می‌کرد، اما نمی‌توانست جواز را پیدا کند.

سرانجام چنین گفت:

"مهم نیست. شما که مرا می‌شناسید. نام خانوادگی من تروتسکی است.

سریاز سرخستانه پاسخ داد:

"جواز شما کو؟ عبور ممنوع است. من هیچ خانواده‌ای را نمی‌شناسم."

"آخرین صدرشورای پتروگراد هستم."

سریاز جواب داد:

"حالا که شما یک چنین شخص مهمی هستید لااقل می‌بایست یک مدرکی نزد خود داشته باشید!

تروتسکی بسیار شکیبا بود. او گفت:

"اجازه بدھید نزد سرنگهبان بروم."

سریاز مردد شد و زیر لب گفت:

نمی‌شود برای خاطر هر کس سرنگهبان را ناراحت کرد."

ولی سرانجام وی سرجوخه نگهبانی را فراخواند. تروتسکی وضع خود را برای او شرح داد و تکرار کرد:

"نام خانوادگی من تروتسکی است."

سرجوخه پشت گردن را خاراند: "تروتسکی؟" و زمزمه کرد:

"مثل این که جایی این اسم را شنیده‌ام، بسیار خوب، رفیق، بفرمایید!"

در راهرو با کارخان عضو کمیته مرکزی حزب بنشویک بر خورد کردم. او برای من از اختصاصات حکومت نوین سخن گفت:

"سازمانی پر نرمی، نسبت به اراده خلق که بیانگر آن شوراهای هستند بس حساس، واگذارنده حد اعلای آزادی در بروز ابتکارات محلی. حالا دولت موقت درست مانند دوران تزار دمکراتی محلی را به زنجیر کشیده است. در جامعه نوین ابتکارات از پایین منشاء خواهد گرفت. اشکال اداره طبق اساسنامه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه برقرار خواهد شد. پارلمان، کمیته اجرائیه مرکزی نوین خواهد بود که در برابر کنگره شوراهای سراسر روسیه که بایستی زود به زود تشکیل شود مسئولیت خواهد داشت. وزارت خانه‌ها را وزرای جداگانه اداره نخواهند کرد، بلکه اداره آنها در دست گروههایی خواهد بود که مستقیماً در برابر شوراهای مسئول هستند."

روز سی ام اکتبر (هفده اکتبر) من پس از توافق مقدماتی با تروتسکی در اتاق کوچک بی‌مبل و اثایه‌ای که در طبقه فوکانی اسمولنی بود نزد وی حضور یافتم. او بر روی یک صندلی چوبی پشت میز لختی در وسط اتاق نشسته بود. لازم بود من سوالات بسیار محدودی را مطرح سازم. او با سرعت و با لحنی مطمئن بیش از یک ساعت سخن گفت. مهم‌ترین گفته‌های او را با حفظ دقیق بیاناتش بازگو می‌کنم:

"دولت موقت به کلی ناتوان است. قدرت حاکمه در دست بورژوازی است. ولی حاکمیت ش در پشت نقاب یک ائتلاف تشریفاتی با احزاب طرفدار جنگ (آبورونتسی) پنهان است. در تمام طول انقلاب ما شاهد قیام دهقانان هستیم که در انتظار زمینی که به آن‌ها وعده داده شده است عذاب می‌کشند. همین نارضایی، آشکارا تمام طبقات زحمت کش را در سراسر کشور فرا گرفته است. سلطه بورژوازی فقط از طریق جنگ داخلی می‌تواند عملی بشود. بورژوازی تنها به وسیله شیوه‌های کورنیلوفی می‌تواند امور را اداره کند ولی نیرویش کافی نیست ... ارتش هوادار ما است. سازشکاران، پاسیفیست‌ها، اسراها و منشویک‌ها تمام اعتبار خود را از دست داده‌اند، زیرا مبارزه بین دهقانان و ملاکان، بین کارگران و فرمانروایان، بین سربازان و افسران به درجه خشونت و آشتی ناپذیری بی‌سابقه‌ای رسیده است. انقلاب می‌تواند به سرانجام خود برسد و خلق می‌تواند نجات یابد، ولی فقط با پیروزی پرولتاری، دیکتاتوری پرولتاری."

"شوراهای کامل‌ترین شکل نماینده‌گی مردم هستند که از لحاظ تجارب انقلابی خود و اندیشه‌ها و آرمان‌های خود کامل هستند. شوراهای با تکیه بلاواسطه به سربازان در سنگر، به کارگران کارخانه‌ها، به دهقانان در روستاهای، ستون فقرات انقلاب‌اند."

"ما تا کنون شاهد تشکیل حکومت بدون شوراهای بوده‌ایم. این مساعی فقط به فقدان حکومت منتهی شده‌اند. در لحظه حاضر در راهروهای شورای جمهوری روسیه انواع نقشه‌های ضدانقلابی سرهمندی می‌شود. ولی شوراهای نماینده‌گان آرمان خلق‌اند. بین این دو اردوگاه هیچ گروهی وجود ندارد که دارای ارزش جدی باشد."

"این "لوت‌فاتال" (lute fatal) آخرین نبرد تعیین کننده سرنوشت است. ضدانقلاب بورژوازی تمام نیروی خود را متشکل می‌سازد و تنها در انتظار لحظه مساعد برای حمله است. پاسخ ما قاطع خواهد بود. ما کاری را به سرانجام می‌رسانیم که در فوریه آغاز شد، و در دوران کورنیلوفی به پیش رانده شده است."

وی سپس به تشریح سیاست خارجی دولت آینده پرداخت:

"نخستین اقدام ما دعوت به ترک مخاصمه فوری در تمام جبهه‌ها و به تشکیل کنفرانس تمام خلق‌ها برای مذاکره درباره شرایط دمکراتیک صلح خواهد بود. درجه دمکراتیک بودن پیمان صلح بستگی به درجه پشتیبانی انقلابی خواهد داشت که ما در اروپا از آن برخوردار گردیم. اگر ما در اینجا حکومت شوراهای را ایجاد کنیم این عامل مقتدری به سود استقرار بی‌درنگ صلح در سراسر اروپا خواهد بود، زیرا حکومت شوراهای مستقیماً و بلاواسطه از بالای سر دولت‌ها خطاب به تمام خلق‌ها ترک مخاصمه را پیشنهاد خواهد کرد."

"انقلاب روسیه در لحظه انعقاد صلح با تمام نیروی خود از اصل "بدون العاق غرامت، براساس حق تعیین آزاد سرنوشت ملل" مصرانه دفاع خواهد کرد و برای تشکیل جمهوری فدراتیو اروپا اصرار خواهد ورزید. در پایان جنگ من اروپایی را می‌بینم که نه توسط دیپلمات‌ها، بلکه توسط پرولتاریا تجدید بنا شده است. جمهوری فدراتیو اروپا، ایالات متحده اروپا-این است آن چیزی که باید بشود. گروه بندی‌های ملی دیگر کافی نیست. ترقی اقتصادی الغای مرزهای ملی را طلب می‌کند. اگر اروپا به صورت گروه بندی‌های ملی منقسم بماند، آنگاه امپریالیسم کار خود را ادامه خواهد داد. فقط جمهوری فدراتیو اروپا است که می‌تواند صلح به سراسر جهان بدهد. لبخندی خفیف و تقریباً استهza آمیز بر لبانش نشست."

"ولی بدون عمل توده‌های اروپا فعلاً" این هدف قابل دسترسی نیست.

همه انتظار داشتند که روزی ناگهان بلوشیک‌ها به کوچه‌ها بریزند و همه یقه سفیدها را به گلوله بینندند، ولی قیام در واقع بسیار ساده و کاملاً آشکار انجام گرفت.

دولت موقت قصد داشت پادگان پتروگراد را به جبهه بفرستد.

پادگان پetrograd شامل قریب شصت هزار نفر بود و نقش برجسته‌ای در انقلاب ایفا کرد. همین پادگان بود که در روزهای بزرگ فوریه کار را فیصله داد؛ شورای نمایندگان سربازان را تشکیل داد؛ کورنیلوف را از کنار پetrograd تاراند.

اکنون در این پادگان تعداد بلوشیک‌ها بسیار زیاد بود. هنگامی که دولت موقت برای تخلیه شهر توطئه چید، پادگان پetrograd بود که به وی پاسخ داد:

"از دو حال خارج نیست. دولت که قادر به دفاع از پایتخت نیست یا باید بی‌درنگ صلح برقرار سازد، و یا چنان‌چه نتواند صلح برقرار کند باید برکنار بشود و جای خود را به یک دولت واقعی خلقی بدهد."

آشکار بود که هرگونه کوششی برای قیام کاملاً به پادگان پetrograd بستگی داشت. نقشه دولت عبارت بود از تعویض هنگ‌های پادگان با واحدهای "قابل اعتماد" یعنی کازاک‌ها و "گردن‌های مرگ". کمیته‌های برخی از ارتش‌ها، سوسیالیست‌های "معتدل" و کمیته اجرائیه مرکزی (ک.ا.م) از دولت پشتیبانی می‌کردند. در جبهه و در پetrograd کارهای تهییجی وسیعی انجام گرفت. می‌گفتند اینک هشت ماه است که پادگان پetrograd بیکار نشسته و در سربازخانه‌های پایتخت می‌خورد و می‌خوابد. در حالی که در جبهه ارتش گرسنه است و بدون این که تعویض بشود و یا تقویت گردد باید ازین برود.

بدیهی است در سخنان کسانی که پادگان پetrograd را متهم به عدم تمایل به تعویض راحتی نسبی خود با وحشت کارزار زمستانی می‌کردند هسته حقیقی وجود داشت. اما دلایل دیگر نیز بود که سبب امتناع آن‌ها از رفتن به جبهه می‌شد. شورای پetrograd از نقشه‌های دولت بیم داشت و ضمناً صدها نماینده از طرف سربازان ساده می‌آمدند و یک صدا اعلام می‌داشتند: "راست است که ما احتیاج به تقویت داریم، اما برای ما لازم‌تر است که مطمئن باشیم این جا در پetrograd، انقلاب دارای سپر قابل اطمینانی است. شما رفقا عقب جبهه را نگاه دارید، ما جبهه را نگاه خواهیم داشت."

روز بیست و پنجم اکتبر (دوازده اکتبر) کمیته اجرائیه شورای پetrograd در پشت درهای بسته موضوع تشکیل کمیته نظامی ویژه‌ای را مورد بررسی قرارداد. فردای آن روز شعبه سربازی شورای پetrograd کمیته‌ای انتخاب کرد که بی‌درنگ تحريم تمام روزنامه‌های بورژوازی را اعلام داشت و سرزنش نامه‌ای خطاب به کمیته اجرائیه مرکزی به علت مبارزه‌اش علیه کنگره شوراهای آن تسليم کرد. روز بیست و نه اکتبر (شانزده اکتبر) تروتسکی در جلسه محلی شورای پetrograd پیشنهاد کرد که تشکیل کمیته انقلابی نظامی از نظر تشریفاتی مورد تصویب قرار گیرد. وی گفت: "ما می‌بایست سازمان ویژه‌ای به وجود آوریم که به دنبال آن به میدان جنگ برویم و اگر لازم باشد بمیریم." تصمیم گرفته شد که دو هیئت نمایندگی برای مذاکره با کمیته‌های سربازی و ستاد، یکی از جانب شوراهای دیگری از طرف پادگان به جبهه اعزام گردد.

هیئت نمایندگی شورا در پسکوف از طرف ژنرال چره‌میسوف فرمانده چبه شمال پذیرفته شد. وی به نحو اختصار اعلام داشت که دیگر به پادگان پetrograd فرمان داده است که در سنگرها مستقر گردد و لذا جای گفتوگویی باقی نمی‌ماند. به هیئت نمایندگی پادگان هم که اساساً اجازه خروج از پetrograd ندادند.

هیئت نمایندگی شعبه سربازی شورای پتروگراد تقاضا کرد که نماینده آن را در ستاد منطقه پتروگراد بپذیرند. امتناع! شورای پتروگراد خواستار شد که بدون تصویب شعبه سربازی هیچ فرمانی صادر نشود. باز هم امتناع! به نمایندگان با خشونت اعلام شد: ما فقط کمیته اجرائیه مرکزی را می‌شناسیم. ما شما را نمی‌شناسیم و چنان‌چه مقررات را نقض کنید شما را توقيف خواهیم کرد.

روز سی ام اکتبر (هفده اکتبر) جلسه نمایندگان کلیه هنگ‌های پتروگراد قطع نامه زیر را تصویب کرد:

"پادگان پتروگراد دیگر دولت موقت را به رسمیت نمی‌شناسد. دولت ما شورای پetroگrad است. ما تنها از فرامین شورای پetroگrad که از طریق کمیته انقلابی نظامی آن صادر گردد تبعیت خواهیم کرد."

به واحدهای نظامی محلی فرمان صادر شده بود که منتظر دستورات شعبه سربازی شورای پetroگrad باشند. فرداي آن روز کمیته اجرائیه مرکزی جلسه مخصوص خود را مرکب از اکثریت عظیمی از افسران دعوت کرد و کمیته ویژه‌ای برای کار مشترک با ستاد تشکیل داد و کمیسرهای خود را به کلیه نواحی پetroگrad اعزام داشت. روز سوم نوامبر (بیست و یک اکتبر) در یک متنیک عظیم سربازی در اسمولنی قطع نامه زیر تصویب گردید:

"پادگان پetroگrad و حومه ضمن تبریک به تشکیل کمیته انقلابی نظامی در جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان پetroگrad، پشتیبانی کامل خود را از تمام اقدامات کمیته انقلابی نظامی که در جهت پیوند فشرده‌تر جبهه با پشت جبهه انجام گیرد، اعلام می‌دارد. در عین حال پادگان پetroگrad اعلام می‌دارد که تمام پادگان در کنار پرولتاریای متشکل به پاسداری از نظام انقلابی پetroگrad ایستاده است. هر اقدام تحریک آمیزی که از جانب کورنیلوویها و بورژوازی برای ایجاد آشتفتگی و سردرگمی در صفوف انقلابی انجام گیرد با مقابله بی‌امانی روبرو خواهد شد."

کمیته انقلابی نظامی که به نیروی خود واقف بود مجданه می‌طلبد که ستاد منطقه نظامی پetroگrad از دستورات آن تبعیت کند. کمیته به تمام چاپخانه‌ها دستور صادر کرد که بدون تصویب آن هیچ بیانیه و یا شعاری چاپ نکنند. کمیسرهای مسلح در زرادخانه "کرامورکسی" حضور یافته مقادیر عظیمی اسلحه و مهمات تصرف کردند و ارسال ده هزار تفنگ را به ستاد فرماندهی کالاهدین که در "نوووچرکاسک" تازه مستقر گردیده بود متوقف ساختند.

دولت که ناگهان خود را در برابر ورطه خطرناک می‌دید به کمیته وعده داد که آن را تحت فشار قرار ندهد به شرطی که کمیته، داوطلبانه خود را منحل کند. دیگر خیلی دیر بود. در نیمه شب پنجم نوامبر (بیست و سه اکتبر) خود کرنسکی، مالوسکی را به شورای پetroگrad فرستاد و به وسیله او پیشنهاد کرد که شورا نماینده‌ای به ستاد اعزام دارد. کمیته انقلابی نظامی جواب موافق داد. ولی یک ساعت بعد ژنرال مانیکوفسکی که عهده‌دار کفالت وزارت جنگ بود، این پیشنهاد را پس گرفت.

بامداد روز سه شنبه ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) سراسر شهر از پیامی که به امضای "کمیته انقلابی نظامی جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان پetroگrad" در کوچه‌ها و خیابان‌ها پراکنده شده بود به هیجان درآمد:

"به اهالی پetroگrad"

"هموطنان! ضد انقلاب سر جنایت کار خود را بلند کرده است. کورنیلوویها نیرو بسیج می‌کنند تا کنگره شوراهای سراسر روسیه را درهم کوبند و جلسه مؤسسان را برهم زنند. هم‌چنین ایلغارگران ممکن است سعی در ایجاد آشوب و کشتار در کوچه‌های پetroگrad کنند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پetroگrad حفظ نظم انقلابی را در برابر سؤقصدهای ضدانقلابی و آشوب گرانه بر عهده خود می‌گیرد. پادگان پetroگrad به هیچ نوع اعمال زور و لجام گسیختگی مجال نخواهد داد. از اهالی دعوت می‌شود که اوباشان و مبلغین چورنوسوتی را توقيف کنند و آن‌ها را در نزدیک‌ترین واحد نظامی به کمیسرهای شورا تحويل دهنند. به محض این که عناصر سیاه بخواهند در کوچه‌های پetroگrad آشوب و غارت و بلوا به راه اندخته و یا تیراندازی کنند، این

جنایت کاران از صفحه زمین محو خواهند شد. هموطنان! ما از شما دعوت می‌کنیم کاملاً آرام و خوددار باشید. کار نظم و انقلاب در دست‌های محکمی قرار دارد."

روز سوم نوامبر (بیست و یک اکتبر) رهبران بلشویک در جلسه مشاوره تاریخی خود گرد آمدند. جلسه در پشت درهای بسته برگزار شد. خبر آن را "زالکیند" به من داد و من پشت در راه را منتظر نتایج مشاوره شدم. وولودارسکی که از اطاق خارج شد آنچه را که در آن جا می‌گذشت برایم تعریف کرد:

"لینین گفت: بیست و چهار اکتبر برای اقدام خیلی زود است. قیام احتیاج به پایه‌ای در سراسر روسیه دارد، و تا روز بیست و چهار هنوز همه نمایندگان به کنگره نرسیده‌اند. از جانب دیگر بیست و شش اکتبر برای عمل خیلی دیر است. تا این زمان کنگره تشکیل یافته و برای یک جلسه بزرگ متشكل اخذ تصمیمات سریع و قاطع دشوار است. ما باید بیست و پنج اکتبر اقدام کنیم - در روز گشایش کنگره - تا توانیم به کنگره بگوییم: این است قدرت حاکمه! با آن چه خواهید کرد؟"

در یکی از اطاق‌های طبقه فوکانی شخصی نشسته است با چهره‌ای کشیده و موهای دراز، که زمانی افسر ارتیش تزاری بوده و سپس انقلابی شده و تبعید شده، نامش "افسه‌ینکو آنتونوف" است. وی ریاضی‌دان و شطرنج‌باز است. او نقشه تصرف پایتخت را طرح‌ریزی کرده است.

دولت نیز به نوبه خود آماده جنگ شده است. مطمئن‌ترین هنگ‌ها که از لشکرها سراسر جبهه برگزیده شده‌اند، بدون این که جلب توجه کنند، به سوی پایتخت روان گشته‌اند. در کاخ زمستانی یونکرها استقرار یافته است. در کوچه‌ها برای نخستین بار پس از روز قیام ژوئیه، گشته‌های کازاک مشاهده شده‌اند. پولکونیکوف فرمان پشت فرمان صادر کرده تهدید می‌کند که کوچک‌ترین سرپیچی را به شدیدترین وجهی سرکوب خواهد کرد. کیشکین وزیر آموزش ملی - منفورترین عضو دولت - به عنوان کمیسر فوق العاده برای حفظ نظم در پتروگراد تعیین شده است. وی روتبرگ و پالچینسکی را به سمت معاونین خود منصوب نموده که به قدر خود وی بی‌وجهه‌اند. در پتروگراد، کرونشتات و فنلاند وضع نظامی اعلام شده است. نشریه بورژوایی "نووویه‌وره‌میا" (عصر جدید) در این مورد با تمسخر نوشته است:

"چرا وضع محاصره نظامی؟ دولت که دیگر فاقد قدرت حاکمه است. او دیگر نه اعتبار اخلاقی دارد و نه دستگاه لازم را که به وی امکان اعمال زور بدهد ... در بهترین حالت او می‌تواند به مذاکره با اشخاصی پردازد که موافقت دارند با وی مذاکره کنند. او فاقد هرگونه قدرت دیگری است."

روز دوشنبه پنج نوامبر (بیست و سه اکتبر) بامدادان من سری به کاخ مارینسکی زدم تا بدانم در شورای جمهوری روسیه چه می‌گذرد - مباحثات شدید پیرامون سیاست خارجی تره‌شچنکو، واکنش‌هایی نسبت به حادثه بورس - در ورخوفسکی همه دیبلمات‌ها حضور دارند جزء سفیر ایتالیا که می‌گویند در تصادفی نزدیک کارسو به کلی خرد شده است.

آن لحظه که من وارد شدم کارهلهین - اس ار چپ - به صدای بلند سرمهقاله تایمز لندن را قرائت می‌کرد که در آن گفته شده بود:

"بلشویسم را باید با گلوله علاج کرد."

کارهلهین به سوی کادتها برگشته فریاد زد: "این همان فکر شماست."

صدای سمت راست: "بلی، بلی!"

کارهلهین با حرارت جواب داد: "بلی، من می‌دانم که چنین فکر می‌کنید، اما اگر جرأت دارید عمل کنید!" آن‌گاه اسکوبه‌لف با هیئت یک مرد خوش‌گذران با ریشی بور و آراسته و گیسوانی موج‌دار و روشن با لحنی محجویانه از فرمان شورا دفاع کرد. پس از او تره‌شچنکو به ایراد نقطه‌پرداخت که از سمت چپ با فریادهای: "استعفا بده!" استقبال شد. او اصرار داشت

که در کنفرانس پاریس نمایندگان دولت و کمیته اجرائیه مرکزی همه از نظر مشترکی که عبارت است از نقطه نظر خود او- تره شچنکو- دفاع کنند. و سپس چند جمله هم درباره احیاء انصباط در ارتش و درباره جنگ تا حد پیروزی ... جلسه شورای روسیه در بین مهمه و فریادهای اعتراض از چپ و راست وارد دستور شد.

کرسی های بلشویک ها خالی بود. از همان روز گشایش شورا که بلشویک ها جلسه را ترک گفته و بدین سان نیروی حیاتی آن را از آن باز گرفته بودند، این کرسی ها خالی مانده بود. من از پلکان ها پایین می آمدم و با خود فکر می کردم که علی رغم این مباحثات شدیداللحن، هیچ صدای زنده ای از جهان واقعی خارج نمی تواند به درون این تالار سرد و دراز نفوذ کند؛ و دولت موقت، هم اکنون دیگر در برخورد با همان صخره جنگ یا صلح که وزارت میلیو کوف را واژگون ساخت، متلاشی شده است. وقتی دربان پالتورا به من می داد زیر لب لنلنگ کنان گفت: "آه، بر سر روسیه بد بخت چه خواهد آمد؟- منشویک ها، بلشویک ها، ترودوویک ها، اوکرائین، فنلاند، امپریالیست های آلمانی، امپریالیست های انگلیسی!- چهل و پنج سال است که در این دنیا زندگی می کنم و هیچ وقت این همه حرف نشینیده ام."

در راه رو با پرسور شاتسکی برخوردم- آقایی بسیار ذینفوذ در محافل کادتها- با قیافه ای شبیه موش و قبایی فاخر. از او پرسیدم: "درباره طغیان بلشویک ها که این همه راجع به آن صحبت می کنند چه نظری دارید؟" شانه هایش را بالا انداشت، خنده داد و پاسخ داد:

"حیوانات رذلی هستند، جرأت ش را ندارند، اگر هم جرأت کنند به آنها نشان خواهیم داد. به نظر ما این کار حتی بد هم نیست، زیرا خودشان و طبعانشان کارش ساخته شده و دیگر هیچ نیرویی در جلسه مؤسسان نخواهد داشت. ولی آقای عزیز، اجازه بدھید مختصرا" برای شما نقشه خودم را درباره تشکیل دولت جدید که از طرف مجلس مؤسسان پیشنهاد خواهد شد توضیح دهم. ملاحظه کنید، من صدر کمیسیون تهیه قانون اساسی هستم که مشترکا" توسط شورای جمهوری و دولت موقت تشکیل خواهد شد. ما یک هیئت قانون گذاری مرکب از دو مجلس خواهیم داشت- مانند شما در ایالات متحده. مجلس مادون از نمایندگان محل ها تشکیل خواهد شد و مجلس مافوق از نمایندگان مشاغل آزاد، زمستووها، کثوپراتیوها، اتحادیه های صنفی".

در کوچه باد سرد و نمناکی از جانب باختز می وزید. گل سرد از کف کفش به داخل نفوذ می کرد. دو گروهان از یونکرها با گام های هماهنگ از خیابان "مورسکایا" به بالا می رفتند. صفوف آنها ضمن حرکت نوسان داشت. آنها یک سرود سربازی دوران تزار را می خواندند ... در نخستین چهار راه متوجه شدم که به پلیس ها اسب داده اند؛ آنها را با تپانچه هایی در درون جلد های نو و براق مسلح کرده اند. گروهی کوچک از مردم، ساکت و آرام، به آنها می نگریستند. در گوش نوسکی بروشوری خریدم تحت عنوان: "آیا بلشویک ها می توانند قدرت حاکمه دولتی را نگاه دارند؟" که لینین آن را نوشته بود. پول آن را به مارک کاغذی پرداختم که در آن زمان به جای پول نقره مبادله می شد. ترامواها مانند همیشه در حرکت بودند.

در کنار دیوارها سربازان فراری از جبهه در لباس نظامی صف کشیده بودند و سیگار و تخمه آفتاب گردن می فروختند. در سراسر نوسکی توده مردم در درون مه غلیظی آخرین شماره های روزنامه را با جنگ و دعوا بdest می آورند و می خوانند؛ یا این که در برابر اعلامیه ها ازدهام می کرند و می کوشیدند تا از متن پیام ها و بیانه هایی که به در و دیوار چسبیده بود سر در آورند- بیانه های کمیته اجرائیه مرکزی، شورای دهقانان، حزب سوسیالیست های "معتدل" ، کمیته های ارتشی- که همه آنها کارگرها و سربازها را تهدید می کرند، از آنها خواهش و تمبا می کرند، برای شان افسون می خوانند که در خانه های خود بنشینند و از دولت پشتیبانی کنند.

یک زره پوش بیوسته آرام آرام می‌آمد و می‌رفت و بوق می‌زد. در هر گوشه‌ای، بر سر هر چهارراهی، توده انبوهی مجتمع بودند. سربازان و دانشجویان با حرارت بحث می‌کردند. شب به کنده فرو می‌نشست و فانوس‌های معدود چشمک می‌زدند. امواج بی‌پایان توده‌های مردم جریان داشت - پتروگراد همیشه قبل از اغتشاش چینی بوده است.

شهر حال عصیانی داشت و با هر صدای شدیدی برانگیخته و سراپا گوش می‌شد. اما از بلشویک‌ها هیچ‌گونه اثر خارجی مشهود نبود. سربازان در سربازخانه‌ها و کارگران در کارخانه‌ها باقی مانده بودند. در نزدیکی کلیسای کازانسکی ما وارد سینمای شدیم. یک فیلم ایتالیایی نمایش می‌دادند - سراسر خونریزی و دسیسه و شهوت. در ردیف جلو چند ناوی و سرباز نشسته بودند و با بهتی کودکانه به پرده سینما می‌نگریستند؛ ابداً "نمی‌توانستند هضم کنند که آن همه دوندگی و آن همه خونریزی به چه درد می‌خورد.

از سینما شتابان به اسمولنی رفتم. در اطاق شماره ده فوکانی کمیته انقلابی نظامی بلاقطع جلسه داشت. جلسه را جوانی هیجده ساله و موبور به نام "لازیمیر" اداره می‌کرد. چون از کنار من گذشت متوقف شد و با اندکی حجب دست مرا فشار داد. او با لبخندی شادمانه گفت:

دژ پتروپاولوفسک دیگر به ما ملحق شد. هم اکون این خبر را از هنگی دریافت داشتم که از طرف دولت برای آرام کردن پتروگراد اعزام شده است. اما سربازان به شک افتاده‌اند که موضوع نباید صاف و ساده باشد و قطار را در "کاچینا" متوقف ساخته‌اند و نمایندگان خود را به نزد ما فرستاده‌اند. آن‌ها از ما پرسیده‌اند: "موضوع چیست؟ شما چه می‌گویید؟ ما دیگر قطع نامه "تمام حاکمیت به شوراهای را علنی ساخته‌ایم." ما به آن‌ها پاسخ دادیم: "برادران! به نام انقلاب به شما تبریک می‌گوییم، در جای خود استوار و منتظر فرمان باشید!" وی هم‌چنین اطلاع داد که: "تمام سیم‌های تلفنی ما قطع شده است، ولی تلفن‌چی‌های نظامی برای ایجاد ارتباط با کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها تلفن صحرایی دایر کرده‌اند."

مأموران ارتباطی و کمیسرها دائمًا به درون اطاق می‌رفتند و از آنجا خارج می‌شدند. در پشت درها دوازده نفر داوطلب به نوبه ایستاده و آماده بودند که هر لحظه به دورترین نقاط شهر بنشتابند. یکی از آنان - مردی سیه چرده در لباس ستوانی - به زبان فرانسه به من گفت: "همه آماده‌اند تا با نخستین اشاره وارد عمل بشوند."

می‌آمدند و می‌رفتند: پودوویسکی؛ غیر نظامی ریشو و لاغر اندامی که نقشه‌های عملی قیام در معرض پخته می‌شد، آنتونوف؛ با ریش نتراشیده و یقه چرکین که از بی‌خوابی تلو تلو می‌خورد، کریلنکو؛ سرباز تنومند و چهارشانه با لبخند دائمی برلب و حرکاتی پرهیجان و بیانی تند، دیبنکو؛ ناوی عظیم‌الجهة ریشو با قیافه‌ای آرام. چنین بودند مردان این نبرد به خاطر حاکمیت شوراهای و نبردهای آینده.

در پایین، در اطاق کمیته‌های کارخانه، ساراتوف نشسته بود. او به طور خستگی ناپذیر فرمان‌هایی را خطاب به زرادخانه دولتی امضاء می‌کرد: یکصد و پنجاه تفنگ به هر کارخانه! در برابر شصت نفر نماینده به نوبه ایستاده‌اند.

با چند تن از فعالین بلشویک که شهرت کمتری داشتند برخورد کردم. یکی از آن‌ها با چهره‌ای مهتابی رنگ تپانچه‌اش را به من نشان داد و گفت: "شروع شد. چه ما وارد عمل بشویم چه نشویم دشمن دیگر می‌داند که وقت آن رسیده است که کار ما را تمام کند و الا نابود می‌شود."

شورای پتروگراد شب تا صبح بلاقطع جلسه داشت. هنگامی که من وارد تالار شدم اتفاقاً تروتسکی نطقش را پایان می‌داد: "از ما می‌پرسند آیا ما می‌خواهیم قیام کنیم؟ من می‌توانم پاسخ صریح به این پرسش بدهم. شورای پتروگراد توجه دارد که اینک دیگر لحظه‌ای رسیده است که می‌بایست تمام حاکمیت به شوراهای منتقل گردد. این انتقال حاکمیت به وسیله کنگره سراسر روسیه انجام خواهد گرفت. آیا قیام مسلحانه لزوم خواهد یافت؟ این امر به آن‌هایی بستگی دارد که می‌خواهند کنگره سراسر روسیه

را بر هم زنند. برای ما روشی است که دولت ما در هیئت کابینه موقع دولتی است ناتوان و تنها منتظر آن است که جاروی تاریخ به چرخش درآید تا جای خود را به حاکمیت توده‌ای واقعی واگذار کند. ولی ما هنوز هم، حتی امروز هم، کوشش داریم از تصادم پیرهیزیم. ما امیدواریم که کنگره شوراهای سراسر روسیه با تکیه بر آزادی مشکل تمام خلق قدرت حاکمه را بدست خود خواهد گرفت. ولی اگر دولت بخواهد از زمان کوتاه بیست و چهار، یا چهل و هشت و یا هفتاد و دو ساعتی که وی را از مرگ جدا می‌کند برای حمله به ما استفاده کند، ما با حمله متقابل پاسخ خواهیم داد - ضربه را با ضربه، و آهن را با پولاد!"

در میان کف‌زدن‌های رعدآسا تروتسکی اطلاع داد که اسراهای چپ موافقت نموده‌اند نمایندگان خود را به کمیته انقلابی نظامی اعزام دارند.

هنگامی که در ساعت سه از کاخ اسمولنی خارج می‌شدم متوجه شدم که در طرفین در ورودی مسلسل‌ها مستقر شده و دروازه‌ها و چهارراه‌های نزدیک توسط گشتی‌های نیرومند سربازی محافظت می‌شود. بیل شاتوف که از پله‌ها بالا می‌دوید فریاد زد: "خوب، ما دیگر شروع کردیم! کرنسکی یونکرها را فرستاد تا روزنامه‌های "سرباز" و "راه کارگر" ما را بینند، ولی گروه ما رسید و مهر دولتی را شکست. و ما حالا مردم را برای تصرف روزنامه‌های بورژوازی می‌فرستیم!

وی شادمانه بر شانه من کویید و به دویدن ادامه داد.

صبح ششم نوامبر (بیست و چهار آکتبر) من کاری با اداره سانسور داشتم که در بنای وزارت امورخارجه قرار داشت. بردوارهای خیابان‌ها بیانه‌هایی چسبیده شده بود که بالحنی پر تشنیج مردم را به "آرامش" دعوت می‌کردند. پالکونیکوف فرمان پشت فرمان صادر می‌کرد:

"به کلیه واحدها و دسته‌ها فرمان می‌دهم که تا دریافت فرمان از استاد منطقه، در محل خود در سربازخانه باقی بمانند."

"هرگونه اقدام مستقل را ممنوع می‌کنم."

"تمام افسرانی که بدون دریافت فرمان از رؤسا خود دست به اقدامی بزنند به اتهام شورش مسلحانه تحويل دادگاه خواهند شد."

"به تمام نظامیان اجراء هر فرمانی را که از سازمانی مختلف صادر شده باشد اکیداً قدغن می‌کنم ..."

روزنامه‌های صبح اطلاع دادند که دولت روزنامه‌های "نوووایاراسیا" (روسیه نوین)، "ژیوویه‌اسلووو" (سعن زنده)، "رابوچی‌بوت" (راه کارگر)، و "سولدادات" (سرباز) را ممنوع کرده و مقرر داشته است که رهبران شورای پتروگراد و اعضای کمیته انقلابی نظامی را توقيف کنند.

هنگامی که من از میدان کاخ می‌گذشم چند آتشبار از یونکرها با تاپ تاپ و سروصدای زیاد از زیر طاق ستاد کل گذشتند و در برابر کاخ صف کشیدند. بنای عظیم و سرخ رنگ ستاد کل فوق العاده پر هیجان به نظر می‌رسید. چند اتومبیل برابر درها متوقف بودند. لاینقطع اتومبیل‌های جدید حامل افسران می‌آمدند و می‌رفتند. سانسورچی مانند پسر بچه‌ای که به سیر ک برده باشند دچار هیجان بود. او به من گفت: "کرنسکی همین الان به شورای جمهوری رفت تا استعوا بدده!" من به سوی کاخ مارینسکی شتافتم و پایان نقط پرالهاب و تقریباً نامربوط کرنسکی را شنیدم که سراسر تلاش‌هایی بود برای تبرئه خود او و حمله‌های پرجوش و زهرآگین علیه مخالفین سیاسی. کرنسکی گفت:

"برای این که حرف‌هایم بی‌اساس نباشد در اینجا قطعات مشخص را از تعدادی بیانیه، که توسط اولیانوف نین جنایت کار دولتی تحت پیگرد، ولی متواری، در روزنامه "رابوچی‌بوت" درج شده است، برای شما بازگو می‌کنم. در یک رشته بیانیه تحت عنوان "نامه به رفقا" این جنایت کار دولتی، پرولتاریای پتروبورگ و نظامیان را فراخوانده است تا تجربه سوم تا پنجم ژوئیه را تکرار کنند و اثبات کرده است که باید بی‌درنگ دست به قیام مسلحانه زد ... دیگر رهبران حزب بلشویک طی نقطه‌ای که در جلسات و

میتبینگ ها ایراد می کنند، همچنین به قیام فوری مسلحانه دعوت می کنند. قبل از همه می بایست نطق برونشتاین - تروتسکی، صدرشورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروبورگ را خاطرنشان ساخت. یک سلسله از مطالب مندرج در "رابوچیپوت" و "سولدات" از لحاظ عبارات و شیوه نگارش جزء به جزء با مقاالتی که در "نوووایاراسیا" انتشار یافته انتباط دارند. سروکار ما بیشتر از آن که با جنبش فلان حزب سیاسی باشد با موضوع استفاده از جهل سیاسی و غرایز بزهکارانه بخشی از اهالی است. سروکار ما با سازمان خاصی است که هدف خود را این می داند که به هر قیمت که شده موج بی وندوبار ویرانگری و قلع و قمع را در روسیه برانگیزد. با روحیه کنونی توده های یک جنبش علنی در پتروگراد به ناچار با فجیع ترین غارت و کشتار همراه خواهد بود و نام روسیه آزاد را برای همیشه ننگین خواهد ساخت ... بسیار نمونه وار است که بنا به اعتراف خود سازمان دهنده عصیان یعنی اولیانوف لنین وضع چپ ترین جناح های سویال دمکرات های روس به ویژه مساعد است.

در اینجا کرنسکی به قرائت قطعه زیرین از مقاله لنین پرداخت:

"فکرش را بکنید! در شرایط سخت جهنمی، با داشتن فقط یک لیکنست (که او هم در تبعید است) بدون روزنامه، بدون آزادی تشکیل جلسات، بدون شوراهای، و با حد اعلای خصوصت تمام طبقات اهالی تا آخرین دهقان مرغه علیه اندیشه انترناسیونالیسم با وجود تشکل عالی گروه امپریالیستی و بورژوازی متوسط و کوچک، آلمان ها یعنی انقلابیون انترناسیونالیست آلمانی، کارگرانی را در لباس ناوی در ناوگان قیام برپا کرده اند. در حالی که آنها به زحمت حتی یک احتمال برد از صد احتمال را داشتند. ولی ما با داشتن دهها روزنامه، با آزادی جلسات، بابرخورداری از اکثریت در شوراهای، با انترناسیونالیست پرولتری که بهترین موقعیت را در جهان داریم، ما امتناع می کنیم که با قیام خویش از انقلابیون آلمانی پشتیبانی به عمل آوریم." کرنسکی ادامه داد:

"بدینسان خود سازمان دهنده اکثریت دارند که در حال حاضر کامل ترین شرایط برای آزادی فعالیت کلیه احزاب سیاسی در روسیه موجود است که اداره آن بدست دولت موقت کنونی با نخست وزیری کرنسکی است که به عقیده، بلشویک ها مردی است غاصب که خود را به بورژوازی فروخته است ...". سازمان دهنده اکثریت دارند که این کار دانسته با پرولتاریای آلمان کمک نمی کنند بلکه به طبقات حاکمه آلمان کمک می کنند؛ جبهه دولت روسیه را به روی مشت پولادین ویلهلم و دوستانش می گشایند ... برای دولت موقت دلائل و انگیزه ها تفاوت ندارند؛ همچنین فرق نمی کند که این کار دانسته یا ندانسته انجام می گیرد، ولی به هر حال من از پشت این کرسی خطابه با آگاهی به مسئولیت خود، این عمل حزب سیاسی روسیه را وطن فروشی و خیانت به دولت روسیه نام می گذارم ... من در موقع قضایی قرار می گیرم. من پیشنهاد کرده ام که بی درنگ پیگردهای محاکماتی مربوطه انجام گیرد؛ و نیز پیشنهاد کرده ام دستگیری های مربوطه انجام گیرد (سروصدای از جناح چپ به کرنسکی مجال ادامه سخن نمی دهد). اکنون که دولت با یک خیانت آگاهانه یا غیر آگاهانه از بین می رود و در لب پرتگاه عدم قرار گرفته است، دولت موقت و من از آن جمله ترجیح می دهیم کشته شویم و منهدم گردیم، ولی ما به حیات، شرف، و استقلال دولت خیانت نخواهیم کرد".

در این لحظه ورقه ای به دست کرنسکی دادند.

"هم اکنون نسخه ای از مدرکی را که در هنگ ها پخش می شود به من دادند." و به صدای بلند شروع به قرائت کرد: "شورای پتروگراد را خطر تهدید می کند ... دستور می دهم که هنگ به حال آماده باش جنگی کامل در آورده شود و منتظر دستور ثانوی باشد. هر گونه اهمال و یا عدم اجرای فرمان خیانت به انقلاب محسوب خواهد شد.

"به جای صدر: پودوویسکی، منشی: آنتونوف"

کرنسکی ادامه داد:

"درواقع این کوششی است برای شوراندن عوام‌الناس علیه نظام موجود، علیه تشکیل جلسه مؤسسان، و گشودن جبهه روسیه به روی هنگ‌های فشرده مشت پولادین و یلهلم. من کاملاً دانسته و فهمیده می‌گویم "عوام‌الناس"، زیرا تمام دمکراسی آگاه و کمیته اجرائیه مرکزی و سازمان‌های ارتشی، تمام انسان‌هایی که روسیه آزاد بدان‌ها افتخار دارد و باید افتخار کند، خرد و وجdan و شرف دمکراسی بزرگ روسیه به این معرض است."

"من برای خواهش به این جای نیامده‌ام، بلکه با این اطمینان آمدۀ‌ام که دولت موقت، مدافعانی این آزادی نوین، با پشتیبانی متحد الرأی همه روپر و خواهد شد - به استثناء افرادی که هیچ‌گاه تصمیم نمی‌گیرند جسورانه حقیقت را توى چشم طرف بگویند... دولت موقت هیچ‌گاه آزادی هموطنان را در کشور و حقوق سیاسی آن‌ها را قطع نکرده است ... ولی در حال حاضر دولت موقت اعلام می‌دارد که آن عناصری از جامعه روس، آن گروه‌ها و احزابی که به خود جرأت دهنده دست به روی اراده خلق روس بلند کنند، و در عین حال با این عمل خود ما را در معرض تهدید گشودن جبهه به روی آلمان قرار دهند، بی‌درنگ، قاطعانه و بطور کامل در معرض انهدام قرار خواهند گرفت. بگذار اهالی پتروگراد بدانند که با حکومتی قاطع روپر و خواهند شد و شاید عقل و شرف و وجدان در قلب هر کس باقی باشد، در این ساعت آخر بر وجود او غلبه کند ..."

در تمام طول مدت این نطق تالار پر از سروصدای جوش و خروش بود. هنگامی که نخست وزیر رنگ پریده، نفس گرفته، خاموش شد، و با تمام افسرانی که در الترام او بودند، تالار را ترک گفت، آن‌گاه ناطقین چپ یکی پس از دیگری پشت کرسی خطابه قرار گرفتند. آن‌ها با خشم و خشونت راست‌ها را مورد حمله قرار دادند. حتی سویالیست‌های انقلابی (اس ار) به زبان گوتس اعلام داشتند:

"سیاست بلشویک‌ها که نارضایی مردم را به بازی گرفته‌اند عوام‌فربیانه و جنایت‌کارانه است. ولی تردید مربوط به صلح، به زمین، به دمکراتیزه کردن ارتش می‌بایست به چنان شکلی مطرح گردد که برای هیچ سربازی، هیچ کارگری و یا دهقانی جای هیچ تردید نماند که دولت با قاطعیت و بلاانحراف برای حل واقعی این مسائل کوشش به عمل می‌آورد ... ما و منشویک‌ها میل نداریم بحران در کاینه به وجود بیاوریم. ما حاضریم با تمام قوا و تا آخرین قطره خون خود از دولت موقت دفاع می‌کنیم تنها بدان شرط که دولت موقت با بیانی دقیق و روشن نظر خود را نسبت به این مسائل میرم که مردم بی‌صبرانه در انتظار آن‌ها هستند توضیح دهد ..."

سپس مارتوف، یک پارچه خشم، به ایراد نطق پرداخت:

"سخنان نخست وزیر که به خود اجازه داد تا از جنبش "عوام‌الناس" سخن گوید، در حالی که سخن بر سر جنبش بخش بزرگی از پرولتاریا و ارتش در میان است، ولو این جنبش متوجه هدف خطایی هم باشد، سخنانی است که به جنگ داخلی فرا می‌خواند."

- کف زدن‌ها از چپ -

قطع‌نامه پیشنهادی چپ‌ها به شرح زیر تصویب شد. این قطع‌نامه در واقع بیان عدم اعتماد به دولت بود:

"۱- قیام مسلحه‌ای که در روزهای اخیر تدارک دیده می‌شود و هدفش تصرف قدرت حاکمه است خطر افروختن جنگ داخلی را در بر دارد، شرایط مساعدی برای سرکوب جنبش و بسیج نیروهای ضدانقلاب چرنوسوتنی را فراهم می‌سازد و بطور قطع بر هم خوردن جلسه مؤسسان، فجایع نوین جنگی، و انهدام انقلاب را در شرایط فلیج زندگی اقتصادی و از هم پاشیدگی کامل کشور را بدنبال دارد."

"۲- زمینه برای موقیت تبلیغات نامبرده، علاوه بر شرایط عینی جنگ و ویرانی، به سبب اهمال در انجام تدبیر میرم ایجاد گردیده است، و از این رو ضرور است که قبل از هر چیز بی‌درنگ فرمان واگذاری زمین در اختیار کمیته‌های ارضی صادر شود و در سیاست خارجی اقدام فوری از طریق ارائه پیشنهاد به متفقین به منظور اعلام شرایط صلح و آغاز مذاکرات صلح به عمل آید."

"۳- برای مبارزه با مظاهر فعال هرج و مرچ و برای جلوگیری از سرکوب جنبش ضرور است برای از میان برداشتن آنها تدابیر فوری اتخاذ گردد و کمیته نجات اجتماعی مرکب از نمایندگان اداره مختار شهرداری و ارگان‌های دمکراتی انقلابی که در تماس با دولت موقت عمل کنند ایجاد گردد ..."

جالب است تذکر داده شود که منشیک‌ها و اسارها نیز به این قطع نامه رأی دادند.

وقتی کرسکی از این قطع نامه اطلاع حاصل کرد، او کستیف را برای ادای توضیح به کاخ زمستانی فراخواند. او به او کستیف گفت: "اگر این قطع نامه، ابراز عدم اعتماد به دولت موقت است، در آن صورت من به شما پیشنهاد می‌کنم کاینده جدیدی تشکیل دهید. آن‌گاه رهبران سازشکار-دان، گوتس، و اوکستیف آخرین سازش خود را انجام دادند." آنان به کرسکی توضیح دادند که این قطع نامه به معنای انتقاد از اعمال دولت نیست.

در زاویه ملتقاتی خیابان "مورسکایا" و "نوسکی" دسته‌های سرباز مسلح به تفنگ‌های سرنیزه‌دار تمام اتومبیل‌های شخصی را متوقف می‌ساختند، سرنیشنان آن‌ها را پیاده می‌کردند و ماشین‌ها را به کاخ زمستانی روانه می‌ساختند. جمعیت زیادی به تماشا ایستاده بود. هیچ کس نمی‌دانست این سربازان طرف‌دار کی هستند - طرف‌دار دولت موقت یا طرف‌دار کمیته انقلابی نظامی؟ نزدیک کلیسا‌ای کازان نیز همین وضع جریان داشت. اتومبیل‌ها از خیابان نوسکی به بالا روانه می‌شدند. ناگهان پنج شش تن ناوی مسلح به تفنگ ظاهر شدند. آن‌ها خندان با دو سرباز به گفتگو پرداختند. روی نوار کلاه بی‌لبه ملوانی آن‌ها نوشته شده بود: "آورورا" و "زاریاسوابودی" - اسامی مشهورترین نبرد ناوی‌های بلشویکی در ناوگان بالتیک. یکی از ناویان گفت: "کرونشتاتی‌ها می‌آیند". این سخنان مفهوم سخنانی را داشت که در سال ۱۷۹۲ در پاریس ادا می‌شد: "مارسیه‌ها می‌آیند". زیرا کرونشتات شامل بیست و پنج هزار ناوی بود همه از بلشویک‌های معتقد‌کاری که آماده استقبال مرگ بودند.

روزنامه "رابوچی‌ای سولدادات" (سرباز و کارگر) انتشار یافت. نخستین صفحه‌اش را پیامی اشغال کرده بود که با حروف درشت

چاپ شده بود:

"سربازان، کارگران، هموطنان"

"دشمنان خلق شب هنگام به حمله دست زده‌اند. افسران ستاد کورنیلووی می‌کوشند که یونکرها و گردن‌های ضربه‌ای را از اطراف در مرکز متمرکز سازند. یونکرهای "اورانین باوم" و واحدهای ضربه‌ای "تزارسکویه‌سه‌لو" از اطاعت آن‌ها سرپیچی کردند. توپهای برای ایراد یک ضربه خائنه بر شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروبورگ که چیده می‌شود ... حمله توپه کنندگان ضدانقلابی، بر ضد کنگره شوراهای سراسر روسیه در آستانه گشایش آن، و علیه جلسه مؤسسان، علیه خلق متوجه است. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد به پاسداری انقلاب ایستاده است. کمیته انقلابی نظامی مقابله با فشار توپه گران را رهبری می‌کند. تمام پادگان و تمام پرولتاریایی پتروگراد برای ایراد ضربه خردکننده بر دشمنان خلق آماده‌اند. کمیته نظامی انقلابی مقرر می‌دارد:

"۱- تمام کمیته‌های هنگ‌ها، گردن‌ها و دسته‌ها همراه با کمیسرهای شورا و تمام سازمان‌های انقلابی می‌باشد بلاقطع در حال اجلاس باشند و تمام اطلاعات مربوط به نقشه‌ها و اعمال توپه گران را در دست خود متمرکز سازند."

"۲- هیچ سربازی نباید بدون اجازه کمیته از واحد خود دور شود."

"۳- بی‌درنگ از هر واحد دو نفر نماینده و از هر شورای برزن پنج نفر نماینده به اسمولنی اعزام شود."

"۴- درباره تمام اعمال توپه گران بی‌درنگ به انسیتوی اسمولنی اطلاع داده شود."

"۵- تمام اعضای شورای پتروگراد و همه نمایندگان کنگره شوراهای سراسر روسیه دعوت می‌شوند که فوراً برای جلسه فوق العاده به استیتوی اسمولنی حضور یابند."

"ضد انقلاب سر جنایت کار خود را بلند کرده است."

"تمام دستآوردها و امیدهای سربازان، کارگران و دهقانان را خطر بزرگی تهدید می‌کند. ولی نیروی انقلاب بسی برتر از نیروی دشمنان انقلاب است."

"امر خلق در دست‌های محکمی قرار دارد. توطئه‌گران منکوب خواهند شد."

"بی‌هیچ گونه تزلزل و تردید، با سرسختی، استواری، خودداری، قاطعیت!"

"زنده باد انقلاب!"

"کمیته انقلابی نظامی"

شورای پتروگراد در اسمولنی که مرکز طوفان بود بلاقطع جلسه داشت. نمایندگان در همانجا روی زمین کف اتاق می‌خوابیدند و سپس بیدار می‌شدند تا فوراً در مذاکرات جلسه شرکت جویند. تروتسکی، کامنیف، والودارسکی هریک شش، هشت یا دوازده ساعت در روز سخن می‌گفتند. من به طبقه اول فرود آمده به اطاق شماره هیجده رفتم که در آن‌جا مشاوره نمایندگان بشویک‌ها جریان داشت. صدای برنده ناطق با اعتماد تأکید می‌کرد: "سازشکاران می‌گویند ما منفرد شده‌ایم، به آن‌ها توجه نکنید. سرانجام آن‌ها مجبور خواهند بود یا به دنبال ما بیایند و یا بدون پیروان خویش باقی‌بمانند."

ناطق ورقه‌ای را بلند کرد. "ما هم اکنون آن‌ها را به دنبال خود می‌کشانیم. همین‌آن نمایندگانی از طرف منشویک‌ها و اسارها آمده‌اند. آن‌ها می‌گویند که اعمال ما را محکوم می‌کنند، معهداً چنان‌چه دولت بر ما حمله برد، آن‌ها علیه امر پرولتاریا به مبارزه دست نخواهند زد." (صدای هلله رعدآسا)

با فرار سیدن شب جمعیت انبوهی از سربازان و کارگران، تalar بزرگ را، که همه‌مه مبهم آن با دود آبی رنگ توتون به هم می‌آمیخت، پر کرد. کمیته اجراییه مرکزی قدیم سرانجام تصمیم گرفت به نمایندگان کنگره نوین تبریک گوید که برای آن و شاید برای مجموع نظام انقلابی که وی به وجود آورده بود مرگ با خود داشت. ضمناً باید گفت که در این جلسه فقط اعضای کمیته اجراییه مرکزی حق رأی داشتند.

شب از نیمه گذشته بود که "گوتس" در محل صدارت جلسه قرار گرفت. "دان" در میان سکوتی سنگین که به نظر بسیار تهدید کننده می‌نمود پشت میز خطابه رفت. وی گفت:

"لحظه‌ای که ما از سر می‌گذرانیم با فاجعه‌انگیزترین رنگ‌ها ملوون است. دشمن در راه به سوی پتروگراد قرار دارد. نیروهای دمکراتی برای تشکیل مقاومت می‌کوشند؛ و در چنین حالی ما در انتظار خونریزی در خیابان‌های پایتخت نشسته‌ایم و گرسنگی نه فقط دولت، بلکه انقلاب را تهدید به نابودی می‌کند. توده‌های رنج کشیده و عذاب دیده‌اند و به روحیه بیمار گونه‌ای مبتلا گشته‌اند. آن‌ها علاقه خود را به انقلاب از دست داده‌اند. اگر بشویک‌ها، به هر ترتیب که باشد، شروع کنند، این نابودی انقلاب خواهد بود ..." (صدای: "دروغ است"). "ضدانقلابیون فقط منتظر بشویک‌ها هستند تا به غارت و کشتار دست بزنند. اگر هر گونه خروجی رخ دهد جلسه مؤسسان دیگر نخواهد بود. (فریادها دروغ است، افتضاح!)." به هیچ وجه قابل قبول نیست که پادگان پتروگراد در منطقه عملیات نظامی از اجرای فرامین ستاد سر باز زند ... شما بایست از ستاد و از کمیته اجراییه مرکزی منتخب خودتان تعیت کنید. "تمام حاکمیت به شوراهای" یعنی مرگ. راهزنان و تازج‌گران تنها در انتظار لحظه‌ای هستند که به چپاول‌گری و آتش سوزی دست بزنند ... وقتی شعارهایی داده می‌شود از این قبیل که "به خانه‌ها بریزید، لباس و کفش بورزوها را از تن‌شان در آورید ..." (همیشه: "چنین

شعارهایی نبوده است! دروغ! دروغ!). "فرق نمی کند. هر چیزی ممکن است شروع بشود، ولی به همین جا خاتمه خواهد یافت! کمیته اجرائیه مرکزی قدرت حاکمه دارد، حق دارد عمل کند ... و همگی موظفند از آن اطاعت کنند ... ما از سرنیزه نمی ترسیم ... کمیته اجرائیه مرکزی با تن خویش انقلاب را در پناه خواهد گرفت ..." (فriادها: این تن مدت‌ها است که مرده است.)

"دان" که در میان سروصدای وحشت‌ناک بدون انقطاع، صدایش به زحمت به گوش می‌رسید، در عین این که با مشت به کنار کرسی خطابه می‌کویید. با تمام نیرویش فریاد می‌کشید: "هر کس به چنین کاری تحریک کند، این چنین کس مرتكب جنایت شده است ..." صدایی: "شما مدت‌ها است مرتكب جنایت شده‌اید؛ شما حکومت را گرفتید و آن را به بورژوازی دادید!"

"گوتس" زنگ ریاست را به شدت تکان می‌دهد: "ساکت! والا شما را بیرون می‌کنم." صدایی: "اگر جرأت دارید بیرون کنید." (کف زدن‌ها- سوت!) "دان" ادامه می‌دهد:

"اکنون درباره سیاست مسالمت آمیز" (قهقهه خنده). "متأسفانه روسيه دیگر نمی‌تواند بجنگد. صلح خواهد شد، ولی صلح غیر دائمی و غیردمکراتیک ... ما امروز در شورای جمهوری به منظور گریز از خونریزی قطع نامه‌ای تصویب کردیم که واگذاری زمین را به کمیته‌های ارضی و آغاز فوری مذاکرات صلح را طلب می‌کنند ... (خنده، فریادها - دیگر دیر است!)"

از میان بلشویک‌ها تروتسکی در میان کف‌زدن‌های رعدآسا پشت کرسی خطابه قرار گرفت. تمام جلسه به پا خاست و برایش هلهله سرداد. بر چهره لاغر و استخوانی تروتسکی زهرخندی مفیستوفلی (مفیستوفل - قهرمان کتاب فاوست تأثیف گوته؛ یعنی لبخندی شیطانی، زهرآگین، تمسخرآمیز.م) مشاهده می‌شد:

"تاکتیک "دان" اثبات می‌کند تودها - تودهای وسیع، بُله و بی‌اعتنای، همه به دنبالش می‌روند!"
ناطق با حرکاتی تراژیک بر می‌گردد و خطاب به صدر جلسه می‌گوید:

"وقتی ما راجع به واگذاری زمین به دهقانان سخن می‌گفتیم شما با ما مخالف بودید. ما به دهقانان مراجعه کردیم و گفتیم: اگر به شما زمین نمی‌دهند، خودتان آن را بگیرید. حالا دهقانان به توصیه ما عمل کرده‌اند و شما به چیزی دعوت می‌کنید که ما آن را شش ماه پیش مطرح ساختیم! به نظر من اگر کرنسکی اعدام را در جبهه‌ها لغو کرده است، این روش او ناشی از اندیشه‌های او نبوده است. به گمان من کرنسکی را پادگان پتروگراد که از اطاعت وی سرباز زده افغان کرده است. امروز "دان" را متهم می‌کنند که در شورای جمهوری نطقی ایراد داشته که وی را به مثابه یک بلشویک مخفی فاش ساخته است ... روزی خواهد رسید که خود "دان" بگوید که در قیام روزهای سوم تا پنجم ژوئیه، گل انقلاب، شرکت داشته است ... در قطع نامه پیشنهادی "دان" که امروز به تصویب شورای جمهوری رسید، هیچ اشاره‌ای به تشدید انضباط در ارتش نشده است و حال این که این نکته در تبلیغات منشویک‌ها جای بس مهمی دارد. نه، تاریخ هفت ماهه اخیر نشان می‌دهد که تودها منشویک‌ها را طرد کرده‌اند! منشویک‌ها و اسارها بر کادت‌ها پیروز شدند، اما چون قدرت حاکمه را بدست گرفتند آن را به همان کادت‌ها تقدیم داشتند. "دان" به ما می‌گوید که شما حق ندارید قیام کنید؛ قیام حق مسلم هر انقلابی است. وقتی تودهای ستمدیده قیام می‌کنند همیشه حق با آن‌ها است."

سپس "لیبر" پوزه باریک و تلخ زبان، در میان هو و خنده تمسخر آمیز رشته سخن را بدست گرفت: "مارکس و انگلس گفته‌اند که پرولتاریا حق ندارد حکومت را تصرف کند تا آن گاه که برای چنین کاری پخته نشده باشد. در انقلاب بورژوازی، نظر انقلاب ما، تصرف حکومت از طرف تودها به معنی پایان فاجعه‌انگیز انقلاب است. تروتسکی، به عنوان تئوریسین سوسیال‌دمکرات، خودش باید با آن‌چه هم اکنون ما را بدان فرا می‌خواند، مبارزه کند" (فریادها: بس است، برو کنار!). سپس مارت ف سخن گفت که هر لحظه گفته‌هایش را فریادها قطع می‌کردند: "انتنسیونالیست‌ها با واگذاری حکومت به دمکراسی مخالف نیستند، ولی آن‌ها شیوه‌های بلشویک‌ها را محکوم می‌کنند. حالا وقت تصرف حکومت نیست."

مجدداً "دان" پشت تریبون رفت و خشم آگین به عملیات کمیته انقلابی نظامی، که کمیسرها را برای تصرف روزنامه ایزوستیا و برقراری سانسور این روزنامه فرستاده بود، اعتراض کرد. سخنانش سروصدای مهیبی به دنبال داشت. مارتف تلاش می‌کرد به سخن ادامه دهد، ولی دیگر صدایش شنیده نمی‌شد. نمایندگان ارشاد و ناویان بالتیک از جای خود برخاسته فریاد می‌زدند که دولت آن‌ها شوراهاست.

"ارلیچ" در میان جنجال و قیل و قال قطع نامه‌ای را پیشنهاد کرد که کارگران و سربازان را به حفظ آرامش و گوش ندادن به پرووکاتورهای خواهان تظاهرات دعوت می‌کرد، و در عین حال معترض بود به لزوم ایجاد فوری کمیته نجات اجتماعی و هم‌چنین اعلام بی‌درنگ قانون واگذاری زمین به دهقانان و آغاز مذاکرات صلح توسط دولت موقت.

آن‌گاه "والودارسکی" از جای خود پریید و با صدای گرفته فریاد برآورد که کمیته اجرائیه مرکزی حق ندارد در آستانه کنگره شوراها و ظایف این کنگره را بر عهده بگیرد. والودارسکی گفت که کمیته اجرائیه مرکزی "عملاء" مرده است، و این قطع نامه تنها نیزگی است به خاطر حفظ حکومت میرنده‌اش. "ما بلوشیک‌ها به این قطع نامه رأی نخواهیم داد!" و سپس تمام بلوشیک‌ها تالار جلسه را ترک گفتند و آن‌گاه قطع نامه به تصویب رسید. نزدیک ساعت چهار صبح در میان راه روبرو به "زورین" برخوردم که تفنگی بر دوش داشت.

"ما به قیام دست زدیم" - این سخن را آرام و با فراغ خاطر به من گفت - ما هم اینک وزیران دادگستری و امور مذهبی را توقيف کردیم. آن‌ها هم اکنون در زیر زمین‌اند. یک هنگ برای تصرف ایستگاه تلفن روان شده است، هنگ دیگری تلگراف‌خانه و هنگ دیگری بانک دولتی را متصرف خواهند شد. گارد سرخ به خیابان آمده است.

از روی پله‌های اسمولنی، در تاریکی سردی، ما برای نخستین بار گارد سرخ را دیدیم. گارد سرخ - مشکل از گروه جوانانی در لباس کارگری - آن‌ها تفنگ سرنیزه‌دار به دست داشتند و نا آرام با هم صحبت می‌کردند. از دور از سمت باخته، از بالای شیروانی‌های ساکت، صدای زودگذر تیراندازی‌های متقابل به گوش می‌رسید. این‌ها یونکرها بودند که می‌کوشیدند پل‌های روی رود "نوا" را از هم باز کنند تا کارگران و سربازان ناحیه ویبورگ نتوانند به نیروهای مسلح شوراها که در آن سمت رودخانه بودند پیوندند. ولی ناویان کرونشتات مجدداً پل‌ها را وصل کردند. در پشت سر ما از بنای عظیم اسمولنی که چراغ‌هایش می‌درخشید غلغله‌ای شبیه به همه‌مه کندوی زنبور عسل به گوش می‌رسید.

فصل چهارم

سقوط دولت موقت

روز چهارشنبه هفت نوامبر (بیست و پنجم اکتبر) خیلی دیر از خواب بیدار شدم. آن گاه که به سوی نوسکی می‌رفتم توب طهر از دژ "پطریاولوفسکی" شلیک شد. روزی بود گرفته و سرد. در جلو بانک چند سرباز مسلح با تفنگ‌های سرنیزه‌دار در کنار درهای بسته کشیک می‌دادند. من پرسیدم: "شما کدام طرفی هستید؟ دولتی؟"

یکی از آن‌ها غرش کنان جواب داد: "دیگر دولتی در کار نیست، خوش‌بختانه". این تنها چیزی بود که توانستم از او بفهمم. ترامواها در خیابان نوسکی در رفت و آمد بودند. زن‌ها و پسر بچه‌ها خود را به هرجا که دست‌شان می‌رسید آویخته بودند. معازه‌ها باز بود. چنین می‌نمود که اضطراب توده‌های توی کوچه از روز پیش کمتر است. موجی از دعوت‌های تازه برای مقاومت علیه قیام برخاسته و همان شبانه در و دیوار شهر از اوراق تبلیغاتی مبنی بر دعوت مردم به مبارزه با قیام پر شده بود. دهقانان، سربازان جبهه، کارگران پتروگراد، همه به مخالفت با قیام دعوت شده بودند. یکی از این اوراق بدین مضمون بود:

از طرف دومای شهر پتروگراد

"دومای شهر به اطلاع می‌رساند که دوما در جلسه فوق العاده ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) خود کمیته‌ای به عنوان کمیته نجات عمومی از اعضای دوماهای مرکزی و محلی و نمایندگان سازمان‌های دمکراتیک انقلابی زیر تشکیل داد: کمیته اجرائیه مرکزی شورای نمایندگان کارگران و سربازان، کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان سراسری روسیه، نمایندگان سازمان‌های نظامی، ناوگان مرکزی، نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان پتروگراد، شورای اتحادیه‌های کارگری و غیره."

"اعضا کمیته نجات عمومی در ساختمان دومای شهرداری اجرای وظیفه خواهد کرد. تلفن شماره ۴۰ - ۷۷، ۱۵ - ۲۲۳ و ۳۶ -

۱۳۸. تاریخ هفت نوامبر (بیست و پنجم اکتبر) ۱۹۱۷

گرچه من در آن لحظه متوجه واقعیت نشدم، اما این آگهی در حکم اعلان جنگ علیه بلشویک‌ها بود. نسخه‌ای از روزنامه "رابوچی پوت" - تنها روزنامه‌ای که برای فروش عرضه می‌شد - خریدم. کمی پس از آن پنجاه کوپک به یک سرباز دادم و یک نسخه دست دوم از روزنامه "دن" (روز) را از او گرفتم. روزنامه بلشویکی در چاپ خانه متعلق به "روسکایاولیا"، که اینک مصادره شده بود، با قطع بزرگ و عناوین درشت به چاپ رسیده بود - از این قبیل: تمامی قدرت به شورای کارگران، سربازان و دهقانان - صلح - نان - زمین. "مقاله اساسی آن به امضای زینوویوف بود که به همراه لنین در مخفیگاه به سر می‌برد. مقاله چنین شروع می‌شد: "هر سرباز، هر کارگر، هر سوسیالیست واقعی، هر دمکرات شرافت‌مند تشخیص می‌دهد که در برابر وضع موجود دو راه بیشتر وجود ندارد: یا تمامی قدرت در دست ملاکان بورژوا باقی خواهد ماند و مفهوم آن سرکوب کارگران، سربازان، و دهقانان، ادامه جنگ، گرسنگی و مرگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ و یا این که قدرت به کارگران، سربازان و دهقانان انقلابی منتقل می‌شود و معنای آن الغای کامل ستم مالکان، لگام زدن به سرمایه‌داران، و پیشنهاد فوری صلح عادلانه خواهد بود و آن گاه است که دهقانان صاحب زمین خواهند شد؛ آن گاه است که حق نظارت کارگران بر کارخانه‌ها تضمین خواهد گردید؛ آن گاه است که برای گرسنگان نان تأمین خواهد شد؛ آن گاه است که جنگ نابخردانه پایان خواهد یافت."

روزنامه "دن" (روز) شامل اخبار متفرقه شب هیجان‌انگیز گذشته بود - از این قبیل: "تصرف مراکز تلفن، ایستگاه بالتیک و تلگراف خانه‌ها، ناتوانی یونکرها پتروهوف" در این که خود را به پتروگراد برسانند، تردید قزاق‌ها، توقيف بعضی از وزراء، تیر خوردن رئیس پلیس شهر، توقيف متقابل، برخورد سربازان گشتی و یونکرها و گارد سرخ.

در گوشه میدان "مورسکایا" به سروان "گامبرگ" - منشویک آبورونتسی و دیر شعبه نظامی حزب مزبور - برخوردم و چون از او پرسیدم آیا در واقع قیامی رخ داده است، او در یک حالت خستگی شانه را بالا افکند و جواب داد: "کی می داند؟ خوب، این امکان هست که بلوشیک‌ها قدرت را بدست آورده باشند، اما بیش از سه روز قادر به حفظ آن نخواهند بود. کسی راندارند که بتواند دولت را اداره کند. شاید همان بهتر که آزمایش کنند. با این کار فاتحه آن‌ها خوانده خواهد شد ..."

هتل نظامی واقع در کنج میدان "سن‌ایزاک" از طرف ناویان مسلح تصرف شده بود. در اطاق انتظار عده زیادی افسران جوان و خوش پوش و پرزرق و برق دیده می‌شدند که به این سو و آن سو می‌رفتند و با هم نجوا می‌کردند - ناویان به آن‌ها اجازه خروج نمی‌دادند.

ناگهان از بیرون صدای تیری به گوش رسید و متعاقب آن در گوش و کنار تیراندازی شروع شد. من دویدم بیرون. در پیرامون قصر مارینسکی، مقر شورای جمهوری روسیه، وضع غیر عادی جریان داشت. در سراسر میدان سربازان به طور **اریب** صفت بسته و همه حاضر به آتش بودند و بام مهمان خانه را نگاه می‌کردند. یکی فریاد کشید: "پرووکاسیون! به طرف ما تیراندازی کردند" و سرباز دیگری به سوی وی دوید.

در کنج غربی کاخ یک اتمیل زره‌پوش دیده می‌شد که پرچم سرخی در بالای آن در اهتزاز بود و روی پرچم نوشته شده بود: "SRSD" - شورای نمایندگان کارگران و سربازان. لوله‌های تفنگ همه به سوی "سن‌ایزاک" قراول می‌رفت. در دهانه خیابان "نوایا" از چندین جبهه، بشکه، یک تختخواب کهنه و یک واگن، سنگری تعییه شده بود. یک توده الوار انتهای اسکله "مورسکایا" را سد کرده بود. مقداری الوار کوتاه از یک انبار چوب به عنوان سنگر موقتی در جلو در ساختمان روی هم چیده بود. من پرسیدم: "مگر جنگی در پیش خواهد بود؟

سربازی با عصبانیت جواب داد: "به همین زودی، به همین زودی رفیق. برو از این‌جا، صدمه می‌یابی!" و در حالی که به سوی اداره نیروی دریایی اشاره می‌کرد ادامه داد: "از آن طرف خواهند آمد."

"کی می‌آید؟"

سرباز جواب داد: "برادر جان، این را دیگر نمی‌دانم". و آن‌گاه تنی بر روی زمین افکند.

در جلو در کاخ گروهی سرباز و ناوی جمع بودند. یک ناوی از فرجام کار شورای جمهوری صحبت می‌کرد و می‌گفت: "ما رفیم آن‌جا. جلو درها را از رفقای خودمان گذاشتیم. من به طرف ضدانقلابی کورنیلووی رفتم که روی صندلی ریاست نشسته بود. آن وقت گفتم: شورای جمهوری تمام شد. زود بساطتان را جمع کنید و بروید خانه."

قهقهه خنده بلند شد. من در حالی که مدارک خود را نشان می‌دادم کوشیدم که از در تالار مطبوعات بگذرم. آن‌جا یک ناوی تنومند مترسم مرا نگاه داشت و چون جواز خود را نشان دادم گفت: "اگر شما میکائیل مقدس هم باشید نمی‌توانید از این‌جا عبور کنید." از شیشه دَر، صورت یک سرباز فرانسوی را دیدم که موج شیشه آن را بریده بریده نشان می‌داد. حرکات دستش هم همچنان بریده بریده، مشاهده می‌شد. او هم در داخل مانده بود و راه خروج نداشت ...

آن طرف تر مردی کوچک‌اندام با سبیل خاکستری در لباس ژنرالی بین گروهی سرباز ایستاده با صورت بر افروخته فریاد می‌زد: "من ژنرال آلکسیه یف هستم، به عنوان افسر فرمانده تو و به عنوان عضو شورای جمهوری طلب می‌کنم به من راه داده شود." نگهبان سر خود را خاراند. از گوشه چشمان مضطرب نگاهی به بیرون افکند و به افسری که به آن‌جا نزدیک می‌شد اشاره کرد. افسر چون

متوجه شد با چه کسی سروکار دارد دست و پای خود را گم کرد و پیش از این که آگاهانه بداند چه می کند با همان عادت قدیمی سلامی نظامی داده و گفت:

"حضرت اجل! ورود به قصر اکیدا" ممنوع است. من حق ندارم."

atomibili به آن جا رسید و "گوتس" را دیدم در درون آن نشسته و ظاهرا" با نشاط تمام قاچاقه می خندد. چند دقیقه بعد atomibili دیگری رسید که در جلو آن چند سرباز مسلح قرار داشتند و درون آن پر بود از اعضاء توقيف شده دولت موقت. "پطرز"- عضو کمیته انقلابی نظامی، از اهل لتوانی- با عجله به این سوی میدان آمد. من در حالی که اشاره به افراد توقيف شده می کردم به او گفتم:

"من گمان می کردم دیشب همه این ها را شما به تور اندخته باشید."

وی مانند پسر بچه‌ای که از چیزی مأیوس شده باشد جواب داد:

"آه، احمق‌ها پیش از این که ما تصمیم بگیریم به بسیاری از آن‌ها مجال دادند که فرار کنند ..."

پایین‌تر در سمت خیابان "واسکره‌سینسکی" انبوهی از ناویان و به دنبال آن‌ها ستون بی‌انتهای سربازان، تا آن‌جا که چشم کار می‌کرد، در حرکت بودند.

ما از خیابان "آدمیرالیسکی" به سوی کاخ زمستانی رفیم. تمام مدخل‌های میدان قصر را سربازان نگهبان سد کرده بودند. صفوی از سربازان از یک سو تا سوی دیگر جهت غربی را در میان گرفته و انبوهی از مردم با نگرانی در پیرامون آن‌ها گرد آمده بودند. همه چیز آرام و ساکت می‌نمود جز این که عده‌ای از سربازان از داخل قصر چوب به خارج می‌بردند و در جلو دروازه اصلی می‌چیدند.

هیچ نمی‌دانستم که نگهبانان از دولتی‌ها هستند یا از شوراهای سفارش‌نامه‌ای که از اسمولنی داشتیم اثری نمی‌بخشید. با این جهت ما در حالی که باد به غبب اندخته بودیم و پاسپورت امریکایی خود را نشان می‌دادیم و پیوسته می‌گفتیم "کار اداری داریم" در سمت دیگر راه خود را از میان جمعیت می‌بریم. بر دروازه کاخ همان درب‌انان قدیمی در اونیفورم‌های آبی رنگ با دکمه‌های برنجی و یقه‌های سرخ ملیه دوزی و زرین با کمال ادب پالتو و کلاه ما را گرفتند و ما از پله‌ها بالا رفیم. در سرسرای تاریک و غم‌انگیز که از پرده‌های قالی‌چهای آن اثری بر جا نمانده بود چند تن خدمت‌گزاران سال‌خورده بی‌حال یله داده بودند. در جلو اطاق کرنسکی افسر جوانی بالا و پایین می‌رفت و سبیل خود را می‌جوید. ما سئوال کردیم که آیا مصاحبه با نخست‌وزیر ممکن است؟ وی سری فرود آورد، پاشنه‌ها را به هم کویید و به زبان فرانسوی گفت:

"نه، متأسفم. الکساندر فیدورویچ فعلًا فوق العاده گرفتار است ... سپس لحظه‌ای به ما خیره شد و افزود: "حقیقت امر این است که او این جا نیست .."

"پس کجاست؟"

"به طرف جبهه رفته است. اما می‌دانید؟ اtomibili او به قدر کافی گازولین نداشت. ما مجبور شدیم بفرستیم گازولین از بیمارستان انگلیسی‌ها بگیریم."

"آقایان وزراء این جا هستند؟"

"آن‌ها در یکی از اطاق‌ها جلسه دارند- درست نمی‌دانم."

"بلشویک‌ها خواهند آمد؟"

"البته! شک نیست که خواهند آمد. من هر لحظه منتظر تلفن هستم که آمدن آن‌ها را خبر بدهد. اما ما هم آماده هستیم. جلو در کاخ یونکرها را گماشته‌ایم. پشت آن در."

"می‌توانم داخل بشوم؟"

"خیر به هیچ وجه اجازه نیست." ناگهان با همه دست داد و از آن جا دور شد. ما به طرف در ممنوعالورود رفتیم که آن را موقتاً کار گذاشته بودند و سرسرًا را به دو نیمه می‌کرد و از بیرون چفت شده بود. از آن سوی در صداهایی شنیدم. کسی می‌خندید. ساحت وسیع کاخ مانند گورستان خاموش بود و تنها این صداها سکوت را به هم می‌زد. یک پیش خدمت سال‌خورده از جلو ما دوید و گفت: "نه، بارین. باید بروید."

"چرا در چفت است؟"

وی جواب داد: "برای این که سربازها را آن جا نگه داریم." پس از چند دقیقه عنوان کرد که می‌خواهد استکانی چای بنوشد و به آن سوی سرسرًا باز گشت. ما چفت در را باز کردیم. در سمت داخل یک جفت سرباز پاس می‌دادند، اما به ما چیزی نگفتند. سرسرًا به اطاق بزرگ مزینی منتهی می‌شد با گچ بری‌های زراندو و چهل چراغ بزرگ کریستال. پشت آن چند اطاق کوچک‌تر قرار داشت که با چوب‌های تیره رنگ فرش شده بود. روی پارکت در دو سمت کومه‌های تشک و پتوی کثیف توده شده بود و روی بعضی از آن‌ها سربازها دراز کشیده بودند. در هر گوشه مقداری ته سیگار، تکه‌های نان، لباس، شیشه‌های خالی با علامت مشروبات گران‌بهای فرانسوی دیده می‌شد. تعداد بیشتر و بیشتری از سربازان با سردوش‌های سرخ مدرسه یونکرها در محیطی آکنده از بوی زننده توتون و بدن‌های نشسته، می‌آمدند و می‌رفتند. یکی از آن‌ها بطری بورگاندی سفید در دست داشت که ظاهراً از کاخ ربوه شده بود. آن‌گاه که از کنار آن‌ها می‌گذشتم و از اطاقی به اطاق دیگر می‌رفتیم حیرت زده به ما می‌نگریستند. سرانجام به ردیف تالارهای پذیرایی تشریفاتی رسیدیم که پنجره‌های بزرگ و گرد و خاک گرفته آن‌ها به میدان باز می‌شد. دیوارها با پرده‌های بزرگ نقاشی در درون چهارچوب‌های بزرگ و **مذهب**، که صحنه‌های تاریخی و جنگی را نشان می‌دادند، مزین شده بود: "دوازده اکتبر ۱۸۱۲"، "شش نوامبر ۱۸۱۲" و "شانزده بیست و هشت اوت ۱۸۱۳". یکی از آن‌ها گوشه سمت راستش پاره شده بود.

کاخ صورت سربازخانه بزرگی را پیدا کرده بود. در و دیوار نشان می‌داد که هفت‌های است که به این صورت درآمده است. در آستانه هر پنجره مسلسلی نصب کرده بودند. در بین تشک‌ها تفنگ روی هم چیده شده بود.

هنگامی که مشغول تماشی عکس‌ها بودیم صدای نفس آلوه با بوی الکل از سمت چپ من مرا متوجه خود کرد. شخصی با لهجه بد ولی روان فرانسوی گفت: "توجه زیاد شما به این نقاشی‌ها نشان می‌دهد که خارجی هستید." وی مردی بود کوتاه و چاق و آن‌گاه که کلاه از سر برگرفت معلوم شد سرش طاس است. وی ادامه داد:

"امریکایی هستید؟ بسیار مسروشم. من سروان ستاد ولادیمیر آرتزی باشند هستم. کاملاً در خدمت شما." مثل آن بود که پرسه زدن چهار نفر خارجی، و یکی از آن‌ها زن، در مقر دفاع ارتشی که هر لحظه در انتظار حمله به سر می‌برد، هیچ غربتی برایش نداشت. وی شروع به شکایت از اوضاع روسیه کرد و گفت:

"تنها حرف بر سر بشویک‌ها نیست. بلکه سنت‌های عالی به کلی منسخ شده است. به اطراف خودتان نگاه کنید. آن‌ها همه شاگردان مدرسه افسری هستند، اما آیا مردم محترمی هستند؟ کرنسکی در مدرسه افسری را بر روی هر داوطلب و سربازی که توانست امتحان بدهد باز گذاشت. طبعاً عده زیادی دچار بیماری مسری انقلاب شده‌اند..."

بدون این که از حرف‌های خود نتیجه‌ای گرفته باشد موضوع صحبت را تغییر داد: "من خیلی مایلم از روسیه بروم. تصمیم گرفته‌ام وارد ارتش امریکا بشوم. ممکن است خواهش کنم پیش کنسول خودتان ترتیب کار مرا بدهید؟ من آدرس خودم را به شما خواهم داد." علی‌رغم اعتراض ما آدرس خودش را روی تکه کاغذی نوشت و آن وقت مثل آن بود که باری از دوشش برداشته شده است. من هنوز این آدرس را در اختیار دارم: "اورانین بائومسکایا یا شکولا-۲- استارایاپتروف." سپس در حالی که اطاق‌ها را به ما نشان می‌داد به سخنان خود افورد: "ما امروز صبح زود سان دیدیم. فوج زن‌ها تصمیم گرفت نسبت به دولت وفادار بماند."

"آیا این سربازان زن در درون قصر هستند؟"

"بلی، آن‌ها در اطاق عقب مستقر شده‌اند که اگر حادثه‌ای رخ دهد آسیبی به آن‌ها نرسد."

آهی کشید و ادامه داد: "مسئولیت سنگینی است!"

لحظه‌ای کنار پنجه ایستاده به میدان جلو کاخ خیره شدیم که سه گروهان از یونکرها با شنل‌های خاکستری دراز، و مسلح، به فرماندهی یک افسر بلند قامت و زیر و زرنگ صف می‌کشیدند. او را شناختم. وی استانکه‌ویچ نام داشت، کمیسر نظامی حکومت موقع بود. پس از چند لحظه دو گروهان از این جمع دوش فنگ کردند و سه بار فریاد کشیدند، با قدم‌های فشرده از میدان گذشتند و از زیر طاق نصرت سرخ به سوی شهر رفته از نظر ناپدید گردیدند.

یک نفر گفت: "آن‌ها می‌روند خط تلفن را تصرف کنند."

سه تن از یونکرها در کنار ما ایستاده بودند و ما با آن‌ها وارد صحبت شدیم. به ما گفتند که از سربازان و درجه‌دارانی هستند که وارد مدرسه نظام شده‌اند. اسامی آن‌ها روبرت اولف، الکسی واسیلنکو و ارنی زاکس از اهل لتونی - ولی حالا دیگر نمی‌خواهند افسر بشوند، زیرا افسران هیچ وجه‌ای ندارند. در واقع معلوم بود که به کار خودشان درمانده هستند و وضع و حال رضایت‌بخشی ندارند. با این همه زود به گزاره گویی پرداختند: "اگر بلشویک‌ها بیایند به آن‌ها نشان خواهیم داد که چطور باید جنگید. آن‌ها جرأت جنگیدن ندارند، ترسو هستند. اما اگر ما مغلوب شویم، خوب، هر کدام یک گلوله برای خودمان نگه می‌داریم ..."

در همین لحظه صدای تیراندازی از نقطه‌ای نه چندان دور بگوش رسید. در میان میدان، مردم شروع به دویدن کردند. بعضی خود را روی زمین می‌انداختند. در شکه‌چی‌ها که در گوش‌های ایستاده بودند به هر سو به حرکت درآمدند. از همه جا فریاد و غوغای بلند بود. سربازها این سو و آن سو می‌دویدند و تفنگ‌ها را بر می‌داشتند و فریاد می‌کردند: "از این جا می‌آیند، از این جا می‌آیند! اما پس از چند دقیقه بار دیگر آرامش برقرار شد. در شکه‌چی‌ها باز گشتند. آن‌ها که به روی در افتاده بودند بلند شدند. سر و کله یونکرها از زیر طاق سرخ نمایان شد که با قدم‌های موزون پیش می‌آمدند و یکی از آن‌ها به دو تن از همکاران خود تکیه داده بود.

آن‌گاه که کاخ را ترک گفتم دیگر دیروقت شده بود. نگهبانان میدان همه ناپدید شده بودند. ساختمان بزرگ و نیمه مدور دولتی متروک به نظر می‌رسید. ما برای صرف غذا به هتل فرانس رفیم و درست موقعی که نیمی از سوپ خود را خورده بودیم پیش خدمت که رنگ از رویش پریده بود به سوی ما آمد و با اصرار از ما خواست که به اطاق غذاخوری سمت عقب برویم، زیرا می‌خواستند چراغ‌های کافه را خاموش کنند. وی گفت: "تیراندازی خواهد شد."

هنگامی که بار دیگر وارد "مورسکایا" می‌شدیم هوا به کلی تاریک بود و تنها در گوشه "نوسکی" کور سوی چراغی خیابان را اندکی روشن کرده بود. در زیر چراغ اتومبیل زره‌پوشی ایستاده بود و دود از آن خارج می‌شد. پسربچه‌ای از آن بالا رفته و به لوله مسلسل آن خیره شده بود. سربازها و ناوی‌ها در آن جا مستقر شده و ظاهرا در انتظار به سر می‌بردند. ما به سوی طاق سرخ باز گشتم که گروهی سرباز آن‌جا جمع شده و به کاخ زمستانی که کاملاً روشن بود می‌نگریستند و با صدای بلند صحبت می‌کردند. یکی از آن‌ها می‌گفت: "کمیته می‌گوید صبر کنیم. چطور می‌توانیم به آن‌ها تیراندازی کنیم؟ فوج زن‌ها آن‌جا است، آن وقت به ما خواهد گفت زن‌های رویی را به گلوله بسته‌ایم."

چون به "نوسکی" رسیدیم یک اتومبیل زره‌پوش دیگر از گوشه میدان پیدا شد. مردی سر خود را از برجک آن خارج کرد و فریاد کشید: "بیایید برویم حمله کنیم!"

رانتده زره‌پوش اولی جلو آمد و با صدای بلندی که در میان تلق تلق ماشین بتواند به گوش طرف برسد گفت: "کمیته می‌گوید صبر کنیم. آن‌جا پشت کوههای چوب توپ کار گذاشته‌اند.

این جا ترا مواها متوقف و عابرین انگشت شمار بودند. روشنایی وجود نداشت. اما به فاصله چند ساختمان آن طرف ترا مواها، انبوه مردم، پنجره‌های روشن مغازه‌ها، و اعلانات الکتریکی سینماها جلب نظر می‌کرد. زندگی مسیر عادی خود را می‌پیمود. ما برای تاتر "مارینسکی" بليط داشتيم. همه تاترها داير بودند، اما هيچان و حرکت بیرون جالب تر بود ...

در تاریکی پای ما به توده‌های الوار، که در پل پلیتیسکی از آن‌ها سنتگر تعییه شده بود، بر می‌خورد. در جلو قصر استراکانوف چند سرباز توپ صحرایی سه اينچی را کار می‌گذاشتند. سربازها با اوئیفورم‌های مختلف بدون مقصد می‌آمدند و می‌رفتند و خیلی زياد حرف می‌زدند ..

در سمت "نوسکی" چنان بود که گفتی تمام مردم شهر آن‌جا گرد آمده قدم می‌زنند. در هر گوشه انبوه کثیری گرد آمده و به بحث‌های آتشین گوش می‌دادند. عده دوازده نفری سرباز با تفنگ‌های سرنیزه‌دار در چهار راه‌ها پاسداری می‌کردند. پیرمردانی با صورت‌های سرخ در درون پالتوهای خز گران‌بها مشت‌های بسته خود را به آن‌ها حواله می‌دادند. زن‌های شیک‌پوش هیاهو کنان به آن‌ها ناسزا می‌گفتند. سربازها محجوب و ناراحت نیشخند می‌زدند و با بی‌میلی استدلال می‌کردند ... زره‌پوش‌ها که به نام تزارهای نخستین - اولک، روریک و اسویاتوسلاو - نامیده می‌شدند نشیب و فراز خیابان را می‌پیمودند و بر روی آن‌ها حروف درشت سرخ‌رنگ RSDRP (حزب سویايل‌دمکرات کارگری روسیه) خوانده می‌شد. در خیابان میخائیلوفسکی مردی پدیدار شد که زیر بغلش پر از روزنامه بود. انبوه مردم یورش بردن و دور او را گرفتند و با پرداخت یک، پنج و ده روبل به بهای یک روزنامه روی دست هم بلند می‌شدند و روزنامه را می‌قاپیدند. این روزنامه "رابوچی‌ای‌سولدات" بود که پیروزی انقلاب پرولتری و آزادی بلوشیک‌هایی را که هنوز در زندان بودند بشارت می‌داد و از ارتش، چه در عقب جبهه، چه در حمایت می‌کرد. این شماره فقط دارای چهار صفحه با حروف درشت بود و فاقد هرگونه خبر.

در گوشه خیابان "садووايا" قریب دو هزار نفر گرد آمده بودند. جمعیت به پشت‌بام بنای مرفوعی می‌نگریست که در آن‌جا روشنایی سرخ‌رنگ کوچکی روشن و خاموش می‌شد.

دهقان بلند قامتی بدان اشاره کرد و گفت: "نگاه کنید! آن‌جا پرووکاتور نشسته است و الآن تیراندازی خواهد کرد ..." ولی گویی کسی مایل نبود به آن‌جا ببرود و بیند موضوع از چهص ۶۷ کتاب..... عظیم خاکستری رنگی که دو پرچم سرخ بر روی برجک آن در اهتزاز بود سوت‌کشان از دروازه خارج شد. هوا سرد بود. افراد گارد سرخ که دروازه را پاسداری می‌کردند برای گرم کردن خود به گرد کومه‌های آتش حلقه زده بودند. در دروازه‌های داخلی نیز کومه‌های آتش روشن شده بود و در پرتو نور آن‌ها نگهبانان آرام جوازهای ما را می‌خواندند و ما را ورانداز می‌کردند. در طرفین در ورودی مسلسل‌ها آماده به جنگ مستقر و از درون جعبه‌های فشنگ آن‌ها نوارهای فشنگ هم‌چون مار دراز شده بود. درون حیاط در زیر درختان چندین زره‌پوش ایستاده بود و موتورهای آن‌ها کار می‌کرد. در تالارهای عظیم کم روشنایی از صدای چکمه‌های سنگین، فریادها و گفتگوها، غوغای برقا بود. همه روحیه‌ای مصمم داشتند. انبوه کارگران با پراهن‌ها و کلاه‌های پوستی سیاه که اکشراً تفنگی بردوش داشتند، و سربازان با شنل‌های خشن زردرنگ و کلاه‌های پوستی خاکستری پلکان‌ها را اشغال کرده بودند. لوناچارسکی و کامنیف با عجله برای خود راه باز می‌کردند و جایی می‌رفتند. آن‌ها با چهره‌های متفکر با هم حرف می‌زدند و هریک از آن‌ها کیفی مملو از کاغذ زیر بغل داشت. جلسه شورای پتروگراد پایان پذیرفته بود. من کامنیف را متوقف ساختم. مردی بود کوتاه قد، با حركاتی تند، صورت پهن و سری نزدیک شانه‌ها. او بی‌هیچ مقدمه قطع نامه‌ای را که همان لحظه تصویب شده بود برای من به زبان فرانسه ترجمه کرد:

"شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد انقلاب پیروزمند پرولتاریا و پادگان پتروگراد را تبریک می‌گوید. شورا به ویژه آن همبستگی، تشكل، انصباط و آن اتحاد کاملی را که توده‌ها در این قیام - که از لحاظ پیروزمندی بدون خونریزی استثنایی بوده است - از خود نشان دادند خاطرنشان می‌سازد. شورا ابراز اطمینان بی‌ترزل می‌کند که دولت کارگری - دهقانی که انقلاب در هیئت حکومت شوروی تأسیس خواهد کرد، حمایت تمام توده‌های دهقانان تهی دست را برای پرولتاریای شهری تأمین خواهد نمود، و این دولت با استواری به سوی سوسیالیسم پیش خواهد رفت که یگانه وسیله نجات کشور از فلکت‌ها و مصیبت‌های بی‌مانند جنگ می‌باشد."

"دولت نوین کارگری - دهقانی، بی‌درنگ به تمام خلق‌های رزمnde، صلح دمکراتیک و عادلانه پیشنهاد خواهد کرد. این دولت بی‌درنگ مالکیت ملاکان را بر زمین ملغی و زمین را به دهقانان واگذار خواهد کرد. او نظارت کارگری را بر تولید و توزیع فرآورده‌ها برقرار کرده و کنترل همه خلقی را بر بانک‌ها، ضمن تبدیل تمام آن‌ها به یک بانک واحد، مستقر خواهد ساخت."

"شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد تمام کارگران و تمام دهقانان را فرا می‌خواند که با تمام نیروی خود به حمایت از انقلاب کارگری - دهقانی برخیزند. شورا ابراز اطمینان می‌کند که کارگران شهری در اتحاد با دهقانان تهی دست، انصباط رفیقانه بی‌ترزل از خود نشان داده، نظم انقلابی سختی را که برای پیروزی سوسیالیسم ضرور است ایجاد خواهد کرد."

"شورا معتقد است که پرولتاریای کشورهای اروپای غربی ما را یاری خواهند کرد تا امر سوسیالیسم را به پیروزی کامل و استوار برسانیم."

من پرسیدم: "یعنی شما خیال می‌کنید پیروزی حاصل شده است؟ ..."

او شانه‌ها را بالا افکند. "هنوز کارهای انجام دادنی خیلی زیاد است، به طور وحشتناکی زیاد است. کار تازه دارد شروع می‌شود ..."

.....ص ۶۸ کتاب..... **های کارگری** را دیدم او با خاطر افسرده جلو پایش رانگاه می‌کرد و ریش خاکستریش را گاز می‌گرفت. او فریاد برآورد: "دیوانگی است، دیوانگی!" پرولتاریایی اروپا برنمی‌خیزد .. تمامی روسیه ... وی با پریشان خاطری دست خود را تکان داد و با سرعت دور شد. ریزانوف و کامنیف با قیام مخالف بودند، ولی نیروی دهشتناک استدلالات لینی را بر گرده خود حس می‌کردند.

جلسه بسیار مهمی گذشته بود. تروتسکی از طرف کمیته انقلابی نظامی اعلام داشت دیگر دولت موقت وجود ندارد. وی اظهار داشت که: خصیصه دولت‌های بورژوازی و خردببورژوازی آن است که آن‌ها توده‌ها را فریب می‌دهند. اکنون بر عهده ما - شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان - است که سرمشق بی‌سابقه تاریخ یعنی حاکمیتی را که هدفش جز برآوردن نیاز سربازان، کارگران و دهقانان نباشد، ایجاد کنیم."

لین پشت میز خطابه ظاهر شد. هلهله رعدآسایی وی را استقبال کرد. او به پیشگویی از انقلاب سوسیالیستی پرداخت ... پس از او نوبت ایراد نطق به زینوویف رسید. وی گفت: "امروز ما وام خود را در مقابل پرولتاریای بین‌المللی ادا کردیم و ضربه دهشتناکی به جنگ، ضربه‌ای بر تمام امپریالیست‌ها و از جمله به ویلهلم دژخیم وارد آوردیم."

پس از آن تروتسکی اطلاع داد که: "تلگراف‌هایی مشعر بر پیروزی قیام به جبهه ارسال گردیده ولی هنوز پاسخ دریافت نشده است. شایع است که نیروهای نظامی به سوی پتروگراد در حرکتند. لازم است یک هیئت نمایندگی به سوی آن‌ها اعزام شود تا تمام حقیقت را برای آن‌ها بازگو کند. (صدایی: "شما قبل از موعد اراده کنگره و شوراهای سراسر روسیه را بیان می‌کنید!")

"تروتسکی بالحنی سرد گفت: "اراده کنگره شوراهای سراسر روسیه قبل از موعد به وسیله عمل قیام بزرگ کارگران و سربازان پتروگراد اعلام شده است."

ما از میان ابوه جوشان جمعیتی که کنار در به یکدیگر فشار وارد می‌آوردند راه باز کرده وارد تالار بزرگ شدیم. تالار با چهل چراغ‌های درخشانی روشن بود. برروی نیم کت‌ها و صندلی‌ها، در معبرها و طاق‌چه‌ها، حتی بر لبه سکویی که برای هیئت رئیسه تدارک شده بود، نمایندگان و کارگران و سربازان از تمام روسیه نشسته بودند. آن‌ها گاه در سکوت تشویق‌آمیز و گاه با سروصدای وحشت‌انگیزی منتظر زنگ رئیس بودند. بخاری‌ها در تالار خاموش بودند. اما بخار بدن‌های نشسته آن را گرم کرده بود. دود آبی رنگ ناخوش آیند توتون بلند می‌شد و در هوا معلق می‌ماند. گاه گاه فردی از رهبران پشت کرسی خطابه می‌رفت و از رفقا خواهش می‌کرد سیگار نکشند. آن گاه تمام حضار از جمله آن‌هایی که سیگار می‌کشیدند فریاد برمی‌آوردند: "رقا! سیگار نکشید!" و کشیدن سیگار ادامه می‌یافت. پetroفسکی آثارشیست و نماینده کارخانه "ابوخوفسکی" مرا در کنار خود جای داد. ریش او نتراسیده و صورت ش نشسته بود و از بی‌خوابی به زحمت خود را روی پا نگه می‌داشت. او سه شبانه روز بلاوقفه در کمیته انقلابی نظامی کار کرده بود.

برروی سکوی تعییه شده رهبران کمیته اجرائیه مرکزی سابق نشسته بودند و برای آخرین بار بر عهده داشتند که جلسه شوراهای نامطیع را که از نخستین روزهای انقلاب اداره می‌کردند، برگزار نمایند. اکنون شوراهای علیه آن‌ها قیام کرده‌اند. نخستین مرحله انقلاب روسیه که این افراد سعی در متوقف ساختن آن کردند پایان پذیرفته بود. سه نفر از مهم‌ترین آن‌ها در هیئت رئیسه دیده می‌شد. کرنسکی از میان شهرها و قصباتی که به جنبش درآمده بودند به جبهه فرار کرده بود. چخیدزه - عقاب پیر- نیز نبود. او با نفرت به موطنش در کوه‌های گرجستان رفت و در آنجا به علت بیماری سل بستری شده بود. تسره‌تلی بی‌غم نیز حضور نداشت. او هم سخت بیمار بود. ولی سرانجام آمد و تمام هنر گویندگی خود را برای دفاع از آن‌چه که دیگر کارش از کار گذشته بود، بکار برد. در پشت میز هیئت رئیسه "گوتس"، "دان"، "باگدانف"، "برویدو" و "فیلیپوسکی" - همه با چهره‌های رنگ‌پریده، قیافه‌های ناراضی، چشم‌ها به زیر افکنده نشسته بودند. در پایین پای آن‌ها دومین کنگره شوراهای روسیه می‌جوشید و بالای سر آن‌ها کمیته انقلابی نظامی که تمام رشته‌های قیام را در دست داشت و ضربات دقیق و شدید وارد می‌آورد و پرتب و تاب کار می‌کرد. ساعت ده و چهل دقیقه شب بود. "دان" که اونیفورم کیسه مانند سرهنگ نظامی برتن داشت زنگ را به حرکت درآورد. بی‌درنگ سکوت سنگینی، که آن را فقط جروبیث و ازدحام کنار در می‌شکست، حکم فرما شد. "دان" بالحنی غم‌انگیز سخن آغاز کرد: "حاکمیت در دست ما است". کمی درنگ کرد و ادامه داد:

"رقا! کنگره شوراهای در چنان لحظه‌ای استثنایی و در چنان اوضاع و احوال استثنایی گرد آمده است که فکر می‌کنم شما می‌فهمید چرا کمیته اجرائیه مرکزی کاری اضافی می‌داند که جلسه حاضر را با یک نطق سیاسی افتتاح کند. این امر برای شما بخصوص مفهوم خواهد شد، اگر بیاد آورید که من عضو هیئت اجرائیه مرکزی هستم و در این لحظه رفقای حزبی ما در کاخ زمستانی زیر آتش قرار دارند و فداکارانه وظایف خود را در وزارت خانه‌هایی که اداره آن‌ها را کمیته اجرائیه مرکزی بر عهده آن‌ها گذارده است انجام می‌دهند. (همه‌مه) نخستین جلسه کنگره دوم شورای نمایندگان کارگران و سربازان را مفتوح اعلام می‌دارم."

در میان جنب و جوش و سروصدای عمومی انتخاب هیئت رئیسه شروع شد. "اوانه‌سوف" اظهار داشت: بنا به موافقتنی که بین بشویک‌ها و اس ارهای چپ و منشویک‌های انتناسیونالیست حاصل گردید، تصمیم گرفته شده است که هیئت رئیسه بر مبنای تناسی نمایندگان ترکیب شود. چند نفر منشویک از جا پریدند و فریاد اعتراض برآورده بودند. یک سرباز ریشو سر آن‌ها داد زد: "بیاد بیاورید، بیاد بیاورید که شما بر سر ما بشویک‌ها، آن‌گاه که در اقلیت بودیم، چه آوردید!" نتیجه انتخابات: چهارده نفر بشویک، هفت نفر

اس ار، سه نفر منشویک و یک نفر انترناسیونالیست از گروه گورکی. "گندلمن" از جانب اس ارها راست و اس ارها مرکز اعلام داشت که آنها از شرکت در هیئت رئیسه خودداری می کنند. چینچوک گفته او را از جانب منشویک‌ها تکرار کرد. منشویک‌ها ای انترناسیونالیست نیز گفتند که تا برخی مسائل روشن نشود نمی توانند وارد هیئت رئیسه بشوند (دست زدن‌های بی‌رمق!، فریادها!!). صدایی از حضار:

"مرتدها! شماها خود را ناسیونالیست هم می نامید؟" رئیس نمایندگان او کرائین تقاضای کرسی در هیئت رئیسه کرد و آن را بدست آورد. پس از آن کمیته اجرائیه قدیم محل هیئت رئیسه را ترک گفتند و به جای آنها تروتسکی، کامنیف، لوناچارسکی، خانم کولونتای، نوگین و دیگران نشستند. تمام تالار برمی خیزد و کف زدن‌های رعدآسا طین می افکند. چه مقام منیعی را بدست آورده‌اند این بلشویک‌ها! از فرقه‌ای که فقط چهار ماه پیش دائماً مورد تعقیب بودند و به حساب نمی آمدند رسیده‌اند به مقام والای سکانداری روسیه بزرگ که طوفان قیام آن را در بر گرفته است!

کامنیف اطلاع داد که در دستور روز مطالب زیر قرار دارد: اول مسئله تشکیل حاکمیت؛ دوم مسئله صلح و جنگ؛ و سوم مسئله مجلس مؤسسان. لوزوفسکی از جای برخاست و اعلام داشت که بنا به موافقت تمام فراکسیون‌ها پیشنهاد می شود که ابتدا گزارش پتروگراد استماع شود و مورد مذاکره قرار گیرد، سپس به اعضای کمیته اجرائیه مرکزی و نمایندگان احزاب اجازه سخن داده شود و سرانجام وارد دستور روز گردد.

ولی ناگهان صدای تازه‌ای شنیده شد سنگین‌تر از همه‌مه از دحام، صدایی پی‌گیر و اضطراب‌انگیز- صدای غرش عمیق و بم توپ. همه با هیجان سر به سمت پنجه‌های تیره برگرداندند و جلسه تکانی خورد. مارت فاجعه سخن خواست و با صدایی گرفته گفت: "جنگ داخلی شروع شد رفقا! نخستین مسئله‌ای که می‌باشد مذاکره شود حل مسالمت‌آمیز بحران است. ماجه از نظر اصولی و چه تاکتیکی موظفیم با شتاب طرق پیشگیری از جنگ داخلی را بررسی کنیم. آن‌جا توی کوچه برادران ما را به گلوه می‌بنند. در لحظه‌ای که درست مقارن است با گشايش کنگره شوراه، مسئله حاکمیت را با یک توtheon نظامی، که از طرف یکی از احزاب انقلابی سازمان یافته، می‌خواهند حل کنند"... (فریاد و همه‌مه صدای او را محو می‌کند). "تمام احزاب انقلابی وظیفه دارند به واقعیت‌ها چشم بدوzenد. وظیفه کنگره پیش از هر چیز آن است که مسئله حاکمیت را حل کند، ولی این مسئله در کوچه مطرح شده و به زور اسلحه حل می‌شود... ما باید حاکمیتی بسازیم که از شناسایی مجموعه دمکراسی بهره‌مند باشد. کنگره اگر بخواهد بیانگر دمکراسی انقلابی باشد نباید دست روی دست گذاشته تماشاگر جنگ داخلی، که دارد درمی‌گیرد و محتملاً می‌تواند منجر به انفجار ضدانقلابی شود، باشد... امکان برونو رفت مسالمت‌آمیز از بحران را باید در ایجاد یک حاکمیت دمکراتیک واحد جستجو کرد... لازم است یک هیئت نمایندگی برای مذاکره با دیگر احزاب سوسیالیست و دیگر سازمان‌ها انتخاب گردد..."

در این اثنا صدای غرش تهدید کننده توپ قطع نمی‌شد؛ نمایندگان بر سر هم داد می‌زدند و بدین ترتیب، در محیطی آغشته به تیرگی و نفرت و هراس وحشتناک و جسارت فداکارانه، روسیه نوین تولد یافت.

اس ارها چپ و سوسیال دمکرات‌های متحده از پیشنهاد مارت فاجعه پشتیبانی کردند. پیشنهاد تصویب شد. سربازی اعلام داشت که کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی سراسر روسیه از اعزام نمایندگان خود به کنگره امتناع ورزیده است. او پیشنهاد کرد کمیسیونی یا یک دعوت‌نامه به آن‌جا فرستاده شود و افزود که چندین نماینده دهقانی حضور دارند به آن‌ها حق رأی داده شود. رأی گرفتند و پیشنهاد تصویب شد.

سروان خاراش اجازه سخن خواست. او از محل خود با هیجان فریاد کرد: "ریاکاران سیاسی که بر این کنگره تسلط دارند به ما می‌گویند که می‌باشد مسئله حاکمیت مطرح شود، در حالی که این مسئله هنوز قبل از افتتاح کنگره در پشت سر مطرح شده

است. کاخ زمستانی را به آتش می‌بندند، ولی ضرباتی که بر آن وارد می‌شود میخ‌های تابوت آن حزب سیاسی را می‌کوید که تصمیم به انجام چنین ماجرایی گرفته است! (همه‌مه حضار). خاراش در ادامه سخن چنین گفت: "در حالی که در اینجا پیشنهاد حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف را مطرح می‌کنند در کوچه‌ها جنگ جریان دارد. اس ارها و منشویک‌ها لازم می‌دانند که از هر آن‌چه در اینجا می‌گذرد کناره گیرند و تمام نیروهای اجتماعی را به مقاومت در برابر تلاش برای تصرف حاکمیت فرا می‌خوانند." "کوچین" از ترودوویک‌ها و نماینده سپاه دوازدهم: "من فقط به منظور کسب اطلاع به اینجا اعزام شده‌ام. من فوراً به جبهه باز می‌گردم و در آن‌جا تمام کمیته‌های ارتقای اعتقاد راسخ دارند که غصب حاکمیت توسط شوراها سه هفته قبل از افتتاح مجلس مؤسسان دشنیه‌ای است که از پشت بر ارتش وارد آمده و جنایتی است نسبت به تمام مردم" (فریادهای خشم‌ناک: دروغ! دروغ می‌گویی!). مجدداً صدای ناطق شنیده می‌شود: "باید به این ماجراجویی که در پتروگراد می‌گذرد پایان داد. به نام نجات میهن و انقلاب من تمام نماینده‌گان را به ترک تالار دعوت می‌کنم!" او از پشت کرسی خطابه پایین می‌آید. غرش و نفرت، عده‌ای با چهره‌های برافروخته تهدید آمیز برخاسته به استقبالش می‌روند. - چینچوک، افسری با ریش بزی حتای رنگ و صدایی نرم و دلشیز به نطق می‌پردازند: "من به نام نماینده‌گان جبهه سخن می‌گویم. ارتش به قدر کافی در این کنگره نماینده ندارد. علاوه براین، ارتش در لحظه حاضر یعنی فقط سه هفته پیش از گشایش مجلس مؤسسان، تشکیل کنگره شوراها را لازم نمی‌شمارد." (فریادها و پاکوییدن‌های طولانی) "به عقیده ارتش کنگره شوراها قدرت حاکمه لازم را دارا نیست." سربازانی که در تالار بودند از جا پریده و فریاد زدند:

"شما از طرف کی صحبت می‌کنید؟ شما نماینده کی هستید؟"

"من نماینده کمیته اجراییه شورای مرکزی سپاه پنجم، از هنگ تیرانداز شماره سه، تیپ شماره ... لشکر شماره ..." "چه وقت شما را انتخاب کرده‌اند؟ شما نماینده سربازان نیستید. نماینده افسرانید. پس سربازها چه می‌گفتند؟" (فریادهای اعتراض) ناطق به گفتار خود ادامه می‌دهد:

"ما گروه جبهه از هر آن‌چه می‌گذرد و در آینده خواهد گذشت از خود سلب مسئولیت می‌کنیم و لازم می‌دانیم که برای نجات انقلاب تمام نیروهای انقلابی آگاه آمده شوند. گروه جبهه کنگره را ترک می‌کند. جای نبرد در خیابان است." (باز هم همه‌مه)

"شما از طرف ستاد سخن می‌گویید نه از طرف ارتش!"

"همه سربازان هوشمند را دعوت می‌کنیم که کنگره را ترک کنند." (صدایهای در تالار: عامل کورنیلوف! ضد انقلابی! پرووکاتور!)

و سپس چینچوک به نام منشویک‌ها اعلام داشت: "یگانه امکام برون رفت مسالمت آمیز از بحران آن است که کنگره با دولت موقت درباره تشکیل کاینه جدید که متکی بر تمام اقتشار اجتماع باشد شروع به مذاکره کند." (چند دقیقه همه‌مه کرکنده‌ای سخن او را قطع کرد). او صدا را به فریاد بلند کرد و بیانیه منشویک‌ها را خواند: "نظر به این که بشویک‌ها با تکیه بر شورای پتروگراد و بدون مشورت با دیگر فراسیون‌ها و احزاب یک توطئه نظامی تدوین کرده‌اند، ما بر آنیم که باقی ماندن در کنگره امکان ندارد و از این رو آن را ترک می‌کنیم و همه گروه‌ها و احزاب دیگر را دعوت می‌کنیم که با ما بیایند و برای بررسی اوضاعی که پیش آمده است گرد آیند." (فریادها: فراری ها!)

"گندلمان" در حالی که دمبه دم سخن‌ش با همه‌مه و غوغای عمومی قطع می‌شد، با صدایی که به زحمت شنیده می‌شد از طرف اس ارها به بمباران کاخ زمستانی اعتراض کرد: "ما تن به یک چنین هرج و مر جی نمی‌دهیم."

هنوز او نفس تازه نکرده بود که سربازی با چهره استخوانی و چشمانی شعله‌بار به پشت میز خطابه دوید، دست‌های خود را با حرکاتی تند تکان می‌داد و فریاد می‌کرد: "رقا! (سکوت برقرار می‌شود)، نام خانوادگی من پترسون است. من از طرف هنگ

تیرانداز شماره دو لتوانی صحبت می‌کنم. شما اظهارات دو نماینده از کمیته‌های ارتشی را شنیدید. این اظهارات ارزشکی می‌داشتند اگر چنان‌چه گویند گان آن‌ها واقعاً نماینده گان ارتش می‌بودند. (دست زدن‌های شدید!) آن‌ها نماینده سربازان نیستند" (ناطق مشت گره کرده خود را تکان می‌داد). "سپاه دوازدهم دیرزمانی است اصرار دارد که شورا و کمیته اجرائیه سربازان تجدید انتخاب شود. ولی کمیته ما درست مانند کمیته مرکزی شما از دعوت نماینده گان توده‌ها تا اواخر سپتامبر امتناع کرده است و بدین‌سان این مرتضیعین توانسته‌اند نماینده گان دروغین را به این کنگره اعزام دارند. ولی من به شما می‌گویم که هنگ تیراندازان لتوانی به کرات اعلام داشته است: قطع‌نامه بس است، حرف کافی است، باید عمل کرد. ما باید حاکمیت را بدست خود بگیریم. بگذار این نماینده گان خود ساخته بروند! ارتش با آن‌ها نخواهد بود."

صدای دست‌زدن‌های طوفان آسا تالار را فراگرفت.

در نخستین دقایق جلسه نماینده گان که از سیر سریع و برق آسای حوادث و شلیک توبخانه مبهوت شده بودند، دچار تردید گردیدند. در ظرف یک ساعت تمام از پشت میز خطابه متواля "ضرباتی هم‌چون چکش بر آن‌ها وارد می‌آمد که آن‌ها را حتی به هم نزدیک می‌کرد، ولی در عین حال تحت فشار قرار می‌داد. آیا آن‌ها تنها نخواهند ماند؟ آیا روسیه علیه آن‌ها بر نخواهند خاست؟ آیا راست است که هم اکنون ارتش به سوی پتروگراد روان است؟ اما اینک در بیانات این سرباز جوان که با چشمان صاف و روشن سخن می‌گفت حقیقت را هم‌چون برق لامع در تلاقو و درخشش می‌دیدند. صدایش صدای سربازان بود، صدای میلیون‌ها کارگر و دهقانی بود که لباس سربازی به تن داشتند و وجودشان از همان شور، از همان اندیشه، از همان احساس سرشار بود که خود نماینده گان از آن اشباع بودند.

باز هم در پشت کرسی خطابه سربازان قرار می‌گیرند ... گژلشچاک از جانب نماینده گان جبهه‌ها اظهار می‌دارد که یک اکثریت بسیار ناچیز ارتش‌یان است که تصمیم به ترک کنگره گرفته است و در رأی گیری اصلاً نماینده گان بلشویک شرکت نداشتند. او گفت: "صدها نماینده از جبهه بدون شرکت سربازان انتخاب شده‌اند، زیرا کمیته‌های ارتشی مدت‌ها است که دیگر نماینده گان واقعی توده سربازان نیستند ..."

لوکیانوف فریاد می‌زند که "افسرانی از نوع خاراش و چینچوک نماینده گان سرفرمانده‌ی در کنگره بوده‌اند نه نماینده سربازان." آن‌ها که در سنگر زندگی می‌کنند با بی‌صبری منتظرند که قدرت حاکمه در دست شوراها قرار گیرد و آن‌ها به این موضوع امیدهای فراوان بسته‌اند": ورق بر خواهد گشت.

ورق بر گشت و اینک دیگر روحیه‌ها شروع به تغییر یافتن کرد.

سپس آبرامویچ از جانب "بوند" (حزب سوسیال‌دموکرات یهودیان) به سخن پرداخت. او از شدت خشم می‌لرزید و چشمانش از زیر شیشه ضخیم عینک می‌درخشد.

"حوادثی که اکنون در پتروگراد جریان دارد بدیختی عظیمی است. گروه "بوند" به بیانیه منشویک‌ها و اس‌ارها می‌پیوندد و کنگره را ترک می‌گوید! آن‌گاه دست‌ش و صدایش را بلند کرد و گفت: "وظیفه ما در مقابل پرولتاریای روسیه به ما اجازه نمی‌دهد که این‌جا بمانیم و مسئولیت این جنایت را به عهده بگیریم. از آن‌جا که شلیک بر کاخ زمستانی متوقف نمی‌شود، دومای شهر به همراه منشویک‌ها و اس‌ارها، و کمیته اجرائیه شورای دهقانان مقرر داشته است که یک‌جا با حکومت موقت از بین برود. ما نیز به آن‌ها می‌پیوندیم، ما که مسلح نیستیم سینه خود را در برابر مسلسل تروپریست‌ها می‌گشاییم ... ما از همه نماینده گان دعوت می‌کنیم ...". بقیه سخنانش در میان طوفان و غریو فریادها، تهدیدها، لعنت‌ها گم شد و هنگامی که پنجاه نماینده "بوند" از جای برخاسته به سمت در روان شدند فریادها به غرش مهیبی مبدل گردید.

کامنیف زنگ ریاست را به صدا در آورد و فریاد زد: "به جای خود بنشینید، وارد دستور شویم ..." تروتسکی از جای برخاست. چهراش پریده رنگ و خشن بود. در صدای نیرومند او نفرت سردی جوش می‌زد: "بگذار تمام سوسیال سازش کاران، تمام این منشویک‌ها و اسراهای سردرگم و این آقایان به اصطلاح "بوندیست" بروند. همه این‌ها زیاله‌هایی هستند که به زیاله‌دان تاریخ ریخته خواهند شد!"

ریازانوف از جانب بلشویک‌ها اطلاع داد که کمیته انقلابی نظامی بنا به خواهش دومای شهر یک هیئت نمایندگی برای مذاکره به کاخ زمستانی اعزام داشت. "بدین‌سان ما هر آن‌چه که ممکن بود برای جلوگیری از خونریزی انجام دادیم ..." وقت آن رسید که ما از آن‌جا برویم. لحظه کوتاهی در اطاقی متوقف شدیم که در آن‌جا کمیته انقلابی نظامی مشغول کار بود. هنگ‌های از نفس افتاده‌ای را می‌پذیرفت و یا اعزام می‌داشت و کمیسرهایی را با اختیارات فوق العاده به نقاط مختلف شهر می‌فرستاد. تلفن‌های صحرایی بلاوفقه کار می‌کرد. آن‌گاه که در باز شد هوای پرودویی که بوی عرق می‌داد به مشام ما خورد و ما افرادی را دیدیم با موهای پریشان که بر روی نقشه‌ای که زیر آبازور چراغ برق گسترده بود خم شده بودند. رفیق "یوزه‌فوفدوخوینسکی" - جوانی خندان با موهای پرپشت‌بور - به ما جواز عبور داد.

ما خارج شدیم. شب سردی بود. در برابر اسمولنی اتومبیل‌های زیادی می‌آمدند و می‌رفتند. در میان سروصدای آن‌ها شلیک خفه توپخانه از دور شنیده می‌شد. کامیون عظیم‌الجثه‌ای که موتورش می‌غیرید سراسر در لرزش بود. افرادی بسته‌های اوراق چاپی به داخل کامیون می‌دادند و دیگران آن‌ها را گرفته به روی هم می‌چیند و در همه حال تفنگ‌های خود را بردوش داشتند. من پرسیدم: "شما کجا می‌روید؟"

کارگری کوچک‌اندام لبخند زنان جواب داد: "به دور تمام شهر" و دست خود را وسیع و پیروزمندانه بلند کرد. ما جواز خود را نشان دادیم. او ما را دعوت کرد: "با ما بیایید، ولی ممکن است به روی ما تیراندازی کنند". ما جست زدیم و سوار کامیون شدیم. اهرم دنده با صدایی خشک به حرکت در آمد، کامیون بزرگ به جلو پرید و ما به روی افرادی که می‌کوشیدند خود را به داخل کامیون بکشانند، افتادیم. کامیون از جنب کوههای آتش که در کنار دروازه‌های درونی و برونی روشن بودند و با نور سرخ فام خود چهره کارگران تفنگداری را که به روی آتش خم شده بودند روشن می‌ساختند، گذشت و با جست‌و‌خیز و چپ و راست شدن، شتابان وارد خیابان سوروفسکی شد. یکی از همراهان ما طناب یکی از بسته‌ها را برید و دسته شروع به پخش اوراق کرد. ما به کمک او شتافتیم. بدین‌سان از کوچه‌های تاریک گذشتیم و به دنبال خود رشته‌ای کاغذ سفید پران باقی گذاشتیم. عابرین دیرمانده متوقف می‌شدند و آن‌ها را بر میداشتند. در چهار راه‌ها سربازان گشته کومه آتش را رها می‌کردند و اوراق را در فضا می‌قاپیدند. گاه سواران مسلح با ما رویرو می‌شدند، تفنگ‌ها را از دوش فرود می‌آورند و فریاد می‌زدند "ایست! ولی رانده ما کلمات نامفهومی می‌پرائید و همان کافی بود که ما به پیش برویم. من یکی از پیام‌ها را گرفتم و زیر نور بریده بریده چراغ‌های خیابان به زحمت خواندم:

به اهالی روسیه

"حکومت موقت واژگون گردیده است. قدرت حاکمه دولتی به دست ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پطربورگ یعنی کمیته انقلابی نظامی افتاده است که در رأس پرولتاریا و کارگران پتروگراد قرار دارد." اموری که خلق در راه آن‌ها مبارزه می‌کرد، یعنی پیشنهاد فوری صلح دمکراتیک، الغاء حاکمیت مالکان بر زمین، نظارت کارگری بر تولید و ایجاد حکومت شوروی تأمین گشته است."

زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان!

کمیته انقلابی نظامی - جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان

مردی که در کنار من بود و چشمانی مورب و چهره‌ای با خطوط مغولی داشت و کلاه قفقازی از پوست بز بر سر نهاده بود گفت: "مواطبه باشید! پرووکارتورها همیشه از پنجره تیراندازی می‌کنند." ما به میدان تاریک و تقریباً "حالی" "ازنامنسکی" پیچیدیم و شتابان وارد خیابان نوسکی شدیم - در حالی که سه نفر از ما تفنگ‌ها را حاضر برای تیراندازی در دست داشتند و پنجره‌ها را زیر نظر گرفته بودند. خیابان مملو از جمعیت بود. انبوه عظیمی خمیده به این سو و آن سو حرکت می‌کردند. ما دیگر صدای توپ را نمی‌شنیدیم و هر قدر به کاخ زمستانی نزدیک‌تر می‌شدیم کوچه‌ها را ساکت‌تر و خالی‌تر می‌دیدیم. تمام پنجره‌های دومای شهر از روشنایی می‌درخشید. دورتر، توده‌های متراکمی از مردم و زنجیره‌ای از ناویان دیده شدند که خشمگینانه به ما نهیب می‌زدند و ما را امر به توقف می‌دادند. کامیون از سرعت خود کاست و ما بیرون پریدیم.

اینجا منظره حیرت‌انگیزی بود - درست از سوک ترمه "یکاترینسکی" زیر نور چراغ خیابان زنجیره‌ای از ناویان مسلح، خیابان نوسکی راقطع کرده بود و راه برسنونی از مردمی که با صفوف چهار به چهار جلو می‌آمدند بسته بود. تعداد این مردم به سیصد تن می‌رسید. مردها با فرآک، زن‌ها با لباس‌های فاخر، افسران ارتش - خلاصه مردمی از هر قبیل. درین آن‌ها عده‌ای از نمایندگان کنگره و رهبران مشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی را شناختیم. اوکستیف رئیس باریک اندام و ریش قرمز شورای دهقانان، زوروکین سخنگوی کرنسکی، خینچوک، آبرامویچ و در جلو همه "شرایدر" شهردار سالخورده و ریش سفید پتروگراد و پروکوپوویچ وزیر خواربار حکومت موقت که صبح آن روز توقيف و سپس آزاد شده بود، قرار داشتند. "مالکین" خبرنگار دیلی نیوز، که به زبان روسی صحبت می‌کند، را دیدم که شادمانه فریاد می‌زد: "می‌رویم به سوی کاخ زمستانی برای استقبال مرگ." صف بر جای ایستاد. از سمت جلو صدای جروب‌حشی شنیده شد. "شرایدر" و "پروکوپوویچ" ناوی تnomندی را که فرمانده گروه بود مورد عتاب خطاب قرار دادند: "ما از شما راه عبور می‌خواهیم. بینید این رفقا از کنگره شوراهای هستند. به اجازه نامه آن‌ها نگاه کنید. ما به کاخ زمستانی می‌رویم."

از وجنت ناوی بلا تکلیفی نمایان بود. با دست‌های ستبرش سر خود را خاراند و خمیازه کشان گفت: "من از کمیته دستور اکید دارم که نگذارم هیچ کس به کاخ زمستانی برود، اما یکی از رفقا می‌فرستم به اسمولنی تلفن کند ..."

"شرایدر" سالخورده که خیلی به هیجان آمده بود فریاد کرد: "ما مؤکدا" از شما می‌خواهیم به ما راه بدهید. ما مسلح نیستیم. شما به ما اجازه بدهید یا ندهید ما به راه خود ادامه خواهیم داد.

ناوی با لحن تلخی تکرار کرد: "من دستور دارم ..."

از اطراف صدا بلند شد: "خوب، اگر می‌خواهید به ما تیراندازی کنید بفرمایید! ما خواهیم رفت! به پیش!" ما برای مردن آماده‌ایم. اگر دل آن را دارید که به رفقای روسی تیراندازی کنید بفرمایید! ما سینه خودمان را جلو تفنگ‌های شما بر هنر می‌کنیم.

ناوی با سرسرخی جواب داد: "خیر، من نمی‌توانم اجازه عبور بدهم."

"اگر ما برویم چه خواهید کرد؟ تیراندازی خواهید کرد؟"

"خیر . من به مردمی که اسلحه ندارند شلیک نمی‌کنم. ما به روس‌های غیر مسلح تیراندازی نخواهیم کرد."

"ما جلو خواهیم رفت، آن وقت شما چه می‌کنید؟"

ناوی با لحنی مردد گفت: "بالآخره کاری خواهیم کرد. ما نمی‌توانیم اجازه عبور بدهیم. بالآخره کاری خواهیم کرد."

"چه خواهید کرد؟ هان؟ چه خواهید کرد؟"

ناوی دیگر با حال برافروخته جلو دوید و گفت:

"شما را اردنگی خواهیم کرد. اگر لازم بشود شلیک خواهیم کرد، زود به خانه‌هایتان بروید، بگذارید راحت باشیم."

این حرف فریاد خشم آلود جمعیت را برانگیخت. پروکوپوویچ به روی چیزی مانند جعبه رفت و در حالی که چتر خود را تکان می‌داد شروع به حرف زدن کرد:

"رفقا! مردم! علیه ما قوه قهریه بکار می‌رود. ما نمی‌توانیم اجازه بدھیم خون پاکمان به دست افراد جاھل ریخته شود. این دون شان ماست که خونمان در کوچه بدست سوزن‌بان‌ها ریخته شود. (منظور او از استعمال کلمه سوزن‌بان چه بود، من هیچ‌گاه نتوانستم بفهمم) برگردیم برویم دوماً بینیم چطور و از چه راه می‌توانیم کشور و انقلاب را نجات بدهم!"

و پس آن‌گاه ستون‌ها با سکوت شکوهمندی چرخ زده در همان صفووف چهارنفری به "نوسکی" باز گشتند. ما از این شلوغی استفاده کرده چشم نگهبانان را دزدیده به سوی کاخ زمستانی پیش رفیم.

این طرف بكلی تاریک بود و بجز گروههای سرباز و گارد سرخ که با حرکاتی مصمم و پرهیبت پیش می‌رفتند، جنبه‌های وجود نداشت. در برابر کلیسای کازان یک توب صحرایی سه اینچی در وسط خیابان موضع گرفته و در اثر واکنش شلیک آخرین گلوله به سوی بام‌ها اندکی یکوری شده بود. در آستانه هر در سربازان ایستاده با صدایی آهسته صحبت می‌کردند و به سوی پل "پلیتسایسکی" سرک می‌کشیدند. صدایی را شنیدم که می‌گفت "بعید نیست ما کار خطایی کرده باشیم ..." در سر هر پیچ نگهبانان همه عابرین را متوقف می‌ساختند. ترکیب این نگهبانان جالب بود: بدون استثناء در رأس هر گروه نظامی یک گارد سرخ قرار داشت.

تیراندازی متوقف شده بود. در همان لحظه که به "مورسکایا" رسیدیم یک نفر فریاد کرد: "یونکرها پیغام داده‌اند که منتظرند برویم آن‌ها را بیرون بیندازیم". همه در حال سکوت، تنها صدای پاها و جرنگ‌جرنگ اسلحه سکوت را به هم می‌زد. ما خود را داخل اولین صف کردیم.

هم‌چون سیلاجی تیره رنگ که سراسر خیابان را فراگرفته باشد، بدون سرود، بدون شور و هیجان، از اطاق سرخ گذشتم و در آن‌جا مردی که در جلو من بود با صدایی آهسته گفت: "رفقا! متوجه باشید! به آن‌ها اعتماد نکنید، آن‌ها حتماً شلیک خواهند کرد." چون به فضای باز رسیدیم در حالی که خم شده و تنگ هم قرار گرفته بودیم شروع به دویدن کردیم تا آن‌گاه که ناگهان به مجسمه الکساندر برخوردیم و پشت پایه مجسمه دور هم جمع شدیم. من پرسیدم:

"آن‌ها چند نفر از شما را کشند؟"

"نمی‌دانم، در حدود ده نفر."

این گروه چند صد نفری چند دقیقه به همان حال ماند. سپس مثل آن بود که طمینان خاطری پیدا شود. بدون این که فرمانی داده شده باشد به سوی جلو به حرکت درآمد. در این موقع در روشنایی نوری که از قصر زمستانی به خارج می‌تابید توانستیم تشخیص بدھیم که دویست سیصد نفر اولی همه گارد سرخ هستند و فقط معدودی سرباز جسته جسته بین آن‌ها پیدا می‌شود. از سنگری که با چوب هیزم ساخته شده بود با دست و پا بالا رفتیم و آن‌گاه که به داخل سنگر جستیم فریاد پیروزی برآورده‌یم و پاهایمان به کومه‌های تفنگی، که یونکرها جلو پای ما انداخته بودند، خورد. در دو سوی دروازه اصلی درها چهار طاق باز بود. از آن‌جا روشنایی به بیرون می‌تايد و از آن بنای عظیم هیچ صدایی شنیده نمی‌شد.

ما به همراه موج پر اشتباق افراد به مدخل سمت راست، که به یک اتاق خالی با سقف گنبدی باز می‌شد، کشانیده شدیم. این‌جا زیر زمین جبهه شرقی قصر بود که چندین پله و سرسرای پیچ در پیچ از آن منشعب می‌شد. تعدادی صندوق بزرگ بسته در آن‌جا دیدیم. گارد سرخ‌ها و سربازان با خشم زیاد به سوی آن‌ها حمله برده با ته تفنگ شروع به شکستن آن‌ها کردند و محتویات آن‌ها را بیرون کشیدند که عبارت بود از قالی، پرده، پارچه کتانی، بشقاب‌های چینی، ظروف بلور ... یکی ساعت برونزی بزرگی را به دوش گرفت. دیگری چند پر شترمرغ بدست آورده زینت کلاه خود ساخت. تازه دست‌ها به تاراج باز شده بود که یکی از آن میان فریاد

کشید: "رقا! به هیچ چیز دست نزنید! هیچ چیز برندارید! این‌ها اموال خلق است." ناگهان یک گروه بیست نفری فریاد برآورد: "دست نزنید! همه چیز را به جای خودش بگذارید! این‌ها اموال خلق است." دست‌های زیادی آنچه را که ربوده شده بود به جای خود گذاشت. پارچه‌های حریر، پرده‌های دیواری از دست کسانی که آن‌ها را ربوده بودند گرفته شد. دو نفر ساعت بروزی دیواری را پس گرفتند. همه چیز با شتابزدگی در سر جای خود قرار گرفت. چند تن به ابتکار خود به نگهبانی ایستادند. همه این کارها خود به خود انجام پذیرفت. از سرسران و پله‌ها صدایی که رفته‌رفته دور و ضعیف می‌شد به گوش می‌رسید: "انضباط انقلابی، اموال خلق..."

ما به سمت مدخل در جهت غربی بازگشتم. در این جانیز نظم و انضباط برقرار شده بود. یک گارد سرخ سر خود را داخل کرد و گفت. "رقا! خلوت کنید! بگذارید نشان بدیم که ما دزد و راههن نیستیم. بجز کمیسرها همه بیرون تا وقتی که نگهبان بگذاریم!" دو گارد سرخ، یک سرباز و یک افسر روولور بدست به نگهبانی ایستادند. سرباز دیگری پشت سر آن‌ها با قلم و کاغذ کنار میزی نشست. از دور و نزدیک صدای "همه کس بیرون" به گوش می‌رسید. نظامی‌ها به سوی در خروجی هجوم برندند: دست‌ها را تکان می‌دادند، عتاب و خطاب می‌کردند، بحث و مشاجره می‌کردند. هر کس که فرا می‌رسید کمیته‌ای که خودبخود تشکیل شده بود جیب و بغل او را وارسی می‌کرد و آنچه را که بطور قطع متعلق به خود او نمی‌توانست باشد از او گرفته می‌شد و آن که در پشت میز نشسته بود همه را یادداشت می‌کرد و سپس آنچه که از او گرفته شده بود به اطاق کوچک منتقل می‌کردند. عجیب‌ترین آمیزه‌ای از اشیاء به غارت رفته بود: مجسمه‌های کوچک، شیشه‌های جوهر، روتختخوابی با عالمت امپراتوری، شمعدانی، یک پرده نقاشی کوچک رنگ روغنی، خشک کن، شمشیر دسته طلای، قطعات صابون، پارچه از هرقیل، پتو. یک گارد سرخ سه تفنگ داشت که دوتای آن‌ها را از یونکرها گرفته بود. دیگری چهار کیف مملو از اسناد و مدارک با خود می‌برد. مقصرين یا با ملال خاطر اموال تاراج شده را تسلیم می‌کردند یا مانند کودکان با عجز و لابه عفو می‌طلبیدند. افراد کمیته خاطرنشان می‌ساختند که دزدی شایسته شأن دوستان مردم نیست. غالباً آن‌ها که گیر می‌افتدند کمک می‌کردند تا دیگر رفقای خود را تفتیش کنند.

یونکرها در دسته‌های سه یا چهار نفری بیرون آمدند. کمیته با حرارت و هیجان زیاد با آن‌ها برخورد می‌کرد و به هنگام تفتیش آن‌ها این عبارات را هم نثار آن‌ها می‌کرد: پرووکاتورها! کورنیلوفیست‌ها! ضدانقلابی‌ها! قاتلین مردم! اما به هیچ وجه شدت عمل به کار برده نمی‌شد. معهذا یونکرها بسیار وحشت‌زده بودند. آن‌ها هم جیب‌هایشان پر بود از اشیاء کوچک غارتی. کاتب مزبور با کمال دقیق آن‌ها را ثبت می‌کرد و همه در یک گوشه اطاق کوچک به روی هم توده می‌شد. یونکرها خلع سلاح شدند و صدای‌هایی از اطراف پرخاش کنان به آن‌ها می‌گفت: "خوب، بعد از این دیگر علیه مردم اسلحه بدست می‌گیرید؟" آن‌ها یکی‌یکی جواب می‌دادند: "نه" و به یک‌یک آن‌ها اجازه خروج داده می‌شد.

ما سوال کردیم آیا اجازه هست داخل بشویم؟ کمیته مردد ماند. اما گارد سرخ تنومندی با قطعیت جواب داد که ورود ممنوع است و از ما پرسید: "اصلاً" شما کی هستید؟ ما از کجا بدانیم از طرف داران کرنسکی نیستید؟" (ما پنج تن بودیم و دو نفرمان زن). یک سرباز و یک گارد سرخ از در وارد شدند و در حالی که جمعیت را کنار می‌زدند می‌گفتند: "رقا! اجازه، اجازه!" افراد دیگری با تفنگ‌های سرنیزه‌دار داخل شدند. به دنبال آن‌ها صفتی مرکب از نیم دوجین افراد در لباس کشوری- همه اعضای حکومت موقع- به درون آمدند. "کیشکین" در جلو همه- چهراهش دژم و زرد، بعد از او "روتنبرگ"- عبوس و ترشو و سرش پایین، بعد از او "تره‌شچنکو" وارد شد که با غصب پیرامون خود را می‌نگریست. نگاه خشک و عبوس او به روی ما خیره ماند... همه در حال سکوت می‌گذشتند. توده‌های قیام کننده، پیروزمند برای دیدن آن‌ها اجتماع کردند. اما تنها محدودی آن‌ها را مورد پرخاش قرار دادند. فقط بعد‌ها بود که ما فهمیدیم در میان کوچه مردم خشمگین در صدد قتل آن‌ها برآمده بودند و تیرهایی هم خالی شده بود، اما تاوی‌ها آن‌ها را صحیح و سالم به زندان پتروپاولسکی رسانیده بودند.

در این گیرودار ما بدون مانع در داخل قصر به گردش پرداختیم. هنوز آمد و شد و جستجوی عمارت‌های تازه‌ساز در این بنای غول‌آسا به منظور کشف افراد یونکر زیاد بود - در حالی که دیگر یونکری آن‌جا وجود نداشت. ما از پله‌ها بالا رفتیم و اطاق به اطاق شروع به پرسه زدن کردیم. به این قسمت از کاخ نیز گروه دیگری از طرف "نوا" آمده دست یافته بودند. نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، پرده‌های دیواری و فرش‌های تالار عظیم تشریفات به هیچ وجه دست نه خورده بود. در اطاق‌های مسکونی همه روکش‌های تختخواب‌ها کنده و همه اشکاف‌ها چهار طاق باز بود. گران‌بهترین غنیمت‌ها عبارت بود از لباس که کارگران احتیاج مبرم بدان داشتند. در اطاقی که مبل‌ها نگهداری می‌شد ما دو سرباز را مشغول شکافتند رویه صندلی‌ها که استادانه از چرم اسپانیایی ساخته شده بودند، دیدیم. آن‌ها توضیح دادند که این چرم‌ها را برای ساختن پوتین می‌خواهند ...

خدمت کاران سالخورده با لباس‌های متعدد الشکل آبی و قرمز و طلایی خود با بی‌حوالگی این گوشه و آن گوشه خزیده و تنها بر حسب عادت پیوسته تکرار می‌کردند: "نمی‌توانید داخل شوید، بارین، ورود منوع است!" ما سرانجام به اطاق تذهیب کاری که مرمر سبز در آن بکار رفته و پرده‌های زربفت از آن آویخته بود - اطاقی که شورای وزیران یک روز و یک شب تمام در آن‌جا جلسه داشت و پیش خدمت‌ها جای آن‌ها را به گاردسرخ‌ها نشان داده بودند - رسیدیم. میز دراز با رومیزی کتانی سبزرنگ به همان حالتی که وزیران دور آن نشسته و همان‌جا توقيف شده بودند، باقی بود. در مقابل هر صندلی قلم و جوهر و کاغذ قرار داشت. برروی کاغذها یاداشت‌هایی ناتمام درباره نقشه عمل، طرح‌های اولیه اعلامیه و مانیفست دیده می‌شد. اما چون معلوم شده بود که همه این کارها دیگر بیهوده است، اکثر یاداشت‌ها را قلم زده و پاک کرده بودند. اوراق دیگر مشحون بود از نقوش هندسی که ظاهراً نویسنده در لحظاتی که افسرده و بی‌حوالگی نظریات واهی درباره نقشه عمل غیرعملی وزیری پس از وزیر دیگر گوش می‌داده، آن‌ها را بطور ناخودآگاه برروی این اوراق ترسیم کرده بود. من یکی از یاداشت‌ها را به خط "کونووالف"، که خیلی سردوستی و با خطوط کج و معوج نوشته شده و شامل عبارات زیر بود، برداشتیم: "دولت وقت از تمام طبقات استمداد می‌جوید که به پشتیبانی آن برخیزند ..."

باید خاطرنشان ساخت که در تمام مدتی که کاخ تحت محاصره بود، دولت وقت با جبهه و با ایالات روسیه تماس دائمی داشت. بلشویک‌ها صبح خیلی زود وزارت جنگ را اشغال کرده، اما متوجه نشده بودند که دستگاه تلگراف نظامی در اطاق زیر شیروانی قرار دارد و هم‌چنین به خط تلفن سریع بین آن‌جا و کاخ زمستانی بی‌نبرده بودند. یک افسر جوان تمام مدت روز در اطاق مزبور نشسته و سیلی از اعلامیه‌ها و بیانیه‌های استمدادی را به سوی سراسر کشور جاری ساخته و آن‌گاه که از سقوط کاخ زمستانی مطلع شده بود کلاه خود را به سر گذاشت و آرام از عمارت خارج گردیده بود ...

ما به قدری در بحر این مسائل فرورفتہ بودیم که تا مدتی متوجه تغییر روش سربازها و گارد سرخ پیرامون خود نشدیم. هنگامی که از افرادی بهص ۷۸ کتاب..... می‌رفتیم گروه کوچکی ما را دنبال می‌کردند تا این‌که به تالار بزرگ نقاشی محلی که بعد از ظهر در آن‌جا با یونکرها حرف زده بودیم، رسیدیم. در این موقع تعداد تعاقب کنندگان ما به یکصد نفر بالغ می‌شد. آن‌جا سرباز غول‌پیکری در جلو راه ما ایستاده و در حالی که آثار سوژن شدید از سیمایش پدیدار بود غرش کنان پرسید: "شما کی هستید؟ این‌جا چه می‌کنید؟" دیگران هم به تدریج پیرامون ما حلقه زده به ما خیره شده شروع به قرق کردند. یک نفر را شنیدم که گفت: "پرووکارتورها". و دیگری: "غارنگرها". من اجازه نامه‌های خودمان را که به امضاء کمیته انقلابی نظامی بود نشان دادم. سرباز تند و تیز آن‌ها را گرفت، زیورو را کرد و بدون این که چیزی بفهمد به آن‌ها خیره شد. ظاهراً سواد خواندن نداشت. آن‌ها را پس داد. تفی به روی زمین افکند و با لحن تحقیرآمیزی گفت. "کاغذ پاره". انبوه جمعیت مانند گله اسب‌های وحشی که صیادی را دوره کنند حلقه خود را به دور ما تنگ‌تر کردند. من از فراز سر آن‌ها منظره افسری را تشخیص دادم که آثار درماندگی در قیافه‌اش

پدیدار بود. او را پیش خواندم. وی با شانه‌ها راه را به سوی من گشود و گفت: "من کمیسر اینجا هستم. شما کی هستید؟ چه شده؟" من مدارک خودمان را نشانش دادم. وی شتاب‌زده با زبان فرانسه سلیس گفت: "شما خارجی هستید؟ بسیار خطرناک است." آن‌گاه رو به جمعیت کرد، مدارک ما را نشان داد و گفت:

"رفقا! این‌ها از رفقای خارجی ما هستند - امریکایی هستند. آمده‌اند این‌جا که بتوانند هموطنان خودشان را از دلیری و انضباط انقلابی ارتش پرولتاریایی آگاه کنند."

سریاز تنومند پرسید:

"شما از کجا می‌دانید؟ پس من به شما بگویم: این‌ها پروپرتوور هستند، آن‌ها می‌گویند آمده‌اند تا با چشم خودشان انضباط انقلابی ارتش پرولتاریا را بینند، آن وقت آزادانه اتاق به اتاق کاخ را می‌گردند. ما از کجا بدانیم جیب آن‌ها پر از اموال غارتی نیست؟"

دیگران به طرف جلو فشار آوردند فریاد زدند: "درست است!"

افسر مزبور در حالی که عرق روی پیشانیش نشسته بود بالحن الحاج آمیزی گفت:

"رفقا! من کمیته انقلابی نظامی هستم. به من اعتماد کنید! خوب! من باید به شما بگویم که گذرنامه این‌ها عین همان امضایی را دارد که مدارک و احکام خود من."

وی ما را از قصر به بیرون برد و تا دروازه‌ای که به اسکله "نوا" متنه می‌شد و در جلو آن کمیته تفتشی قرار داشت راهنمایی کرد و در حالی که صورت خود را پاک می‌کرد گفت: "جان مفتی به در بر دید!"

من پرسیدم: "به سر فوج زن‌ها چه آمد؟"

او خنده‌ای کرد و گفت:

"آه، زن‌ها! آن‌ها همه‌شان در یک پستو جمع شده بودند. ما برای این که درباره آن‌ها تصمیمی بگیریم وضع وحشتناکی داشتیم. عده زیادی از آن‌ها به حالت غش افتاده بودند و از این قبیل. به این جهت ما سرانجام آن‌ها را به ایستگاه فنلاند بردیم و با قطار به شهر له‌واشورز" فرستادیم، آن‌ها در آن‌جا اردوگاهی دارند ..."

ما به آغوش شبی سرد و عصیانی که حرکت دسته‌های ناشناخت ارتشی آن را پرغوغ و آمد و شد کشته‌ها آن را ملتک کرده بود خزیدیم. از حوالی رودخانه که سمت تاریک پتروپاولوفسکی در آن‌جا مانند هیولا‌یی سایه افکنده بود صداهای درشتی به گوش می‌رسید ... زیرپای ما روی کف پیاده رو خرده تکه‌های گچ بری کتیبه قصر، که دو گلوله از کشته "آورورا" به آن اصابت کرده آن را در هم شکسته بود، پخش و پلا شده و این تنها خسارتخانه بود که بمباران کاخ مزبور بیار آورده بود ...

اینک در حدود سه ساعت از نیمه شب می‌گذشت. در "نوسکی" بار دیگر تمام چراغ‌های خیابان نور می‌پاشیدند. توپ‌ها از آن‌جا رفته بودند. تنها نشان باقیمانده از جنگ، دسته‌های کوچک گارد سرخ و سرباز بود که در کنار کوره‌های آتش کز کرده بودند. شهر در آرامش به سر می‌برد - آرامشی که شاید در تاریخ آن نظری نداشت. در آن شب نه کسی را لخت کردنده و نه دست‌بردی به جایی زده شد.

بنای دومای شهر غرق در نور بود. ما وارد تالار الکساندروفسکی شدیم که دور تا دور آن گالری‌هایی بود با عکس‌های امپراتور بر روی پارچه‌های سرخ فام درون چهار چوب‌های زرین سنگین. اطراف میز خطابه قیب صد نفر گردآمده بودند. اسکوبه‌لف سخن می‌گفت. او اصرار داشت که کمیته نجات اجتماعی به قصد متحد ساختن تمام عناصر بشویکی در یک سازمان واحد به نام

"کمیته نجات میهن و انقلاب" توسعه یابد. در همام هنگامی که ما در تالار بودیم کمیته تشکیل شد. این همام کمیته‌ای است که بعدها نیرومندترین دشمن بلشویک‌ها شد و طی هفته‌ها گاه به نام خودش و گاه به عنوان "کمیته غیر حزبی امنیت اجتماعی" عمل کرد. در اینجا "دان"، "گوتس"، "اوکستنیف"، چند نماینده برکنار شده کنگره، اعضای کمیته اجرائیه سورای دهقانان، "پروکوپوویچ" سالخورده و حتی اعضای سورای جمهوری-از جمله "ویناور" و کادتهاي دیگر حضور داشتند. "لیبر" فریاد می‌زد که کنگره شوراهای غیرقانونی است، و کمیته اجرائیه مرکزی قدیم هنوز اختیارات خود را دارد است. همام جا پیامی خطاب به کشور آمده شد.

ما خارج شدیم و درشكه فراخواندیم، "کجا برویم؟" وقتی ما گفتیم به "اسمولنی"، درشكه چی به علامت نفی سرتکان داد و گفت: "نه، آن جا شیاطین ...". فقط پس از جستجوی زیاد و خسته کننده‌ای ما توانستیم سرانجام درشكه‌ای بیاییم که حاضر باشد ما را به مقصد برساند. او سی روبل گرفت و به فاصله دو خیابان از اسمولنی ما را پیاده کرد.

پنجره‌های اسمولنی هنوز می‌درخشید. اتوبوس‌ها می‌آمدند و می‌رفتند. در اطراف کومه‌های آتش که هم‌چنان شعله‌ور بودند نگهبانان گرد آمده و با عطش از هر کس جویای آخرین اخبار می‌شدند. راهروها از مردمی که با چشم‌های خسته شتابان در رفت و آمد بودند، پر بود. در برخی اتاق‌های کمیته افراد روی زمین خوابیده و تفنگ‌های خود را کنار خود گرفته بودند. گرچه نماینده‌گان مستعفی از آن‌جا رفته بودند، اما تالار هم‌چنان پر بود و مانند دریا همهمه داشت. هنگامی که ما وارد شدیم کامنیف فهرست اسامی وزیران توقيف شده را قرائت می‌کرد. چون به نام "تره‌شچنکو" رسید صدای دست زدن‌های رعدآسا توأم با فریادهای شادی و خنده فضا را پر کرد. نام "روتبیرگ" تأثیر کم تری داشت، ولی نام "پالچینسکی" با فریادها و کف‌زدن‌های طوفان‌آسایی روپروردید ... اعلام گردید که "چودنوسکی" به مقام کمیسر کاخ زمستانی منصوب گردیده است.

در این‌جا حادثه‌ای واقعاً دراماتیک رخ داد. دهقان بلند بالایی به پشت میز خطا به رفت. صورت ریشویش از شدت خشم منقبض شده بود. او مشت خود را ببروی میز هیئت رئیسه کوفت:

"ما سوسیالیست‌های انقلابی مصرانه می‌طلیم که وزیران سوسیالیستی که در کاخ زمستانی توقيف شده‌اند بی‌درنگ آزاد گردند. رفقا! آیا می‌دانید که چهار نفر از ما که زندگی و آزادی خود را وقف مبارزه علیه استبداد تزاری کرده‌اند به دژ پتروپاولوفسکی که گورستان تاریخی آزادی روسیه است افکنده شده‌اند؟" همهمه عمومی - دهقان هم‌چنان فریاد می‌زد و مشت می‌کویید. نماینده دیگری خود را به کرسی خطا به رساند و در کنار او قرار گرفت و با اشاره دست به سوی هیئت رئیسه فریاد زد:

"آیا نماینده‌گان توده‌های انقلابی می‌توانند در این‌جا آسوده جلسه تشکیل دهند در حالی که مأموران بلشویک رهبران شان را شکنجه می‌دهند؟"

تروتسکی با اشاره دست تقاضای سکوت کرد: "ما این به اصطلاح "رققا" را در لحظه‌ای گرفتیم که آن‌ها با کرنسکی ماجراجو سرگرم طرح دسیسه‌ای به قصد سرکوب شوراهای بودند. به چه مناسبت ما می‌بایست با آن‌ها تعارف بکنیم؟ مگر آن‌ها پس از شانزده و هیجده ژوئیه با ما با نزاکت رفتار کردن؟" - در صدایش لحن پیروزمندانه‌ای انعکاس یافت - "اکنون که آبورونتسی‌ها و بزدلان رفتند و ظیفه پاسداری و نجات انقلاب تمام" بر عهده ما قرار گرفته، به ویژه لازم است کار کرد و کار کرد. ما تصمیم داریم بمیریم و تسليم نشویم ..."

کمیسری از "تزارسکویه‌سله‌لو" غرق در گل و نفس زنان وارد شد و پشت تریبون قرار گرفت:

"پادگان "تزارسکویه‌سله‌لو" در کنار پتروگراد استقرار یافته و کاملاً آماده است از کمیته شوراهای و کمیته انقلابی نظامی دفاع کند (غرض کف زدن‌ها). تیپ سواری که از جبهه اعزام گشته و وارد "تزارسکویه‌سله‌لو" شده تمام" به ما ملحق گردیده است. این

تیپ حاکمیت شوراهما را قبول دارد و بر آن است که می‌بایست بی‌درنگ زمین به دهقانان واگذار گردد و کنترل کارگری برقرار شود. گردن پنجم سوار که در "تزارسکویه‌سلو" مستقر می‌باشد با ما است."

نماینده‌ای از گردن سوم سوار سخن گفت و گفتارش با فریادهای رعدآسای شادی استقبال شد. او نقل کرد که تیپ سوار سه روز پیش فرمان حرکت به جبهه جنوب غربی را برای "دفاع" از پتروگراد دریافت داشت، ولی سربازان بدگمان شدند که معنای واقعی این فرمان چه می‌تواند باشد. در استگاه "پره‌دولسک" نمایندگان گردن سوار از پادگان "تزارسکویه" از آن‌ها استقبال کردند. یک میتینگ عمومی تشکیل شد و در این میتینگ معلوم گردید که "بین سواران هیچ‌کس وجود ندارد که بخواهد خون برادر بریزد و یا از حکومت ملاکان و سرمایه‌داران پشتیبانی کند."

"کاپه‌لینسکی" از جانب منشویک‌های انترناسیونالیست پیشنهاد کرد برای جستجوی راه برون رفت مسالمت‌آمیز و جلوگیری از جنگ داخلی کمیسیون خاصی تشکیل گردد. تمام تالار به عرش درآمد: "هیچ راه حل مسالمت‌آمیز وجود ندارد، یگانه راه حل پیروزی است." پیشنهاد با اکثریت شکننده‌ای رد شد و منشویک انترناسیونالیست زیر رگبار تمسخر و اهانت جلسه را ترک گفت. در بین نمایندگان سایه‌ای هم از ترس وجود نداشت. کامنیف از پشت کرسی خطا به دنبال نماینده منشویکی که خارج می‌شد فریاد زد: "منشویک‌های انترناسیونالیست پیشنهاد خود را درباره حل مسالمت‌آمیز، بر خلاف نظم جلسه و بدون رعایت نوبت، مطرح ساختند. ولی آخر آن‌ها همیشه طرف‌دار نقض دستور جلسه بوده‌اند تا مطالب آن فراکسیون‌هایی را بیان دارند که خواسته‌اند کنگره را ترک کنند. کاملاً واضح است که خروج تمام این مرتدین امری است که قبلًا" تصمیم آن گرفته شده است."

جلسه تصمیم گرفت که خروج تعدادی از فراکسیون‌ها را به حساب نیاورد و پیام خطاب به کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه را استماع کرد.

"به کارگران، سربازان و دهقانان"

"دومین کنگره شورای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه گشایش یافت. در آن اکثریت عظیم شوراهما نمایندگی دارند. در کنگره هم‌چنین تعدادی از نمایندگان شوراهای دهقانی حضور یافته‌اند. کنگره با اتکاء بر اراده عظیم اکثریت کارگران، سربازان و دهقانان و با اتکاء به قیام پیروزمندانه کارگران و پادگان نظامی پتروگراد قدرت حاکمه را بدست می‌گیرد."

"حکومت موقت واژگون شده است. اکثریت اعضاء حکومت موقت توفیق گردیده‌اند."

"حاکمیت شوروی به تمام خلق‌های صلح بی‌درنگ و دمکراتیک و متارکه بی‌درنگ در تمام جبهه‌ها را پیشنهاد می‌کند. حاکمیت شوروی واگذاری بلاعوض اراضی ملاکان و اراضی اختصاصی و موقوفات را به کمیته‌های دهقانی، تأمین می‌نماید. با دمکراتیزه کردن کامل ارتش، حقوق سربازان را حفاظت می‌کند، کنترل کارگری بر تولید برقرار می‌نماید، دعوت مجلس مؤسسان را در موعد مقرر تأمین می‌کند، برای رساندن نان به شهرها و کالاهای مورد نیاز به دهات بذل مساعی می‌کند. حق کامل تعیین سرنوشت تمام ملل ساکن روسیه را تضمین می‌کند."

"کنگره مقرر می‌دارد: تمام قدرت حاکمه در محل به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که می‌بایست نظم واقعی انقلابی را تأمین کند، منتقل شود."

"کنگره سربازان را در سنگرها به هوشیاری و استقامت فرامی‌خواند. کنگره شوراهای اطمینان دارد که ارتش انقلابی توانایی دفاع از انقلاب را در قبال هر نوع دسیسه امپریالیستی داراست تا آن که حکومت نوین به صلح دمکراتیک که به تمام خلق‌ها مستقیماً پیشنهاد گردیده دست یابد. حکومت نوین تمام تدبیر را برای تأمین کلیه مایحتاج ارتش انقلابی از طریق سیاست مجدانه مصادره و مالیات‌بندی بر طبقات توانگر و نیز بهبود وضع خانواده سربازان اتخاذ می‌نماید."

"کورنیلوفیست‌ها، کرنسکی‌ها، کاله‌دین‌ها و دیگران سعی دارند ارتش به پتروگراد گسل دارند. واحدهای چندی که از راه فریب توسط کرنسکی به حرکت درآمده بودند به صفت خلق قیام کننده پیوسته‌اند."

"سر بازان! با کرنسکی کورنیلوفیست فعالانه مقابله کنید، هوشیار باشید!"

"کارگران راه آهن! تمام قطارهایی را که کرنسکی به پتروگراد می‌فرستد متوقف سازید!"

"سر بازان! کارگران! کارمندان! سرنوشت انقلاب و سرنوشت صلح دمکراتیک در دست شماست. زنده باد انقلاب!"

"کنگره شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان سراسر روسیه"

"نمایندگان شوراهای دهقانی"

درست ساعت پنج و هفده دقیقه صبح بود که کریلنکو، که از شدت خستگی تلو تلو می‌خورد، از پلکان کرسی خطابه بالا رفت و تلگرافی را به جلسه عرضه کرد:

"رفقا! از جبهه شمال است! ارتش دوازدهم به کنگره شوراهای تبریک می‌گوید و اطلاع می‌دهد که کمیته انقلابی نظامی تشکیل یافته و فرماندهی جبهه شمال را بدست گرفته است. (هنگامه‌ای برپا شد که تصویر کردن آن مقدور نیست. افراد می‌گریستند و یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند). "ژنرال چهره می‌سوز" کمیته را به رسمیت شناخته است و "وی‌تینسکی" کمیسر حکومت موقت استعفا داده است!"

کار به سرانجام رسید ...

لین و کارگران پتروگراد تصمیم به قیام گرفتند. شورای پتروگراد حکومت موقت را واژگون ساخت و کنگره شوراهای را در برابر واقعه تعویض قدرت قرار داد. اکنون می‌باشد تمام روسیه عظیم را، و پس از آن تمام جهان را به سوی خود جلب کرد! آیا روسیه پاسخ خواهد داد؟ آیا قیام خواهد کرد؟ و جهان؟ جهان چه خواهد کرد؟ آیا خلق‌ها به پیام روسیه پاسخ خواهند داد؟ آیا موج جهانی سرخ به تلاطم درخواهد آمد؟

ساعت شش بود و هنوز سنگینی شب سرد باقی. تنها نور بی‌رنگ و ضعیف صبحگاهی که وهم و خیال را می‌مانست محبویانه در کوچه‌ها می‌گذشت و چراغ‌ها را مجبور به خاموشی می‌کرد.

سايه بامداد مخفوف بر روی روسیه گسترده می‌شد.

فصل پنجم

با تمام قدرت به پیش!

صبحگاه پنج شنبه هشتم نوامبر (بیست و شش اکتبر) شهر را در هیجان سورانگیزی یافت. تمام مردم با صدای غرنده طوفان برخاسته بودند. در سطح همه چیز آرام می‌نمود. صدها هزار نفر که مانند همیشه به خواب رفته بودند، بامدادان برخاسته و به سر کارهای خود روان بودند. در پتروگراد تراکواها حرکت می‌کردند، مغازه‌ها و رستوران‌ها باز بودند، تاترهای کار می‌کردند، نمایشگاه‌های عکس، مردم را به تماشا فرا می‌خواندند. چرخ یک‌نواخت زندگی بغرنج روزمره که در شرایط جنگ نیز مختل نشده بود به گردش معمولی خود ادامه می‌داد. هیچ چیز از این قابلیت زیست ارگانیسم اجتماعی حیرت‌بخش تر نیست که حتی در دوران مصائب عظیم نیز بکار خود ادامه می‌دهد، تغذیه می‌کند، می‌پوشد، تفریح می‌کند ...

شایعات درباره کرنسکی در شهر پر بود. می‌گفتند او خود را به جبهه رسانده و با ارتش عظیمی به سوی پایتخت روان است.

"ولیانارودا" (اراده خلق) فرمان "اورادرپسکوف" بدین شرح انتشار داده است:

"اغتشاشی که در نتیجه دیوانگی بلشویک‌ها ایجاد گشته کشور ما را در لبه پرتگاه نیستی قرار داده است. تمرکز تمامی نیروی اراده، جسارت و وظیفه شناسی هر فرد لازم است تا بتوانیم میهن خود را از این آزمایش هلاکت‌بار بدر ببریم ... در حال حاضر تا اعلام ترکیب نوین حکومت موقت - چنان‌چه چنین حکومتی تشکیل گردد - هر فرد می‌بایست بر سر پست خود بماند و وظیفه خویش را در برابر میهن مثله شده انجام دهد. باید خاطر داشت که کوچک‌ترین اختلال در سازمان موجود ارتش می‌تواند موجب فلاکت‌های جبران‌ناپذیری شده جبهه را زیر ضربات نوین دشمن قرار دهد. از این رو باید به هر قیمتی شده قدرت تدافعی ارتش را حفظ کرد، نظم کامل را در آن نگه داشت، از سرایت لرزش‌های نوین در آن جلوگیری کرد و نگذاشت که در اعتماد کامل متقابله بین رؤسا و مرئویین تزلزلی ایجاد گردد. به تمام فرماندهان و کمیسرها به نام نجات میهن فرمان می‌دهم که بر سر پست‌های خویش بمانند، هم‌چنان که من پست خود را در سرفمندی ارتش حفظ کرده‌ام تا آن‌گاه که اراده حکومت موقت جمهوری اعلام گردد."

در پاسخ پیام زیرین بر در و دیوار ظاهر شد:

"از طرف کنگره سوراهای سراسر روسیه:

"وزیران پیشین - کونووالف، کیشکین، تره‌شچنکو، مالیانتوویچ، نیکیتین و دیگران توسط کمیته انقلابی توقيف شده‌اند! کرنسکی فرار کرده است! تمام سازمان‌های ارتش موظفند برای توقيف بی‌درنگ کرنسکی و انتقال او به پتروگراد تدبیری اتخاذ کنند. هرگونه یاری به کرنسکی به مثابه خیانت سنگین دولتی مجازات خواهد شد."

کمیته انقلابی نظامی که آزادی عمل بدست آورده بود، دستورها و پیام‌ها و فرامین را هم‌چون اخگرها سوزان به هرسو پراکنده می‌کرد. فرمان صادر شد که کورنیلوف را به پتروگراد منتقل سازند. اعضاء کمیته‌های ارضی دهقانی که توسط حکومت موقت توقيف شده بودند آزاد گردیدند. اعدام در جبهه‌ها ملغی گردید. به کارمندان دولت فرمان صادر شد که به کار ادامه دهند و در صورت تخلف تهدید به مجازات سخت شدند. اغتشاشات و احتکار با تهدید به مجازات اعدام منوع گردید. در تمام وزارت‌خانه‌ها کمیسرهای موقت منصب گردیدند. در وزارت خارجه "اویتسکی" و تروتسکی، در وزارت داخله و دادگستری "روکف"، شلیاپینکوف، در وزارت دارایی "منژینسکی"، در وزارت تأمین اجتماعی "کولنتسای" در وزارت بازرگانی و طرق و مواصلات "ریازانوف"، در اداره دریاداری ناوی "کوربیر"، در وزارت پست و تلگراف "اسپیرو"، در اداره تاترهای "موراویوف"، در اداره چاپ‌خانه‌های دولتی "درییشف"، کمیسر پتروگراد ستوان "نستهروف"، و کمیسر جبهه شمال "پوزرن".

به ارتشن توصیه شده که کمیته‌های انقلابی نظامی انتخاب کنند. به کارگران راه آهن توصیه شد که نظم را حفظ کرده به ویژه حمل خواربار به شهرها و جبهه‌ها را بدون وقفه انجام دهند. در مقابل به آن‌ها وعده داده شد که نمایندگان آن‌ها به وزارت طرق راه خواهند یافت.

در یکی از اعلامیه‌ها خطاب به کازاک‌ها گفته می‌شد:

برادران کازاک!

"شما را به پتروگراد اعزام می‌دارند. می‌خواهند شما را با سربازان و کارگران انقلابی پایتخت در گیر سازند. به هیچ‌یک از سخنان دشمن مشترک ما یعنی ملاکان و سرمایه‌داران باور نکنید. در کنگره، تمام سازمان‌های کارگران و سربازان و دهقانان آزاد روسیه نمایندگی داشته‌اند. کنگره می‌خواهد در خانواده خود کازاک‌های زحمت‌کش را نیز بیند. ژنرال‌های سیاه، نوکران ملاکان، نوکران نیکلای خونخوار دشمنان همگی ما هستند."

"آن‌ها به شما می‌گویند که شوراهای قصد دارند زمین را از کازاک‌ها بگیرند. این دروغ است. انقلاب فقط از ملاکان کازاک زمین می‌گیرد و به خلق واگذار می‌نماید."

"شورای نمایندگان کازاک‌ها را تشکیل دهید! به شورای کارگران و سربازان و دهقانان بپیوندید. به ارجاع سیاه نشان دهید که شما به خلق خیانت نمی‌خواهید لعنت تمام روسیه انقلابی را بر خود فرود آورید ..."

"برادران کازاک، هیچ‌یک از فرامین دشمنان خلق را اجرا نکنید! نمایندگان خود را برای مذاکره و موافقت با ما به پتروگراد بفرستید ... کازاک‌های پادگان پتروگراد افتخار آن را یافته‌اند که امید دشمنان خلق را بر باد دهند..."

"برادران کازاک، کنگره شوراهای سراسر روسیه دست برادری به سوی شما دراز می‌کند. زنده باد اتحاد کازاک‌ها با سربازان، کارگران و دهقانان سراسر روسیه!"

واز سوی دیگر امواج سیل آسا پیام‌ها و اعلانات بود که همه‌جا پخش می‌شد، به در و دیوار چسبانده می‌شد، و تلاطم روزنامه‌ها که اعتراض می‌کردند و لعنت می‌فرستادند و انهدام و مصیبت پیشگویی می‌کردند. دوران جنگ بین دستگاه‌های چاپ فرا رسیده بود – تمام دیگر حریه‌ها در دست شوراهای بود.

نخست پیام "کمیته نجات میهن و انقلاب" وسیعاً در سراسر روسیه و اروپا انتشار یافت:
"هموطنان جمهوری روسیه"

"در بیست و پنج اکتبر بلشویک‌های پتروگراد علیرغم اراده انقلابی خلق، جنایت‌کارانه بخشی از حکومت موقت را توقيف کردن. شورای موقت جمهوری روسیه را منحل کردن و یک حکومت غیرقانونی اعلام داشتند. اعمال قهر علیه حکومت انقلابی روسیه که در روزهای خطرات عظیم دشمن خارجی انجام یافت جنایت بی‌سابقه‌ای است نسبت به میهن.

"شورش بلشویک‌ها ضریب مهلكی بر امر دفاع وارد ساخته و صلحی را که همه خواستار آنند به تعویق می‌افکند. جنگ داخلی که بلشویک‌ها آغاز کرده‌اند می‌تواند کشور را به مصائب غیرقابل تصویر و هرج و مر ج و ضدانقلاب بکشاند و تشکیل مجلس مؤسسان را که می‌باشد نظام جمهوری را تثیت و زمین را برای همیشه در اختیار خلق قرار دهد، برهم زند."

"کمیته نجات میهن و انقلاب" که در شب هفت نوامبر تشکیل شد، ابتکار تشکیل مجدد حکومت موقت را به عهده می‌گیرد - حکومتی که با تکیه بر نیروهای دموکراتی، کشور را تا تشکیل مجلس مؤسسان هدایت می‌کند و آن را از ضدانقلاب و هرج و مر ج نجات می‌دهد. "کمیته نجات میهن و انقلاب" شما هموطنان را فرا می‌خواند تا حکومت زورگویان را به رسمیت نشناشید و دستورهای آن را اجرا نکنید."

"برای دفاع از کشور و انقلاب بپاخیزید!"

از "کمیته نجات میهن و انقلاب" پشتیبانی کنید!"

امضاء: شورای جمهوری روسیه، دومای پتروگراد، کمیته اجرائیه مرکزی (کنگره اول)، کمیته اجرائیه شورای دهقانان، و از کنگره دوم شوراهای: گروه سربازان جبهه، سوسيالیست‌هاي انقلابي، منشويك‌ها، سوسيالیست‌هاي خلقی، اتحاد سوسيال‌دمکرات‌ها و گروه "يدينسترو".

حزب اس ار و منشويك‌هاي آبورونتسی، شورای دهقانان، کمیته‌های ارتضی و ناوگان مرکزی همه فریاد می‌زندند: "... گرسنگی پتروگراد را خفه می‌کند! ارتضی آمان آزادی ما را لگد کوب می‌کند، یورش‌های دسته‌های ارتضاع روسیه را لگدمال خواهد کرد - اگر چنان‌چه کارگران، سربازان و هموطنان آگاه با یکدیگر متحد نشویم ..."

"به وعده‌های بلشویک‌ها باور نکنید. وعده صلح بی‌درنگ دروغ است. وعده نان فریب کاری است. وعده زمین افسانه است ...!"

و باز در همین مضمون:

"رفقا! شما را وقیحانه و تبهکارانه فریب داده‌اند! تصرف دولت فقط به وسیله بلشویک‌ها انجام گرفته است... بلشویک‌ها نقشه خود را از دیگر احزاب سوسيالیستی که در شورا بوده‌اند پنهان داشته‌اند ... آن‌ها به شما وعده زمین و آزادی داده‌اند، ولی ضدانقلاب با استفاده از هرج و مرچی که بلشویک‌ها ایجاد کرده‌اند شما را از زمین و آزادی محروم خواهد کرد ..."

روزنامه‌ها نیز به همین درجه شدیداللحن بودند. "دیلونارودا" فریاد بر می‌آورد: "وظیفه ما افشاء این خائنان به طبقه کارگر است.

ما وظیفه داریم که تمام نیروها را بسیج کرده به دفاع از انقلاب برخیزیم ..."

"ایزوستیا" در آخرین شماره خود از طرف کمیته اجرائیه سابق تهدید به انتقام‌جویی و حشتناک می‌کرد: "اما درباره کنگره‌شوراهای ما تأکید می‌کنیم که کنگره که شوراهایی در کار نبوده است. ما تصريح می‌کنیم که فقط یک مشاوره خصوصی فراکسیون بلشویکی بوده است و بدین مناسبت آن‌ها حق نداشته‌اند از کمیته اجرائیه مرکزی سلب اختیار کنند ..."

"نوایاژین" خواهان تشکیل حکومت نوینی بود که کلیه احزاب سوسيالیستی را در خود گردآورد. از عوامل اس ارها و منشويك‌ها که کنگره را ترک کرده بودند، به شدت انتقاد می‌کرد و برآن بود که قیام بلشویک‌ها با نهایت وضوح یک پدیده عمده‌ای را نشان می‌دهد و آن این که همه توهمات مربوط به همکاری با بورژوازی فاقد هرگونه پایه است ...

"رابوچی‌بوت" نام خود را به "پراودا"- روزنامه لنینی که در ماه ژوئیه توقيف گردیده بود- تغییر داده و با لحن شدیدی اعلام می‌داشت:

"کارگران، سربازان، دهقانان! در فوریه شما دارودسته اشراف سلطنت استبدادی را در هم شکستید و دیروز دارودسته بورژوازی استبدادی را."

"نخستین وظیفه کنونی ما محافظت تمام طرق عبور به سوی پتروگراد است؛"

"دومین وظیفه خلع سلاح و بی‌زيان ساختن کامل عناصر ضد انقلابی پتروگراد است،"

"سومین وظیفه سازمان‌دهی نهایی حاکمیت انقلابی و تأمین اجرای برنامه خلق است ..."

آن چند روزنامه کادتی و بطور کلی مطبوعات بورژوازی که هنوز انتشار می‌یافتند وقایع را با فراغ بال به تمسخر می‌گرفتند و با نفرت به تمام احزاب خاطرنشان می‌ساختند: "مگر ما به شما نگفته‌یم؟" اعضاء ذی نفوذ حزب کادت‌ها دائماً در اطراف دومای شهر و "کمیته نجات میهن و انقلاب" پرسه می‌زندند. بطور کلی بورژوازی سکوت اختیار کرده بود و در انتظار ساعت و لحظه خود بود که به

نظرش بزودی می‌بایست فرا رسد. شاید بجز لنین و تروتسکی و کارگران پتروگراد و سربازان ساده هیچ کس دیگر تصور آن را هم نمی‌کرد که بلشویک‌ها بتوانند بیش از سه روز حاکمیت را در دست نگه دارند.

در همان روز من در آمفی تالار نیکلایفسکی شاهد جلسه پرشور دوامی شهر بودم که بدون تنفس بکار پرداخته بود. در اینجا تمام نمایندگان ضد بلشویکی گردآمده بودند. "شرایدر" شهردار پر جبروت ریش‌سفید و موسفید برای حضار حکایت می‌کرد که چگونه شب گذشته به اسمولنی رهسپار شده تا از جانب اداره شهر اعتراض کند و به تروتسکی اعلام داشته که "دوما که در حال حاضر یگانه حکومت قانونی در شهر است و بر اساس رأی گیری همگانی، مستقیم و مخفی ایجاد گشته است حکومت نوین را نمی‌شناسد و در پاسخ تروتسکی گفته است مهم نیست، برای این کار طبق قانون اساسی وسیله وجود دارد. دوما را می‌توان منحل ساخت و مجدداً انتخاب کرد..."

داستان "شرایدر" طوفانی از خشم برانگیخت. پیرمرد خطاب به دوما سخنان خود را ادامه داد:

"اگر بطور کلی بتوان حکومتی را که به زور سرنیزه تشکیل یافته به رسمیت شناخت، هم اکنون ما چنین حکومتی داریم. ولی من فقط حکومتی را قانونی می‌شمارم که مورد پذیرش اکثریت خلق باشد و نه حکومتی که توسط مشتی غاصب ایجاد شده باشد." (کف زدن‌های شدید از تمام نیمکت‌ها بجز از جایگاه بلشویک‌ها) شهردار در میان همه‌مه و فریاد اطلاع می‌دهد که بلشویک‌ها با انتصاب کمیسرهای خود در تعدادی از شعبات، حقوق اداره مختار شهری را نقض کرده‌اند.

ناطقی بلشویک که سعی دارد بر همه‌مه غلبه کند فریاد می‌زند که پشتیبانی کنگره شوراهای از بلشویک‌ها پشتیبانی تمام روسیه است. او می‌گوید: "شما نمایندگان واقعی اهالی پتروگراد نیستید."

صدایی از یک گوشه بلند می‌شود: "اهانت، اهانت! شهردار موقرانه خاطرنشان می‌سازد که دوما براساس آزادترین حقوق انتخاباتی ممکن برگزیده شده بود و ناطق بلشویک پاسخ می‌دهد: "درست است، ولی دوما دیر زمانی است که انتخاب شده و به همان اندازه کهنه است که کمیته اجرائی مرکزی و کمیته‌های ارتشی." و در پاسخ به وی فریاد می‌زند: "کنگره جدید شوراهای هنوز نبود!" او می‌گوید: "فراسایون بلشویک‌ها از باقی ماندن در این آشیانه ضدانقلاب امتناع دارد" (همه‌مه) "و ما خواستار تجدید انتخابات دوما هستیم." بلشویک‌ها از تالار خارج می‌شوند. به دنبال آن‌ها فریاد بلند می‌شود: "جاسوس‌های آلمان! مرده باد خائین!

شینگاریوف کادت طلب می‌کرد که تمام کارمندان اداره خود مختار شهر که موافقت کرده‌اند به عنوان کمیسرهای کمیته انقلابی نظامی منصوب شوند از کاربرکنار گردند و به دادگاه تحويل شوند. "شرایدر" به پا خاست و طی پیشنهادی نسبت به تهدید بلشویک‌ها دایر به انحلال دوما اعتراض کرد. دوما به عنوان نمایندگان قانونی اهالی می‌بایست از ترک پست خود امتناع ورزد.

در تالار "الکساندروفسکی" نیز جای سوزن نبود. جلسه "کمیته نجات" جریان داشت. اسکویه لف سخن می‌راند. او گفت:

"هیچ‌گاه وضع انقلاب چنین وخیم نبوده و هیچ‌گاه خود مسئله موجودیت کشور روسیه چنین نگرانی برینانگیخته است. هیچ‌گاه تا کنون تاریخ مسئله بود و نبود را این گونه شدید و قاطع در برابر روسیه مطرح نساخته است. ساعت پر عظمت نجات انقلاب فرارسیده و ما با درک این امر وحدت فشرده تمام نیروهای زنده دمکراتی انقلابی را که اراده متشکل آن مرکز نجات می‌هیمن و انقلاب را به وجود آورده است، حفظ می‌کنیم. ما خواهیم مرد، ولی پست پر افتخار خود را ترک نخواهیم کرد..." و الی آخر از این قبیل!

در میان کف‌زدن‌های رعدآسا اطلاع داده شد که اتحادیه کارگران راه‌آهن به "کمیته نجات" پیوسته است. پس از چند دقیقه کارمندان پست و تلگراف حضور یافتند و سپس چند منشویک بین‌المللی وارد شدند و با کف زدن‌ها استقبال کردند. نمایندگان اتحادیه راه‌آهن اعلام داشتند که آن‌ها بلشویک‌ها را نمی‌شناسند، و تمام دستگاه راه‌آهن را بدست خود گرفته‌اند و از تحويل آن به حکومت غاصبین امتناع می‌ورزنند. نمایندگان کارمندان تلگراف اظهار داشتند که تا آن‌گاه که کمیسر بلشویک‌ها در وزارت خانه

هست، رفقایشان بطور قطع از کار خودداری می‌کنند. کارمندان پست از تحویل پست اسمولنی سرباز زده‌اند ... تمام ارتباطات تلفنی اسمولنی قطع شده است. جلسه با رضامندی زیادی استماع این داستان پرداخت که اوریتیسکی چگونه به وزارت خارجه آمده و قراردادهای سری را مطالبه کرده "ونراتوف" چگونه عذر او را خواسته است. کارمندان دولتی همه جا دست از کار کشیده بودند.

این جنگ بود - جنگ آگاهانه، اندیشیده، از نوع خالص روسی، جنگی از راه اعتصاب و خراب‌کاری. صدر جلسه در حضور ما فهرست مأموریت‌ها را قرائت کرد. فلاں آدم باید به تمام وزارت‌خانه‌ها سر برزند، فلاں کس به بانک برود، ده دوازده نفر مأمور شدند به سربازخانه‌ها رفته سربازان را وادار به حفظ بی‌طرفی کنند: "سربازان روس! خون برادران خود را نریزید!". کمیسیون خاصی برای مشاوره با کرنسکی تشکیل شد. چند تن به منظور سازمان دادن شعبه‌های محلی کمیته نجات و متحد ساختن تمام عناصر ضدبلشویک به شهرها و ولایات اعزام شدند.

روحیه‌ها بالا بود. این بلشویک‌ها می‌خواهند اراده خود را به روشن‌فکران تحمیل کنند؟ به آن‌ها نشان خواهیم داد، نشان خواهیم داد! تناقض بین این جلسه و کمیته شوراهای حیرت‌بخش بود. در آن‌جا انبوه بزرگی از سربازان ژنده پوش و کارگران و دهقانان سرا پا رونگی و کثیف، تمام تهیستان - آن‌هایی که در جنگ خشن برای بقاء خود رنج و عذاب کشیده‌اند؛ و در این‌جا رهبران منشویک و اس‌ار-ا. کستیف‌ها، دان‌ها، لیرها، وزیران سابق سویالیست نظری اسکوبه‌لوف‌ها و در ردیف آن‌ها کادت‌ها از نوع "ویناور" اتو کشیده و "شاتسکی" عطر زده؛ و در کنار آن‌ها روزنامه‌نگاران، دانشجویان، روشن‌فکران، از هر قبیل و قماش، جمعیت دومایی خورده و خوابیده و خوب پوشیده. من در بین آن‌ها بیش از سه تن پرولتر ندیدم ...

خبرهای تازه‌ای دریافت شد: ته کینسی‌های کورنیلووی در بوخوف به نگهبانان حمله کرده و کورنیلوف توانسته است فرار کند. شورای مسکو کمیته انقلابی تشکیل داده و با اداره دژبانی شهر وارد مذاکره شده و خواسته است که زرادخانه را برای مسلح کردن کارگران تحویل بگیرد.

این واقعی با انواع و اقسام شایعات، سخن‌چینی‌ها و دروغ‌های آشکار مخلوط بود. به عنوان نمونه، یک روشن‌فکر جوان کادت که سابقاً منشی میلیوکف و سپس تره‌چنکو بود ما را به کناری کشید و برای ما جزئیات ساخته و پرداخته حکایت کرد که کاخ زمستانی چگونه تصرف شده است. وی گفت: "بلشویک‌ها را افسران آلمانی و اتریشی هدایت می‌کردند.

ما به نزاکت پرسیدیم: عجب! واقعاً چنین است؟ از کجا می‌دانید؟

"یکی از دوستان من آن‌جا بوده و برای من نقل کرده است."

"او چگونه توانست تشخیص بدهد که آن‌ها افسران آلمانی بوده‌اند؟"

"آخر آن‌ها او نیفورم آلمانی به تن داشته‌اند!"

صدها از این گونه شایعات بی‌سروت پخش می‌شد. این اکاذیب را نه تنها مطبوعات ضدبلشویکی چاپ می‌کردند، بلکه حتی افرادی مانند منشویک‌ها و اس‌ارها که بطور کلی با احتیاط بیشتری به واقعی می‌نگریستند، آن‌ها را باور می‌کردند.

ولی داستان‌های مربوط به زورگویی‌ها و خشونت‌های بلشویک‌ها به مراتب جدی‌تر بود! مثلاً همه جا می‌گفتند و می‌نوشتند که گویا افراد گارد سرخ نه فقط کاخ زمستانی را تماماً غارت کرده‌اند، بلکه یونکرهای غیر مسلح را به قتل رسانیده و با خونسردی تمام سر چند وزیر را بریده‌اند! یا این که گویا به اغلب زن‌های "هنگ بانوان" تجاوز شده و آن‌ها طاقت این عذاب را نیاورده و خودکشی کرده‌اند! جمعیت دومایی به سهولت تمام نظایر این داستان‌ها را می‌بلغید. بدتر این بود که در این داستان‌های وحشت‌زایی که پدران و مادران یونکرها در روزنامه‌ها می‌خوانند غالباً حتی نام قربانیان نیز ذکر می‌شد! در نتیجه دوماً را انبوهی از مردمی که از غم و وحشت از خود بی‌خود شده بودند احاطه کردند.

حادثه مربوط به کنیاز "تومانوف" که بنا به ادعای بسیاری از روزنامه‌ها جسدش را از آب‌های "مویکا" گرفته بودند بسیار نمونه‌وار است. در ظرف چند ساعت این خبر توسط خانواده خود کنیاز تکذیب شد و اعلام گردید که وی توفیق شده است. آن‌گاه روزنامه‌ها نوشتند که مغروف کنیاز "تومانوف" نبوده، بلکه ژنرال "دیسیوف" بوده است. ولی سپس معلوم شد که ژنرال نیز صحیح و سالم و زنده است. ما به تحقیق پرداختیم، ولی از جسد کسی که در "مویکا" غرق شده باشد اثری بدست نیاوردیم. هنگامی که ما از دوما خارج می‌شدیم دو نفر پیشاہنگ را مشغول پخش اعلامیه‌ای یافتیم بین انبوهی که در "نوسکی" گرد آمده بودند. این جمعیت تقریباً "تماماً" از دلال‌ها، دکاندارها، کارمندان دولت، سوداگران و کارکنان تجارت خانه‌ها تشکیل شده بود. در اعلامیه چنین گفته می‌شد:

"از جانب دوامی شهر"

"دوامی شهر در جلسه بیست و شش اکتبر خود با در نظر گرفتن حوادثی که جریان دارد مقرر داشته است که منازل مسکونی مصون اعلام گردد؛ و از طریق کمیته‌های خانه‌ها اهالی پتروگراد را فرا می‌خواند که در برابر هر گونه قصد ورود به خانه‌های شخصی مجدانه مقابله کنند و بنا به مصالح دفاع شخصی از استعمال اسلحه خودداری نورزند."

در گوشه خیابان "لی تی نی" پنج نفر گارد سرخ با دو نفر ناوی روزنامه فروشی را احاطه کرده بودند و از او می‌خواستند بسته روزنامه‌های منشویکی - "روزنامه کارگر" - را به آن‌ها تحویل دهد. آن‌گاه که سرانجام یکی از ناوی‌ها روزنامه‌ها را گرفت، روزنامه فروش از حنجره شروع به فریاد کشیدن و مشت حواله دادن کرد. جمعیت بزرگی به گرد آن‌ها جمع شد و بارانی از ناسزا بر سر بازان گشته باریدن گرفت. کارگر کوچک‌اندامی مصرانه سعی داشت روزنامه فروش و جمعیت را قانع کند و یک نفس تکرار می‌کرد: "این جا اعلامیه کرنسکی چاپ شده است. او می‌گوید که مردم روس را مابه گلوله می‌بنندیم، خونریزی خواهد شد."

در اسماولنی محیط از گذشته تب آلدتر بود - اگر بتوان از آن‌چه که بود حالی تب آلدتر تصویر کرد. باز هم همان افرادی که در راه روهای تاریک می‌دوی minden، همان گروههای کارگران مسلح به تفنگ، همان رهبرانی که بحث می‌کردند و توضیح می‌دادند و این جا و آن جا فرامینی صادر می‌کردند، دائمًا شتابان بجا بی می‌رفتند و به دنبال آن‌ها دوستان و معاونانشان می‌دوی minden. آن‌ها همه از خود بی‌خود بودند، هم چون مجسمه‌های زنده بی‌خوابی و کار طاقت‌فرسا به نظر می‌رسیدند: ژولیده، ریش‌های نتراشیده و چشمان سرخ. آن‌ها در آتش شور و هیجان می‌سوختند و به سوی هدف تعیین شده شتاب می‌کردند. کار آن‌ها زیاد، بی‌نهایت زیاد بود. می‌بایست حکومت را تشکیل داد، در شهر نظم برقرار کرد، پادگان‌ها را هم‌چنان در حال هواداری نگهداشت، بر "کمیته نجات" غالب آمد، در برابر آلمان‌ها مقاومت ورزید، برای جنگ با کرنسکی آماده شد، ولایات را در جریان گذشت و در سراسر روسیه از ارخانگلیسک تا ولادیوستوک همه جا تبلیغ کرد. کارمندان دولتی و شهری سر از اطاعت کمیسرها پیچیده بودند. کارکنان پست و تلگراف ارتباط اسماولنی را با جهان خارج قطع کرده بودند. کارکنان راه آهن به تمام خواسته‌هایی که برای حرکت قطارها می‌شد جواب رد می‌دادند. کرنسکی پیش می‌آمد. تکیه کامل بر پادگان‌ها امکان پذیر نبود. کازاک‌ها برای حمله آماده می‌شدند. پشتیبان دشمن، نه فقط بورژوازی متشکل، بلکه تمام احزاب سوسیالیست بودند - به استثناء اس ارهای چپ و بعضی منشویک‌های بین‌المللی و هواداران "نووایاژین" که آن‌ها هم مردد بودند و نمی‌دانستند چه تصمیم بگیرند! این راست است که توده‌های وسیع کارگران و سربازان با بلوشیک‌ها بودند، راست است که مناسبات دهقانان هنوز به قدر کافی روشن نبود، ولی آخر در هر حال بلوشیک‌ها از لحاظ افراد تحصیل کرده و تعلیم یافته به هیچ وجه غنی نبودند.

ریازانوف که از پله‌ها بالا می‌رفت با وحشت تمسخر آمیزی می‌گفت که او کمیسر بازرگانی و صنایع است در حالی که از امور بازرگانی هیچ نمی‌داند. در طبقه بالا در ناهار خوری مردی کلاه پوستی بر سر در گوش‌های کز کرده بود در همان لباسی که -

خواستیم بگوییم در لباسی که شب با آن خوابیده بود- اما نه، شب را بی خواب گذرانده بود. ریش سه روزه صورتش را می پوشانید. برروی پاکت کثیفی چیزی می نوشت و به هنگام تفکر مدادش را می جوید. او "منزینسکی" کمیسر دارایی بود که تمام بار و بنه اطلاعاتش بدان انحصار داشت که زمانی در بانک فرانسه محاسب بوده است ... آن چهار رفیقی که در راهرو بنای کمیته انقلابی نظامی می دوند و در عین حال چیزهایی برروی تکه های کاغذ یادداشت می کنند از جمله کمیسرهایی هستند که در تمام روسیه متفرق شده اند تا مردم را از تمام واقعی آگاه سازند و آن ها را قانع کنند و با استفاده از هر استدلال و وسیله ای که بیانند مبارزه کنند ... جلسه کنگره می باشد در ساعت یک گشايش یافته باشد. تالار وسیع مدت هاست از نمایندگان پر شده است. ساعت نزدیک به هفت است و هیئت رئیسه هنوز حضور نیافته است. بلشویک ها و اس ارهای چپ در اطاق های خود جلسات فراکسیونی داشتند. تام وقت لینین و تروتسکی در این روز بی انتها در مبارزه با هواداران سازش گذشته بود. بخش بزرگی از بلشویک ها متمایل به ایجاد حکومتی به اشتراک تمام احزاب سوسیالیست بودند. آن ها فریاد می زندند: "ما نخواهیم توانست ایستادگی کنیم، نیروهای مخالف ما بی حد زیاد است، تعداد ما کم است، ما منفرد خواهیم شد و همه چیز از بین خواهد رفت ..." چنین می گفتند کامنیف، ریازانوف و دیگران.

ولی لینین که از طرف تروتسکی پشتیبانی می شد تزلزل ناپذیر هم چون صخره ایستاده بود: "بگذار سازش کاران برنامه ما را پذیرند و وارد حکومت بشوند. ما یک وجب هم عقب نشینی نخواهیم کرد. اگر اینجا رفقایی هستند که در آنها جسارت و اراده کافی برای مقابله با خطری که ما با آن روبرو هستیم وجود ندارد، بگذار بروند و به دیگر ترسوها و سازشکاران بیرونند. کارگران و سربازان با ما هستند. ما وظیفه داریم کار را ادامه بدیم."

ساعت هشت و پنج دقیقه اس ارهای چپ پیام فرستادند که آنها در کمیته انقلابی نظامی باقی خواهند ماند. لینین گفت: "چنین است- آنها به دنبال ما کشیده می شوند!" چندی گذشت و هنگامی که در تالار بزرگ پشت میز مخصوص مطبوعات نشسته بودم یک نفر آثارشیست که در روزنامه های بورژوازی کار می کرد، به من پیشنهاد کرد برویم بینیم هیئت رئیسه در چه حال است. در اطاق کمیته اجرائیه مرکزی و نیز در دفتر شورای پتروگراد هیچ کس نبود. ما تمام اسمولنی را جستجو کردیم معلوم شد که هیچ کس اصلاً نمی داند که رهبران کنگره کجا هستند. همراه من در بین راه برایم داستان فعالیت انقلابی گذشته خود را نقل کرد. وی بیان کرد که چگونه مجبور شده است از روسیه فرار کند، با چه رضامندی مدت درازی در فرانسه گذرانیده است ... این مرد بلشویک ها را مردمی عامی، خشن، جاہل و فاقد هرگونه حس زیبا شناسی می دانست. او یک نسخه تمام عیار روشن فکر روس بود. سرانجام ما به اطاق شماره هفده رسیدیم که کمیته انقلابی در آن جا قرار داشت. ما در مقابل در ایستادیم. از کنار ما بدون انقطاع افرادی می رفتند و می آمدند. در باز شد و از اطاق مردی خپله و چهارشانه در لباس نظامی بدون سردوشی خارج شد. به نظر می رسید که لبخند می زند، اما با دقت بیشتری می شد حدس زد که آنچه لبخند می نماید فقط شکلکی است که از غایت خستگی بر چهره اش نشسته است. او کریلنکو بود.

همراه من که مردی بود جوان و خوش پوش، شادمانه فریاد زد، بطرف او دوید و دستش را به جلو دراز کرد: "نیکلای واسیلیه ویچ! مگر شما مرا فراموش کرده اید؟ ما با هم در زندان بودیم."

کریلنکو به مغز خود فشاری آورد، فکر خود را تمرکز داد، به او دقیق شد و سرانجام دوستانه ترین نگاهها را به مصاحب خود افکند و گفت: "آه، بلى. شما س ... هستید! سلام علیکم." آن ها یکدیگر را بوسیدند. کریلنکو ضمن این که دست او را چرخ بزرگی داد گفت: "خوب! شما اینجا چکار می کنید؟"

"آه! من فقط مشاهده می کنم ... شما مثل این که از کامیابی بزرگی برخوردارید!"

کریلنکو با لحنی قاطع پاسخ داد: "بلی، انقلاب پرولتیری کامیابی بزرگی است - لیخدی زد- وانگهی، شاید ما یکدیگر را مجدداً در زندان ملاقات کنیم!"

در کریدور به راه افتادیم. دوست من به توضیح موضوع پرداخت:

"بینید! من طرفدار کراپوتکین هستم. از نظر ما انقلاب با یک ناکامی عظیمی پایان یافته است. انقلاب میهن پرستی توده‌ها را برپانگیخته است. البته این فقط ثابت می‌کند که هنوز مردم ما برای انقلاب پخته نشده‌اند ..."

#####

ساعت هشت و چهل دقیقه بود که موجی طوفان آسا از غریبو شادی و کف زدن، ورود هیئت رئیسه را به همراه لنین- لنین بزرگ- اعلام داشت: مردی کوتاه قامت، چهارشانه، با سری بزرگ و فرورفته در میان شانه‌ها، طاس، با پیشانی برجسته، چشمان کوچک، بینی ای پهن و کوتاه، دهانی گشاد و نجیب و چانه‌ای محکم. در آن لحظه صورتش از ته تراشیده شده بود ولی در عین حال همان ریش معهود که پیش از آن و بعد از آن مشخص وی شمرده می‌شد، در این صورت جوانه می‌زد. لباسش مندرس و شلواری که برایش بلند بود به پا داشت. بدون جاذبه خاص - کسی که می‌باشد بت توده‌ها باشد و از آن چنان محبت و احترامی برخوردار گردد که شاید تنها محدودی از رهبران در تاریخ از آن بهره‌مند بوده‌اند. پیشوایی عجیب و شهره در نزد همه، رهبری که این شایستگی را در پرتو هوشمندی و قدرت فکری کسب کرده بود، بیگانه از هرگونه زرق‌وبرق، عاری از سوساس، آشتی ناپذیر و بی‌ترزلزل و بدون جلوه فروشی ولی دارای قدرتی شگرف در بیان اندیشه‌های ژرف ضمن عبارات ساده و توانا در تجزیه و تحلیل هر وضع مشخص - و همه این‌ها آمیخته با زیرکی و جسارت روشن‌فکری.

کامنیف مشغول قرائت گزارش فعالیت کمیته انقلابی نظامی بود: الغاء مجازات اعدام در ارتش، احیاء حق آزادی تبلیغات، آزاد کردن افسران و سربازانی که به اتهام جرائم سیاسی بازداشت شده بودند، فرمان توقيف کرنسکی، مصادره کردن ذخایر خواربار در انبارهای شخصی- غرش عظیم شادباش‌ها.

و باز هم یک نماینده از "بوند": روش آشتی ناپذیر بشویک‌ها یعنی درهم شکستن انقلاب؛ و به این جهت نماینده‌گان "بوند" ناگزیر از باقی‌ماندن در کنگره خودداری کنند" (فریاد حاضرین): "ما گمان می‌کردیم شما همان دیشب بیرون رفتید! چند دفعه دیگر می‌خواهید از کنگره خارج شوید؟"

سپس نماینده‌گان منشویک‌های بین‌المللی. فریادها: "چطور؟ شماها هم هنوز این‌جا هستید؟" ناطق توضیح داد که فقط محدودی از منشویک‌های بین‌المللی کنگره را ترک گفته‌اند. بقیه قصد دارند بمانند. و افزود:

"ما انتقال قدرت به شوراها را خطرناک و حتی برای انقلاب مرگبار می‌دانیم - همه‌مه- ولی ما وظیفه خود می‌دانیم که در کنگره بمانیم و این‌جا علیه انتقال قدرت رأی بدھیم."

ناطقین دیگر بدون نظم و ترتیب سخن گفتند. نماینده‌ای از کارگران معدن "دون" از کنگره تقاضا کردند که علیه "کاله‌دین" که ممکن بود از فرستادن زغال سنگ و خواربار به پایتحت جلوگیری کند اقداماتی به عمل آورد. چند سرباز تازه از جبهه رسیده پیام شادباش پر شور افواج خود را اعلام داشتند. سپس لنین در حالی که دست به گوش میز گرفته بود و چشمان کوچک کنجکاوش بیوسته بهم می‌خورد، ظاهراً بی‌توجه به استقبال ستایش آمیز طولانی که تا چند دقیقه به طول انجامید، به انتظار ایستاد و چون شور و هیجان فرونشست با بیانی ساده گفت: "اینک ما با استقرار نظام سوسیالیستی می‌پردازیم." بار دیگر غریو رعدآسای شادی مردم.

"نخستین کار ما اتخاذ تدبیر عملی برای تحقق بخشیدن به امر صلح است. ما بر مبنای شرایط شوروی، یعنی نه غرامت و نه الحاق، و براساس حق ملل در تعیین سرنوشت خود، صلح را به مردم همه کشورهای متخاصل عرضه می‌داریم. در عین حال به همان

گونه که وعده داده ایم موظفیم همه قراردادهای سری را منتشر و ملغی کنیم. مسئله جنگ و صلح به حدی روشن است که گمان دارم بتوانم بدون مقدمه پردازی طرح اعلامیه خطاب به همه ملت‌ها را بخوانم."

به هنگام حرف زدن دهان بزرگش چنان از هم باز می‌شد که گفتی دارد تبسم می‌کند. صدایش خشن بود اما نه ناخوش آیند. مثل این بود که در اثر سال‌ها و سال‌ها تمرين در سخنوری بدانگونه سخت و خشن شده است؛ بطور یکنواخت حرف می‌زد و این اثر را تلقین می‌کرد که گوینده قادر است مدام همان طور حرف بزند. به هنگام تأکید اندکی به جلو خم می‌شد - بدون حرکات پرپیچ و خم - و روبروی او هزار چهره ساده با احساس پرستش سراپا گوش شده بود.

"پیام به خلق‌ها و به دولت‌های ملل در حال جنگ"

"دولت کارگران و دهقانان روسیه، که در پرتو انقلاب ششم و هفتم نوامبر (بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر) زمام امور را به دست گرفته و متکی به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است، به همه خلق‌های در حال جنگ و به همه دولت‌های مربوطه آن‌ها پیشنهاد می‌کند که برای صلح عادلانه و دمکراتیک عاجلانه وارد مذاکره شوند.

منظور دولت از صلح عادلانه و دمکراتیک که مطلوب اکثیر عظیم کارگران و مردم زحمت کش است که در اثر جنگ ناتوان شده و از پای درآمده‌اند، صلحی که کارگران و دهقانان روسیه پس از سرنگون ساختن سلطنت تزاری هیچ‌گاه از مطالبه مصراوه آن باز نهایستاده‌اند، عبارت است از صلح فوری بدون الحق (یعنی بدون استیلا بر سرزمین‌های دیگران، بدون ملحق ساختن اجباری ملت‌ها) و بدون غرامت. دولت روسیه به همه خلق‌های در حال جنگ پیشنهاد می‌کند با ابراز آمادگی برای داشتن قدم‌های مؤثر در راه مذاکره به قصد استقرار صلح، فوراً و بدون تأخیر، بدون این که منتظر تصویب شرایط تفصیلی صلح باشند این چنین قرارداد صلحی را به وسیله مجامع مختار همه خلق‌های کلیه کشورها و همه ملت‌ها منعقد سازند. استنباط دولت از الحق و یا استیلا بر سرزمین‌های دیگران طبق مفهوم حقوق دمکراتیک بطور اعم و حقوق طبقه زحمت کش بطور اخص چنین است: هرگونه پیوستن یک ملت کوچک و ضعیف به یک دولت نیرومند و بزرگ در حالی که آن ملت کوچک بطور روشن و صریح و داوطلبانه تن به چنین وحدتی نداده باشد - قطع نظر از هر موقعیتی که سبب این چنین الحق اجباری شده باشد، قطع نظر از درجه رشد تمدن ملتی که به زور الحق شده، قطع نظر از این که این الحق اجباری در اروپا صورت گرفته باشد یا در کشورهای ماوراء دریاها."

"هرگاه ملتی با زور در قلم رو دولت دیگر باقی‌مانده باشد، اگر علیرغم تمایل صریحاً بیان شده آن ملت (این چندان مهم نیست) که این تمایل از طریق مطبوعات، از طریق میتینگ‌های عمومی و یا به موجب تصمیم احزاب سیاسی و یا از طریق خشم و عصیان علیه ستم ملی ابراز شده باشد) به آن حق داده نشود که از طریق اخذ آراء آزاد، بدون کوچک‌ترین فشار، بعد از خروج کامل قوای مسلح ملتی که آن را به خود ملحق ساخته و یا در صدد الحق آن است و یا بطور کلی نیرومندتر است، درباره شکل سازمان ملی و سیاسی خود تصمیم بگیرد - این چنین وحدتی جنبه الحق دارد، یعنی عبارت است از غلبه و استیلاه و عملی است قهرآمیز."

"ادامه این جنگ بدین منظور که به ملل زورمند و ثروتمند مجال داده شود تا ملت‌های ناتوان و مغلوب را بین خود تقسیم کنند، به نظر دولت بزرگ‌ترین جنایت ممکن علیه بشریت است و دولت رسمًا و جداً تصمیم خود را مبنی بر امضاء قرارداد صلحی که بر طبق شرایط فوق و به نحوی که برای ملت‌ها بدون استثناء عادلانه باشد، اعلام می‌دارد.

"در عین حال دولت اعلام می‌کند که شرایط نامبرده صلح را به هیچ وجه به مثابه اولتیماتوم تلقی نمی‌کند یعنی موافق است که هرگونه شرایط دیگری را برای صلح مورد بررسی قرار دهد و فقط اصرار می‌ورزد که هر پیشنهاد از طرف هر کشور در حال جنگ هر قدر ممکن باشد سریع‌تر، کاملاً واضح و عاری از هرگونه ابهام و مطالب کشدار و دو پهلو باشد."

"دولت دیپلماسی سری را ملغی می‌سازد و در برابر تمامی کشور عزم خود را مبنی بر این که هر گونه مذاکراتی را همانند روز روشن در برابر خلق قرار دهد، اعلام می‌دارد و عاجلاً" به چاپ و نشر کامل تمام قراردادهای محترمانه‌ای که به وسیله دولت زمین‌داران و سرمایه‌داران از ماه مارس تا روز هفتم نوامبر (از فوریه تا بیست و پنج اکتبر ۱۹۱۷) منعقد گردیده است، مبادرت می‌ورزد. تمام مواد قراردادهای محترمانه که معمولاً مبتنی بر تحلیل منافع و امتیازاتی برای سرمایه‌داران روسی می‌باشد و یا منظور از آن‌ها حفظ سرزینهای حق شده و یا توسعه آن‌ها به سود امپریالیست‌های روسی بوده است، فوراً و بدون هیچ گونه بحثی از طرف دولت ملغی شده اعلام می‌گردد.

"دولت با عرضه داشت پیشنهاد خود به تمام دولت‌ها و تمام خلق‌ها که به نیت اسقفار صلح وارد مذاکرات علنی شوند، آمادگی خود را برای آغاز این مذاکرات به وسیله تلگراف یا پست و یا از طریق مذاکره بین نمایندگان کشورهای مختلف و یا در کنفرانسی مرکب از این نمایندگان اعلام می‌دارد. دولت به منظور تسهیل این مذاکرات، نمایندگان مختار خود را در کشورهای بی‌طرف تعیین می‌کند."

"دولت به تمام دولت‌ها و همه خلق‌های در حال جنگ پیشنهاد می‌کند که بلادرنگ قرارداد آتش‌بس منعقد سازند و پیشنهاد می‌کند که این آتش‌بس برای مدت سه ماه باشد و این مدت کافی خواهد بود برای این که نه تنها مذاکرات لازم بدون استثناء بین تمام نمایندگان ملت‌ها و ملیت‌هایی که به جنگ کشانده شده‌اند و یا جنگ به زور به آن‌ها تحمیل گردیده است، آغاز شود، بلکه مجامعتی از نمایندگان مختار خلق‌های همه کشورها به منظور تایید نهایی شرایط صلح به وجود آید. دولت موقت کارگران و دهقانان روسیه ضمن عرضه داشت این پیشنهاد به دولت‌ها و خلق‌های همه کشورهای در حال جنگ، بطور اخص کارگران آگاه سه کشور پیش رو که بزرگ‌ترین شرکت کنندگان در جنگ هستند، یعنی ملل انگلستان، فرانسه و آلمان را مورد خطاب قرار می‌دهد. کارگران این کشورها بزرگ‌ترین خدمت را به امر ترقی و سوسيالیسم انجام داده‌اند. نمونه عالی نهضت چارتیست در انگلستان، یک رشته انقلابات دارای اهمیت جهانی و تاریخی که توسط پرولتاریای فرانسه انجام شد و بالاخره در آلمان نبرد تاریخی علیه قوانین استشایی و کارگران کشورهای مزبور وظیفه‌ای را که برای آزاد کردن بشریت از وحشت و نتایج جنگ به عهده دارند، در ک خواهند کرد و با فعالیت همه جانبه، قاطع و جوشان خود به ما کمک خواهند کرد تا امر صلح و به همراه آن امر نجات زحمت کشان و توده‌های استشمار شونده را از هر گونه بردگی و هر گونه بهره‌کشی به سرانجام برسانیم."

آن‌گاه که طوفان هلله فرونشست، لینین بار دیگر به سخن درآمد.

"ما به کنگره پیشنهاد می‌کنیم که این اعلامیه را تصویب کند. ما دولت‌ها را هم مانند خلق‌ها مورد خطاب قرار می‌دهیم، زیرا اعلامیه‌ای که فقط خطاب به مردم کشورهای در حال جنگ باشد، ممکن است عقد قرارداد صلح را به تأخیر اندازد. شرایط صلح که در ایام مبارکه تدوین می‌شود به تصویب مجلس مؤسسان خواهد رسید. هدف ما از تعیین سه ماه مدت مبارکه آن است که پس از این همه قتل عام خونین دوران آرامش را برای مردم، تا آن‌جا که ممکن است، طولانی‌تر کنیم و به آن‌ها وقت کافی برای انتخاب نمایندگان نشان بدیم. این پیشنهاد صلح مورد مخالفت دولت‌های امپریالیستی قرار خواهد گرفت. در این محاسبه ما نباید خودمان را فریب بدیم. اما ما امید آن را داریم که عنقریب در همه کشورهای در حال جنگ انقلاب درگیرد. به این جهت است که ما بطور اخص کارگران فرانسه و انگلستان و آلمان را مورد خطاب قرار می‌دهیم."

وی بیانات خود را چنین به پایان رسانید:

"انقلاب ششم و هفتم نوامبر (بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر) سرآغاز دوران انقلاب سوسیالیستی است ... انقلاب کارگری به نام صلح و سوسیالیسم پیروز خواهد شد و سرنوشت خود را به سرانجام خواهد رسانید ..."
در همه این بیانات چیزی آرام و نیرومند نهفته بود که روح شنونده را تکان می‌داد. قابل فهم بود که چرا مردم آن‌گاه که لینین حرف می‌زنند او را باور دارند.

برطبق رأی حاضرین خیلی زود تصمیم گرفته شد که تنها نمایندگان گروه‌های سیاسی در این زمینه صحبت کنند و به ناطقین تا پانزده دقیقه وقت داده شود.

ابتدا "کارهلهن" از طرف جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی:
"فراسیون ما فرصت آن را نداشت تا اصلاحاتی را در متن اعلامیه پیشنهاد کند. این یک سند خصوصی بلشویکی است، اما ما به آن رأی می‌دهیم، زیرا با جهت عمومی مطلب موافقیم ..."

کماروف نماینده سوسیال‌دموکرات‌های بین‌المللی - مردی بلند قامت با شانه‌های خمیده، چشمانی نزدیک‌بین، که مقدار بود عنوان دلچک اپوزیسیون به او اطلاق شود، چنین عقیده داشت که تنها دولتی مرکب از تمام احزاب سوسیالیست می‌تواند واجد آن چنان اختیاری باشد که به چنین اقدام خطیری مبادرت ورزد. اگر یک دولت مؤتلف سوسیالیستی به وجود آید گروه‌وی به تمام برنامه دولت رأی خواهد داد و گرنه تنها با قسمت‌هایی از آن موافقت خواهد کرد. درباره اعلامیه حاضر گروه بین‌المللی با نکات اساسی آن موافقت دارد ...

سپس نماینده‌گان ذیل یکی پس از دیگری در میان هلله و شور رو به تزايد به صحبت پرداختند:

"سوسیال‌دموکراسی اوکرائین موافق، سوسیال‌دموکراسی لیتوانی موافق، سوسیالیست‌های خلقی موافق، سوسیال‌دموکراسی لهستان موافق، ولی در عین حال یک حکومت اشلافی را ترجیح می‌دهد. سوسیال‌دموکراسی لتونی موافق ... چیزی در درون این افراد شعله می‌زد: یکی از آن‌ها از انقلاب جهانی آینده که ما گارد پیشاهنگ آن هستیم" صحبت می‌کرد، دیگری از دوران نوین برادری که تمامی بشریت یک خانواده بزرگ را تشکیل دهد" حرف می‌زد. یکی از اعضاء منفرد درخواست صحبت کرد و گفت: "این جا تضادی وجود دارد. ابتدا شما پیشنهاد صلح بدون العاق و بدون غرامت می‌کنید. اما بعد می‌گویید پیشنهادات دیگران را برای صلح مورد بررسی قرار می‌دهیم. بررسی کردن قبول کردن ..."

لینین به پای خاست:

"ما خواستار صلحی عادلانه هستیم. اما از جنگ انقلابی باک نداریم ... يتحمل دولت‌های امپریالیست اساساً" به درخواست ما جواب ندهند. اما ما برای آن‌ها اولتیماتوم نمی‌فرستیم که آسان بتوانند آن را رد کنند. اگر پرولتاریای آلمان بداند که ما آماده‌ایم تا هر پیشنهاد صلحی را مورد بررسی قرار دهیم شاید این خود به منزله آخرین قطره‌ای باشد که کاسه را پر می‌کند، و در آلمان انقلاب درگیرد."

"ما بررسی تمام پیشنهادهای صلح را قبول می‌کنیم. اما این بدان معنی نیست که آن‌ها را می‌پذیریم. عمدۀ این است که ما می‌خواهیم به جنگ پایان دهیم ..."

درست ساعت ده و سی و پنج دقیقه بود که کامنیف درخواست کرد تمامی کسانی که با اعلامیه موافقت دارند اعتبارنامه‌های خود را بلند کنند. تنها یک نفر جرأت کرد که دست به مخالفت برافرازد. اما همه‌مه ناگهانی پیرامون وی اورا مجبور کرد که دست خود را پایین آورد - اتفاق آراء!

ناگهان تحت تأثیر یک انگیزه درونی همه به پا خاستند و ما مشاهده کردیم که به اتفاق هم با آهنگ یک دست که هر لحظه اوج می‌گرفت، سرود انترناسیونال را می‌سراییم. سربازی سالخورده با موهای خاکستری مانند کودکی بغض کرده بود. الکساندر کولونتای تند تند می‌کوشید تا با بهم زدن چشم‌ها جلو اشک‌های خود را بگیرد. هلهله عظیمی سراسر تالار مملو ساخته بود که پنجره و درها را می‌شکافت و آرام و ضعیف در آسمان محو می‌شد. کارگر جوانی در کنار من، در حالی که چهره‌اش می‌درخشید، فریاد کرد: "جنگ تمام شد! و در پایان سرود، آن لحظه که در میان سکوت ناراحت کننده سرپای ایستاده بودیم یکی از پشت سر فریاد زد: "رقا! آنهایی را به خاطر بیاوریم که در راه آزادی جان باختند." و آن‌گاه شروع به خواندن مارش عزا کردیم - سرودی آرام با آهنگ اندوهبار و در عین حال پیروزمند، خالص و خلص روسی و بس هیجان‌انگیز. سرود انترناسیونال به هر حال یک رنگ خارجی دارد. مثل آن بود که این مارش عزا انعکاس دهنده ژرفای روح توده‌های گمنامی است که نمایندگان آن‌ها در تالار نشسته‌اند و با رؤیاهای مبهم خویش روسیه نوینی را در نظر مجسم می‌کنند و شاید هم بیش از این‌ها:

در نبردی ناگزیر جان باختید

به خاطر آزادی انسان، به خاطر شرف انسان

جان باختید و همه آن‌چه را که در نزد شما گرامی بود.

در زندان‌های مخوف رنج کشیدید

زنگیر در پای به تبعید گاهها رفتید

زنگیرها را بی‌شکوه با خود کشیدید زیرا نمی‌توانستید فراموش کنید

برادران زجر کشیده‌تان را

ز آن رو که ایمان داشتید نیروی عدالت از نیروی شمشیر برنده‌تر است

آن روز نزدیک است که آن‌گاه که کاخ ستم فرو ریزد و مردم آزاده

بر پای خواهند ایستاد

بدرود رفقا!

راهی نجیانه بر گزیدید

به دنبال شما ارتش تازه نفس آماده است برای مردن و رنج بردن

بدرود رفقا!

راهی نجیانه بر گزیدید.

در کنار مزار شما سوگند می‌خوریم که نبرد کنیم بکوشیم برای آزادی

و نیک‌بختی انسان‌ها

تاریخ رهایی طبقه ما

پرولتاریای جهانی با آتش و خون نوشه می‌شود

شما نه اولین نسل و نه آخرین نسل زندانیان و قربانیان طبقه کارگر

در راه رهایی خواهید بود.

از دیوار تیرباران کموناردها در پاریس

تا سنگ فرش‌های خونین پطرزبورگ

راهی است

که طبقه کارگر برای رهایی خویش پیموده است.

به همین خاطر آنها - جان باختگان ماه مارس - آنجا در گورستان سرد رفقا میدان مارس آرام غنوode بودند. به همین خاطر هزاران و دهها هزار در سلوی زندانها و در تبعیدگاهها و در معادن سیری جان باخته بودند. این آزادی بدان شکل که آنها منتظر فرا رسیدنش بودند و آنگونه که روش فکران انتظار داشتند، فرانرسید - آزادی ای فرا رسیده بود طوفان آسا، قاطع، جسور، خسته از فرمولها، بی اعتنا به هرگونه برخورد احساساتی، بطور واقعی!

لین فرمان راجع به زمین را قرائت کرد:

"۱- مالکیت ملاکان بزمین بی درنگ بدون هرگونه باخریدی ملغی می شود."

"۲- املاک مالکان مانند تمام زمین های خالصه دیگر، موقوفه ها و اراضی متعلق به کلیسا با تمام وسائل زراعی، اعم از جاندار و بی جان و تمام اعیانی و متعلقات آن تا تشکیل مجلس مؤسسان در اختیار کمیته های ارضی، ناحیه ای و شوراهای نمایندگان دهقانان منطقه ای قرار داده می شود."

"۳- هرگونه اقدام برای زیان رساندن به دارایی های مصادره شده که از این پس متعلق به خلق است به مثابه **بزه** سنگینی اعلام می گردد که دادگاه نظامی مجازات آن را تعیین خواهد کرد. شوراهای منطقه ای نمایندگان دهقانان برای رعایت نظم دقیق به هنگام مصادره دارایی ملاکان و برای تعیین مساحت زمین ها و این که کدام بخش قابل مصادره است و نیز برای تهیه صورت دقیق تمام دارایی مصادره شده و برای حفظ دقیق انقلابی آنچه که به خلق تعلق گیرد، اعم از اراضی، اعیانی، اغنام و احشام و ذخایر خواربار و غیره تمام تدابیر ضرور را اتخاذ خواهد کرد."

"۴- به منظور رهبری اجرای تحولات بزرگ ارضی تا زمانی که مجلس مؤسسان نسبت به آنها تصمیم اتخاذ کند، همه جا دستور العمل دهقانی زیرین که از ترکیب دویست و چهل و دو سفارش نامه دهقانان محل ها که توسط هیئت تحریریه "خبرگزاری نمایندگان سراسر روسیه" تدوین گردیده و در شماره هشتاد و هشت این "خبرگزاری" انتشار یافته است. (پتروگراد، شماره ۸۸، مورخ ۱۹ اوست ۱۹۱۷) می باشد نصب العین قرار گیرد."

"۵- اراضی دهقانان عادی و کازاک های عادی مصادره نمی شود."

لین افزود:

"این طرح چرنوف وزیر سابق نیست که می گفت "باید جنگل ها را ساخت" و سعی داشت اصلاحاتی از بالا انجام دهد. مسئله تقسیم اراضی از پایین در محل ها حل خواهد شد. مقدار زمینی که به دهقانان واگذار می گردد بر حسب شرایط محل متغیر خواهد بود ... به هنگام دولت موقت ملاکان از اجرای فرمانی کمیته های ارضی مطلقاً سرباز می زندند - همان کمیته های ارضی که "الووف" طرح آنها را ریخت، شیگاریوف آنها را به وجود آورد و کرنسکی آنها را اداره می کرد."

هنوز بحث آغاز نشده بود که مردمی از میان جمعیت به زور برای خود راه باز کرد و شتابان خود را به کرسی خطابه رسانید. وی "پیانیج" عضو کمیته اجرایی شوراهای دهقانی بود. تمام وجودش یک پارچه خشم شده بود. بالحنی شدید این سخنان را به چهره نمایندگان پرتاب کرد:

"کمیته اجرایی شوراهای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه به توقيف رفقا "سالازکین" و "مالوف" که از وزیران هستند، اعتراض می کند. ما طلب می کنیم که بی درنگ آنها آزاد شوند. آنها در دژ "پتروپاولوفسک" زندانی هستند. می باشد فوراً دست به عمل زده شود. یک لحظه درنگ جائز نیست."

پشت سر او سربازی با ریش آشفته و چشمانی آتشین ظاهر شد:

"شما اینجا ایستاده اید و درباره واگذاری زمین به دهقانان گفتگو می کنید و آنگاه خود شما در عین حال با نمایندگان منتخب همین دهقانان رفتار مستبدین ستم گر را اعمال می کنید. من به شما بگویم - او در اینجا مشت خود را بلند کرد - من به شما بگویم که اگر مویی از سر آنها کم بشود سروکار شما با قیام خواهد بود!" همه‌همه هیجان انگیزی در میان جمعیت پیچید.

تروتسکی آرام و زهرکین با اعتماد به نیروی خود پشت میز خطابه قرار گرفت. جلسه با غریبو شادی اورا استقبال کرد:

"دیروز کمیته انقلابی نظامی تصمیم کلی دایر به آزاد کردن وزیران اسار و منشویک - ماسلوف، سالازکین، گووزدف و مالیاتوویچ اتخاذ کرد. اگر هنوز آنها در دژ پتروپاولوفسک هستند فقط به آن دلیل است که مشغله‌ها بی حد زیاد است ... البته آنها توقيف در منزل خواهند بود تا آن که جریان شرکت آنها در عملیات خائنانه کرنسکی به هنگام شورش کورنیلوف کاملاً روشن شود."

پیانیچ فریاد برآورد: "هیچ‌گاه در هیچ زمان در هیچ انقلابی چیزی که ما اکنون شاهد آئیم وجود نداشته است." تروتسکی پاسخ

داد:

"اشتباه می کنید. این گونه چیزها را حتی انقلاب ما هم دیده است. در روزهای ژوئیه صدها نفر از رفقای ما توقيف شدند ... حتی رفیق کولونتای بنا به درخواست پزشک از زندان آزاد گردید. او کستیف دو مأمور از نگهبانان سابق تزاری به در خانه او گماشت!" نمایندگان دهقانان ناسزا گویان خارج شدند. جلسه با استهزاء آنها را بدרכه کرد.

نماینده اس ارهای چپ به تشریح نظریات خود درباره فرمان راجع به زمین پرداخت: اس ارهای چپ با وجود موافقت کامل و اصولی نسبت به فرمان فقط بعد از انجام بحث و مذاکره بدان رأی خواهند داد. می باشد از عقیده شوراهای دهقانی اطلاع پیدا کرد. منشویک‌های بین‌المللی نیز اصرار داشتند که موضوع را در داخل حزب خود مورد بحث قرار دهند.

سپس پیشوای ماکزیمالیست‌های جناح آنارشیست دهقانی به ایراد نطق پرداخت: "ما نمی‌توانیم از آن حزب سیاسی که در نخستین روز بدون هر گونه پرگویی چنین امری را به موقع اجرا می‌گذارد قدردانی نکنیم .." در پیشتر تریبون یک دهقان تمام عیار با موهای دراز، چکمه‌های بلند برپا و پوستینی بر تن ظاهر شد. نگاهی به اطراف افکند و گفت: "سلام بر شما رفقا و هموطنان! اینجا دور و بر ما کادت‌ها پرسه می‌زنند. شما دهقانان سوسیالیست ما را توقيف می‌کنید پس چرا این کادت‌ها را توقيف نمی‌کنید!"

این حرف سبب درگیری بحث دهقانی پرهیجانی شد. شب گذشته نیز سربازان درست به همین گونه بحث و جدالی داشتند. در اینجا پرولترهای واقعی دهقانی بحث می‌کردند ...

"اعضای کمیته اجرائیه ما او کستیف و دیگران که ما آنها را مدافعين دهقانان حساب می‌کردیم، این‌ها همان کادت‌ها هستند. آنها را توقيف کنید، آنها را توقيف کنید!"

صدای دیگر شنیده شد: "کی هستند این اکستیف‌ها و پیانیچ‌ها؟ - آنها ابدا" دهقان نیستند. آنها فقط زبان‌شان را در دهان می‌چرخانند و پر حرفی می‌کنند!"

انبوه نمایندگان که ناطقین را از رفقای خود احساس کردند به سوی آنها توجه نمودند. اس ارهای چپ یک تنفس نیم ساعته پیشنهاد کردند. هنگامی که نمایندگان می‌خواستند تالار را ترک کنند، لین به پا خاست: "رفقا! ما نمی‌توانیم وقت خود را هدر دهیم. فردا صبح تمام روسیه می‌باشد از خبری که دارای اهمیتی عظیم است مطلع گردد. هیچ‌گونه تأخیر جائز نیست!"

در بحبوحه بحث و مجادله پر هیجان و با صدای پای صدای فریاد صدر کمیته انقلابی نظامی شنیده شد: "در اطاق شماره هفده به پانزده نفر^۱ مبلغ برای اعزام به جبهه احتیاج داریم!"

دو ساعت و نیم بعد نمایندگان در گروههای جداگانه به تالار بازگشتند. هیئت رئیسه جای خود را اشغال کرد و جلسه به کار خود ادامه داد. خواندن تلگراف‌های واصله از هنگهای مختلف که پشتیبانی خود را از کمیته انقلابی نظامی اعلام می‌داشتند آغاز شد. جلسه به تدریج به جنب و جوش افتاد. نماینده‌ای از سربازان روسی جبهه مقدونی با حرارت از وضع آن‌جا سخن گفت: "ما از دوستی متحدین" خود بیشتر صدمه می‌بینیم تا از دشمن. "نمایندگان ارتش‌های دهم و دوازدهم هم که در همان لحظه معجلان" از جبهه رسیده بودند اظهار داشتند: "ما به شما قول می‌دهیم که در هر زمینه از شما پشتیبانی کنیم! سربازی از دهقانان نسبت به آزاد کردن "سوسیال خائنان" یعنی ماسلوف و سالازکین اعتراض کرد. کمیته اجرایی شورای دهقانان را می‌باشد یک‌جا توپیف کرد! این سخنان واقعاً انقلابی بود. نماینده‌ای از سربازان روسی مقیم ایران اظهار داشت که به وی مأموریت داده شده است که به نام سربازان طلب کند تا تمام قدرت به شوراهای منتقل گردد. افسری اوکراینی به زبان مادری خود فریاد زد: "در این لحظه بحرانی هیچ‌گونه تصمیمی از لحاظ ملت نباید گرفته شود ... زنده باد دیکتاتوری پرولتاپیا در تمام کشورها!" این چنین می‌جوشید سیل اندیشه‌های داغ و ملتهب؛ و روشن بود که روسیه دیگر هیچ‌گاه لال نخواهد شد.

کامنیف اظهار داشت که نیروهای ضد بشویکی همه جا سعی دارند ایجاد بی‌نظمی کنند، و آن‌گاه پیام کنگره را خطاب به تمام شوراهای محلی قرأت کرد:

"کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه به شوراهای محلی مأموریت می‌دهد که بی‌درنگ برای جلوگیری از تعارضات ضد انقلابی ضد یهود و هرگونه کشتار و چپاول دیگر مجданه‌ترین تدابیر را اتخاذ کند. شرف انقلاب کارگری، دهقانی و سربازی اقتضاء می‌کند که هرگونه کشتار و چپاول جلوگیری به عمل آید."

"گاردسرخ پتروگراد، پادگان انقلابی و ناویان پتروگراد نظام کامل در پایخت برقرار کردن. کارگران، سربازان و دهقانان می‌باشد در همه جا مانند کارگران و سربازان پتروگراد عمل کنند. رفقای سرباز و کازاک! شما در درجه اول وظیفه دارید که نظم انقلابی واقعی را تأمین نمایید."

"تمام روسیه انقلابی و سراسر جهان چشم به شما دوخته است!"

ساعت دو بعد از نیمه شب فرمان زمین به رأی گذاشته شد و به اتفاق آراء به استثنای یک رأی تصویب گردید. شعف و شادمانی نمایندگان دهقانان از حد فزون بود ...

بدین‌سان بشویک‌ها در حالی که هرگونه تردید را از خود دور ساخته و تمام موانع را از پیش پای خود بر می‌داشتند، بدون وقفه به پیش می‌تاختند. آن‌ها یگانه مردمی در روسیه بودند مجهز به برنامه عمل مشخص، در حالی که دیگران همه هشت ماه تمام بود که بجز پرگویی کار دیگری انجام نداده بودند. سربازی نحیف، ژنده، ولی خوش‌بین پشت کرسی خطابه قرار گرفت. او به ماده‌ای از دستورالعمل که در آن گفته می‌شد: "فراریان از دریافت سهمیه زمین محروم‌مند" اعتراض کرد. ابتدا او را با سوت و هو استقبال کردن، ولی سرانجام سخنان ساده و مؤثر وی همه را به سکوت وا داشت:

"سرباز بدین‌ختی که به زور به غسال خانه جنگ و به تمام مصائب بی‌معنایی که خود شما در فرمان صلح بدان اعتراف دارید کشانده شده، انقلاب را به مثابه خبر صلح و آزادی تلقی کرد. صلح؟ دولت کرنسکی او را مجدداً به تعرض واداشت، مجبورش کرد که به کالیستی برود، بکشد و بمیرد. او ملتمنانه درخواست صلح کرد، ولی تره‌شچنکو به ریش او خندهد ... آزادی؟ در دوران کرنسکی او ناظر بود که کمیته‌هایش را منحل می‌سازند، روزنامه‌هایش را توپیف می‌کنند، ناطقین حزبیش را به زندان می‌افکند ... و

اما در خانه‌اش – در دهی که آن‌جا تولد یافته – ملاکان با کمیته‌های ارضی پیکار می‌کنند و رفقایش را پشت میله‌های آهنین می‌نشانند ... در پتروگراد، بورژوازی دست در دست آلمان‌ها در تهیه مایحتاج ارتش از قبیل خواربار، لباس، مهمات خراب‌کاری کرد. سرباز در سنگرهای لخت و پا بر هنئ نشست. چه کسی او را مجبور کرد فرار کند؟ دولت کرنسکی که شما او را ساقط کردید."

سرانجام حتی برای او دست زدند!

و آن‌گاه سرباز دیگری به نقطه آتشینی پرداخت: "دولت کرنسکی پرده‌ای نیست که در پشت آن یک چنین عمل قیحی مانند فرار بتواند مستور بماند. فراری آدم پستی است که به خانه‌اش بر می‌گردد و رفقایش را که در سنگرهای میرند رها می‌کند. هر فراری خائن است و می‌باید مجازات شود ..." (همه‌مه، فریادها: "بس است، ساکت شو!") کامنیف معجلًا پیشنهاد می‌کند که مسئله برای بررسی به دولت ارجاع گردد.

ساعت دو و سی دقیقه بعد از نیمه شب سکوت سنگینی حکم فرما شد. کامنیف فرمان تشکیل دولت را قرائت کرد: "برای ادراء کشور، تا زمان دعوت مجلس مؤسسان، یک حکومت موقت کارگری-دهقانی به نام شورای کمیسرهای خلق تشکیل می‌شود."

"اداره عرصه‌های مختلف کشور به کمیسیون‌هایی محول می‌گردد که مجموع آن‌ها می‌باشد تحقیق پذیر شدن برنامه اعلام شده از طرف کنگره را، در وحدت فشرده با سازمان‌های توده‌ای کارگران، زنان کارگر، ناویان، سربازان، دهقانان و کارمندان تأمین کند. حاکمیت دولتی در قبضه هیئت عمومی رؤسای این کمیسیون‌ها و یا به عبارت دیگر در قبضه شورای کمیسرهای خلق خواهد بود." "نظرارت بر فعالیت کمیسرهای خلق و حق تعویض آن‌ها در اختیار کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان سراسر روسیه و کمیته اجرائیه مرکزی آن می‌باشد ..."

تالار ساکت است. اما به هنگام خواندن فهرست نام کمیسرهای خلق، به دنبال هر نام، به ویژه نام لنین و تروتسکی غرش رعدآسای کف‌زدن‌ها بلند می‌شود.

صدر شورا: ولادیمیر اولیانوف (لنین)

کمیسر خلق در امور داخلی: آ.ای. ریکوف

کشاورزی: و.پ. میلیوتین

کار: آ.ک. شلیاپینیکوف

امور جنگی و دریاداری: کمیته‌ای مرکب از و.آ. اوفسهینکو (آتنونوف)، ن.و. کریلنکو و و.پ.ا. دینکو

امور بازرگانی و صنایع: و.پ. نوگین

فرهنگ خلقی: آ.و. لوناچارسکی

دارایی: آ.ای. اسکوورتسوف (استپانوف)

امور خارجی: ل.د. برونشتین (تروتسکی)

دادگستری: ک.ای. اوپوکوف (لوموف)

پست و تلگراف: ان.پ. اوپوکوف (گله‌یف)

صدر امور ملی: ا.و. جوگاشویلی (استالین)

پست کمیسر خلق در امور راه‌آهن موقتاً خالی می‌ماند.

در طول دیوار تالار خطی از سرنیزه‌ها کشیده شده بود. سرنیزه‌ها بر روی صندلی نمایندگان ایستاده بودند. کمیته انقلابی نظامی همه را مسلح ساخته بود. بشویسم برای نبرد قاطع با کرنسکی که صدای شیپورش اکنون دیگر از سمت جنوب خاوری شنیده می‌شد، مسلح گردیده بود. هیچ کس حاضر نبود به خانه برود. برعکس، صدها نفر افراد جدید راه گشوده به درون تالار می‌آمدند. بنای عظیم به حد اشیاع از سربازان با چهره‌های سخت و از کارگران پر شده بود. ساعت‌های درازی آن‌ها اینجا ایستاده و بدون خستگی به سخنان ناطقین گوش می‌دادند. هوای سنگین و خفه پر از دود توتون بود. بوی عرق تنفس انسان و البسه کثیف به مشام می‌خورد.

آویلوف عضو هیئت تحریریه "نووایازین" از جانب سویال‌دمکرات‌های بین‌المللی و منشویک‌های بین‌المللی باقی مانده در کنگره سخن گفت: صورت باریک جوانی داشت. سرداری فاخر او با وضع محیط بشدت ناهمانگ بود.

"ما می‌بايست به وضوح بدانیم که کجا می‌رویم. اگر واژگون ساختن حکومت ائتلافی با این سهولت انجام گرفت، به سبب آن نبود که دمکراسی چپ بسیار نیرومند است، بلکه فقط بدین سبب بود که حکومت به مردم نه نان توانست بدهد و نه صلح. و بخش چپ دمکراسی فقط در صورتی می‌تواند حکومت را در دست خود نگهداشد که قادر به حل این دو وظیفه باشد. آیا می‌توانید به مردم نان بدهید؟ گندم در کشور بسیار کم است. اکثریت توده‌های دهقانی به دنبال شما نخواهد آمد، به دلیل آن که شما می‌توانید به دهقانان نان و ماشین که مورد احتیاج میرم آن‌ها است بدهید. سوت و دیگر کالاهای مورد احتیاج اولیه تقریباً غیرقابل دسترسی است ... دسترسی به صلح به همین گونه دشوار و حتی دشوارتر است. حکومت‌های کشورهای متعدد حتی از گفتگو با اسکویه‌لوف امتناع کرده‌اند و پیشنهاد کنفرانس صلحی که ما داده‌ایم به هیچ‌وجه از طرف آن‌ها پذیرفته نخواهد شد. شما را نه لندن، نه پاریس و نه برلن خواهند شناخت. فعلاً نمی‌توان بر روی پشتیبانی فعال پرولتاریایی کشورهای متعدد حساب کرد، زیرا اکثریت پرولتاریا هنوز از سویال دمکراسی آلمان: من این اوخر با رفیق گلدنبرگ نماینده استکلهلمی خودمان صحبت کردم. نمایندگان جناح چپ به او گفته‌اند که انقلاب در آلمان به هنگام جنگ غیرممکن است (صدای فریاد همواره در تالار بیشتر و خشمگین‌تر می‌شد، ولی آویلوف ادامه داد). آیا ارتش روسیه، در صورتی که ائتلاف‌های اتریش و آلمان با فرانسه و انگلستان به حساب ما با هم آشتب کنند، بdest آلمان‌ها سرکوب خواهد شد؟ و یا ما با آلمان صلح جداگانه‌ای منعقد خواهیم ساخت که در نتیجه آن در هر حال روسیه منفرد خواهد گردید. من همین الان اطلاع یافتم که سفیران متفقین می‌خواهند بروند و در تمام شهرهای روسیه کمیته نجات میهن و انقلاب تشکیل یافته است ... هیچ حزبی نمی‌تواند به تنها بی از عهده چنین دشواری‌های غیرقابل تصور برآید. فقط اکثریت واقعی خلق که حامی دولت ائتلافی سویالیستی باشد می‌تواند امر انقلاب را به سرانجام برساند ..."

سپس وی قرار دو فراکسیون را قرائت کرد:

"با در نظر گرفتن این که برای نجات دستاوردهای انقلاب تشکیل فوری حکومتی ضرورت دارد که متنکی باشد به دمکراسی انقلابی که در شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان تشکیل یافته است، و نیز نظر به این که وظیفه چنین حکومتی عبارت است از دست یابی سریع صلح دمکراتیک، و اگذاری زمین به کمیته‌های ارضی، سازماندهی نظارت بر تولید و دعوت مجلس مؤسسان در موعد مقرر، لذا کنگره مقرر می‌دار: کمیته اجرائیه موقت برای تأسیس حکومت با موافقت آن گروه‌های دمکراسی انقلابی انتخاب گردد که در کنگره عمل می‌کند"

استدلالات آرام و خون‌سردانه آویلوف، نمایندگان را علیرغم شورانقلابی آن‌ها قدری مردد ساخت. در آخر نطق او فریادها و سوت‌زدن‌ها آرام گرفته بود و هنگامی که وی بیانات خود را تمام کرد حتی از برخی نقاط صدای کف‌زدن‌ها شنیده شد.

کارهلهین به دنبال آویلوف به سخن درآمد. او نیز جوان بود و بیباک و در صداقتمنش هیچ کس تردید نداشت. مضافاً این که نماینده حزب اسراهای چپ یعنی حزب "ماریا سپریدونووا" بود – یگانه حزبی که به دنبال بشویک‌ها می‌رفت و دهقان انقلابی را به دنبال خود می‌کشانید:

"حزب ما از ورود به شورای کمیسرهای خلق امتناع ورزیده است، زیرا ما نمی‌خواهیم برای همیشه از آن بخش ارتش انقلابی جدا شویم که کنگره را ترک گفت. چنین گستاخی ما را از امکان میانجیگری بین بشویک‌ها و دیگر گروههای دمکراتیک محروم می‌دارد، و حال این که این میانجیگری است که در لحظه حاضر وظیفه اساسی ما است. ما نمی‌توانیم هیچ حکومتی را مورد پشتیبانی خود قرار دهیم جز حکومت ائتلاف سوسیالیستی. علاوه بر این ما به رفارت مستبدانه بشویک‌ها معتبرضیم. کمیسرهای ما از پست‌های خود رانده شده‌اند. دیروز یگانه ارگان مطبوعاتی ما "ازناما یاترودا" (پرچم کار) منع گردید. دومای شهر برای مبارزه با شما کمیته پرتوان نجات می‌هین و انقلاب تشکیل می‌دهد. شما هم اکنون منفرد هستید. هیچ‌یک از گروههای دمکراتیک از حکومت شما حمایت نمی‌کند."

تروتسکی مطمئن و مسلط به خود پشت کرسی خطابه قرار گرفت. زهرخندی تقریباً استهراه آمیز بر لبانش نقش بسته بود. او با صدای زنگ داری به سخن پرداخت. جمعیت انبوه به طرف جلو خم شد تا هر کلمه‌اش را بشنود:

"هیچ‌یک از این دعاوی درباره خطر انفراد حزب ما تازگی ندارد. در آستانه قیام نیز برای ما شکست محظوظ پیش‌بینی می‌کردند. همه یک‌جا مخالف ما بودند. فقط فراکسیون اسراهای چپ از کمیته نظامی انقلابی پشتیبانی می‌کرد. پس ما با وجود تمام این احوال چگونه توanstیم حکومت را بدون خونریزی واژگون سازیم. این واقعیت درخشنان‌ترین گواه آن است که ما منفرد نبودیم. در واقع این حکومت وقت بود که منفرد شده بود. احزاب دمکراتیک مخالف ما بودند که منفرد بودند و آن‌ها هم اکنون هم منفرد هستند و برای همیشه از پرولتاپیا بریده‌اند."

"با ما از ضرورت ائتلاف سخن می‌گویند. فقط یک ائتلاف امکان پذیر است و آن ائتلاف با کارگران، سربازان و تهییدست‌ترین دهقانان است و افتخار تحقق بخشدین به این ائتلاف از آن حزب ما است. اما آویلوف کدام را در نظر دارد؟ ائتلاف با آن‌هایی که پشتیبان حکومت خائن بر می‌هین ما بودند؟ ائتلاف در تمام موارد عامل افزایش نیرو نیست. مثلاً آیا سازماندهی قیام ممکن می‌بود اگر در صفوف ما "دان" و "اوکستنیف" قرار داشتند؟ (شلیک خنده). او کستنیف نان کم می‌داد، اما آیا ائتلاف با آبورونتسی‌ها نان بیشتری خواهد داد؟ وقتی می‌بایست بین دهقانان و اوکستنیف که کمیته‌های ارضی را توقیف می‌کرد یکی را انتخاب نمود، ما دهقانان را بر می‌گزینیم. انقلاب ما یک انقلاب کلاسیک در صفحات تاریخ باقی خواهد ماند ..."

"ما را متهم می‌سازند که از سازش با دیگر احزاب دمکراتیک امتناع می‌ورزیم. ولی آیا ما در این امر گناه کاریم؟ یا شاید چنان که "کارهلهین" گمان می‌برد تقصیر با "سوتفاهم" است؟ نه، رفقا! هنگامی که در بحبوحه انقلاب، حزب ما که هنوز با دود باروت احاطه شده بود، می‌آید و می‌گوید: "این حاکمیت! آن را دست بگیرید!" و آن‌هایی که حکومت به آن‌ها عرضه شده است به صف دشمنان می‌پیوندند، این دیگر "سوتفاهم" نیست. این اعلام جنگ بی‌امان است، و این جنگ را ما اعلام نکردیم."

"آویلوف تهدید می‌کند که اگر ما "منفرد" بمانیم آن‌گاه مساعی ما برای دسترسی به صلح عقیم می‌ماند. تکرار می‌کنم که من نمی‌توانم بهم ائتلاف با اسکوبه‌لف و یا حتی تره‌شچنکو چگونه می‌تواند برای دست‌یابی به صلح به ما کمک کند. آویلوف سعی دارد که ما را از خطر صلح به حساب روسیه بترساند. در این باره من باید بگویم که اگر زمام اروپا هم‌چنان در دست بورژوازی امپریالیستی باقی‌بماند، در آن صورت روسیه انقلابی در هر حال به ناچار معدوم خواهد شد. از دو حال خارج نیست: یا انقلاب روسیه

جنش انقلابی را در اروپا بر می‌انگیزد، یا دول اروپایی انقلاب روسیه را خفه می‌کند." (لینین معتقد بود که پیروزی انقلاب با اتکاء به نیروی کارگران و دهقانان و طبقات تهیدست در یک کشور واحد امکان پذیر است. مترجم)

نمایندگان به شدت کف زند و احساس این که پیشاهمگان نبرد تمامی بشریت‌اند در آتش شوق می‌سوختند؛ و از این که نوعی تصمیم و قاطعیت آگاهانه و سخت تمام عملیات توده‌های قیام کننده را فراگرفت و برای همیشه باقی‌ماند.

ولی طرف مقابل دیگر به مبارزه دست زده بود. کامنیف به نماینده اتحادیه کارگران راه‌آهن اجازه سخن داد. او مردی بود چهارشانه با چهره‌ای خشن، که خصوصت آشتی ناپذیر خود را پنهان نمی‌داشت. اثر نطقش در جلسه هم‌چون انفجار بمب بود:

"من از طرف نیرومندترین سازمان در روسیه اجازه سخن خواسته‌ام و به شما اعلام می‌دارم: کمیته اجرائیه مرکزی اتحادیه کارکنان راه‌آهن سراسری روسیه به من مأموریت داده است که تصمیم اتحادیه را درباره مسئله تشکیل حکومت به اطلاع شما برسانم. کمیته مرکزی بی‌تردید از پشتیبانی بلشویک‌ها، در صورتی که آن‌ها هم‌چنان در حال خصوصت با تمام دمکراسی روسیه باقی بمانند، امتناع می‌ورزد."

همه‌مه و حشت‌انگیزی در تالار پیچید. ناطق ادامه داد:

"در سال ۱۹۰۵ و در روزهای کورنیلوف‌گری کارگران راه‌آهن خود را بهترین مدافعان انقلاب نشان دادند، ولی شما ما را به کنگره دعوت نکردید. (فریادها: شما را کمیته سابق دعوت نکرد.)

ناطق بدون اعتماء ادامه داد:

"ما این کنگره را قانونی نمی‌شماریم. پس از خروج منشویک‌ها و اسارها اکثریت لازم برای تشکیل جلسه باقی نمانده است ... اتحادیه ما از کمیته اجرائیه سابق پشتیبانی می‌کند و اعلام می‌دارد که کنگره فاقد حق انتخاب کمیته اجرائیه نوین است."

"حکمیت می‌باشد حاکمیتی سوسیالیستی و انقلابی و در برابر ارگان‌های معتبر تمام دمکراسی انقلابی مسئول باشد. مادام که چنین حاکمیتی ایجاد نشده است اتحادیه کارگران راه‌آهن از حمل و نقل دستجات ضدانقلابی به پتروگراد خودداری خواهد کرد و در عین حال به اعضای خود دستور خواهد داد که بدون تأیید اتحادیه هیچ دستوری را انجام ندهند. کمیته اجرائیه اتحادیه، تمام اداره راه‌آهن‌های روسیه را بدست خود می‌گیرد."

اواخر این نطق در میان طوفان شدید خشم عمومی تقریباً خفه شد. معذالک این ضربه سختی بود. برای بی‌بردن به تأثیر دردآور آن کافی بود به چهره درهم اعضای هیئت رئیسه نگریست. کامنیف با اختصار پاسخ داد که هیچ‌گونه تردیدی درباره اختیار قانونی کنگره مورد ندارد، زیرا قطع نظر از خروج منشویک‌ها و اسارها تعداد باقی‌مانده نمایندگان در جلسه حتی بیش از حد نصابی است که کمیته اجرائیه مرکزی سابق مقرر داشته است.

سپس شورای کمیسراهای خلق با اکثریت شکننده آراء انتخاب گردید. انتخاب کمیته اجرائیه و پارلمان جدید جمهوری روسیه بیش از یک ربع ساعت وقت نگرفت. تروتسکی نتیجه را اعلام داشت: یک‌صد عضو از جمله هفتاد نفر از بلشویک‌ها. اما درباره دهقانان و احزابی که کنگره را ترک گفته‌اند برای آنها کرسی‌های آزاد باقی گذاشته شده بود. "ما با خرسندي تمام احزاب و گروه‌هایی را که برنامه ما را قبول کنند، می‌پذیریم." و با این جمله تروتسکی گزارش را به پایان رسانید. بلاfacسله دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز به پایان خود رسید تا نمایندگان بتوانند سریعاً به اطراف و اکناف روسیه رهسپار شوند و جریان حوادث بزرگی را که رخ داده است به اطلاع مردم برسانند.

تقریباً ساعت هفت صبح بود که ما بليط فروش‌ها و رانندگان ترامواهایی را که در برابر اسمولنی ایستاده بودند از خواب بیدار کردیم. این ترامواها را اتحادیه کارگران تراموا برای رسانیدن نمایندگان به خانه‌های شان فرستاده بود. محیط درون ترامواها به اندازه

محیط کنگره در شب گذشته پر هیجان و شاداب نبود. چهرهای بسیار نگران می‌نمود. یحتمل آن‌ها بخود می‌گفتند: "خوب، حالا ما حاکم شدیم، اما چگونه خواهیم توانست خواستهای خود را پیش ببریم؟"
نزدیک خانه یک گشتی مسلح از افراد عادی ما را نگاه داشت و دقیقاً "مورد بازرگانی قرار داد. اعلامیه دوماً تأثیر خودش را می‌بخشید.

بانوی صاحب خانه، چون صدای ما را شنید، با شال ابریشمی گلی رنگی که به دوش خود انداخته بود، دوان دوان به استقبال ما

آمد:

"کمیته خانه طلب می‌کند که شما مردها کشیک بدھید."

"کشیک چه لزومی دارد؟"

"آخر باید زن‌ها و کودکان را حفظ کرد!"

"در مقابل کی؟"

"در مقابل دزدها و چپاول‌چیان!"

"پس اگر کسی از کمیته انقلابی نظامی بیاید و در جستجوی اسلحه برآید چی؟"

"بلی، آن‌ها همه خود را این طور می‌نامند. وانگهی، مگر فرقی دارد؟"

من رسماً اعلام داشتم که کنسول به تمام اتباع امریکا قدغن کرده است که در مناطقی که روشن‌فکران روسی زندگی می‌کنند

با خود اسلحه برندارند.

#####

فصل شش

کمیته نجات میهن و انقلاب

جمعه نهم نوامبر (بیست و هفتم اکتبر)

"نووچر کاسک: هشت نوامبر (بیست و شش اکتبر) با در نظر گرفتن اقدام بلوشیک‌ها به قصد واژگون ساختن حکومت موقت و تصرف قدرت حاکمه در پتروگراد و دیگر نواحی، حکومت نظامی که غصب قدرت حاکمه را توسط بلوشیک‌ها جنایت و امری به کلی غیرمجاز می‌شمرد، ضمن اتحاد فشرده با دیگر حکومت‌های نظامی کازاک، از حکومت موقت ائتلافی موجود کاملاً پشتیبانی می‌کند. نظر به وضع فوق العاده و قطع ارتباط با دولت مرکزی، حکومت نظامی موقتاً و تا احیاء قدرت حاکمه حکومت موقت و برقراری نظم مجدد در روسیه، از روز بیست و پنج اکتبر اختیارات کامل حاکمیت دولتی در منطقه "دون" را بر عهده می‌گیرد."

"رئیس حکومت نظامی کازاک: آتمان کاله‌دین"

فرمان نخست وزیر کرنسکی که در کاچینا امضاء شده است:

"اعلام می‌دارم که من نخست وزیر حکومت موقت و سرفرماندهی عالی تمام نیروهای مسلح جمهوری روسیه امروز در رأس جبهه نظامیان و فادار به میهن، وارد شده‌ام. به تمام واحدهای منطقه نظامی پتروگراد که بدون تعقل و از روی گمراهی به دارودسته خائنین به میهن و انقلاب پیوسته‌اند امر می‌دهم که بدون ساعتی درنگ که برای اجرای وظایف خود بازگشت کنند. این فرمان در تمام گروهان‌ها، اسواران‌ها و اسکادران‌ها خوانده شود."

"نخست وزیر حکومت موقت و سر فرماندهی عالی: آ. کرنسکی"

تلگرام کرنسکی به فرمانده جبهه شمال:

"کاچینا توسط نظامیان و فادار به دولت تصرف شده و بدون خونریزی اشغال شده است. گروههای ناویان کرونستان و سربازان هنگ‌های سه میونوف و ایسمائیلوف بی‌چون و چرا اسلحه خود را تسليم داشته به ارتشد دولتی پیوسته‌اند. به تمام ستون‌هایی که در راه هستند دستور می‌دهم که به سرعت پیشروی کنند. واحدهای نظامی از کمیته انقلابی فرمان عقب‌نشینی دریافت داشته‌اند ..."

کاچینا، که در حدود سی کیلومتر در جنوب باختری پتروگراد واقع است، شبانه به تصرف درآمده بود. واحدهای دو هنگ نامبرده (غیر از ناویان) که بدون فرمانده در آن حوالی پرسه می‌زدند واقعاً هم در محاصره کازاک‌ها افتاده و اسلحه خود را تسليم کرده بودند، اما به ارتشد نپیوسته بودند. در این گیرودار گروه انبوهی از سربازان در اسمولنی دچار بلا تکلیفی بودند و می‌خواستند وضع خود را روشن کنند. آن‌ها نمی‌دانستند کازاک‌ها تا این اندازه نزدیک‌اند. بعداً سعی داشتند با آن‌ها وارد مذاکره شوند.

درجبه انقلابی بطور مشهود سردرگمی حکم فرما بود. پادگان‌های شهرهای کوچک جنوب پتروگراد به دو و یا دقیق‌تر بگوییم به سه قسم تقسیم شده بودند و هر یک بین خودشان نزاع داشتند. فرماندهان عالی رتبه از زور کسی به طرف داری کرنسکی گرویده بودند. اکثریت سربازان هوادار شوراهای مابقی در عذاب تردید و تزلزل.

کمیته انقلابی نظامی معجل‌ا" سروان موراویف-افسر جاه طلب گارد را به فرماندهی دفاع از پتروگراد تعیین کرد- همان موراویف که در تابستان گذشته "گروهان مرگ" تشکیل داده بود و می‌گویند روزی به دولت اعلام کرد که "خیلی با بلوشیک‌ها تعارف می‌کنید. آن‌ها را بایست خرد و خاکشیر کرد." وی مردی بود دارای جنم نظامی که در برابر زور و جسارت سر فرود می‌آورد- شاید این سر فرود آوردن تماماً صادقانه بود.

اینک سی و شش ساعت بود که رابطه بلوشیک‌ها با استان‌های روسیه و با تمامی جهان خارج قطع بود. کارکنان راه‌آهن و تلگراف‌چی‌ها از مخابره و ارسال تلگراف‌های آن‌ها امتناع می‌کردند. کارمندان پست مکاتب آن‌ها را نمی‌پذیرفتند. فقط ایستگاه

رادیو دولتی واقع در "تزارسکویه سلو" هر نیم ساعت یک بار بولتن اخبار و اعلامیه آنها را در تمام نقاط کشور پخش می‌کرد. کمیسرهای کمیته انقلابی نظامی در مسابقه با کمیسرهای دومای شهری، در قطارها با شتاب تمام به اطراف و اکناف کشور می‌شناختند. در جبهه دو هوایپما شامل اوراق تهیجی پرواز می‌کردند.

ولی سریع‌تر از هر وسیله ارتباطی امواج قیام بود که به سرعت در روسیه گستردۀ می‌شد. شورای هلسينگفور قطع نامه‌ای دایر به پشتیبانی از انقلاب صادر کرد. در شهر کیف بلشویک‌ها زرادخانه و تلگراف‌خانه را به تصرف درآوردند، اما نمایندگان کنگره کازاک‌ها که در آن شهر جلسه تشکیل داده بودند، آنها را بیرون راندند. در کازان، کمیته انقلابی نظامی، افسران ستاد پادگان محل و کمیسر حکومت موقت را توقيف کرد. از "کراسنوبارسک" خبر رسید که شوراهای ارگان‌های اداره مختار شهری را تصرف کرده‌اند. در مسکو، که وضع در اثر اعتصاب چرم‌سازها از یکسو و خطر اخراج دسته جمعی کارگران از سوی دیگر، بغرنج شده بود، شوراهای با اکثریت شکننده آراء به پشتیبانی از اقدام بلشویک‌ها در پتروگراد رأی دادند. در اینجا دیگر کمیته انقلابی نظامی تشکیل شده و وارد عمل شده بود.

در همه جا جریان وقایع بدین نحو بود که سربازان صفحه (۱۰۴) و کارگران صنایع همگی از شوراهای پشتیبانی می‌کردند. افسران و یونکرها و بورژوازی کوچک - همانند نمایندگان بورژوازی یعنی کادتها و سویالیست‌های معتدل - در صفت حکومت موقت قرار داشتند. در همه شهرها کمیته‌های نجات میهن و انقلاب تشکیل شده و خود را برای جنگ داخلی آماده می‌کردند.

روسیه پهناور از هم می‌پاشید. این پویش از سال ۱۹۰۵ آغاز شده بود. انقلاب مارس (فوریه)، آن را تسریع کرد و در اوائل موج امیدواری مبهمی نسبت به نظام نوین گردید، ولی سرانجام کارش بدان منتهی شد که شکل‌های نظام کهنه را که از مدت‌ها پیش منحط شده بود، حفظ کرد. و اکنون دیگر بلشویک‌ها در طی یک شب تمامی این شکل را متلاشی کرده و مانند دود به هوا فرستاده بودند. روسیه کهنه برباد رفت. جامعه بی‌شک ذوب شد و تحت تأثیر حرارت‌های نخستین همچون ماده مذاب به جریان درآمد. از میان شعله‌های دریایی از آتش، موج نبرد طبقاتی پرتوان و بی‌امانی برخاست و همراه با آن هسته‌های نوسازی‌های نوینی که هنوز ترد و زودشکن بود، ولی به تدریج سخت و صلب می‌شد، به وجود می‌آمد.

در پتروگراد، در شانزده وزارت‌خانه که زیر رهبری دو وزارت‌خانه - کار و خواربار - قرار داشتند و حکومت سویالیستی متجانسی تشکیل داده بودند، کارمندان دست به اعتصاب زدند.

در این بامداد سرد و مرطوب به نظر می‌رسید که "مشتی بلشویک" چنان تنها مانده‌اند که دست‌شان از زمین و آسمان کوتاه است. دریایی از خصومت جوشان آنها را احاطه کرده بود. کمیته انقلابی نظامی، در تنگنا ضربات متقابلي وارد می‌آورد و با تمام نیرو از موجودیت خود دفاع می‌کرد. "جسارت، باز هم جسارت، همیشه جسارت!" ساعت پنج صبح گاردهای سرخ به چاپ‌خانه متعلق به اداره مختار شهر وارد شدند و هزاران نسخه پیام اعتراضی دوما را ضبط کردند. و "روزنامه اداره خودمختار شهر" ارگان رسمی دوما را بستند. تمام روزنامه‌های بورژوازی از ماشین‌های چاپ بیرون ریخته شد - از جمله روزنامه ارگان کمیته اجرائیه مرکزی سابق به نام "گولوس سولداداتا" (صدای سرباز) - تعطیل شد، ولی با تغییر عنوان و به نام "سولدادتسکی گولوس" (صدای سرباز) به تعداد صدهزار نسخه انتشار بافت و بذر خشم و نفرت پیرامون خویش پاشیدن گرفت.

"افرادی که شبانه ضربه خائنه خود را وارد ساختند، افرادی که روزنامه را بستند، نخواهند توانست مدت زیادی کشور را در تاریکی نگذارند. کشور از واقعیت آگاه خواهد شد و حق شما - آقایان بلشویک‌ها - را کف دستان خواهد گذاشت. همه ما این را خواهیم دید ..."

ساعت یک ما از خیابان "نوسکی" پایین می‌رفتیم. در برابر ما سراسر خیابان مملو از جمعیت بود. گاه‌گاه یک گاردسرخ و یا یک ناوی با تفنگ سرنیزه‌دار از آن‌جا می‌گذشت و به گیر جمعیت می‌افتداد و در حلقه تنگ فشار قریب به صد نفر مرد و زن دکان‌دار، دانشجو، کارمند و اداری قرار می‌گرفت. این‌ها همه مشت‌های خود را تکان می‌دادند، لعنت می‌فرستادند و تهدید می‌کردند. در روی پله‌ها پیشاهنگ‌ها و افسران نسخه‌های "سولدادتسکی گولوس" را پخش می‌کردند. کارگری با بازو بند سرخ و تپانچه در دست در میان ازدحام خصم‌مانه ایستاده بود، از شدت خشم بر خود می‌لرزید و می‌خواست که نسخه‌های روزنامه را به او تحویل دهند ...

به نظر من تاریخ هیچ گاه پدیده مشابهی بخود ندیده است. در یک طرف مشتی کارگر و سرباز مسلح که تجسم قیام پیروزمند بودند- سخت بی‌پناه و از طرف دیگر ازدحامی به شدت خشمگین مرکب از همان افرادی که ظهرها پیاده‌روهای خیابان پنجم را پر می‌کنند- جمعیتی که مسخره می‌کنند، لعنت می‌فرستند و فریاد می‌زنند: "خائنین، پرووکاتورها".

درها را دانشجویان و افسران حفظ می‌کردند- بازوبندهای سفیدی داشتند که با خط سرخ بر روی آن‌ها نوشته شده بود: "میلیس کمیت امنیت اجتماعی". نیم دوچین پیشاهنگ می‌آمدند و می‌رفتند. داخل بنا از مردم می‌جوشید. سروان گومبرگ از پله‌ها پایین آمد و گفت: "آن‌ها می‌خواهند دوما را منحل کنند. اکنون کمیسر بلشویک‌ها در دوما نشسته است ... وقتی ما بالا رفیم "ریازانف" را دیدیم که به سرعت دور می‌شود. او این‌جا آمده بود تا از دوما بخواهد شورای کمیسرهای خلق را به رسمیت بشناسد؛ و رئیس شهر با قاطعیت به او جواب رد داده بود.

در تمام بناهای دوما ازدحامی بزرگ از کارمندان، روش‌فکران، روزنامه‌نگاران خارجی، افسران فرانسوی و انگلیسی و غیره فریاد می‌زندند، هم‌همه می‌کردن و دست و سر و پا تکان می‌دادند. مهندس شهر با قیافه‌ای پیروزمند به آن‌ها اشاره می‌کرد و می‌گفت: "تمام سفارت‌خانه‌ها دوما را یگانه حکومت قانونی می‌شناسند، اما این بلشویک دزدان و غارت‌گرانی بیش نیستند و اساساً" کارشان ساخته شده است. موضوع بیش از چند ساعت طول نخواهد کشید. تمام روسیه با ما است."

در تالار "الکساندر روفسکی" جلسه وسیع و پر جمعیت "کمیته نجات" جریان داشت. فلیپوفسکی بر جلسه ریاست می‌کرد و در پشت کرسی خطابه باز همان اسکوبه‌لف سخن می‌راند. در میان صدای کف زدن‌ها، وی نام سازمان‌هایی را که تازه به "کمیته نجات" پیوسته بودند، بر می‌شمرد: کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی، کمیته اجرائیه مرکزی سابق، کمیته مرکزی ارتش، کمیته مرکزی ناوگان، منشویک‌های بین‌المللی، سوسيالیست‌های انقلابی، گروه نمایندگان جبهه از کنگره شوراهای کمیته‌های مرکزی منشویک‌ها و اس ارها و سوسيالیست‌های خلق، گروه "بدینسترو (وحدت) اتحادیه دهقانان، کوپراتیوها، زمستوها".....^{۱۰۵} ص کتاب اتحادیه اتحادیه‌ها، ویکزال (کمیته اجرائیه اتحادیه راه‌آهن‌های سراسری) اتحادیه بازرگانی- صنعتی ... وی می‌گفت:

"... حاکمیت شوراهای حاکمیت دمکراتی نیست، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه دیکتاتوری علیه پرولتاریا. هر کس زندگی شملهم از انقلاب بوده و هست، می‌باید اکنون همراه با ما بخاطر دفاع از انقلاب بپاخیزد ..."

"وظیفه روز نه فقط بی‌زیان ساختن عوام فریبیان غیرمسئول است، بلکه هم چنین مبارزه با ضد انقلاب می‌باشد ... اگر این شایعات صحیح است که در استان‌ها ژنرال‌هایی هستند که می‌خواهند از جریان وقایع بهره‌برداری کنند و با مقاصد ضدانقلابی به سوی پتروگراد روان گردند، این امر بار دیگر ثابت می‌کند که ما وظیفه داریم یک حکومت دمکراتیک پرتوان به وجود آورديم؛ و در غیر این صورت به دنبال هرج و مرج از چپ، هرج و مرچی از راست خواهد آمد. پادگان پتروگراد نمی‌تواند به هنگامی که در کوچه‌ها خریداران "گولوس سولدادا" و پسر بچه‌های فروشنده "را بوچایا گازتا" را توقیف می‌کنند، بی‌تفاوت باقی‌بماند. زمان انقلاب سپری شده

است ... بگذار هر کس که اعتقاد خود را به انقلاب از دست داده است کنار برود ... برای این که حاکمیت دمکراتیک واحدی احیاء شود لازم است مجدداً اعتبار انقلاب را بالا برد ... پس سوگند یاد کنیم، رفقا، که یا انقلاب نجات یابد و یا مانیز با آن از بین برویم." جلسه به پای خاست و این سخن در میان صدای رعدآسای کف زدنها گم شد. تمام چشمها می‌درخشیدند. در تالار یک نفر پرولتر دیده نمی‌شد ...

رشته سخن را "وابن شتاين" بدست گرفت:

"ما می‌بایست آرامش را حفظ کنیم، و تا زمانی که افکار عمومی مجده است گرد کمیته نجات حلقه نزدیک است از هر اقدامی خودداری کنیم. فقط آن‌گاه است که ما می‌توانیم به حمله دست بزنیم."

نماینده "ویکزال" اظهار داشت که سازمانی که وی را فرستاده است ابتکار ایجاد حکومت نوینی را به عهده می‌گیرد. هیئت نماینده آن برای مذاکرات مربوط به اسمولنی رهسپار شده است ... بحث پر حرارتی آغاز شد. آیا باید بلویک‌ها را در حکومت جدید راه داد؟ مارتوف عقیده داشت که باید آن‌ها را راه داد. او استدلال کرد که بالاخره بلویک‌ها حزب سیاسی بسیار مهمی هستند. اختلاف عقیده بروز کرد. جناح راست منشویک‌ها و اسارها و نیز سوسیالیست‌های خلقی، نماینده‌گان مؤسسات تعاونی و بورژوازی شدیداً مخالفت کردند ... یکی از ناطقین آن‌ها گفت:

"آن‌ها به روسیه خیانت کرده‌اند. آن‌ها جنگ داخلی را آغاز کرده‌اند و جبهه را در برابر آلمان‌ها شکسته‌اند. بلویک‌ها باید بی‌رحمانه قلع و قمع شوند ..."

اسکوبه‌لوف نظر داد که هم بلویک‌ها اخراج شوند و هم کادت‌ها.

ما با یک اس ارجوان به صحبت پرداختیم که در موقع خود همراه بلویک‌ها جلسه مشاوره دمکراتیک را ترک گفته بود. واقعه در آن شبی اتفاق افتاد که تسره‌تلی و دیگر سازشکاران سیاست ائتلافی را به دمکراسی روسیه تحمیل کردند. من از او پرسدم: "شما اینجا هستید؟"

آتشی از چشمانش شعله ور شد و فریاد زد: "بلی، من نیمه شب همراه رفقای حزبیم کنگره را ترک گفتم. من بیست سال زندگی خودم را برای این به خطر نینداختم که حالا زیر **دگنه** افراد جاهم از آن‌ها تعیت کنم. شیوه عمل آن‌ها غیرقابل تحمل است. ولی آن‌ها حساب دهقانان را نکرده‌اند ... وقتی دهقانان پا خیزند، پایان کار آن‌ها مسئله یک دقیقه خواهد بود."

"مگر دهقانان پا خواهند خاست؟ مگر فرمان راجع دهقانان ص ۱۰۶ کتاب مگر آن‌ها بیش از این چه می‌خواهند؟"

او با عصبانیت دیوانه‌واری فریاد زد: "آها! فرمان زمین! شما می‌دانید که این فرمان زمین چیست؟ این فرمان ما است. تمام و کمال برنامه اسارها است. حزب من پس از تحقیق دقیق مطالبات دهقانی این سیاست را طرح ریزی کرده است. این یک دزدی است!"

"خوب، اگر این سیاست مخصوص شما است، پس ایراد شما به چه چیز است؟ اگر خواست دهقانان چنین است، پس به چه مناسبت آن‌ها قیام کنند؟"

"چطور شما نمی‌فهمید؟ مگر برای شما روشن نیست که دهقانان فوراً خواهند فهمید که تمام این‌ها صاف و ساده یک فریب کاری است؟ آن‌ها خواهند فهمید که این غاصبین برنامه اساری ما را دزدیده‌اند."

من از او پرسیدم: "آیا راست است که "کاله‌دین" به سمت شمال حرکت می‌کند؟"

او سرش را به علامت تأیید تکان داد، دست‌هایش را از شدت رضامندی بهم مالید و گفت:

"کاملاً راست است. حالا شما می بینید که این بلشویک‌ها چه آشی پخته‌اند! آن‌ها ضد انقلاب را علیه ما به حرکت در آورده‌اند.

انقلاب معدوم شد!"

"ولی آیا شما از انقلاب دفاع خواهید کرد؟"

"البته، ما تا آخرین قطره خون خود از آن دفاع خواهیم کرد، ولی به هیچ‌وجه با بلشویک‌ها همکاری نخواهیم کرد."

"خوب، اگر "کاله‌دین" به پتروگراد برسد و بلشویک‌ها به دفاع از شهر برخیزند مگر شما به آن‌ها ملحق نخواهید شد؟"

"البته که خیر. ما نیز از شهر دفاع خواهیم کرد، ولی نه همراه بلشویک‌ها. "کاله‌دین" دشمن انقلاب است، ولی بلشویک‌ها نیز دشمن انقلاب‌اند."

"چه کسی را شما ترجیح می‌دهید؟ کاله‌دین را یا بلشویک‌ها را؟"

"صحبت بر سر این موضوع نیست. من به شما می‌گوییم انقلاب معدوم شده است و گناه آن بر گردن بلشویک‌ها است. ولی گوش کنید! چرا ما در این باره صحبت می‌کنیم؟ کرنسکی می‌آید... پس فردا ما دست به تعرض خواهیم زد... اسمولنی هم اکنون نمایندگانی فرستاده به ما پیشنهاد می‌کند که حکومت نوینی تشکیل دهیم. ولی حالا آن‌ها در چنگ ما هستند. آن‌ها مطلقاً ناتوانند... ما با آن‌ها همکاری نخواهیم کرد..."

صدای تیری از کوچه برخاست. ما به سوی پنجه شناقیم. گارد سرخ که در نتیجه حملات جمعیت بکلی از خود بدر شده بود تیری خالی کرده دست دختری را مجروح ساخته بود. ما دیدیم که چگونه مجروح را روی تخته روانی خواباندند در حالی که جمعیت پیرامون وی به هیجان آمده بود. فریادهای مجروح به گوش ما می‌رسید. ناگهان از گوشش خیابان میخائیلوفسکی زره‌پوشی هویدا شد. مسلسل‌هایش از سویی به سوی دیگر می‌چرخید. جمعیت بی‌درنگ پای به فرار نهاد. همان‌گونه که در موارد مشابه عمل می‌شود، افرادی روی زمین دراز کشیدند یا در جویبار کنار خیابان و پشت ستون‌های تلفن پناه برداشتند. زره‌پوش تا مقابل در دو ما پیش آمد. از برچک آن مردی خارج گردید و مطالبه کرد که نسخه‌های "سولداتسکی گولوس" را به او بدهند. پیشاهنگان به او خندیدند و به هشتی روان شدند. زره‌دار لاقیدانه به دور بنا چرخی زد و از "نوسکی" به سوی بالا روان شد. افرادی که در خیابان دراز کشیده بودند برخاستند و لباس‌های خود را تکان دادند...

در داخل، ولوله غیرقابل تصویری پیچید. هر کس با دسته‌ای از روزنامه "سولداتسکی گولوس" شتابان در جستجوی جایی برای پنهان کردن آن‌ها می‌دوید...

روزنامه‌نگاری به دو وارد اطاق شد. در دست کاغذی داشت. آن را در هوا تکان می‌داد و فریاد می‌زد: "اعلامیه کراسنوف". همه

به سویش دویدند: به چاپ بدهید، زودتر به چاپ بدهید و فوراً به سربازخانه‌ها بفرستید!"

"بنا به اراده سرفمندهی عالی، من به فرماندهی نیروهای متصرف کنار پتروگراد تعیین شده‌ام. هموطنان! سربازان! کازاک‌های شجاع "دون" کوبان" "زابایکال" "آمور" و "ینی‌سی"! شماها که به سوگند سربازی خویش و فادر مانده‌اید، شما که وفاداری به سوگند کازاکی را با اراده‌ای استوار و خلل ناپذیر حفظ کرده‌اید، من به شما خطاب می‌کنم و شما را فرا می‌خوانم که بروید و پتروگراد را از هرج و مرج و زورگویی و قحطی نجات بدهید و این لکه ننگ زائل نشدنی را، که مشتی بداندیش از مردمان جاهل با رهنمایی، اراده و پول امپراتور ویلهلم بر دامن روسیه زده‌اند، پاک کنید. حکومت موقت که در روزهای کبیر مارس بر پا داشتیم واژگون نشده است، بلکه از طریق اعمال قهر از بنای خود رانده شده و در کنار ارتش کبیر جبهه، که به وظیفه خود و فادر مانده است، گرد می‌آید. شورای اتحادیه نظامیان کازاک تمام سلحشوران کازاک را متحد ساخته و آن‌ها با روحیه شاداب کازاکی و با تکیه به اراده تمامی خلق روس سوگند یاد کرده‌اند که به خدمت میهن کمر بریندند، به همان گونه که اجداد ما در دوران اغتشاش و حشتناک سال ۱۹۱۲،

آن هنگام که مردان "دون" مسکو را از خطر سوئی‌ها و لهستانی‌ها و لتوانی‌ها و از اغتشاشات داخلی نجات دادند. (حکومت شما هنوز وجود دارد) جبهه رزمnde باکین و نفرت بیان نشدنی به دشمنان و خائنین می‌نگرد. غارت‌گری، کشتار، زورگویی آن‌ها، روش‌های خالص و خلص آلمانی آن‌ها نسبت به مغلوبین ولی تسلیم نشدگان، تمامی روسيه را از آن‌ها روی‌گردن ساخته است. هموطنان! سربازان! کازاک‌های شجاع پادگان پتروگراد! بی‌درنگ نمایندگان خود را به نزد من بفرستید تا من بتوانم بدامن چه کسی خائن به آزادی و میهن است و چه کسی نیست؛ مبادا تصادفاً "خون بی‌گناهی ریخته شود..."

"تقریباً" در همین حین شایعه‌ای پیچید که گاردهای سرخ بنا را محاصره کرده‌اند. افسری با بازویند سرخ وارد شد و سراغ رئیس شهر را گرفت. پس از چند دقیقه بازگشت. شرایدر سالخورده به سرعت از اطاق خود خارج شد و در حالی که رنگ می‌داد و رنگ می‌گرفت فریاد زد:

"جلسه فوق العاده دوما فوراً! جلسه‌ای که در تالار بزرگ جریان داشت بهم خورد. تمام اعضاء دوما به جلسه فوق العاده!

"چه خبر است؟"

"نمی‌دانم - می‌خواهند مارا توقيف کنند - می‌خواهند دوما را منحل کنند - تمام اعضاء دوما را دم در توقيف می‌کنند." چنین بود تفسیرهایی که با نگرانی بیان می‌شد.

در تالار "نیکلایوسکی" حتی جای ایستادن نبود" رئیس شهر اعلام داشت که نظامیان دم تمام درها استقرار یافته‌اند و اجازه نمی‌دهند که کسی وارد یا خارج گردد. کمیسر تهدید می‌کند - تهدید به توقيف و انحلال دوما. نطق‌های شدید اللحنی نه تنها از پشت کرسی خطابه، بلکه از میان جمعیت پاشیده می‌شد: اداره مختار شهر را که آزادانه انتخاب شده هیچ قدرتی نمی‌تواند منحل سازد شخص رئیس شهر و تمامی اعضاء دوما مصونیت دارند. آن‌ها هیچ‌گاه زورگویان و پرووکاتورها و عمال آلمان را نخواهند شناخت. مارا تهدید به انحلال می‌کنند؟ بگذار بیایند - آن‌ها تنها از روی نعش ما به این تالار خواهند آمد؛ و ما در اینجا با همان شایستگی سناتورهای روم باستان در انتظار ورود "واندال‌ها" هستیم ...

قرار: وقایع فوراً تلگرافی به اطلاع دوماهای شهر وزمستوها در سراسر روسيه بررسد.

قرار: نه رئیس شهر و نه صدر دوما نمی‌توانند هیچ‌گونه رابطه‌ای با نمایندگان کمیته انقلابی نظامی و یا باصطلاح شورای کمیسرهای خلق بگیرند.

قرار: بی‌درنگ طی پیامی اهالی پتروگراد برای دفاع از اداره مختار شهری منتخب خویش فراخوانده شوند.

قرار: جلسه دوما بلا انقطاع اعلام می‌شود...

در حال یکی از اعضاء دوما وارد تالار شد و به جلسه اطلاع داد که وی به اسمولنی تلفن کرده و کمیته انقلابی نظامی اعلام داشته که درباره محاصره دوما فرامینی صادر نکرده است و نظامیان برچیده خواهند شد.

هنگامی که ما از پله‌ها پایین می‌رفیم "ریازانوف" بسیار ملتهد و شتابان وارد هشتی شد. من پرسیدم: شما قصد دارید دوما را منحل سازید؟" وی پاسخ داد:

"نه خیر، نه خیر! - عجب داستانی است! لابد سوءتفاهمی رخ داده است، من صبح امروز به رئیس شهر اعلام کردم که هیچ‌کس دست به ترکیب دوما نخواهد زد...

در خیابان "نوسکی" به هنگام فرا رسیدن غروب گروهی سواره نظام در ستون دو نفری تفگ بردوش اسب می‌تاختند. آن‌ها ایستادند. جمعیت آن‌ها را محاصره کرد و به سؤال بست. پیرمردی فربه با سیگاری میان دندان‌ها از آن‌ها پرسید:

"شما کیستید؟ از کجا می‌آید؟"

"از ارتش دوازدهم. از جبهه. ما آمده‌ایم از شوراها در برابر بورژوازی لعنتی دفاع کنیم."

فریادهای خشمگین برخاست:

"آها! ژاندارم‌های بشویکی! کازاک‌های بشویکی!"

افسر کوچک اندامی که کتی چرمی در برداشت و از پلکان رو به پایین می‌دوید، بیخ گوش من گفت:
"پادگان مردد است. این آغاز پایان کار بشویک‌ها است. می‌خواهید ببینید. چگونه روحیه عوض می‌شود؟ برویم." وی تقریباً در حال دویدن خیابان "نوسکی" را در پیش گرفت و ما به دنبال او.

"این کدام هنگ است؟"

"هنگ زرهی."

درواقع هم وضع جداً بعنجه می‌شد. زرهی‌ها کلید اوضاع را در دست خود گرفته بودند. آن‌ها از هر کس طرف‌داری می‌کردند او می‌توانست برشهر مسلط شود. "کمیسرهایی از کمیته نجات و از دوما به منظور مذاکره به نزد آن‌ها اعزام شده بودند و آن‌ها می‌تینگی تشکیل داده بودند که می‌بایست مسئله را حل کنند."

"چه تصمیمی باید گرفت؟ به طرف‌داری از چه کسی باید جنگید؟"

"نه خیر! به این جور کارها نمی‌توان دست زد! آن‌ها هیچ‌گاه علیه بشویک‌ها نخواهند جنگید. حداکثر آن‌ها تصمیم خواهند گرفت که بی‌طرف بمانند - اما بعد وقتی یونکرها و کازاک‌ها ..."

دروازه مانژ عظیم و سرپوشیده می‌خاییلوفسکی با دهان سیاه خود خمیازه می‌کشید. دو سرباز نگهبان خواستند ما را متوقف سازند، ولی ما به سرعت از کنار آن‌ها رد شدیم بدون این که به فریادهای اعتراض آن‌ها اعتنا کنیم. مانژ با نور ضعیف یگانه فانوسی که از سقف آویزان بود روشن می‌شد و در تیرگی مبهم، ستون‌های بلند چهار گوش و دریچه‌ها از آن روشنایی می‌گرفتند. در پیرامون، اشباح غول‌آسای اتومبیل‌های زره‌پوش به نظر می‌رسید. یکی از آن‌ها در وسط بنا و درست در زیر فانوس ایستاده بود. به گرد آن دو هزار سرباز با اونیفورم‌های خاکستری - قهوه‌ای اجتماع کرده و در فضای عظیم آن بنای پرابهت تقریباً گم بودند. یک عدد ده نفری در روی زره‌پوش دیده می‌شدند - افسران صدر کمیته سربازی و سخن‌رانان. یک نظامی در بالای برج مرکزی زره‌پوش سخن می‌راند - او خانزونوف صدر کنگره واحدهای زرهی روسیه بود که در تابستان قبل تشکیل یافته بود؛ اندامی ترکه و خوش‌تراش داشت، کتی چرمین دربر و سردوشی‌های ستوانی بردوش؛ خوش بیان بود و به نحوی قانع کننده به طرف‌داری از بی‌طرفی سخن می‌راند. او می‌گفت:

"برای مرد روس امری است وحشتاک که برادران خود - روس‌ها - را بکشد. بین سربازانی که دوش به دوش یکدیگر علیه تزار برخاستند و دوش به دوش هم دشمن خارجی را در جنگ زده‌اند - جنگ‌هایی که تاریخ ثبت خواهد کرد - نمی‌بایست جنگ داخلی در گیرد. ما سربازان را چه کار به این مشتی زباله احزاب سیاسی. من نمی‌خواهم به شما بگویم که دولت موقت حکومتی دمکراتیک بوده است. ما ائتلاف با بورژوازی را نمی‌خواهیم، نه نمی‌خواهیم. ولی ما به حکومت متحده دمکراتی احتیاج داریم. در غیر این صورت روسیه فنا می‌شود. و در صورتی که چنین حکومتی به روی کار بیاید، آنگاه دیگر جنگ داخلی و برادرکشی ضرورت خواهد داشت."

سخنانش بسیار قانع کننده به نظر می‌رسید. صدای کف‌زدن‌ها و فریادهای تأیید بلند شد و در بنای عظیم پیچید. سربازی رنگ پریده و ملتهب بر روی برج زره‌پوش قرار گرفت. او فریاد برآورد:

"رفقا! من از جبهه رومانی آمده‌ام تا مصرانه به شما بگویم که انقاد صلح ضرورت دارد- صلح بی‌درنگ. هر آن‌کس که به ما صلح بدهد ما به دنبال او خواهیم رفت، اعم از این که بشویک‌ها باشند و یا حکومت نوینی. به ما صلح بدھید! دیگر نمی‌توانیم بجنگیم. ما نمی‌توانیم بجنگیم- نه با آلمان‌ها و نه با روس‌ها." این‌ها را گفت و به پایین جست.

از توده انبوه مستمعین همه‌مه مبهمی برخاست. این همه‌مه آن‌گاه که ناطق بعدی، یک مشویک آبورونتسی کوشید بگوید جنگ می‌باشد تا پیروزی متفقین ادامه یابد، به چیزی شیه ابراز خشم بدل گردید. صدای قاطع به رویش فریاد زد. شما مانند کرنسکی حرف می‌زنید!"

سپس نماینده دوماً به نقط پرداخت. او به سربازان توصیه کرد که بی‌طرف بمانند. به سخنانش با نوعی بی‌اعتمادی گوش دادند- بیخ گوش هم پچ‌پچ کردند، با این احساس که او خودی نیست. برای من هیچ‌گاه اتفاق نیفتد که افرادی را بینیم که با چنین سماجتی سعی دارند بفهمند و تصمیم بگیرند- بلکلی ساكت استاده بودند- با توجهی رنج دهنده و بی‌نهایت متهر کز به سخنان ناطق گوش می‌دادند، در حالی که ابروان آن‌ها از شدت فشار فکری گره خورده بود و بر پیشانی‌ها عرق می‌نشست. آن‌ها پهلوانانی بودند با چشمان بی‌گاه کودکان و با قیافه‌های سربازان حمامی.

اکنون بشویکی از سربازان این واحد سخن می‌گوید: بیانش سراسر خشم آلود و سرشار از کین بود. گو این که اظهارات او با روحیه مستمعین توافق نداشت، اما حاضرین به سخنان او با احساس همدردی کمتری نسبت به دیگران گوش نمی‌دادند. در این لحظه آن‌ها همگی از گردونه محدود اندیشه روزانه عادی خویش خارج شده بودند و اکنون آن‌ها می‌باشد درباره روسیه، درباره سویسیسم، درباره سراسر جهان فکر کنند- چنان که گفتی زندگی و مرگ انقلاب با زره‌پوش‌های آن‌ها بستگی یافته است.

در میان سکوت سنگین، ناطقین یکی پس از دیگری سخن می‌گفتند. فریادهای خشمگین جای فریادهای تأیید را می‌گرفت: آیا باید برای رزم به پای خواست یا نه؟ دوباره خانثونوف خوش سیما و خوش‌بیان به سخن پرداخت. ولی هرقدرت هم او درباره صلح سخن گوید مگر خودش افسر آبورونتسی نیست؟ کارگری از واصلی اوستروفسکی رشته سخن را بدست گرفت. او را با این جمله استقبال کردند:

"پس شما کارگران چکار می‌کنید؟ به ما صلح می‌دهید؟" در نزدیکی ما چند نفری که بیشتر آن‌ها افسر بودند گرد آمده بودند. آن‌ها با هیاهوی تمام طرف‌داران بی‌طرفی را تأیید می‌کردند، باهم فریاد می‌زدند: "خانثونوف، خانثونوف!" برای ناطقین بشویک سوت می‌کشیدند.

ناگهان بین کمیته‌ای‌ها و افسرانی که روی زره‌پوش قرار داشتند بحث پرحرارتی درگرفت. آن‌ها با هیجان سر و دست خود را تکان می‌دادند و به نظر می‌رسید که نمی‌توانند به هیچ‌گونه موافقی برستند. جمعیت متوجه این مجادله گردید و همه‌مه آغاز کرد و به هیجان آمد؛ می‌خواست بداند موضوع چیست. سربازی که افسران او را نگاه داشته بودند خود را رهانید، دست خود را بالا برد و فریاد زد:

"رفقا! رفیق کریلنکو این‌جا است، و می‌خواهد صحبت کند."

فریادهای تأیید و کف زدن‌ها، صدای سوت و هو: "خواهش می‌کنیم! بفرمایید!" "مرد باد!" در میان همه‌مه و غریوها فریادهای غیرقابل توصیف، کمیسر خلقی امور نظامی در حالی که از اطراف او را به جلو می‌راندند و بلند می‌کردند، خود را به زره‌پوش رسانید و بروی آن قرار گرفت. دقیقه‌ای ساكت استاد، سپس به روی رادیاتور رفت و لبخند زنان به اطراف نگریست- چهارشانه، با پاهای کوتاه، در لباس نظامی بدون سردوشی، با سر برته.

افسرانی که نزدیک من ایستاده بودند به شدت جیغ می‌کشیدند: "خانثونوف، خانثونوف بیاید! برو گمشو! دهانت را بیند، مرده باد خائن!" جمعیت می‌جوشید و می‌غیرید. ناگهان جنبشی در گرفت. یک گروه ده پانزده نفری سرباز ابرو سیاه هم‌چون بهمن به سوی ما آمدند؛ با فشار از بین جمعیت راه می‌گشودند: "چه کسی اینجا جلسه را بهم می‌زند؟ چه کسی اینجا سروصدرا راه اندخته است؟ افسران پراکنده شدند و دیگر گرد نیامدند. کریلنکو با صدایی که از شدت خستگی دورگه شده بود، سخن آغاز کرد:

"رفقای سرباز! من چنان که باید نمی‌توانم صحبت کنم. خواهش می‌کنم مرا بخشد. چهار شبانه روز تمام است نخواهدام. لازم نیست به شما بگویم من سربازم. لازم نیست به شما بگویم من صلح می‌خواهم. ولی باید این را به شما بگویم: حزب بلشویک- همان حزبی که شما و تمام دیگر رفقای شجاع شما که برای همیشه یوغ حکومت خون‌خوار بورژوازی را به دور افکنده‌اند و به وی در انجام انقلاب کارگری و سربازی کمک کرده‌اند- این حزب وعده داده است که به تمام خلق‌های جهان صلح پیشنهاد کند. امروز دیگر این وعده اجراء شده است (کف‌زدن‌های رعدآسا). به شما تلقین می‌کنند که بی‌طرف بمانید. بی‌طرف باقی بمانید در لحظه‌ای که یونکرها و واحدهای ضربتی که هیچ‌گاه با بی‌طرفی آشنا نبوده‌اند برروی شما در کوچه‌ها تیر خالی می‌کنند و کرنسکی و یا کسی دیگر از این باند را به پتروگراد می‌خوانند. "کاله‌دین" از: "دون" به تعرض پرداخته است. کرنسکی از جبهه پیش می‌آید. کورنیلوف تکین‌ها را شورانده و می‌خواهد ماجراهی اوت را تکرار کند. منشویک‌ها و اسارها از ما می‌خواهند که به جنگ داخلی راه ندهیم، ولی آخر چه چیز جز جنگ داخلی به خود آن‌ها امکان داد که در رأس حاکمیت قرار گیرند؟- همان جنگ داخلی که از ماه ژوئیه آغاز شده است و در طی این جنگ آن‌ها دائماً در صف بورژوازی قرار گرفته‌اند چنان که هنوز هم قرار دارند. من چگونه می‌توانم شما را اقتاع کنم هرگاه شما دیگر تصمیم خود را گرفته باشید. موضوع بکلی روشن است. در یک سو کرنسکی، کاله‌دین، کورنیلوف، منشویک‌ها، اسارها، کادتها، دوماهای شهری، هیئت افسری. آن‌ها به ما می‌گویند که نیاشان بسیار خوب است. در سوی دیگر کارگران، سربازان، ناویان، دهقانان فقیر. حکومت در دست شما است. شما بر اوضاع مسلط می‌باشید. روسیه بزرگ متعلق به شما است. آیا شما آن را پس خواهید زد؟"

کریلنکو از شدت خستگی خود را به زحمت روی پانگاه می‌داشت. ولی هرقدر بیشتر صحبت می‌کرد همان‌قدر در صدایش صداقت عمیقی که در پشت این سخنان قرار داشت آشکارتر می‌شد. وقتی نقطش را پایان داد تلوتلو خورد و کم مانده بود به زمین بی‌افتد. صدها دست او را نگاه می‌داشتند. مانثر مرتفع و تیره رنگ از غرش کف‌زدن‌ها و فریادهای پر هیجان می‌لرزید.

.....ص ۱۱۱ کتاب

"هنگ زرهی نمایند گان خود را از کمیته انقلابی نظامی فرا می‌خواند و خود را در جنگ داخلی که در گرفته بی‌طرف اعلام می‌دارد." پیشنهاد شد هر کس طرف‌دار قطعنامه است به سمت راست و هر کس مخالف است به سمت چپ برود. ابتدا یک لحظه تردید هم‌چون حالت انتظار مشاهده شد، ولی سپس جمعیت سریع و سریع‌تر به سمت چپ تغییر مکان داد. صدها سرباز قوی هیکل در حالی که گل کف زمین مانثر را، که به زحمت روشنایی می‌گرفت، با پاهای خود لگد می‌کردند و به یکدیگر فشار می‌آوردند به حرکت درآمدند. فقط در حدود پنجاه نفری از آن‌هادر حول و حوش ما باقی ماندند. آن‌ها با سماحت طرف‌دار قطعنامه بودند و آن‌گاه که زیر سقف مرتفع فریادهای ظفر غریدن گرفت آن‌ها برگشته و به سرعت از بنا خارج گردیدند- بسیاری از آن‌ها از انقلاب کناره گرفتند.

بخاطر بسپارید که نظیر این نبرد در هر سربازخانه، در تمام شهرها، در تمام مناطق، در سراسر جبهه، در پهنه تمام روسیه جریان داشت. در نظر خود مجسم کنید این کریلنکوهای بی‌خواب را که در هر هنگ ییدار بودند، از مکانی به مکان دیگر می‌شناختند، اقتاع

می کردند، بحث می کردند، تهدید می کردند؛ سپس بیاد داشته باشید که عین همین اوضاع در تمام اینیه، تمام اتحادیه‌های کارگری کارخانه‌ها، در تمام دهات، در همه ناواهای جنگی روسیه که در مناطق دور پراکنده بودند، جریان داشت. بیندیشید که صدها هزار مردم روسیه در تمامی پهنه روسیه عظیم ناطقین را با چشمان خود می بلعیدند؛ مجسم کنید همه این کارگران، دهقانان، سربازان و ناویان را که با زحمت می کوشیدند بفهمند و تصمیم بگیرند و پس از دقت اندیشمندانه رنج آور، با چنین اتحاد بی سابقه‌ای تصمیم می گرفتند. چنین بود انقلاب روسیه!

#####

در آن جا در اسمولنی شوراهای کمیسرهای خلق چرت نمی‌زد. دیگر اکنون نخستین فرمان زیر ماشنهای چاپ بود و می‌بایست در همان شب در هزاران نسخه در کوچه‌های شهر منتشر گردد و به وسیله راه‌آهن در سراسر کشور تا جنوب و شرق ارسال شود؛ "شوراهای کمیسرهای خلق که توسط کنگره نمایندگان کارگران، و سربازان سراسر روسیه با شرکت نمایندگان دهقانان برگزیده شده است به نام دولت جمهوری مقرر می‌دارد:

"۱- انتخابات مجلس مؤسسان می‌بایست در موعد مقرر - دوازده نوامبر - انجام گیرد.

"۲- تمام کمیسیون‌های انتخاباتی، ادارات خودمختار محلی، شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و سازمان‌های سربازان در جبهه می‌بایست تمام مساعی خود را برای تأمین انجام انتخابات آزاد و صحیح مجلس مؤسسان در موعد مقرر مصروف بدارند."

"به نام دولت جمهوری روسیه"

"صدر شوراهای کمیسرهای خلق - ولادیمیر اویانوف لنین"

در بنای دومای شهری همه چیز می‌جوشید و می‌غیرید. هنگامی که ما وارد تالار شدیم یکی از اعضای شورای جمهوری سخن می‌راند. او اظهار می‌داشت که شورا خود را منحل نمی‌داند، بلکه تنها موقتاً "تا پیدا کردن بنای نوینی امکان ادامه کار از او سلب شده است. کمیته ریشنده سفیدان شورا در هیئت کامل خود چنین قرار داد که به "کمیته نجات" ملحق گردد. این آخرین آثار حیات شورای جمهوری روسیه در تاریخ بود.

سپس نمایندگان بتولی معمول سخن راندند: از طرف وزارت خانه‌ها، از طرف ویکزال، از طرف اتحادیه کارمندان پست و تلگراف.... آن‌ها برای اعلام می‌داشتند که تصمیم راسخ ص. کتاب ۱۱۲ ، افسانه پر زرق و برقی درباره دلاوری خودش و رفقایش و هم‌چنین درباره رفتار بیشترمانه گاردهای سرخ حکایت کرد. جلسه بی‌تر دید هر یک از کلمات او را باور می‌داشت. یک نفر گزارش مندرجه در روزنامه "نارود" (خلق) متعلق به اسارها را قرائت کرد که در آن به تفصیل درباره تخریب و تاراج کاخ زمستانی و این که خسارت واردہ بالغ بر پانصد میلیون روبل می‌باشد سخن رفته بود.

گاه‌گاه پیک‌های ارتباطی سر می‌رسیدند و اخباری را که تلفنی دریافت داشته بودند گزارش می‌دادند: بشویک‌ها چهارتن از وزیران سویالیست را از زندان آزاد ساخته‌اند. کریلنکو به دژ پتروپاولوفسک رسپار شده و به دریاسالار "وردرهوسکی" گفته است که وزیر دریاداری فرار کرده و او، یعنی کریلنکو، از جانب شورای کمیسرهای خلق مأموریت یافته که از دریاسالار تقاضا کند بخاطر نجات روسیه اداره وزارت خانه را بدست گیرد، و ناوی سالخورد موقوف کرده است. کرنسکی به سوی شمال کاچینا تعرض می‌کند و پادگان‌های بشویکی از برابر او عقب می‌نشینند. اسمولنی فرمان نوینی صادر کرده است دایر به تحدید اختیارات دومای شهری در عرصه خواربار.

خبر اخیر به مثابه یک گستاخی تلقی گردید و موجب انفجار خشمی فوق العاده شد. او- لنین - غاصب است و زورگو که کمیسرهایش گاراز شهری را متصرف شده‌اند، به اینارهای شهر هجوم برده‌اند، در امور مربوط به کمیته تدارک و توزیع خواربار

مداخله کرده‌اند، به خود جرأت داده است حدود اختیارات برای اداره خودمختار و آزاد و مستقل شهری تعیین کند! یکی از اعضای دوما در حالی که مشت‌های گره کرده خود را تکان می‌داد پیشنهاد کرد چنان‌چه بشویک‌ها به خود جرأت مداخله در امور کمیته تدارکات را بدنه حمل و نقل خواربار بکلی متوقف گردد ... نماینده دیگری از کمیته مخصوص تدارکات اطلاع داد که وضع خواربار بسیار دشوار است و تقاضا کرد کمیسرهایی برای تسريع حمل و نقل اعزام گردد.

"دوننکو" با اعتماد زیادی به گفته خود اظهار داشت که پادگان متزلزل است و هنگ سمیونوفسکی دیگر تصمیم گرفته است از تمام دستورهای حزب اس ار تبعیت کند. ناوی‌های کشتی‌های مین‌انداز که در "نوا" قرار دارند، بی‌درنگ هفت تن از اعضای کمیته برای ادامه کار تبلیغات تعیین شدند ...

آن‌گاه رئیس سالخورده شهر پشت میز خطابه قرار گرفت: "رقا! هموطنان! هم‌اکنون من اطلاع یافتم که تمام زندانیان پتروپاولوفسک در معرض بزرگ‌ترین خطرها قرار دارند. زندان‌بانان بشویک چهارده نفر از یونکرها آموزشگاه پاولوفسکی را مادرزاد برهمه کرده و شکنجه داده‌اند. یکی از آن‌ها دیوانه شده است. زندان‌بانان تهدید کرده‌اند که وزیران را بدون محاکمه به قتل خواهند رسانید. فریادهای خشم و نفرت بلند و باز هم بلندتر شد. زنی کوتاه و چهارشانه در لباس خاکستری اجازه سخن خواست. او "وراسلوتسکایا" انقلابی سابقه‌دار، عضو دوما و از بشویک‌ها بود:

"این دروغ است! پرووکاسیون است! صدای خشک فلزی اش بی‌اعتنای سیل اهانت‌ها بلندتر شد: "دولت کارگری- دهقانی، که حکم اعدام را ملغی ساخته نمی‌تواند چنین اعمال را مجاز بداند. ما می‌طلیم این خبر بی‌درنگ مورد تحقیق قرار گیرد. اگر در آن کوچک‌ترین ذره‌ای هم از حقیقت باشد، دولت مجدانه‌ترین تدابیر را اتخاذ خواهد کرد."

همان لحظه کمیسیون خاصی مرکب از نماینده‌گان تمام احزاب به ریاست رئیس شهر تعیین شد. کمیسیون به دژ پتروپاولوفسک رسپار گردید. ما به دنبال کمیسیون روانه شدیم و در همان موقع دوما کمیسیون دیگری برای ملاقات با کرنسکی انتخاب کرد. کمیسیون اخیر می‌بایست سعی کند که به هنگام ورود کرنسکی به شهر از خونریزی جلوگیری به عمل آورد.

دیگر شب به نیمه رسیده بود که ما خود را آهسته از کنار نگهبانان دروازه پتروپاولوفسک گذراندیم و وارد حیاط عظیمی شدیم که به زحمت با چند چراغ الکتریکی روشن شده بود. از کنار کلیسا‌یی گذشتیم که در زیر سایه برج نوک تیز طایی آن و ساعت‌هایش که هنوز هم هر ظهر آهنگ "خدانگهدار تزار باد" را پخش می‌کند، قبور امپراطوران روس قرار دارد. اطراف خالی بود. اکثر پنجره‌ها چراغ نداشت. گاه و بی‌گاه ما با هیکل تنومندی برخورد می‌کردیم که آرام در تاریکی می‌گذشت و به پرسش‌های ما جواب متداول "نمی‌دانم" را می‌داد. طرف چپ شبح کوتاه و تیره قلعه تروبتسکوی نمایان بود - همان گورستان انسان‌های زنده به گور که در زمان رژیم تزاری در درون آن رزمندگان فداکار بی‌حد و حساب یا مردند و یا دیوانه شدند. دولت موقت در روزهای مارس در این‌جا وزیران تزار را زندانی کرد و اکنون بشویک‌ها وزیران دولت موقت را آن‌جا نشاندند.

یک ناوی با خوشرویی ما را به پاسگاهی که در خانه کوچکی نزدیک ضراب خانه قرار داشت راهنمایی کرد. در اطاق گرم مملو از دود به دور سماوری که قلقل کنان می‌جوشید، دوازده تن گارد سرخ، ناوی و سرباز بازنشسته بودند. آن‌ها بسیار صمیمانه ما را استقبال کردند و به ما چای تعارف کردند. سرنگهبان نبود. او به همراه کمیسیون خراب‌کاران دومایی رفته بود که مدعی بودند یونکرها شکنجه شده‌اند. سربازان و ناویان این داستان را مضحک تلقی کردند. در کنج اطاق مرد کوتاه اندامی با سر طاس نشسته بود که قبا و پوستین فاخری در برداشت. سبیل‌هایش را می‌جوید و همچون جانوری که به تنگنا افتاده باشد از زیر چشم نگاه می‌کرد. او را تازه توقیف کرده بودند. یکی از سربازان با بی‌عنایی نگاهی به او کرد و گفت "این یک وزیر یا چیزی از همین قبیل است". مردک گویی این سخنان را نشانید. آشکار بود که سخت ترسیده است، گو این که کسی نسبت به او ابراز خصوصی نمی‌کرد.

من به او نزدیک شدم و به زبان فرانسه با او به گفتگو بردام. او از روی تکلف و تعارف تعظیمی کرد و به من پاسخ داد: "من گراف تولستوی. سر در نمی‌آورم که چرا مرا توقيف کرده‌اند. من آرام از روی پل تروئیتسکی به متزلم می‌رفتم که دو نفر از این آ... آ... آقایان مرا توقيف کردند. من کمیسر دولت موقت در ستاد کل بوده‌ام، ولی به هیچ‌وجه وزیر نبوده‌ام..."

یکی از ناویان گفت: "ولش کنید برود، از او باکی نیست..."

سربازی که توقيفی را آورده بود پاسخ داد: "نه، باید از سر نگهبان بپرسم."

ناوی خندید: "سر نگهبان؟ پس ما برای چه انقلاب کردیم؟ مگر نه برای این که دیگر گوش به حرف افسرها ندهیم؟"

ستوانی از هنگ پاولوفسکی چگونگی آغاز قیام را برای ما حکایت کرد:

"شب ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) هنگ ما در ستاد کل مأمور نگهبانی بود. من با چند نفر از رفقایم در نگهبانخانه بودیم.

ایوان پاولویچ و یک رفیق دیگری که نامش را فراموش کرده‌ام پشت پرده‌های پنجره در اطاقی که ستاد جلسه داشت خود را پنهان کردند و چیزهای بسیار مهمی شنیدند. مثلاً آن‌ها شنیدند که فرمان داده می‌شد همان شب یونکرهای کاچینا به پتروگراد گسیل شوند و نیز فرمان داده می‌شد که کازاک‌ها برای صبح آن شب آماده شوند تا وارد عمل گردند... و این که تمام نقاط شهر می‌بایست تا سپیده دم اشغال گردد. سپس آنها تصمیم داشتند پل‌ها را برچینند. اما آن‌گاه که گفتند اسمولنی را باید محاصره کرد دیگر ایوان پاولویچ طاقت نیاورد. در این هنگام خیلی‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و بدین سبب او توانست از اطاق آهسته خارج شود و خود را به اتاق نگهبانی برساند. ولی رفیق او به استراق سمع ادامه داد. من دیگر شک می‌بردم که آنجا دارد توطه‌ای سرهم بندی می‌شود. هر آن اتومبیل‌هایی با افسران ستاد می‌آمدند. همه وزیران آن‌جا بودند. ایوان پاولویچ هر آن‌چه را که شنیده بود به من باز گفت. از نیمه شب دو ساعت و نیم گذشته بود. دبیر کمیته هنگ نیز با ما بود، ما همه چیز را به او گفتیم واز او پرسیدیم چه باید کرد. او به ما پاسخ داد که تمام آیندگان و روندگان را باید توقيف کرد. ما همین کار را کردیم. ساعتی گذشت و ما چند تن افسر و دو وزیر را گرفته بودیم و آن‌ها را یک‌راست به اسمولنی فرستادیم. ولی کمیته انقلابی نظامی هنوز آماده نبود، نمی‌دانست چه باید کرد. تمام راه را دویدیم تا به آن‌ها فهماندیم که جنگ دیگر شروع شده است. به نظرم از یک ساعت کمتر نگذشت، ماتنها ساعت پنج توانستیم به ستاد باز گردیم. اما تا این زمان دیگر تقریباً تمام توقيف شدگان متفرق شده بودند. با این‌همه ما عده‌ای را گرفتیم و دیگر تمام پادگان در راه بود... یکی از گارد سرخ‌ها از جزیره واسیلوسکی به تفصیل تمام حکایت کرد که روز بزرگ قیام در ناحیه او چگونه برگزار شده است. او لبخندزنان گفت:

ماهیچ "حتی یک مسلسل هم" نداشتیم و از اسمولنی هم نمی‌توانستیم مسلسل بدهست بیاوریم. رفیق زالکین، که عضو اوپراوا (بوروی مرکری) دومای محلی بود" ناگهان بیادش آمد که در اطاق جلسه بورو یک مسلسل وجود دارد که اصلاً از آلمان‌ها به غنیمت گرفته شده است. بنابراین او و من به اتفاق یک رفیق دیگر به آن‌جا رفتیم. آن‌جا منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی جلسه داشتند. خوب، ما در را باز کردیم و همان‌طور که آن‌ها کنار میز نشسته بودند پیش رفتیم. عده آن‌ها دوازده نفر بود در مقابل عده سه نفری ما. وقتی ما را دیدند سکوت کردند و فقط به ما خیره شدند. ما اطاق را تا آخر پیمودیم. مسلسل را پیاده کردیم. رفیق زالکین یک قطعه را برداشت و من قطعه دیگر را- آنها را روی دوشمان گذاشتیم و بیرون آمدیم. حتی یک نفرشان هم به ما حرفی نزد!

یک ناوی پرسید: "می‌دانید قصر زمستانی چطور تصرف شد؟

"در حدود ساعت یازده ما فهمیدیم که در سمت "نوا" دیگر خبری از یونکرهای نیست. از در به درون ریختیم و یک نفر یک نفر یا در گروه‌های کوچک از پله‌ها یکی یکی بالا رفیم. وقتی به بالای پله‌ها رسیدیم یونکرهای ما را متوقف ساختند و تفنگ‌های ما را

گرفتند. با وجود این رفاقتی ما همین طور می‌آمدند تا کم کم عده ما از آن‌ها بیشتر شد. آن وقت نوبه ما بود که تفنگ‌های یونکرها را "بگیریم..."

در همین لحظه سر نگهبان وارد شد – استواری جوان و خندان، بازویش پیچیده و به گردن بسته، حلقه‌های ناشی از بی‌خوابی در زیر چشمانش. چشم او قبل از همه به یک زندانی افتاد که در صدد برآمد به او توضیحاتی بدهد. اما او به میان حرف زندانی دوید و گفت:

"آه، بله، شما جزو کمیته‌ای بودید که بعد از ظهر چهارشنبه از تسلیم شدن خودداری کردید. به هر حال، هموطن، ما را با شما کاری نیست. معدرت می‌خواهم." و سپس در را باز کرد و با دست به گراف‌تولستوی اشاره کرد که می‌تواند از آنجا برود. چند تن از حاضرین جلسه، خاصه گارد سرخ‌ها شروع به غرولند و اعتراض کردند و ناوی نامبرده پیروزمندانه به آن‌ها گفت: "بفرمایید! به شما عرض نکردم؟"

وainک دو سرباز می‌خواستند با سرنگهبان صحبت کنند. آن‌ها از طرف پادگان به سمت کمیته اعتراض انتخاب شده بودند. آن‌ها گفتند که به زندانی‌ها عیناً همان غذایی داده می‌شود که به افراد پادگان، در حالی که غذا به اندازه‌ای وجود ندارد که شکم‌ها را سیر کند. "چرا باید از ضدانقلابی‌ها به این خوبی پذیرایی شود؟"

سرنگهبان جواب داد: "رقا! ما انقلابی هستیم نه راهزن" و آن‌گاه رو به من کرد. ما توضیح دادیم که شایع شده یونکرها مورد شکنجه قرار می‌گیرند و زندگی وزیران در خطر است، و پرسیدم آیا می‌شود با زندانی‌ها ملاقات کنیم بطوری که بتوانیم به دنیا نشان بدیم...؟"

سرباز جوان با عصانیت جواب داد:

"نه، من دیگر نمی‌خواهم مزاحم زندانی‌ها بشوم. من همین الان مجبور بودم آن‌ها را از خواب بیدار کنم، آن‌ها حتم داشتند که ما می‌خواهیم قتل عامشان کنیم... اکثر یونکرها مرخص شده‌اند، بقیه هم فردا آزاد خواهند شد."

این را گفت و شتابان از آنجا دور شد.

"اگر این طور است، پس اجازه بدهید با کمیسیون دوماً ملاقات کنیم!"

سرنگهبان که برای خود چایی می‌ریخت سری فرود آورد وبا بی‌قیدی گفت: "آن‌ها هنوز هم در تالار هستند."

و در حقیقت هم آن‌ها آن‌جا بودند در بیرون در. در میان نور ضعیف چراغ نفتی به دور شهردار حلقه زده بودند و با هیجان صحبت می‌کردند. من گفتم:

"آقای شهردار! ما خبرنگاران آمریکایی هستیم. آیا شما لطفاً رسماً نتیجه تحقیقات خودرا در اختیار ما خواهید گذاشت؟"

چهره موقر و متین خودرا به سوی ما برگردانید و با صدایی آرام گفت:

"این شایعات به هیچ وجه حقیقت ندارد. اگر از حادثه‌ای که موقع انتقال وزراء به این‌جا رخ داد بگذریم، از هر جهت وضع آن‌ها رعایت می‌شود. درباره یونکرها - هیچکس کوچک‌ترین آسیبی ندیده است."

درست نوسکی در تیرگی شهر نیمه شب ستونی پایان ناپذیر از سربازان با سکوت و آرامش در حرکت بودند - برای جنگیدن با کرنسکی می‌رفتند. در پس کوچه‌های تاریک اتومبیل‌ها بدون چراغ می‌آمدند و می‌گذشتند. در "فونتانکا" شماره شش - ستاد شورای نمایندگان دهقانان و در آپارتمان‌های خصوصی عمارت بزرگی در نوسکی و در کاخ مدرسه مهندسی فعالیت‌های نهانی جریان داشت. دوماً غرق در روشنایی بود...

و در داخل اسمولنی کمیته انقلابی نظامی کار می‌کرد و هم‌چون ماشین دیناموی اشباع از برق، اخگر به اطراف می‌پراکند.

فصل هفتم

جبهه انقلابی

شنبه دهم نوامبر (بیست و هشت اکتبر).

"هموطنان! کمیته انقلابی نظامی اعلام می‌دارد که هیچ گونه عملی را که ناقص نظم انقلابی باشد تحمل نخواهد کرد. دزدی، غارت، تجاوز و یا کوشش برای تاراج و کشتار به سختی مجازات خواهد شد. کمیته، به پیروی از نمونه کمون پاریس، تمام غارت‌گران و موجدین هرج و مرج را بی امان معدوم خواهد کرد."

در شهر آرامش حکم فرما بود. نه هرج و مرجی، نه دزدی و تاراجی و نه حتی دعوای مستانه. شب هنگام در کوچه‌های ساکت گشته‌های مسلح پرسه می‌زدند و در سر هر چهار راه سربازان و گارددهای سرخ به گرد کومه‌های آتش، خندان و آواز خوانان، پاس می‌دادند. در روز گروههای بزرگی از مردم در پیاده روها جمع می‌شدند و به مباحثات دائمی که بین دانشجویان و سربازان، بین بازرگانان و کارگران، جریان داشت گوش می‌دادند.

افراد در کوچه‌ها و خیابان‌ها یکدیگر را متوقف می‌ساختند:

"آیا کازاک‌ها خواهند آمد؟"

"نه ..."

"خبرهای تازه؟"

"هیچ نمی‌دانم. کرنسکی کجا است؟"

"می‌گویند فقط در هشت ورستی پتروگراد. راست است که بلشویک‌ها با "آورورا" فرار کرده‌اند؟"

"می‌گویند ..."

بر روی تمام دیوارها اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها و فرمان‌ها چسبانده شده، ولی روزنامه کم است ... بر روی پلاکات عظیمی بیانیه خشم آلود کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه دیده می‌شود: "... آن‌ها (بلشویک‌ها) به خود اجازه داده‌اند که بگویند گویا بر شورای نمایندگان و دهقانان تکیه دارند. بدون این که هیچ اختیاری داشته باشند به نام شورای نمایندگان دهقانان سخن می‌گویند. بگذار تمام روسیه زحمت کش بداند که این دروغ است و تمام دهقانان زحمت کش و کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه هر گونه شرکت دهقانان متشکل را در این اعمال زور تبهکارانه بر اراده همه زحمت کشان، با نفرت تکذیب می‌کند ..."

یک بیانیه از طرف شعبه نظامی حزب سوسیالیست‌های انقلابی - اس ار:

"تلاش مذبوحانه بلشویک‌ها در آستانه شکست است؛ پادگان دچار تفرقه و افسردگی است؛ وزارت خانه‌ها کار نمی‌کنند؛ نان دارد تمام می‌شود؛ تمام فراکسیون‌ها غیر از مشتبه ماگریمالیست کنگره را ترک گفته‌اند؛ حزب بلشویک منفرد گشته است ... پیشنهاد می‌کنیم به گرد کمیته نجات میهن و انقلاب متحد گردید ... و آماده باشید تا در لحظه لازم به دعوت کمیته مرکزی به مقابله فعال دست زنید .."

شورای جمهوری موارد رنجش خود را در بیانیه زیر بر می‌شمرد:

"شورای موقت جمهوری روسیه در برابر فشار سرنیزه مجبور شد روز بیست و پنجم اکتبر متفرق گردد و کار خود را موقتاً تعطیل کند. غاصبان حکومت با سخنان "آزادی و سوسیالیسم" که در دهان دارند به زورگویی و خودسری مشغول‌اند. آن‌ها اعضای حکومت موقت و از جمله وزرای سوسیالیست را دست گیر کرده و در دوستاق خانه‌های تزاری زندانی ساخته‌اند. آن‌ها روزنامه‌ها را تعطیل و

چاپ خانه‌ها را تصرف کرده‌اند... چنین حکومتی باید دشمن خلق و انقلاب شناخته شود و می‌بایست علیه آن به مبارزه برخاست، می‌بایست آن را واژگون ساخت ... شورای موقت جمهوری تا تجدید کار خود، هموطنان جمهوری روسیه را فرامی‌خواند که به دور کمیته‌های محلی نجات میهن و انقلاب، که زمینه سقوط حکومت بلشویک‌ها و احیاء دولت را سازمان می‌دهند که تا تشکیل مجلس مؤسسان قادر به هدایت کشور باشد، گردآیند."

دیتلونارودا (امر خلق) می‌نوشت:

"انقلاب قیام تمام مردم است ... چه کسی "دومین انقلاب" آقایان لنین و تروتسکی و نظایر آن‌ها را قبول دارد؟ - گروه کوچکی از کارگران، سربازان و ناویان فریب خورده - و دیگر هیچ کس ... و روزنامه "نارودنوه‌اسلوو" (سخن خلق) - ارگان سوسیالیست‌های خلقی: "دولت کارگری و دهقانی؟ - خیال‌بافی! این دولت را هیچ کس، نه در روسیه، نه نزد متفقین، نه حتی در کشورهای دشمن به رسمیت نمی‌شناسند! ..." مطبوعات بورژوازی موقعتاً ناپدید شده‌اند.

"پراودا" درباره نخستین جلسه کمیته اجرائیه مرکزی نوین - پارلمان جمهوری روسیه - گزارشی درج کرد: "میلیوتین" کمیسر ملی کشاورزی متذکر شد که کمیته اجرائیه دهقانی روز سیزدهم دسامبر را برای گشایش کنگره دهقانی سراسر روسیه تعیین کرده است. او گفت: "ولی ما نمی‌توانیم منتظر بمانیم. برای ما لازم است که از پشتیبانی دهقانان برخوردار گردیم. من پیشنهاد می‌کنم که کنگره دهقانی را گرد آوریم و بی‌درنگ ... اس اراهای چپ این پیشنهاد را پذیرفتد. معجلًا خطابی به دهقانان تهیه شد و کمیسیونی مركب از پنج نفر برای اجرای طرح انتخاب گردید.

جزئیات قانون نوین تقسیم اراضی و مسئله نظارت کارگری بر تولید تا ارائه گزارش از جانب کمیسیون کارشناسان به تعویق افتاد. طرح سه فرمان استماع و تصویب شد:

نخست طرح پیشنهادی لنین درباره "وضع عمومی مطبوعات" که طبق آن می‌بایست تمام روزنامه‌هایی که به مقاومت دعوت می‌کنند و یا از حکومت نوین سرپیچی کرده به اعمال تبهکارانه تحریک می‌کنند و یا عمدًا" واقعیت‌ها را تحریف می‌کنند تعطیل شوند. دوم فرمان امehاL اجاره‌بهای منازل مسکونی و سوم فرمان تشکیل میلیتis کارگری. و نیز امریه‌های چندی صادر شد که یکی از آن‌ها به دومای شهر اختیار می‌داد خانه‌ها و بناهای خالی مصادره کند؛ دیگری به امر تسهیل تخلیه تمام واگن‌های باری در نقاط انتهایی خطوط راه‌آهن اختصاص داشت تا حمل مایحتاج اولیه تسریع گردد و قطارهایی که بی‌اندازه مورد لزومند آزاد شوند ... پس از دو ساعت کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان تلگرام زیر را به سراسر روسیه مخبره کرد:

"کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه اعلام می‌دارد که چون انتخابات مجلس مؤسسان، که اکنون یگانه راه نجات دهقانان و کشور می‌باشد، در پیش است، لذا کمافی سابق دور شدن نیروهای محلی را در لحظه کنونی زیان‌انگیز و خطرناک می‌داند. دعوت کنگره را برای سی ام دسامبر تأیید می‌کنیم."

در دوما جنب و جوش بی‌سابقه‌ای حکم فرما بود. افسرانی می‌آمدند و می‌رفتند. رئیس شهر با رهبران کمیته نجات مشاوره می‌کرد. یک عضو شهرداری با نسخه‌ای از بیانیه کرنسکی دوان دوان وارد می‌شد. صدها نسخه از این بیانیه از هواپیمایی که در ارتفاع کم روی "نوسکی" پرواز کرده بود، پخش شده بود. در این بیانیه تمام کسانی که سر از اطاعت پیچیده بودند به انتقام وحشتتاکی تهدید می‌شدند و به سربازان دستور داده می‌شد اسلحه را بر زمین گذارده و بی‌درنگ در میدان "مارس" گردآیند.

به من گفتند نخست وزیر هم اکنون "تزارسکویه سه لو" را تصرف کرده و در فاصله فقط پنج مایلی بطر و گراد قرار دارد. او فردا چند ساعت دیگر وارد شهر خواهد شد. قوای شوروی که با کازاک‌ها تماس گرفته‌اند به صفت دولت موقت پیوسته‌اند. چرنوف این وسط‌ها می‌چرخد و سعی دارد واحدهای نظامی بی‌طرف را به نیرویی مبدل سازد که بتواند جنگ داخلی را متوقف گردد.

بنا به گفته رجال دوما نشین، در شهر هنگ‌های پادگان، بلشویک‌ها را ترک می‌کنند. اسمولنی هم اکنون رها شده است. تمام دستگاه دولتی اعتصاب کرده است. کارمندان بانک دولتی از ادامه کار تحت رهبری کمیسرهای اسمولنی سر باز زده و از تحويل پول بدانان امتناع ورزیده‌اند. تمام بانک‌های خصوصی بسته شده است. وزارت خانه‌ها در حال اعتصابند. کمیته‌ای از دوما به تمام اطاق‌های باز رگانی مراجعه می‌کند و برای صندوق کمک به اعتصابیون پول جمع می‌آورد.

تروتسکی به وزارت امور خارجه رفت و به کارمندان دستور داد فرمان صلح را به زبان‌های خارجی ترجمه کنند. شش صد نفر کارمند استعفا نامه خود را جلو او پرتاپ کردند ... شلیانپیکوف کمیسر کار به کارکنان وزارت خانه خود فرمان که در ظرف بیست و چهار ساعت به سر کار خود باز گردند و آن‌ها را تهدید کرد که در غیر این صورت اخراج خواهند شد. فقط در بانان به حرف او گوش دادند ... یک دسته از شعب کمیته ویژه تدارکات کار را متوقف ساختند تا از بلشویک‌ها تعیت نکرده باشند ... تلفن چی‌ها علیرغم وعده سخاوتمندانه افزایش حقوق و بهبود شرایط کار از خدمت به مؤسسات شوروی امتناع ورزیدند ... حزب سوسیالیست‌های انقلابی (اس‌ار) مقرر داشت که تمام اعضاء خود را، که در کنگره شوراهای مانده‌اند و یا در قیام شرکت کرده بودند، اخراج کنند ...

خبر استان‌ها: موگیلیوف علیه بلشویک‌ها برخاست. در کیف کازاک‌ها شوراهای را تارومار کردند و تمام رهبران شورشی را توقيف کردند. شورا و پادگان سی‌هزار نفری "لوگا" قطع نامه‌هایی در وفاداری به دولت موقت تصویب کردند و تمام روسیه را فراخواندند تا به آن‌ها ملحق شود. "کاله‌دین" تمام شوراهای اتحادیه‌های حرفه‌ای حوزه "دون" را متفرق ساخت. ارتش وی به سوی شمال به حرکت درآمده است.

نمایندگان کارگران راه آهن اعلام داشت: "دیروز ما تلگرافی به سراسر روسیه مخابره کردیم و خواستیم بی‌درنگ جنگ بین احزاب سیاسی قطع گردد و یک دولت ائتلافی سوسیالیستی تشکیل شود و الا همین فردا شب اعلام اعتصاب خواهیم کرد ... بامداد مشاوره تمام فراکسیون‌ها برای مذاکره در این مسئله تشکیل می‌شود. به نظر می‌رسد که بلشویک‌ها در پی سازش هستند ..."

یک مهندس شهرداری قوی هیکل و سرخ گونه با خنده گفت: "به شرطی که تا آن موقع زنده بمانند."

به هنگامی که وارد اسمولنی شدیم آن را فقط خالی نیافتم بلکه پرهیجان و پرکارتر از هر موقع دیگر شدیدم. انبوهی از کارگران و سربازان وارد می‌شدند و خارج می‌گردیدند. همه جا پاسداری تقویت شده بود. در اینجا با خبرنگاران روزنامه‌های بورژوازی و سوسیالیست‌های "معتدل" برخورد کردیم. خبرنگار "ولیانارودا" (اراده خلق) فریاد می‌زد:

ما را بیرون کردن! بونچ برویه و بیچ به دفتر مطبوعات آمد و به ما دستور داد که خارج شویم. او گفت ما جاسوس هستیم." آن‌گاه همه یک‌صدا فریاد برآوردن:

"اهانت است! زورگویی است! ما آزادی مطبوعات می‌خواهیم."

در راه رو میزهای درازی قرار گرفته بود که بر روی آن‌ها بسته‌های شعارها، پیام‌ها و فرمان‌های کمیته انقلابی نظامی انبوه شده بود. سربازان و کارگران این بسته‌ها را می‌کشیدند و در اتومبیل‌ها قرار می‌دادند. یکی از این پیام‌ها چنین آغاز می‌شد:

به چوبه رسایی!

"در این لحظه غم انگیز که خلق زحمت کش روسيه از سر می گذراند، منشویک های سازش کار و اس ارهای راست به طبقه کارگر خیانت کرده اند. آنها در صفحه کورنیلوف، کرنسکی و ساوینکوف قرار گرفتند ... آنها فرامین کرنسکی خائن را چاپ می کنند و در شهر با اشاعه یاوه ترین شایعه ها درباره پیروزی موهوم این مرتد هول و هراس می براکنند ... هموطنان! این شایعات ابلهانه را باور نکنید! آن نیرویی که بتواند بر قیام خلق پیروز گردد وجود ندارد. کرنسکی و دوستانش بزودی به مجازاتی که شایسته آنند خواهند رسید ... ما آنها را به چوبه رسوایی خواهیم بست. ما آنها را هدف نفرت تمام آن کارگران، سربازان، ملوانان و دهقانانی قرار خواهیم داد که اینها می خواهند با زنجیر دیرینه مقید نگاهشان دارند. و آنها هیچ گاه نخواهند توانست داغ خشم و نفرت خلق را از جیبن خود بزدایند. شرم و رسوایی بر خائینین به خلق!"

کمیته انقلابی نظامی در یک بنای وسیع تری به اتاق شماره هفده طبقه فوقانی انتقال یافت. در کنار درهای آن گاردھای سرخ پاس می دادند. در درون اتاق فضای تنگی با نرده جدا شده و پر بود از اشخاص خوش سر و لباس که ظاهری موقر و متین از خود نشان می دادند ولی در باطن از خشم می جوشیدند. اینان بوورژواهایی بودند که می خواستند جواز اتمبیل و یا جواز خروج از شهر بگیرند. بین آنان عده زیادی خارجی بودند ... نوبه کشیک با "بیل شاتوف" و "پطرز" اعضای کمیته بود. آنها کار را کنار گذارده برای ما بولتن آخرین اخبار را قرائت کردند:

"هنگ شماره یک صدو هفتاد و نه پشتیبانی یک پارچه خود را وعده داده است. پنج هزار نفر باربران بندری کارخانه کشتی سازی پوتیلوف دولت جدید را تبریک می گویند. کمیته مرکزی اتحادیه های کارگری و حرفه ای به کمیته انقلابی نظامی با شعب شادباش می گوید. پادگان و اسکادران در "رهوال" کمیته انقلابی نظامی انتخاب کرده و نیرو اعزام داشته اند. شهرهای "پسکوف" و "مینسک" توسط کمیته انقلابی نظامی اداره می شود. شادباش از طرف شوراهای تزاریتسین، رستوف کناردن، پیتاتیگورسک، سواستوپول ... لشکر فلاند و کمیته های جدید الاتخاب ارتش های پنجم و دوازدهم پیشنهاد می کنند که در اختیار حکومت جدید قرار بگیرند ... اخبار مسکو نامشخص است. نظامیان کمیته انقلابی نظامی مهم ترین نقاط استراتژیک شهر را اشغال کرده اند. دو گروهان محافظت کرملین به شوراهای پیوسته اند، ولی زرادخانه در دست سرهنگ ریابتفس و یونکرها یش باقی مانده است. کمیته انقلابی نظامی از وی برای کارگران اسلحه خواسته و ریابتفس تا صبح امروز مذاکره را با کمیته ادامه داده، ولی بامدادان ناگهان به کمیته اتمام حجت فرستاده و خواستار تسلیم سربازان شوروی و انحلال کمیته شده است. جنگ آغاز گردیده است ... در پتروگراد ستاد مجموعاً از کمیسرهای اسمولنی تبعیت کرده است. مرکز ناوگان از اطاعت سرباز زده ولی توسط دینکو و گروهان ناوگان کرونیتات اشغال شده است. مرکز ناوگان جدیدی تشکیل یافته که مورد پشتیبانی ناو های جبهه های بالتیک و دریای سیاه قرار گرفته است ..."

اما در خلال تمام این اعتمادها احساس ملالت آوری راه گشوده بود. گویی در فضای نگرانی معلق بود. کازاک های کرنسکی دیگر نزدیک شده بودند. آنها توپ خانه به همراه داشتند. اسکرپینیک دیر کمیته ها مؤکدا" به من می گفت که یک سپاه تمام به همراه کرنسکی است و با لحن قاطع می افزود: "آنها ما را زنده نخواهند گرفت ..." چهره وی از فرط بی خوابی شبانه زرد شده بود. پتروفسکی با حال خسته زیر لب خندید: "شاید فردا بخوایم ... و برای مدت درازی بخوایم ..." لوزوفسکی لاغر اندام و ریش خرمایی گفت: "ما چه شانسی در پیروزی داریم؟ ما تنها هستیم؛ یک عده غیر مشکل در مقابل سربازان تعلیم دیده!"

در جنوب و جنوب غربی پتروگراد شوراهای از برابر کرنسکی فرار می کردند و پادگان های کاچینا، پاولوفسکی و تزارسکویه سه لو منشعب شده بودند. نیمی از سربازان می خواستند بی طرف بمانند و بقیه بدون افسرها، با بی نظمی به سوی پایتخت حرکت کرده بودند.

در تالار بولتن زیرین آویخته بود:

"از کراسنیه سهلو - بیست و هشت اکتبر - ساعت شش صبح."

"به تمام آدرس‌های ناشتاورخ، کلاوکوسف، ناج و وسف، همه‌جا، به همه، و به همه اطلاع داده شود:

"کرنسکی وزیر سابق به همه آدرس‌ها و به همه کس تلگرام دروغینی مخابره کرده حاکی از این که سپاهیان انقلابی پتروگراد داوطلبانه اسلحه خود را تسليم داشته و به نظامیان دولت سابق - دولت خیانت کار - پیوسته‌اند و این که سپاهیان از کمیته انقلابی نظامی امریه‌ای دریافت داشته‌اند که عقب‌نشینی کنند. سپاهیان خلق آزاد، نه عقب‌نشینی می‌کنند و نه تسليم می‌شوند. سپاهیان از این جهت کاچینا را ترک گفته‌اند که بین آنان و برادران کازاک فریب خورده‌شان خونزیزی نشود، و نیز برای این که در خارج شهر موضع مساعدتری بگیرند و موضع آن‌ها تا بدان حد استوار است که اگر کرنسکی و هم‌دستانش نیروی خود را به برابر هم بکنند، هیچ‌گونه جای نگرانی نیست. روحیه سپاهیان عالی است. در پتروگراد آرامش برقرار است."

"امضاء - فرمانده دفاع شهر پتروگراد و ناحیه پتروگراد"

"سرهنگ موراویوف"

هنگامی که ما از کمیته انقلابی خارج می‌شدیم آن‌تونوف با چهره رنگ پریده و مرده‌گونی وارد اطاق شد. در دستش کاغذی بود. گفت: "این را پخش کنید!":

"به تمام شوراهای ناحیه‌ای نمایندگان کارگران کارخانه"

"فرمان"

"باندهای کورنیلوفی - کرنسکی راه‌های پایتخت را تهدید می‌کنند. تمام دستورات لازم برای سرکوب بی‌امان سُوقصد ضد انقلابی علیه خلق و پیروزی‌هایش صادر شده است."

"ارتش و گارد سرخ انقلابی به پشتیبانی بی‌درنگ کارگران نیازمندند."

"به شوراهای ناحیه‌ای و کمیته‌های کارخانه‌ای فرمان می‌دهیم:

"۱- تعداد هرچه بیشتر کارگر برای حفر سنگر، ایجاد باریگاد و موانع سیم‌خاردار اعزام بدارند."

"۲- هرجا که برای این کار تعطیل کارخانه لازم آید فوراً اجرا کنند."

"۳- تمام سیم‌های خاردار و یا ساده موجود و نیز تمام وسایل لازم برای حفر سنگرها و ایجاد باریگادها را جمع‌آوری کنند. همه کسانی که اسلحه دارند آن را نزد خود نگاه دارند."

"۴- تمام اسلحه‌های بدرد خور را با خود بردارند."

"۵- حداعلای انصباط دقیق را رعایت کنند و برای پشتیبانی از ارتش انقلاب با تمام وسایل آماده باشند.

"صدر شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد"

"کمیسر خلق - لوتروتسکی"

"صدر کمیته انقلابی نظامی سرفمندی ناحیه منطقه"

"نیکلای پادوویسکی"

آن‌گاه که ما از اسمولنی خارج شده در خیابان تیره و تاریک قرار گرفتیم از همه جا صدای سوت کارخانه‌ها، خروشان عصبی و اشباع از نگرانی طنین افکن بود. مردم زحمت کش، مردان و زنان، به تعداد ده‌ها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند. کارخانه‌های حومه شهر سوت زنان جمعیت ژنده‌پوش خود را بیرون می‌ریختند. پتروگراد سرخ در خطر است:ص ۱۲۱ کتاب

بودند از کوچه‌های کثیف به سوی جنوب و جنوب غربی به سمت دروازه مسکو روان بودند. هیچ گاه شهر یک چنین سیل عظیم انسانی ندیده بود که خودبخود به حرکت آید. انسان‌ها سردرگم، گروهان‌های سربازان، توب‌ها، کامیون‌ها، گاری‌ها، همچون رودخانه‌ای جاری بودند. پرولتاریای انقلابی می‌رفت تا با سینه خود از پایتخت جمهوری کارگران و دهقانان دفاع کند.

در جلو در اسمولنی اتومبیلی ایستاده بود. مردی لاغر که چشمان سرخ شده‌اش از پشت شیشه‌های ضخیم عینک بزرگ‌تر از آن چه بود می‌نمود، به اتومبیل تکیه داده، دست‌های خود را در جیب پالتو نخنماهی فرو برده بود. وی چند کلمه‌ای به زحمت بر زبان جاری ساخت. همان‌جا یک ناوی ریشو و تنومندی که چشمانی روشن و جوان داشت با نگرانی به جلو و به عقب قدم می‌زد و در حین حرکت با پریشان حالی با تپانچه بزرگی از پولاد سیاه‌رنگ بازی می‌کرد. یکی از این دو مرد آتنوف و دیگری دینکو بود. چند سرباز در کاربستن دوچرخه نوع نظامی به بدنه اتومبیل بودند. راننده به سختی اعتراض می‌کرد. او می‌گفت که دوچرخه‌ها لعاب اتومبیل را خراش می‌دهند. البته او خودش بشویک بود، و اتومبیل نیز از یک بورژوا مصادره شده بود. روی این دوچرخه‌ها امربران نظامی سوار می‌شدند. مع‌الوصف غرور حرفه‌ای رانندگی اش جریحه‌دار شده بود ... و دوچرخه‌ها در کنار اسمولنی بجا ماندند. این کمیسرهای توده‌ای امور نظامی و دریایی برای بازرسی به جبهه جنگ، در هر کجا که بود، عزیمت می‌کردند. "آیا ممکن نیست ما هم با آن‌ها برویم؟" – "البته نه، اتومبیل پنج جا بیشتر ندارد. دو جا برای کمیسرها، دو جا برای امربرها و یک جا برای راننده." با وجود این یک آشنا روس من، که نام تروسیشکا را به او می‌دهیم، با کمال خونسردی در اتومبیل نشست و هر قدر از او خواهش کردند جای خود را ترک نکرد.

من هیچ دلیلی ندارم داستانی را که تروسیشکا درباره این مسافرت حکایت کرد باور نکنم. در خیابان سوووروف بود که یکی از مسافران به یاد غذا افتاد. بازرسی جبهه ممکن بود سه چهار روز به طول انجامد و تهیه خواربار در آن ایام کار ساده‌ای نبود. اتومبیل را متوقف ساختند. چه کسی پول دارد؟ کمیسر نظامی تمام جیب‌های خود را پشت و رو کرد- در آن‌ها یک کوپک هم یافت نشد. معلوم شد کمیسر امور دریایی نیز مفلس است. راننده نیز پول نداشت. تروسیشکا آذوقه خرید.

چون اتومبیل به خیابان نوسکی پیچید لاستیک آن ترکید.

آتنوف پرسید: "چه باید کرد؟"

دینکو تپانچه خود را به حرکت درآورد و پیشنهاد کرد: "اتومبیل دیگری مصادره می‌کنیم."

آتنوف وسط خیابان قرار گرفت و با حرکت دست اتومبیلی را که پشت فرمان آن سربازی نشسته بود متوقف ساخت.

آتنوف گفت: "من این اتومبیل را لازم دارم."

سرباز در پاسخ گفت: "نخواهم داد."

"شما می‌دانید من کیستم؟" – آتنوف ورقه‌ای را نشان داد حاکی از آن که وی به سرفرماندهی تمام ارتش‌های جمهوری روسیه تعیین شده بود و همه کس می‌بایست بی‌گفتگو از او اطاعت کند.

سرباز جواب داد: "اگر از طرف خود خدا هم آمده باشی برای من فرق نمی‌کند. این اتومبیل متعلق به هنگ شماره یک مسلسل

است و ما با آن مهمات حمل می‌کنیم و آن را به شما نخواهیم داد."

خش بختانه در خیابان یک تاکسی کهنه و زهوار در رفته با پرچم ایتالیایی ظاهر شد. (صاحبان اتومبیل‌های شخصی به هنگام سردرگمی اوضاع برای گریز از مصادره شدن، آن‌ها را در کنسولگری‌های خارجی ثبت می‌کردند) از این تاکسی یک غیرنظمی را که پوستین فاخری بر تن داشت پیاده کردند و

فرمانده گارد سرخ کجاست؟ او را تا انتهای "ناروسکایا" هدایت کردند که در آن جا چند صد نفر کارگر سنگر می‌کنند و در انتظار کازاک‌ها بودند.

آنونوف پرسید: "وضع شما چطور است رفقا؟"

فرمانده جواب داد: "همه چیز منظم است رفیق. روحیه ارتش عالی است، فقط مهمات نداریم."

آنونوف به او گفت: "در اسمولنی دو میلیارد شانه فشنگ وجود دارد. الآن به شما قبض می‌دهم - او شروع به جستجوی جیب‌های خود کرد - از شماها کسی یک تکه کاغذ ندارد؟" دینکو نداشت، امربرها هم نداشتند. تروسیشکا دفترچه خود را عرضه کرد.

آنونوف فریاد برآورد: "آه! مداد ندارم! کی مداد دارد؟ لازم نیست بگوییم یگانه کسی که مداد داشت باز تروسیشکا بود.

ما که سوارشدن در اتومبیل سرفرماندهی نصیمان نشده بود به ایستگاه راه‌آهن "تزارسکویه‌سلو" رفتیم. در خیابان نوسکی گاردهای سرخ را دیدیم که تفنگ بردوش روان بودند. برسر تفنگ همه آن‌ها سرنیزه نبود. غروب زودرس زمستانی فرا می‌رسید. گاردهای سرخ با سرهای افراشته در هوای سرد و بارانی با صفوی نامنظم، بدون موزیک و بدون طبل، می‌گذشتند. بر روی سر آن‌ها پرچم سرخی در اهتزاز بود که در روی آن با حروف زرین و کج و معوجی نوشته شده بود: "صلح! زمین!" همه آن‌ها بسیار جوان بودند. از سیمای آن‌ها خوانده می‌شد مردمی هستند که آگاهانه به سوی مرگ می‌روند. جمعیت عابرین نیمه مرعوب و نیمه متزجر، با چشمانی ساطع از خشم و نفرت، آن‌ها را مشایعت می‌کردند. در ایستگاه راه‌آهن هیچ کس نمی‌دانست که کرنسکی کجا است و جبهه کجا. وانگهی، قطار فقط تا "تزارسکویه‌سلو" می‌رفت.

در واگون ما روستائیانی که به خانه‌های خود باز می‌گشتند به هم فشار می‌آوردن. آن‌ها محمولاتی از آن‌چه که خرید کرده بودند و روزنامه‌های عصر را با خود داشتند. صحبت برسر قیام بلشویک‌ها بود. و اگر این گفتگوها در میان نبود هیچ کس نمی‌توانست از ظاهر حال واگون ما حدس بزند که جنگ داخلی تمامی روسیه را به دو اردوگاه آشی ناپذیر تقسیم کرده و قطار به سوی صحنه عملیات نظامی رهسپار است. از پنجه واگون مشاهده می‌کردیم که در تیرگی غروب که به سرعت سیاه‌تر می‌شد زنجیره‌ای از دسته‌های سرباز روی جاده‌های کشیف به سوی شهر کشیده شده است. آن‌ها بین خود بحث می‌کردند و تفنگ‌های خود را حرکت می‌دادند. در شاخه فرعی یک قطار باربری پر از سرباز متوقف بود که پرتو شعله‌های کومه‌های آتش بر آن می‌تايد. غیر از این‌ها چیزی وجود نداشت. در مسافت دور، در خط افق، نور چراغ‌های شهر تاریکی می‌شکافت. از دور در حومه شهر یک تراموایی در حال خزیدن دیده می‌شد.

در ایستگاه راه‌آهن "تزارسکویه‌سلو" آرامش حکم فرما بود. اما این جا و آن جا دسته‌های سرباز دیده می‌شد که آهسته بین خود گفتگو می‌کردند و نآرام به جاده خلوتی که به کاچینا می‌رفت می‌نگریستند. من از آن‌ها پرسیدم طرف‌دار کی هستند. یکی از سربازان به من گفت: "ما که از کارها سردر نمی‌آوریم. البته کرنسکی پرووکاتور است. ولی ما فکر می‌کنیم خوب نیست مردم روس به روی مردم روس تیر خالی کند."

در دفتر رئیس ایستگاه راه‌آهن سربازی گشاده‌رو، بلند قامت، ریشو، با بازویند سرخ کمیته هنگ کشیک می‌داد. جواز ما که به مهر اسمولنی ممهور بود احترام زیادی در او برانگیخت. وی بی گفتگو طرف‌دار شوراهای بود، ولی در سیماش تزلزل مشاهده می‌شد. "دو ساعت پیش گاردهای سرخ این جا بودند و سپس رفتند. صبح کمیسر حضور یافت، ولی وقتی کازاک‌ها آمدند او به پتروگراد باز گشت."

"پس کازاک‌ها حالا این جا هستند؟"

وی با گرفتگی خاطر سری تکان داد: "جنگ در گرفت. کازاک‌ها صبح زود رسیدند. آن‌ها دویست سیصد نفر از ماه‌ها را اسیر کردند و در حدود بیست و پنج نفر را کشند."

"حالا کجا هستند؟"

"گمان نمی‌کنم دور باشند. دقیقاً نمی‌دانم. آن‌جاهای باید باشند..." و دست خود را بدون این که نقطه مشخصی را تعیین کند به سمت غرب تکان داد.

ما در بوفه ایستگاه ناهار خوردیم - غذایی عالی، بسی بهتر و ارزان‌تر از پتروگراد. در نزدیکی ما یک افسر فرانسوی نشسته بود که همان موقع از کاچینا آمده بود. او می‌گفت که آرامش برقرار است. شهر در دست کرنیکی است. او ادامه داد: "آین روس‌ها! یک خلق خاصی هستند. این چه جنگ داخلی است که به راه افتاده است - همه چیز غیر از مبارزه!"

ما به شهر رفتیم. نزدیک در خروجی ایستگاه دو سرباز با تفنگ و سرنیزه ایستاده بودند. صدھا نفر بازار گان، کارمندان دولتی و دانشجو گرد آن‌ها حلقه زده بودند. تمام جمعیت برسر آن‌ها فریاد می‌زد و دشنا می‌داد. در قیافه سربازان حالتی مشاهده می‌شد شبیه کودکانی که غیرعادلانه مجازات می‌شوند.

حمله را جوان بلند قامتی هدایت می‌کرد که لباس دانشجویی بر تن داشت و آثار عجب و تکبر از قیافه‌اش نمایان بود. او پرخاشگرانه می‌گفت:

"من فکر می‌کنم برای شما روشن باشد که با اسلحه کشیدن به روی برادران خود مبدل به حربه‌ای در دست رهزنان و خائنان می‌شوید." سرباز با لحن جدی جواب داد:

"نه، برادرجان. شما نمی‌فهمید. آخر در دنیا دو طبقه وجود دارد" پرولتاریا و بورژوازی. مگر این‌طور نیست؟ ما ... "دانشجو با خشونت حرف او را قطع کرد:

"من با این وراجی ابلهانه آشنا هستم. دهقانان جاهلی از نوع تو این شعارها را شنیده‌اند، ولی چه کسی آن‌ها را گفته و معنای آن‌ها چیست؟ - این دیگر برای شما روشن نیست. هرچه شنیده‌ای مانند طوطی تکرار می‌کنی." - جمعیت می‌خندد - "من خودم مارکسیستم. به تو بگوییم آن‌چه شما برای آن می‌جنگید سویالیسم نیست. این فقط هرج و مرچ است. این فقط به نفع آلمان‌ها است." سرباز جواب داد: "نه خیر، من می‌فهمم" - به روی پیشانی او عرق نشسته بود - شما معلوم است آدم دانشمندی هستید و من یک مرد ساده‌ای هستم. ولی فکر می‌کنم ..."

دانشجو با نفرت صحبت او را قطع کرد: "تو لابد فکر می‌کنی که لین دوست واقعی پرولتاریا است؟"

سرباز پاسخ داد: "آری، این‌طور فکر می‌کنم." سرباز در وضع دشواری گیر کرده بود.

"خوب آفاجان! آیا تو می‌دانی که لین را آلمان در یک واگن مهره‌موم شده فرستاده؟ تو میدانی که لین از آلمان‌ها پول می‌گیرد؟" سرباز لجوچانه جواب داد:

"نه، من این را نمی‌دانم. ولی من می‌دانم که لین همان چیزی را می‌گوید که ما می‌خواهیم بشنویم؛ و تمام مردم ساده همین را می‌گویند. آخر دو تا طبقه هست: پرولتاریا و بورژوازی."

"احمق! من دو سال در زندان ئلوسلبورگ به خاطر انقلاب خوایده‌ام، وقتی تو هنوز انقلابیون را به تیرمی‌بستی و سرود "خدای تزار را حفظ کند" می‌خواندی. اسم من واسیلی "گنورگیه ویچ پانین" است. تو درباره من هیچ وقت چیزی نشنیده‌ای؟" سرباز با فروتنی جواب داد:

"شنیده‌ام، بیخشید! آخر من تحصیل کرده که نیستم. شما لابد یک قهرمان بزرگ هستید!"

دانشجو قاطعانه گفت: "همین طور است، و من با بشویک‌ها مبارزه می‌کنم، زیرا آن‌ها روسیه و انقلاب آزاد ما را مضمحل می‌کنند. حالا تو چه می‌گویی؟" سرباز پشت گردنش را خاراند:

"من نمی‌توانم هیچ چیز بگویم" - چهره سرباز در نتیجه تشنج فکری دگرگون شده بود:

"به نظر من موضوع روشن است. فقط من تحصیل کرده نیستم ... مثل این که این جور است - دو طبقه وجود دارد: پرولتاریا و بورژوازی ..."

دانشجو فریاد زد: "باز هم که تو این فرمول ابلهانه را تکرار می‌کنی!"

وسرباز سرخختانه جواب داد: "فقط دو طبقه؛ و هر کس طرفدار یک طبقه نیست یعنی این که طرفدار طبقه دیگر است." ما در خیابان‌ها به پرسه زدن پرداختیم. فانوس‌های دور از هم نور ضعیفی می‌پراکندند و خیابان‌ها تقریباً از عابرین خالی بود. شهر که بر روی آن سکوت تهدید آمیزی آویخته بود هم‌چون نوعی برزخ بین بهشت و دوزخ و سرزمینی دچار خلاء سیاسی می‌نمود. تنها آرایشگاه‌ها روشن و پر از مشتری بودند، و نیز در برابر حمام‌ها صفوی از مردم به نوبه ایستاده بودند. شب‌شب بود - شبی که مردم در سراسر روسیه خود را شستشو می‌دهند. من کمترین تردیدی ندارم که در این شب سربازان شوروی و کازاک‌ها برخوردشان با هم مسالمت‌آمیز بود.

هرقدر به پارک کاخ نزدیک‌تر می‌شدیم خیابان‌ها را خلوت‌تر می‌دیدیم. یک نفر روحانی وحشت زده و هراسان، محل شورا را به ما نشان داد و خود شتابان پنهان شد. شورا در یک بنای فرعی یکی از کاخ‌های اشرافی در برابر پارک قرار داشت. درهایش بسته و پنجره‌هایش تاریک بود. سربازی که در آن نزدیکی پرسه می‌زد، بدگمان و عبوس، ما را ورانداز کرد و بدون این که دست‌ها را از جیب در آورد گفت: "شورا دو روز پیش رفته است. "کجا؟" وی شانه‌ها را بالا انداخت: "نمی‌دانم."

کمی دورتر، در برابر بنای بزرگی که داخل آن غرق در نور بود قرار گرفتیم. از درون آن صدای چکش به گوش می‌رسید. ما نا مصمم ایستادیم. در این هنگام یک سرباز و یک ناوی دست به زیر بازوی هم به ما نزدیک شدند. من به آن‌ها جواز خود را از اسملونی نشان دادم و از آن‌ها پرسیدم: "شما هوادار شورا هستید؟" آن‌ها سراسیمه به یکدیگر نگاه کردند و پاسخ ندادند. ناوی به بنا اشاره کرد: "آن‌جا چه خبر است؟" "نمی‌دانم."

سرباز محتاطانه دستش را دراز کرد و در را نیمه باز کرد. سالن بزرگی پشت در نمایان گردید با پارچه‌های سرخ آویخته و شاخه‌های کاج و ردیف‌های صندلی و صحنه‌ای که در برابر آن‌ها ترتیب داده شده بود. زن تنومندی چکش بزرگی در دست به سوی ما آمد. دهانش پر از میخ بود. پرسید: "چه می‌خواهید؟" ناوی با حال عصبانی پرسید: "امشب نمایش هست؟" زن با خشونت پاسخ داد:

"شب یک شنبه غیر حرفة‌ای‌ها بازی می‌کنند. راهتان را بکشید بروید!"

ما سعی کردیم سرباز و ناوی را به گفتگو و داریم، اما آن‌ها هراسان و آشفته خاطر به نظر می‌رسیدند و شتابان در دل تاریکی ناپدید شدند. ما از میان پارک عظیم تاریک به سوی کاخ امپراطوری روان شدیم. دکه‌های عجیب و پل‌های تزئینی در تیرگی شب حالتی ابهام آمیز داشتند. صدای آرام شرشر فواره به گوش می‌رسید. ما در حالی که به یک قوی فلزی مضحك، که از غاری مصنوعی شناکنان بیرون می‌آمد، چشم دوخته بودیم ناگهان احساس کردیم که ما را تعقیب می‌کنند. یک گروه شش نفری سرباز قوی هیکل مسلح با بدگمانی از چمن نزدیک به ما چشم دوخته بودند. من به سوی آن‌ها رفتم و پرسیدم: "شما کی هستید؟" یکی از سربازان پاسخ داد: "نگهبان این‌جا." همه آن‌ها بسیار خسته به نظر می‌رسیدند - بی‌شک در نتیجه هفته‌های دراز بحث و جلسات بدون انقطاع.

"شما طرفدار کرنسکی هستید یا طرفدار شوراها؟"

سکوت کوتاهی حکم فرما شد. سربازان با بی اعتمادی به یکدیگر نگاه کرده و سرانجام پاسخ دادند:
"ما بی طفیم."

از زیر طاق عظیم کاترین گذشتم و وارد حصار شدم و پرسیدم که ستاد کجا است. نگهبانی که در کنار در ورودی ایوان منحنی سفید به پا ایستاده بود به ما گفت که سرنگهبان در داخل بنا است.

در تالار زیبای سفیدی که به وسیله یک بخاری سنگی دو طرفه به دو بخش نامساوی تقسیم شده بود، چند افسر با ناراحتی گفتگو می کردند. همه رنگ پریده و پریشان حال بودند. به خوبی معلوم بود که شب را نخوایده اند. ما به یکی از آنها که پیرمردی با ریش سفید بود و نشانهایی بر سینه داشت نزدیک شدیم. به ما گفتند که وی خود سرهنگ است. من جوازهای بشویکی خود را به او نشان دادم. او حیرت زده، ولی مؤبدانه پرسید: "چطور خودتان را زنده تا اینجا رسانده اید. حالا کوچه ها بسیار خطروناک است. در "تزارسکویه سلو" دیگ کین تو زی می جوشید. امروز صبح جنگ بود و فردا بازهم زد خورد خواهد شد. کرنسکی در حدود ساعت هشت وارد شهر خواهد شد."

"پس کازاک ها کجا هستند؟"

"قریب یک مایلی اینجا، آنجا! و دست خود را تکان داد.

"و شما از شهر در برابر آنها دفاع خواهید کرد؟" او زیر لب خنید: "او، نه عزیز من. ما شهر را برای کرنسکی نگه داشته ایم." ما کمی ترسیدیم، زیرا جوازهای ما بر اعتقاد انقلابی عمیق ما گواهی می داد. سرهنگ سرفه کرد و ادامه داد: "راستی، درباره جوازهای شما! اگر شما را بگیرند دچار خطر بزرگی خواهید شد. از این جهت اگر شما بخواهید جنگ را بینید من دستور می دهم اطاقی در مهمان خانه افسران برای شما فراهم کنند. شما فردا صبح ساعت هفت نزد من بیایید، به شما جوازهای جدیدی خواهم داد."

ما پرسیدیم: "یعنی شما طرفدار کرنسکی هستید؟"

"می دانید! نه کاملاً" طرفدار کرنسکی! (مثل این بود که سرهنگ دچار تردید شده است).

"می دانید! بیشتر سربازان پادگان ما بشویک هستند. امروز پس از جنگ آنها به پتروگراد رفته و توبخانه را هم با خود بردن. می توان گفت هیچ سربازی به طرفداری از کرنسکی بر نخاست. اما بسیاری از آنها اساساً نمی خواهند بجنگند. ولی افسران آنها تقریباً همگی دیگر به کرنسکی پیوسته اند یا اساساً رفته اند. و ما - می بینید در مشکل ترین وضع قرار گرفته ایم."

ما ابداً باور نمی کردیم که در آنجا جنگی رخ بدهد. سرهنگ لطف کرده گماشته خود را همراه ما تا ایستگاه فرستاد. گماشته از اهالی جنوب بود، در "بسارابی" در یک خانواده مهاجر فرانسوی به دنیا آمده بود. او تکرار می کرد:

"آخ، من نه در فکر خطرم نه در فکر محرومیت ها. اما مدت زیادی است که مادر بیچاره ام را ندیده ام - سه سال تمام -"

در مراجعت به پتروگراد از پشت پنجه واگون از میان سرما و تاریکی گروهی سرباز را دیدم که در گرد کومه آتش با سر و دست با هم بحث می کردند. بر سر چهار راهها دسته های زره پوش ایستاده بودند. رانندگان سر از برجک ها در آورده با صدای بلند با هم به گفتگو می پرداختند.

در تمام مدت این شب اضطراب انگیز دسته های سربازان و گارد های سرخ بدون فرمانده در دشت سرگردان بودند: با هم مواجه می شدند، با هم در می آمیختند و کمیسرهای کمیته انقلابی از نزد گروهی به سوی گروه دیگر می شتافتند در تلاش این که دفاع را سازمان دهند.

ما در مراجعت، پتروگراد را متینشج یافتیم. انبوه جمعیت آشفته و مشوش درست به گونه امواجی از بالا و پایان خیابان نوسکی حرکت می کرد. چیزی در فضای معلق بود. از سوی ایستگاه راه آهن ورشو، از درها صدای شلیک توپ خانه بگوش می رسید. در مدارس یونکرها فعالیت هیجان انگیزی حکم فرمایی می کرد. اعضای مجلس دوما از این سربازخانه به آن سربازخانه می رفتند و برای سربازان داستان های وحشت انجیزی از وحشی گری بشویک ها می سروند: ضرب و شتم یونکرها در کاخ زمستانی، تجاوز به زنان در هنگ بانوان، تیرباران دختری در برابر بنای دوما، قتل کنیاز تومانوف ... در تالار الکساندر در محل دوما جلسه فوق العاده کمیته نجات جریان داشت. کمیسرها از پیش و پس می دویدند... در اینجا تمام روزنامه نگاران رانده شده از اسمولنی به گرد هم برآمده بودند. روحیه آنها بالا بود. گفته های ما را درباره وضع "تزارسکویه سله لو" باور نمی داشتند. "آقا خواهش می کنم، همه می دانند که "تزارسکویه سله لو" در دست کرنسکی است و کازاک ها هم اکنون در پولکوف هستند." یک کمیسیون خاص انتخاب شد تا از کرنسکی در ایستگاه راه آهن استقبال کند. برای صبح فردا انتظار ورود او را داشتند.

یکی از روزنامه نگاران خیلی محramانه به من اطلاع داد که حمله ضد انقلاب در نیمه شب آغاز خواهد شد. او دو پیام به من نشان داد: یکی به امضاء "گوتس" و "پالکونیکوف" که به تمام آموزشگاه های یونکرها و تمام سربازان بهبود یافته در بیمارستان و به همه سواران گثور کی دستور می داد تا برای عملیات جنگی آماده شوند و منتظر فرامین کمیته نجات باشند. پیام دوم به امضاء خود کمیته نجات بود به شرح زیر:

"خطاب به اهالی پتروگراد"

"رفقای کارگر! سربازان و هموطنان پتروگراد انقلابی!"

"بلشویک ها در عین این که در جبهه به صلح دعوت می کنند در عقب جبهه به جنگ و برادرکشی فرا می خوانند. از شعار تحریک آمیز آنها تبعیت نکنید! سنگر نکنید! مرد باد اسلحه! مرد باد دام های خائنانه!"

"سربازان! به سربازخانه ها بر گردید!"

"قتل عامی که در پتروگراد آغاز شده انهدام واقعی انقلاب است. به نام آزادی و زمین و صلح به گرد کمیته نجات میهن و انقلاب مجتمع گردید!"

هنگامی که ما از دوما خارج شدیم با یک گروه گارد سرخ برخورد کردیم. چهره آنها خشن و مصمم می نمود. آنها از خیابان تاریک و خالی می گذشتند و یک دوجین اسیر از اعضاء شعبه محلی شورای نیروهای کازاک را به همراه می بردن. آنها را در بنای مزبور در همان لحظه ای که سرگرم تدارک توطئه ضد انقلابی بودند توقيف کرده بودند. سربازی که پسر بچه ای با سلطی از سریش همراه داشت اعلام های بزرگ سفید و براقی را می چسبانید:

"در شهر پتروگراد و حومه حکومت نظامی اعلام می شود. هر گونه اجتماع و میتینگ در کوچه ها و بطور کلی در هوای باز تا دستور ثانوی ممنوع است."

"صدر کمیته انقلابی نظامی - ن. پودوویسکی"

ما به خانه رفتیم. فضا از صدای گوش خراش انباسته بود. بوق اتو میل ها، فریادها، شلیک ها از دور دست شهر خشمگین و نا آرام را تکان می داد.

صبح زود، قبل از تعویض نگهبانان، یک گروهان یونکر که افراد آن خود را با فرم هنگ سه میونوف ملبس کرده بودند، در ایستگاه تلفن حاضر شدند. آنها رمز شناسایی بشویک ها را می دانستند و بدون هیچ مانعی نگهبانان را تعویض کردند. چند دقیقه بعد

آننووف برای بازرسی پست‌ها به آن‌جا آمد. یونکرها او را دستگیر کرده و در اطاق کوچکی زندانی ساختند. آن‌گاه گاردھای سرخ آمدند یونکرها آن‌ها را با شلیک تفنگ استقبال کردند. چند تن از آن‌ها کشته شدند.

ضد انقلاب آغاز گشت ...

فصل هشتم

ضد انقلاب

صبح فردا، یکشنبه یازدهم نوامبر (بیست و نه اکتبر) کازاک‌ها با صدای ناقوس همه کلیساها وارد "تزارسکویه سه‌لو" شدند. خود کرنسکی بر اسب سپیدی سوار بود. از فراز تپه کمارتفاگی آن‌ها می‌توانستند گل‌دسته‌های زرین و گنبدهای رنگین پهنه عظیم خاکستری رنگ پایتخت گستردۀ در دشت ملات خیز، و در پشت آن آب‌های پولاد رنگ خلیج فنلاند را بینند.

جنگ رخ نداد، ولی کرنسکی مرتکب خطای مرگ‌آوری شد. ساعت هشت صبح وی به هنگ شماره دو تیرانداز "تزارسکویه سه‌لو" فرمان داد که اسلحه را بزرگ‌نماین بگذارند. سربازان پاسخ دادند که آنان بی‌طرفی را رعایت خواهند کرد، ولی سر به خلع سلاح فرود نمی‌آورند. کرنسکی ده دقیقه برای آن‌ها وقت معین کرد تا تصمیم بگیرند. این امر سربازان را به خشم آورد؛ اینک هشت ماه است که آن‌ها خود را از طریق کمیته‌های هنگی اداره می‌کنند و حالا بُوی نظام کهنه می‌آید. چند دقیقه بعد توپ خانه کازاک‌ها سربازخانه‌ها را به آتش بست و هشت تن کشته شدند. از این لحظه به بعد در "تزارسکویه سه‌لو" دیگر حتی یک سرباز هم "بی‌طرف" نماند.

پتروگراد با صدای شلیک متقابل تفنگ‌ها و آهنگ‌پای مردمی که گذر می‌کردند، بیدار شد. آسمان کبود و باد سردی که می‌وزید از آمدن برف خبر می‌داد. به هنگام شفق صبح دسته‌های نیرومند یونکرها مهمان خانه نظامی و تلگراف‌خانه را اشغال کردند، ولی پس از یک نبرد خونین از آنجاها رانده شدند. ایستگاه تلفن در محاصره ناویانی بود که پشت باریگادهایی از بشکه‌ها و جعبه‌ها و حلی‌ها در وسط خیابان مورسکی سنگر گرفته بودند؛ و یا در محل تقاطع خیابان "گوروخوایا" و میدان "ایساکیف" پنهان شده بودند و هر عابری را به آتش می‌بستند. گاه‌گاه اتومبیلی با پرچم صلیب سرخ از کنار آن‌ها می‌گذشت و آن‌ها متعرض آن نمی‌شدند.

آلبرت ریس ویلیامز (دوست جان‌رید سیاست‌مدار امریکایی مؤلف کتاب‌هایی در مورد شوروی.) در ایستگاه تلفن بود. او از آن‌جا با اتومبیلی دارای علامت صلیب سرخ که بر حسب ظاهر از مجروهین انباشته بود حرکت کرد. بطوری که او خبر می‌دهد این اتومبیل پس از دورزدن شهر از کوچه‌های فرعی به مقر ستاد ضد انقلاب یعنی آموزشگاه یونکری میخائیلوفسکی رسید. در حیاط آموزشگاه یک افسر فرانسوی بود که ظاهراً سرنشته تمام حوادث را در دست داشت. و بدین سان مهمات و خواروبار به ایستگاه تلفن منتقل می‌شد. ده تا این‌گونه اتومبیل‌ها که ظاهراً متعلق به صلیب سرخ بودند برای تأمین ارتباطات و تدارکات به یونکرها خدمت می‌کردند. آن‌ها پنج شش زره‌پوش متعلق به لشگر زرهی انگلیسی را که منحل شده بود در اختیار داشتند. هنگامی که خانم لوئیز برایانت (نویسنده امریکایی و همسر و هم‌رزم جان‌رید ۱۸۹۰-۱۹۳۶ م.) از میدان "ایساکیف" می‌گذشت بایکی از این زره‌پوش‌ها مواجه شد که از مقر فرماندهی نیروی دریایی به ایستگاه تلفن می‌رفت. در کنج خیابان گوگول درست رویروی لوئیز برایانت ماشین متوقف شد. چند ناوی که پشت کومه‌های هیزم پنهان بودند آتش به سوی آن باز کردند. مسلسل برج زره‌پوش به چرخش درآمد و بارانی از گلوله به سوی کومه‌های هیزم و جمعیت سرداد. زیر طاقی‌ای، که خانم برایانت در آن‌جا ایستاده بود، از جمله دو پسر بچه خردسال کشته شدند. ناگهان ناویان فریادزنان از پشت پناه‌گاه خود بیرون جسته به سوی جلو شتافتند. آن‌ها ماشین عظیم الجبه را محاصره کرده با سر نیزه بر شکاف آن می‌کوییدند بدون آن که به شلیک تیر توجه کنند. راننده زره‌پوش چنین وانمود کرد که مجروح شده است. ناویان اورا بحال خود رها ساختند. او نیز به دوما شتافت تا از وحشیگری‌های بلشویک‌ها داستان بسراید. در بین کشتنگان یک افسر انگلیسی وجود داشت...

بعداً "روزنامه‌ها اطلاع دادند که در زره‌پوش یونکرها یک افسر فرانسوی دستگیر شده و اورا به دژ "پتروپالوفسک" فرستاده‌اند. سفارت فرانسه بی‌درنگ این خبر را تکذیب کرد، ولی یکی از اعضاء مجلس دوما به من گفت که خود او توانسته است افسر مذبور را آزاد کند.

رفتار رسمی سفارت خانه‌های متحدین هرچه بود، اما افسران انگلیسی و فرانسوی بطور انفرادی در این روزها بسیار فعال بودند تا جایی که در جلسات کمیته نجات بعنوان کارشناس شرکت می‌کردند.

تمام مدت روز در همه بخش‌های شهر تصادم بین یونکرها و گاردھای سرخ و جنگ بین زره‌پوش‌ها جریان داشت. شلیک‌ها تک‌تیرها، صدای خشک آتش مسلسل‌ها از دور و نزدیک شنیده می‌شد. درهای کرکه آهنین مغازه‌ها پایین کشیده شده بود، ولی دادوستد هم چنان ادامه داشت. حتی سینماها چراغ‌های خارج را خاموش کرده به کار ادامه می‌دادند و از تماشاگران اباشتہ بودند. تراواها مانند همیشه رفت‌وآمد داشتند. تلفن شهر کارمی کرد. اگر مرکز را می‌گرفتید می‌توانستید بوضوح صدای تیراندازی را بشنوید. تمام دستگاه‌های تلفن اسمولنی قطع شده بود، ولی دوماً و کمیته نجات با تمام آموزشگاه‌های یونکری و نیز با کرسکی در "تزارسکویه‌سله‌لو" ارتباط تلفنی دائمی داشتند.

ساعت هفت صبح دسته‌ای از سربازان، ناویان و گاردسرخ در آموزشگاه یونکرها و لادیمیرسکی حضور یافتند. آن‌ها از یونکرها خواستند که در ظرف حداقل بیست دقیقه اسلحه خود را تسليم کنند. یونکرها پاسخ دادند که تسليم نخواهند کرد. پس از یک ساعت یونکرها خود را آماده ساخته می‌کوشیدند تا حمله کنند، ولی زیر آتش شدیدی که از نقطه تلاقی خیابان "گره‌بتسکایا" و "بتلشوی" به سوی آن‌ها باریدن گرفت عقب نشستند. نظامیان شوراهای آموزشگاه را محاصره و شروع به تیراندازی می‌کردند. در امتداد بنا دو اتومبیل زره‌پوش به جلو و عقب می‌آمدند و می‌رفتند و با مسلسل تیراندازی می‌کردند. یونکرها با تلفن نیروی کمکی تقاضا کردند. کازاک‌ها پاسخ دادند تصمیم به حمله ندارند، زیرا در برابر سربازخانه آن‌ها گروه نیرومندی از ناویان که دو عراده توپ در اختیار آن‌ها است مستقر شده‌اند. آموزشگاه "پالوفسکی" محاصره شده بود. بیشتر یونکرهای آموزشگاه "میخائیلوفسکی" در کوچه‌ها می‌جنگیدند.

در ساعت یازده‌و نیم سه عراده توپ صحرایی فرارسید. مجدداً به یونکرها پیشنهاد شد تسليم شوند، ولی آن‌ها به جای پاسخ آتش باز کرده و دو تن نمایندگان شوراهای را که با پرچم سفید پیش می‌رفتند کشتند. آن‌گاه بمباران واقعی آغاز شد. در دیوار آموزشگاه‌ها شکاف‌های بزرگی به وجود آمد. یونکرها مأیوسانه دفاع می‌کردند. امواج خروشان گاردھای سرخ که یورش می‌برند با آتشی شدید درهم می‌شکست. کرسکی از "تزارسکویه‌سله‌لو" با تلفن فرمان داد که با کمیته انقلابی نظامی نباید وارد هیچ گونه مذاکره‌ای شد. دسته‌های نظامی شوراهای، که از مقاومت یونکرها به شدت خشمگین شده بودند، سیل آهن و آتش به روی بنای درهم کوفته آموزشگاه فرو ریختند. حتی فرماندهان آن‌ها قادر نبودند این بمباران وحشتناک را متوقف سازند. کمیسر اسمولنی به نام کریلوف کوشید چنین کاری کند، ولی او را تهدید به قتل کردند. هیچ چیز نمی‌توانست گاردھای سرخ را متوقف سازد.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر یونکرها پرچم سفید برافراشتند: آن‌ها حاضر به تسليم اند اگر امنیت آن‌ها تضمین گردد. این خواست پذیرفته شد. هزاران سرباز گاردسرخ سیل آسا، فریاد زنان و خروشان به پنجه‌ها و درها و شکاف دیوارها ریختند. پیش از آن که بتوان آن‌ها را متوقف ساخت پنج یونکر به ضرب سرنیزه از پای درآمدند. بقیه را که نزدیک به دویست نفر بودند بدان منظور که جلت توجه نکند به دسته‌های کوچک تقسیم کرده تحت الحفظ به دژ "پتروپالوفسکی" فرستادند تا جمعیت متوجه آن‌ها نگردد. با این همه در بین راه انبوه جمعیت به یکی از این دسته‌ها حمله ورگردیده هشت تن دیگر از یونکرها را پاره کردند. در جنگ به خاطر تصرف آموزشگاه بیش از یک‌صد سرباز و گاردسرخ به قتل رسیدند.

پس از دو ساعت از طریق تلفن به دوما اطلاع دادند که پیروزمندان به سوی کاخ مهندسی به حرکت درآمدند. دوما بی‌درنگ دوازده نفر از اعضاء خود را اعزام داشت تا آخرین پیام کمیته نجات را بین آنان پخش کنند. برخی از این فرستادگان دیگر بازنگشتند ... همه آموزشگاههای دیگر بدون مقاومت تسليم شدند و یونکرها بدون هیچ حادثه‌ای با امنیت کامل به ذرا "پتروپاولوفسکی" و "کرونشتات" تحویل گردیدند...

مرکز تلفن تا شب هنگام به حال خود باقی بود تا آن‌گاه که یک زره‌پوش بلشویک‌ها ظاهر شد و ناویان دست به یورش زدند. تلفن چی‌ها هراسان و فریادکنان در درون بنا به این سو و آنسوی می‌دویدند. یونکرها تمام علائم را از لباس خود می‌کنند. یکی از آن‌ها می‌خواست پنهان شود؛ او به ویلیامز (دوست جان‌رید) پیشنهاد کرد که در ازاء پالتو وی هرچه بخواهد بدهد. یونکرها فریاد می‌زدند: "آن‌ها ما را خواهند کشت، آن‌ها ما را خواهند کشت!" هراس آن‌ها ناشی از آن بود که بسیاری از آن‌ها در کاخ زمستانی قول داده بودند علیه خلق دست به اسلحه نبرند. ویلیامز میانجی گری خود را به آن‌ها پیشنهاد کرد به شرط آن که آتنونوف را رها سازند. یونکرها بی‌درنگ اجرا کردند. آتنونوف و ویلیامز خطاب به ناویان پیروزمند، که از تلفات زیاد خود سخت خشمگین بودند، صحبت کردند و آن‌ها مجدداً یونکرها را آزاد ساختند. ولی بعضی از یونکرها وحشت‌زده می‌خواستند از راه بام فرار کنند و یا در خفره‌های زیر شیروانی پنهان شوند. ناویان به زودی آن‌ها را گرفته به کوچه‌ها رها ساختند.

ناویان و کارگران خسته و کوفته، ولی پیروزمند، به سالن دستگاههای تلفن ریختند. ولی با دیدن آن همه دختر زیبا در یک‌جا، دچار حجب شده و دست‌وبای خود را گم کردند. به هیچ یک از دخترها آسیبی نرسید. هیچ یک از آنان در معرض اهانتی قرار نگرفت. اما همین که خود را در امنیت احساس کردند عنان خشم رها ساختند: "واه! دهاتی‌های کثیف! بی‌شعورها! احمق‌ها! ناویان و گارد سرخ‌ها به کلی خود را باختند. دختران جیغ می‌کشیدند: "جانورها! خوک‌ها!" و ضمن ابراز تنفر پالتوها را می‌پوشیدند و کلاه‌های را بر سر می‌گذاشتند. چقدر احساسات آن‌ها رومانتیک بود در آن لحظات که به یونکرها فشنگ می‌رسانند و مدافعين جوان و جسور خود را، که اکثر منسوب به بالاترین خانواده روس بودند و برای بازگشت تزار مقدس می‌جنگیدند، زخم‌بندی می‌کردند! اما اینک این‌ها همه کارگرد و عوام‌الناس!

کمیسر کمیته انقلابی نظامی، که مردی کوچک‌اندام بود، به نام ویشنياک، کوشید تا دختران را به ماندن اقناع کند. آدمی با نزاکت بود. می‌گفت: "با شما بسیار بد رفتار کرده‌اند. شبکه تلفنی در اختیار دومای شهر بود. به شما ماهیانه شصت روبل حقوق می‌دادند و مجبور تان می‌کردند شبانه روز ده ساعت یا بیشتر کار کنید. از این پس همه چیز عوض خواهد شد. دولت شبکه تلفنی را در اختیار وزارت پست و تلگراف خواهد گذاشت. حقوق شما بلاخلاصه تا یکصد و پنجاه روبل افزایش داده خواهد شد و مدت کار شما نیز تقلیل خواهد یافت. شما هم از طبقه کارگرید، می‌بايست از پیروزی ما شادمان باشید."

"ما از طبقه کارگریم؟ یارو فکر نمی‌کند بین این حیوانات و ما چه وجه مشترکی می‌تواند باشد! ما بمانیم؟ هرگز! حتی اگر ماهی هزار روبل هم به ما بدهند!" و دختران با نهایت نفرت ساختمان را ترک گفتند. فقط سیم کش‌ها و کارگران باقی ماندند. ولی کموتاورها می‌بايست کار کنند. تلفن ضرورت حیاتی داشت. با آن همه یک عده شش نفری از دختران تلفن‌چی ماهر باقی ماندند. داوطلبان به کار دعوت شدند. قریب صد ناوی، سرباز و کارگر به این دعوت پاسخ مثبت دادند. شش دختر در تمام سالن می‌دویدند، توضیح می‌دادند، کمک می‌کردند، متغیر می‌شدند. کار با تأثی به راه افتاد، ولی به هر حال به راه افتاد و زنگ‌ها مجدداً به صدا درآمدند. مقدم بر همه رابطه بین اسملوئی و سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها برقرار شد. سپس ارتباط دوما و آزمایشگاههای یونکرها قطع گردید. اوایل شب شایعه موضوع در تمام شهر پخش شد و صدھا نفر از نمایندگان بورژوازی در گوشی‌های تلفن عربده می‌کشیدند: "احمق‌ها! لعنی‌ها! خیال می‌کنید این وضع طول خواهد کشید؟ صبر کنید تا کازاک‌ها برستند!"

شب فرارسید. در خیابان "نوسکی" که باد سردی می‌وزید، تقریباً هیچ کس نبود. فقط در برایر کلیسا‌ای کازانسکی جمعیتی گردآمده بودند و مباحثه پایان ناپذیر ادامه داشت. در اینجا عده محدودی کارگر و بقیه همه بازرگان، کارمند دولتی و نظایر آن بودند.

یکی فریاد می‌زد: "لین نمی‌تواند آلمان‌ها را مجبور به انعقاد قرارداد صلح کند." سرباز جوانی با حرارت مخالفت می‌کرد: "مگر تقصیر با کیست؟ تمام تقصیرها به گردن کرنسکی – این بورژوای لعنی – است. کرنسکی باید گور خود را گم کند. ما او را نمی‌خواهیم، ما لین را می‌خواهیم ..."

نزدیک دوماً افسری با بازویند سفید به صدای بلند دشnam می‌دهد و پلاکات‌ها را از دیوارها می‌کند. بر روی یکی از آن‌ها نوشته شده است:

"به اهالی پتروگراد"

"در لحظه بحرانی که دومای شهر می‌بایست تمام نیروی خود را برای آرامش اهالی، تأمین نان و مایحتاج اولیه زندگی به کار بند سویاال رولوسیونرهای راست و کادت‌ها وظیفه خود را به فراموشی سپرده دومای شهر را به مجلس ضد انقلابی بدل ساخته سعی داشتند بخشی از اهالی را علیه بخش دیگر برانگیزند و بدین سان پیروزی کورنیلوف-کرنسکی را تسهیل سازند. سویاال رولوسیونرهای راست و کادت‌ها به جای انجام وظایف مستقیم خویش، دومای شهر را به صحنۀ مبارزه سیاسی علیه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و علیه دولت انقلابی، صلح، نان و آزادی بدل ساختند.

همشهری‌های پتروگراد! مابلشویک‌های علنی منتخب شما به شما اطلاع می‌دهیم که سویاال رولوسیونرهای راست و کادت‌ها به مبارزه ضد انقلابی روی آورده وظایف مستقیم خویش را فراموش کرده‌اند و اهالی را به سوی قحطی، به سوی جنگ داخلی، به سوی خونریزی سوق می‌دهند، مامتنخین یکصد و هشتاد و سه هزار اهالی وظیفه خود می‌دانیم هر آن‌چه را که در دومای شهر می‌گذرد به اطلاع انتخاب کنندگان به رسانیم، واعلام می‌داریم که هر گونه مسئولیتی رادرباره عواقب غم‌انگیز آینده از خود سلب می‌کنیم..." از دور صدای تک تیرهایی به گوش می‌رسید، ولی شهر سرد و آرام بود، چنان‌که گفتی در اثر تشنجی که آن را لرزانیده، توان خود را از دست داده است.

در تالار "نیکلایوسکی" جلسه دوما در شرف پایان بود. به نظر می‌رسید که حتی دومای خشمگین تا حدودی آرام گرفته است. کمیسرها یکی بعد از دیگری اطلاع می‌دادند: ایستگاه تلفن تصرف شد، در کوچه‌ها زد و خورد جریان دارد، آموزشگاه "ولادیمیرسکی" به تصرف درآمد. تروپسا اظهار داشت: "دوما در مبارزه علیه زورگویی و خودسری، هوادار دمکراسی است. ولی در هر حال، هر طرف غلبه کند، دوما همیشه علیه کشتار و شکنجه است."

"کونوفسکی" کادت-پیرمردی بلند قامت، با چهره‌ای خشن – اعلام داشت: "هنگامی که نظامیان دولت قانونی به پتروگراد در آیند عصیان‌گران را تیرباران خواهند کرد و این کشتار نخواهد بود. فریادهای اعتراض از نمایندگان تمام احزاب واژ جمله کادت‌ها برخاست.

در این‌جا ضعف و تردید به طور واضح حکم فرما بود. ضد انقلاب در سراشیب سقوط قرار داشت. در کمته مرکزی حزب سویاال رولوسیونر، جناح چپ بر اوضاع مسلط بود. او کستیف استعفا داد. نامه‌بر خبر آورد که کمیسیونی که به ایستگاه راه آهن برای ملاقات کرنسکی اعزام گردیده توقيف شده است. در خیابان‌ها غرش گنگ تیراندازی توبخانه از دور دست، از سمت جنوب و جنوب شرقی به گوش می‌رسید. هنوز خبری از ورود کرنسکی نبود.

در این روز فقط سه روزنامه انتشار یافت: "پراودا"، "دیلوونارودا" (امر خلق) و "نووا یاژیز" (زنگی نوین) هر سه روزنامه جای بسیار زیادی به مسئله دولت نوین - دولت "ائتلافی" تخصیص داده بودند. روزنامه اس ارها تشکیل کابینه‌ای را طلب می‌کرد که در آن نه کادتها باشند و نه بشویک‌ها. گورکی سرشواراز امید بود. اصولی حاضر به گذشت بود. یک دولت سوسیالیستی خالص نماینده تمام عناصر غیر از بورژوازی تشکیل می‌شد. ولی "پراودا" تمسخر می‌کرد: این "ائتلاف" با احزاب که بخش عمده آن‌ها رامشت کوچکی روزنامه‌نگار تشکیل می‌دهد که در چننه خود جز همدردی با بورژوازی و شهرتی نیمه پوشیده ندارند و دیگر نه کارگران به دنبال آنان می‌روند و نه دهقانان، ائتلاف نیست. ائتلاف ما - آن ائتلافی که ما کردایم، ائتلاف حزب انقلابی پرولتاپی است با ارتش انقلابی و دهقانان تهمیدست..."

بر روی دیوارها اعلان‌های پرآب و تاب "ویکرل" (شورای نماینده‌گان اتحادیه‌های کارگران راه‌آهن سراسری روسیه) چسبانده شده بود که تهدید می‌کرد چنان‌چه طرفین به توافق نرسند، اعلام اعتضاب خواهد کرد:

"از میان تمام این شورش‌ها و آشوب‌ها که میهن ما را مثله می‌کند آن‌کسی که پیروزمند بیرون خواهد آمد نه بشویک‌ها هستند، نه کمیته نجات و نه ارتش کرنسکی؛ بلکه پیروزمند ما خواهیم بود. پیروزمند - اتحادیه کارگران راه‌آهن خواهد بود ... گاردھای سرخ نمی‌توانند از عهده چنین کار بغرنجی نظیر راه‌آهن برآیند. اما درباره دولت موقت - او خود تا کنون نشان داده است که ابدا" قادر به نگهداری حکومت نیست ... ما از کارکردن با هر حزبی که از جانب حکومت اختیار به آن داده نشده باشد، و بر اعتماد تمام دمکراتیکی نداشته باشد امتناع می‌ورزیم."

اصولی از حدت فعالیت بی‌حد و حصر نیروهای پایان ناپذیر انسانی سراسر می‌لرزید.

درستاد کل اتحادیه‌های کارگری، لوزوفسکی مرا با نماینده‌ای از نماینده‌گان راه‌آهن نیکلایوسکی آشنا ساخت که نقل می‌کرد در میتینگ توده‌ای که تشکیل داده‌اند رهبران خود را توبیخ کرده‌اند.

او مشت بر روی میز می‌کوفت و فریاد می‌زد: "تمام حاکمیت به شوراها! آبورونتسی‌ها در کمیته مرکزی آب به آسیاب کورنیلوف می‌ریزند. آن‌ها سعی کردند یک هیئت نماینده‌گی به ستاد بفرستند، ولی ما آن‌ها را در مینسک توقيف کردیم. شعبه ما تشکیل کنگره سراسر روسیه را خواستار شده است، اما آن‌ها از دعوت آن سر باز می‌زنند."

در این جایز وضع مانند شوراها و کمیته‌های ارتشی است. سازمان‌های مختلف دمکراتیک در سراسر روسیه یکی پس از دیگری به نحو عمیقی درهم می‌شکستند. کثپراتیوها دچار مبارزه درونی شده بودند. مجادلات خشم آلودی در جلسات کمیته اجرائیه دهقانان جریان داشت. حتی در بین کازاک‌ها هیجان و ناراحتی آغاز شده بود.

در اشکوب فوقانی اصولی کمیته انقلابی نظامی با تمام نیرو کار می‌کرد و ضربات خود را وارد می‌ساخت. مردم تر و تازه و پر توان وارد آن‌جا می‌شدند. شب‌ها و روزها در این ماشین عجیب می‌چرخیدند، و از آن‌جا رنگ پریده و کوفته و کشیف خارج می‌شدند تا همان‌جا به روی کف اطاق یافتند و بخوابند.

کمیته نجات غیرقانونی اعلام شد. دسته‌ها و بسته‌های اعلامیه‌های جدید کومه شده بود:

توطئه‌گران که نه در بین سرباز خانه‌ها نقطه اتکایی داشتند و نه در بین اهالی کارگر، تنها به یک ضربه ناگهانی امید بسته بودند، ولی نقشه آن‌ها به موقع توسط کمیسر ستوان سوم "بلگونراوف" کمیسر دژ "پتروپاولوفسک" در پرتو هوشیاری انقلابی یکی از افراد گارد سرخ که نامش بعداً "تعیین خواهد شد مکشوف" گردید. در مرکز این توطئه کمیته به اصطلاح "نجات" قرار داشت. فرماندهی قوا به سرهنگ پولکونیکوف "واگذار شده بود. فرمان آن را "گوتس" عضو سابق کمیته اجرائیه مرکزی امضاء کرده بود - همان کسی که

در ازاء قول شرف از توقیف گاه مخصوص شده بود ... برای جلب توجه اهالی پتروگراد کمیته انقلابی نظامی مراتب فوق را به اطلاع اهالی پتروگراد رسانده مقرر می دارد: افرادی که در توطئه دست داشتند توقیف گردند و به دادگاه انقلابی نظامی تحويل شوند."

از مسکو خبر رسید که یونکرها و کازاکها کرمین را محاصره کرده از سربازان شوراها خواسته اند که اسلحه خویش را تسليم کنند. سربازان شوراها این خواست را اجرا کرده اند، ولی هنگامی که آنها از کرمین خارج می شده اند دشمنان به روی آنها ریخته تیرباران شان کرده اند. دسته های ضعیف بشویکی از استگاه تلفن و تلگراف بیرون رانده شده اند. مرکز شهر در دست یونکرها است، ولی در پیرامون آنها نیروهای جدیدی از شوراها گرد می آیند. به تدریج جنگ های کوچه ای درمی گیرد. تمام تلاش ها برای رسیدن به توافق عقیم مانده است. سربازان پادگان ده هزار نفری و گارد های سرخ طرف دار شوراها هستند. دولت از هاداری شش هزار یونکر، دو هزار و پانصد کازاک و دو هزار نفر گارد سفید برخوردار است.

جلسه شورای پتروگراد بريا بود و در همسایه گی آن کمیته اجرائیه مرکزی نوین کار می کرد و فرامین و قرارهایی را که متمادیا" از شورای کمیسرهای خلق دریافت می داشت، بررسی می کرد. شورای اخیر در اشکوب بالا قرار داشت. در اینجا مقررات تصویب و انتشار قوانین، قانون درباره روز کار هشت ساعته، "اصول سیستم آموزش و پرورش خلقی"، که توسط لوناچارسکی پیشنهاد شده بود، بررسی می شد. در این هر دو جلسه فقط چند صد نفر حضور داشتند که اکثر آنها مسلح بودند. اسمولنی تقریباً خالی بود. فقط نگهبانان کنار پنجره ها کار می کردند و مسلسل ها را مستقر ساخته بودند به نحوی که بتوان زوایای بی روح پهلوی را زیر آتش گرفت.

در کمیته اجرائیه مرکزی نماینده "ویکتل" نطق می کرد:

"ما از حمل نیروهای متعلق به هریک از طرفین باشد امتناع می کنیم. ما هیئتی فرستاده ایم تا به کرنسکی اعلام بدارد که چنان چه او به حرکت خود به سوی پتروگراد ادامه دهد، ما تمام خطوط مواصلات او را قطع خواهیم کرد ..."

سپس او طبق معمول پیشنهاد کرد که کنفرانسی از تمام احزاب سوسیالیست برای تشکیل حکومت نوینی دعوت شود. کامنیف بسیار محاطانه جواب داد: بشویکها از حضور در چنین کنفرانسی خوش وقت خواهند شد. ولی مرکز ثقل مسئله تشکیل حکومت نیست. تمام سخن بر سر آن است که آیا آن حکومت برنامه کنگره شوراها را خواهد پذیرفت؟ ... کمیته اجرائیه مرکزی بینیه اس ارهای چپ و سوسیال دمکرات های انترناسیونالیست را مورد بحث قرار داده و پیشنهاد مربوط به تقسیم به نسبت کرسی های نمایندگی کنفرانس را از جمله برای نمایندگان کمیته های ارتشی و شوراها دهقانی پذیرفته است. در تالار بزرگ، تروتسکی درباره جریان روز گزارش می داد: او می گفت:

"ما به یونکرهای آموزشگاه ولا دیمیر پیشنهاد کردیم تسليم شوند. ما می خواستیم از خون ریزی جلو بگیریم، ولی حالا دیگر خون ریخته شده است. فقط یک راه باقی است و آن نبرد بی امان است. تصور این که ما بتوانیم به فلاں و سیله دیگر پیروز شویم کودکانه است. لحظه قاطع فرا رسیده است. همه باید به کمیته انقلابی نظامی کمک کنند و آن را از تمام ذخایر سیم های خاردار مطلع سازند. ما حکومت را تصرف کرده ایم و حالا می بایست آن را نگه داریم."

"یوفه" (یک منشویک) می خواست از جانب حزب خود بخواند، ولی تروتسکی اجازه نداد که درباره اصول بحث در گیرد. او به تندی گفت: "مباحثات ما اکنون دیگر در کوچه ها حل می شود. گام قاطع برداشته شده است. همه ما و از جمله شخص من مسئولیت هر چه را که می گذرد بر عهده می گیریم."

سربازانی که از جبهه و از کاچینا آمده بودند سخن رانی کردند. یکی از آنها که از گردن ضربه ای تیپ توبخانه شماره چهارصد و هشتادویک بود می گفت: "وقتی در سنگرها این موضوع را بدانند خواهند گفت: این است، این است دولت ما."

یک نفر از آموزشگاه ستوانی پتروکوفسک حکایت می کرد که چگونه او و دو نفر دیگر از اقدام علیه شوراها امتناع کردند و چگونه رفایی که پس از جنگ در کاخ زمستانی مراجعت می نموده اند او را به سمت کمیسر خود برگزیده و به اسمولنی فرستاده اند تا به انقلاب واقعی خدمت کنند. و مجدداً تروتسکی پشت کرسی قرار می گیرد: او اندکی خشمگین است؛ به صدور دستورها می پردازد و به پرسش ها پاسخ می دهد.

او گفت: "خرده بورژوازی برای سرکوب کارگران، سربازان و دهقانان حاضر است حتی با خود شیطان سازش کند. در دو روز اخیر موارد متعددی می خوارگی دیده شده است. رفقا! مشروبات الکلی نتوشید! شب ها از ساعت هشت به بعد هیچ کس به خیابان نرود جز کسانی که در مأموریت هستند. باید تمام خانه هایی را که ممکن است در آنها ذخایر مشروبات الکلی باشد تفتش کرد و تمام مشروبات الکلی را نابود ساخت. به می فروشان هیچ گونه گذشتی رواندارید."

کمیته انقلابی نظامی به دنبال نمایندگان بزرگ "ویبورگ" و سپس به دنبال نمایندگان کارخانه "پوتیلوف" فرستاد. آنها معجالاً حاضر شدند. تروتسکی اعلام داشت:

"در مقابل هر فرد انقلابی که کشته شود ما پنج نفر ضد انقلابی را خواهیم کشت."

ما بار دیگر به شهر رفتیم. بنای دوما زیر نور چراغها می درخشید و جمعیت ابوهی آن جا گرد آمده بود. از اشکوب زیرین صدای گریه ها و فریادهای سوزان به گوش می رسید. جمعیت به گرد آگهی هایی گرد آمده بودند مشتمل فهرست اسمی یونکرها بی که در جنگ کشته شده بودند - یا بهتر بگوییم کشته به حساب گذاشته شده بودند، زیرا خیلی زود معلوم شد بسیاری از این مردگان زنده و سالم اند ... بالا در تالار کساندروفسکی کمیته نجات جلسه داشت. در اینجا افسرانی با سردوشی های سرخ و زرین، چهره های آشنایی از منشویک ها و اس ارها، بانکداران و دیپلمات ها با نگاه های خشن و لباس های خوش دوخت دیده می شدند. کارمندانی از رژیم سابق و زنانی با لباس های فاخر بین آنها جای گرفته بودند.

دخلتران تلفن چی شهادت می دادند. آنها با لباس های جلف و زنده پشت تربیون قرار می گرفتند و اطوارهایی به تقیید از قشر اشرافی از خود نشان می دادند، ولی چهره های آنها فرسوده و کفش های شان کج و معوج؛ آنها از رضامندی سرخ می شدند، آنگاه که مشاهده می کردند اشرافیت پترو گراد، افسران و ثروتمندان و رجال سیاسی مشهور برای شان دست می زند. آنها یکی پس از دیگری حکایت می کردند که چگونه در اسارت پرولتاریا عذاب کشیده اند و نسبت به هر آن چه که کهنه، مقدس و پرشکوه است سوگند وفاداری می خوردند.

در تالار نیکلایوسکی مجدداً جلسه دوما تشکیل شد. رئیس شهر بالحنی امید بخش حکایت می کرد که هنگ های پترو گراد دارند از عمل خود شرمنده می شوند. تبلیغات کار خود را می کند ... مأموران مخفی دوان دوان می آمدند و می رفتند. آنها اخباری از وحشی گری ها و آدم کشی های بلشویک ها نقل می کردند و می کوشیدند یونکرها را نجات دهند ... تروپ می گفت: بلشویک ها با نیروی اخلاق مغلوب خواهند شد نه با زور سرنیزه."

در این کشاکش در جبهه انقلابی همه چیز بر ورق مراد نبود: دشمن قطارهای زرهی مسلح به توب به میدان می کشید. دسته های مسلح شوراها، که به طور عمد از گارد های سرخ تعلیم نیافته تشکیل شده بودند، نه افسر داشتند و نه نقشه معین عملیات. به آنها فقط پنج هزار از نیروهای منظم ملحق شده بود. بقیه واحدهای پادگان یا در کار تصفیه حساب با یونکرها شورشی بودند یا نظم پایتخت را حفاظت می کردند و یا هنوز نتوانسته بودند تصمیم بگیرند که جانب کدام سوی را نگه دارند.

ساعت ده شب لینین در جلسه نمایندگان هنگ های پادگان نطقی ایراد داشت و آنها با اکثریت شکننده آراء قرار صادر کردند که وارد نبرد شوند. کمیته ای از پنج سرباز تشکیل یافت که چیزی بود شیوه ستاد کل. بامدادان هنگ ها با تمام تجهیزات جنگی از

سر بازخانه‌ها خارج گردیدند. من به هنگامی که به خانه می‌رفتم به آن‌ها برخورد کردم- با گام‌های منظم و استوار جنگاوران پرسابقه، سرنیزه‌ها در ردیف هم، با صفحه‌ای خدنگ از خیابان‌های خالی شهر تصرف شده می‌گذشتند.

در همان هنگام در "سادووا" در بنای "ویکتل" کنفراس کلیه احزاب سوسياليست جريان داشت که برای تشکيل حکومت جدید گرد آمده بودند. آبرامویچ از جانب منشويک‌های مرکز اعلام داشت که غالب یا مغلوبی نباید باشد و از گذشته هیچ خاطره‌ای نباید در دل نگه داشت. تمام گروه‌بندی‌ها و احزاب چپ با وی موافقت کردند. "دان" از جانب منشويک‌های راست شرایط زیرین را به بشويک‌ها پیشنهاد کرد: گاردسرخ باید اسلحه را زمین گذارد و پادگان پتروگراد باید از دومای شهر تعیت کند. سربازان کرنسکی یک تیر هم خالی نخواهند کرد و به توقيف کسی مبادرت نخواهند ورزید. هیئت وزیرانی تشکيل خواهد شد از کلیه احزاب سوسياليست به غیر از بشويک‌ها. "ريزانوف" و "كامنيف" از جانب اسمولنی اعلام داشتند که دولت ائتلافی مرکب از تمام احزاب سوسياليست پذيرفته نیست؛ و به پیشنهاد "دان" اعتراض کردند. اسراها منشعب شدند. کميته اجرائیه نمایندگان دهقانان و سوسياليست‌های خلقی قاطعانه از همکاری با بشويک‌ها امتناع ورزیدند. پس از بحث‌های شدید‌الحنی کميسيونی برای تدوين طرح قابل پذيرش انتخاب گردید. در کميسيون در تمام مدت شب مبارزه جريان داشت و در تمام روز بعد نيز ادامه یافت. يك چنین کوششی برای ايجاد توافق يك بار ديگر در نهم نوامبر (يیست‌وهفت اكتبر) به ابتکار "مارتوف" و "گورکی" به عمل آمده بود، ولی در آن زمان اين کوشش با شکست روبرو شده بود. کرنسکی نزديك می‌شد. کميته نجات فعالیت وسیعی از خود بروز می‌داد. بشويک‌های راست و نيز اسراها و سوسياليست‌های خلقی ناگهان از مذاكره سرباز زدند. ينك آن‌ها از شورش یونکرها مروع شده بودند.

روز دوشنبه دوازده نوامبر (سی اكتبر) در اوضاع و احوال نامعلومی سپری شد. چشم تمام روسیه به دشت مه آلود حومه پتروگراد دوخته شده بود که در آن‌جا تمام آن مجموعه از نیروهای کهن که قابل گرد آمدن بودند، رودرروی حکومت نوین ناشناخته‌ای که هنوز تشکيل نیافته بود قرار گرفته بودند. در مسکو متارکه اعلام شده بود. طرفین با يكديگر مذاکره می‌کردند- در انتظار آن که کار پايتخت چگونه فيصله خواهد یافت در عین حال آن نمایندگان کنگره سوراهای که معجلان در تمام جهات و تا دورترین کرانه‌های آسیا عزیمت کرده بودند به خانه‌های خود باز می‌گشتند و با خود مشعل‌های انقلاب را همراه داشتند. اخبار مربوط به حوادث معجزه‌آسا مانند امواجي که بر سطح هموار آب بلغزد در سراسر کشور پخش می‌شد. تمام شهرها و روستاهای دور دست به حرکت در آمده بر پای می‌خاستند- سوراهای و کميته‌های نظامی انقلابی علیه دوماهها، زمستوها و کمیسرهای دولتی؛ گاردهای سرخ علیه گاردهای سفید؛ جنگ‌های خیابانی و نطق‌های پرشور. نتيجه همه اين‌ها وابسته بدان بود که پتروگراد چه بگويد ...

اسمولنی تقریباً خالی بود. ولی دوما از ازدحام مردم می‌جوشید. رئیس دومای شهر با وقار خاص خود علیه پیام‌های بشويک‌های علنی اعتراض می‌کرد. او با حرارت می‌گفت: "دوما ابدا" مرکز ضدانقلاب نیست. دوما به هیچ وجه در مبارزه‌ای که بین احزاب جريان دارد شرکت نمی‌کند. ولی در این لحظه که در کشور هیچ حکومت قانونی وجود ندارد يگانه مرکز نظام و انتظام اداره خود مختار شهری است. این واقعیتی است که از طرف اهالی صلح خواه پذيرفته شده است. سفارت خانه‌های خارجی فقط به آن اسناد رسمي ارزش می‌دهند که دارای امضای رئیس شهر است. اروپایی از لحاظ ساختمان روحی خود نمی‌تواند وضع دیگری را مجاز شمرد جز آن که اداره خود مختار شهری يگانه ارگانی است قادر به حفظ منافع هموطنان. شهر موظف است مهمان‌نواز باشد نسبت به تمام سازمان‌هایی که خواستارند از این مهمان موازی استفاده کنند. و از این جهت دوما نمی‌تواند مانع پخش شدن روزنامه‌ها در بنایش بشود. عرصه فعالیت ما گسترش می‌یابد. ما می‌بايست آزادی كامل عمل بددست آوریم. حقوق ما می‌بايست از جانب طرفین شناخته

شود... ما کاملاً بی طرفیم. وقتی ایستگاه تلفن توسط یونکرها اشغال شد "پالکوئیکوف" امر داد که تمام تلفن‌های اسمولنی قطع شود، ولی من اعتراض کردم و کار این تلفن‌ها ادامه یافت..."

صدای خنده استهزا آمیز از نیمکت‌های بلوشیک‌ها؛ فریادهای خشمگین از سمت راست!

شرايدر ادامه داد: "و معاذالک بلوشیک‌ها ما را ضدانقلابی محسوب می‌دارند و به همین نحو به اهالی معرفی می‌کنند. آن‌ها ما را از وسائل نقلیه مان محروم می‌کنند و آخرین اتومبیل‌های ما را می‌گیرند. گناه بر عهده ما نخواهد بود هرگاه در نتیجه در شهر قحطی آغاز شود. هیچ اعتراضی کمک نمی‌کند..."

"کوبوزیف" - یک بلوشیک - عضو اداره شهر اظهار داشت که وی تردید دارد که کمیته انقلابی نظامی اتومبیل‌های شهری را مصادره کرده باشد. اگر حتی قبول کنیم که این چنین حوادثی رخ داده است یقیناً از ناحیه افراد غیرمجاز و تحت تأثیر ضرورت حاد بوده است. وی افزود:

"رئیس شهر می‌گوید که ما حق نداریم دوماً را به مجمع سیاسی مبدل سازیم. ولی هر آن‌چه در این‌جا از طرف هر منشیک و یا اس‌ار گفته می‌شود جزو تبلیغات حزبی چیزی نیست. دم در ورودی آن‌ها روزنامه‌های غیر مجاز خود را نظری "ایسکرا"، "سولدادسکی کولوس" و "رابوچایا گازتا" پخش می‌کنند و تحریک به قیام می‌نمایند. چطور می‌شد اگر ما بلوشیک‌ها هم در این‌جا به پخش روزنامه خود می‌پرداختیم؟ ولی ما این کار را نمی‌کنیم، زیرا به دوماً احترام می‌گذاریم. ما به اداره خودمختاری شهری حمله نمی‌کنیم و قصد حمله بدان را هم نداریم. ولی از آن‌جا که شما خطاب به اهالی پیام فرستاده‌اید ما هم حق داشته‌ایم همین کار را بکنیم."

پس از آن "شینگاریوف" - یک کادت - به ایراد سخن پرداخت. وی اظهار داشت با کسانی که می‌باشد آن‌ها را بدون گفتگو به دادستانی تحويل داد نمی‌توان زبان مشترک یافت ... او باز دیگر پیشنهاد کرد که تمام بلوشیک‌ها از دوماً خارج شوند. ولی این پیشنهاد رد شد، زیرا هیچ گونه اتهام شخصی به بلوشیک‌ها وارد نبود و ضمناً همه آن‌ها در مؤسسات شهری با جدیت تمام کار می‌کردند.

سپس دو تن از منشیک‌های انتراسیونالیست اظهار داشتند که پیام بلوشیک‌های عضو دوماً دعوت مستقیم به بلوا بوده است. پسکه ویچ گفت: "اگر هر کس که مخالف با بلوشیک‌ها باشد ضدانقلابی شمرده شود، آن‌گاه من دیگر نمی‌فهمم چه فرقی بین انقلاب و هرج و مرج وجود دارد ... بلوشیک‌ها از تمام هوا و هوش‌های توده‌های لجام گسیخته تبعیت می‌کنند و حال آن‌که ما چیزی جز نیروی اخلاق نداریم. ما علیه زور گویی و بلوا از جانب هریک از طرفین که سرزند اعتراض می‌کنیم. هدف ما یافتن راه بروون رفت مسالمت آمیز از وضع کنونی است."

نازاییف اظهار داشت: "اعلامیه‌ای که تحت عنوان "به چوبه رسوایی" بر دیوارهای شهر چسبانده شده و مردم را به قلع و قمع منشیک‌ها و اس‌ارها فرا می‌خواند جنایتی است که شما بلوشیک‌ها هیچ گاه لکه آن را نمی‌توانید از خود بزداید. حوادث وحشتناک دیروزی فقط مقدمه آن چیزی است که به وسیله این گونه اعلامیه‌ها تدارک می‌شود ... من همیشه سعی کرده‌ایم شما را با احزاب دیگر سیاسی آشتی بدهم، اما حالا نسبت به شما فقط احساس نفرت می‌کنم."

بلوشیک‌ها از جای پریدند، فریادهای خشمگین برآوردند و با صدای گرفته و حاکی از نفرت و حرکات پر تشنجه به آن‌ها پاسخ دادند. من به هنگام خروج از تالار به گومبرگ - یک منشیک - که مهندس شهر بود و با سه چهار تن خبرنگار برخورد کرد، همه آن‌ها خیلی سردماغ بودند. آن‌ها می‌گفتند:

"ای بابا، این ترسوها از ما حساب می‌برند. آن‌ها جرأت ندارند دو ما را توقيف کنند. کمیته انقلابی نظامی آن‌ها جسارت ندارد که کمیسر به این‌جا بفرستند. تازه در خود آن‌جا - امروز من در کنار "садوود" دیدم که چکونه یک گاردسرخ می‌خواست پس بچه‌ای را که "سالداتسکی گولوس" می‌فروخت توقيف کند و پسر بچه به ریش ش می‌خندید. جمعیت هم کم مانده بود حساب آن راهزن را برسد. حالا دیگر همه چیز در طرف چند ساعت حل می‌شود. بگذار حتی کرنسکی هم نیاید. به هر حال آن‌ها آدم ندارند که بتوانند دستگاه دولتی را بچرخانند. سفاهت! - من شنیده‌ام که آن‌ها در اسمولی بین خودشان به نزاع افتاده‌اند."

یک‌نفر اس از آشنایان من مرا به کناری کشید و گفت: "من میدانم کمیته نجات در کجا پنهان است. می‌خواهید بروید به آن‌ها صحبت کنید؟"

اکنون دیگر تیرگی شب فرا رسیده بود. در شهر مجدداً "زندگی عادی جریان داشت. در مغازه‌ها دادوستد می‌شد. چراغ کوچه‌ها روشن بود. در دو جهت ابوبه جمعیت آرام قدم می‌زد. مردم به بحث همیشگی خود ادامه می‌دادند. در خیابان "نوسکی" به خانه شماره هشتادووشش رسیدیم و وارد حیاط آن شدیم که با بناهای بلند محصور بود. دوست من به شیوه خاصی به در آپارتمان شماره دویست و بیست و نه تنگر زد. از درون صدای همهمه به گوش می‌رسید. در داخلی بهم خورد، سپس در بیرونی کمی باز شد و ما چهره زنی را دیدیم. وی به تنیدی به اطراف نگریست و ما را به درون راه داد. زنی بود میانه سال با چهره‌ای آرام. فریاد زد: "کیریل - از خود مانند!" در اطاق ناهار خوری سماور می‌جوشید و بر روی میز چند بشقاب با نان و ماهی شور چیده شده بود. از پشت پرده مردی با لباس افسری خارج شد و از پستو مرد دیگری بیرون آمد که به لباس کارگری ملبس بود. هر دو آن‌ها اغلب خوشحالی کردند که یک خبرنگار امریکایی می‌بینند. با همان حال رضامندی به من گفتند که اگر به دست بلشویک‌ها یافتند یقیناً آن‌ها را تیرباران خواهند کرد. آن‌ها نام خود را نگفته‌اند، ولی هردو آن‌ها اس ار بودند.

من پرسیدم: "چرا شما در روزنامه‌های خود چنین دروغ‌های شاخ‌داری چاپ می‌کنید؟"

افسر بدون این که رنجشی حاصل کرده باشد جواب داد: "بلی، می‌دانم ولی چکار کنیم؟ (شانه‌های خود را بالا انداخت) شما که می‌دانید! ما ناگزیر باید در مردم روحیه خاصی به وجود بیاوریم."

دومی حرف او راقطع کرد: "تمام کارهایی که بلشویک‌ها می‌کنند سراپا ماجراجویی است! آن‌ها روشن‌فکر ندارند، وزارت خانه‌ها کار نخواهند کرد. روسيه که یک شهر نیست، کشور پهناوری است. ما می‌دانیم که آن‌ها بیش از چند روز دوام نخواهند آورد. از این جهت ما هم تصمیم گرفته‌ایم از بزرگ‌ترین نیروی مخالف آن‌ها که کرنسکی باشد پشتیبانی کنیم و کمک کنیم تا مجدداً نظم برقرار شود."

من گفتم: "بسیار خوب، ولی دیگر چرا با کادت‌ها متحد می‌شوید؟"

کارگر ساختگی آشکارا زد زیر خنده: "راستش را بخواهید در حال حاضر توده‌های مردم به دنبال بلشویک‌ها می‌روند. ما عجالتاً نیرویی نداریم. ما نمی‌توانیم حتی یک مشت سرباز بسیج کنیم. اسلحه‌ای که بتوان به آن نام اسلحه داد نداریم. تا حدودی حق با بلشویک‌ها است. در حال حاضر در روسيه تنها دو حزب نیرومند وجود دارد: یکی بلشویک‌ها، یکی هم مرجعینی که زیر بال کادت‌ها پنهان شده‌اند. کادت‌ها تصور می‌کنند که ما را مورد استفاده قرار داده‌اند، ولی در واقع ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم. وقتی ما بلشویک‌ها را سرکوب کردیم، آن‌گاه علیه کادت‌ها تغییر جهت خواهیم داد."

"در آن صورت در دولتص ۱۳۷ کتاب....."

او پشت گردنش را خاراند و گفت: "این مسئله بغرنجی است. البته اگر آن هارا راه ندهند لابد همه چیز را از نو شروع خواهند کرد. به هر حال در آن صورت آنها این فرصت را خواهند داشت که در مجلس مؤسسان تعادل قوارا تعیین کنند- البته به شرط آن که اصولاً مجلس مؤسسان تشکیل شود."

افسر حرف اورا قطع کرد: "و به علاوه این موضوع مسئله راه دادن کادتها به دولت را هم مطرح می کند. اساس مسئله یکی است. شما که باید بدانید، کادتها درواقع نمی خواهند مجلس مؤسسان تشکیل شود. نمی خواهند، به این جهت که ممکن است بلوشیکها هم اکنون سرکوب بشوند. باتکان دادن سر ادامه داد: "سردرآوردن از سیاست برای ما روسها کار آسانی نیست. شما امریکاییها سیاست مدار به دنیا می آید. شما تمام عمر با سیاست مشغولید، ولی ما، خودتان می دانید، هنوز یک سال هم نیست با این وضع سروکار پیدا کرده ایم."

من پرسیدم: "نظر شما درباره کرنسکی چیست؟"

به جای مخاطب، مصاحب دوم پاسخ داد: "او، گناه تمام اشتباهات به عهده کرنسکی است. او ما را مجبور کرد که با بورژازی ائتلاف کیم. اگر او اخطار تهدید آمیز خود را عملی می کرد و استعفا می داد در آن صورت کابینه فقط شانزده هفته قبل از تشکیل مؤسسان دچار بحران می شد و ما از چنین امری پرهیز داشتیم."

"ولی معدلك سرانجام چنین واقعه ای رخ داد."

"بلی، ولی ما چگونه می توانستیم این را بدانیم؟ کرنسکیها او کستیفها مارا فریب دادند. "گوتس" هم کمی از آنها رادیکال تراست. من طرفدار چرنوف هستم، زیرا او یک انقلابی واقعی است... شما می دانید که همین امروز لینین پیغام داده است که باورود چرنوف در دولت مخالفت نخواهد کرد. البته ماهم می خواستیم دولت کرنسکی را از سر خود باز کنیم. ولی به نظر مارسید که بهتر است تا تشکیل مجلس مؤسسان صبر کنیم... وقتی این کارها شروع شد من طرفدار بلوشیکها بودم، ولی کمیته مرکزی حزب من متحد الرأی مخالفت کرد. من چه می توانستم بکنم؟ انضباط حزبی..."

"یک هفته نخواهد گذشت که حکومت بلوشیکها متلاشی شده فرو خواهد ریخت. اگر اس ارها فقط بتوانند بایستند و در انتظار بمانند، آن گاه قدرت حاکمه درست کف دست آنها خواهد افتاد. ولی اگر ما یک هفته هم در انتظار به سر بریم کشور دچار چنان ویرانی خواهد شد که امپریالیست های آلمانی به پیروزی کامل خواهند رسید. و به این دلیل است که ما دست به قیام زدیم، در حالی که تنها دو هنگ سرباز پشت سر ما بود و به ما وعده پشتیبانی دادند، ولی آنها نیز مخالف ما از آب در آمدند... فقط یونکرها باقی ماندند..."

"پس کازاکها چطور؟"

افسر نفس عمیقی کشید: "از جای خود نجنبیدند. ابتدا آنها گفتند که وارد عمل خواهند شد، اگر پیاده نظام از آنها پشتیبانی کنند. علاوه بر این، آنها می گفتند که هم اکنون دسته های کازاک در اختیار کرنسکی است و بنابراین آنها دیگر وظیفه خود را انجام داده اند... بعداً گفتند که کازاکها همیشه دشمن مادرزاد دمکراتی به حساب آمده اند... وبالاخره حالا می گویند: بلوشیکها و عده داده اند زمین های مارا از ما نگیرند. ماترسی از چیزی نداریم. مابی طرف خواهیم ماند."

در جریان ادامه این گفتگوها پیوسته افرادی، وبطور عمدۀ افسرانی با سردوشی های کنده شده وارد می شدند و خارج می گردیدند. مامی توانستیم آنها را از اتاق کفش کن بینیم و صدای آهسته ولی نیرومند آنها را بشنویم. من از کنار پرده پس رفته واز لای در نیمه باز چشم به اتاق حمام افتاد که در آن جا افسری تنومند با لباس سرهنگی روی صندلی کوچکی نشسته بود و کتاب چه یادداشتی در روی زانویش قرار داشت.ص ۱۳۸ کتاب.....

کارگر ساختگی گفت: "برنامه ما را می خواهید؟ این است: واگذاری اراضی به کمیته‌های ارضی، دادن امکان کامل به کارگران برای شرکت در اداره صنایع، یک سیاست توانای صلح جویانه ولی بدون آن اتمام حجتی که بلوشیک‌ها با آن به تمام کشورها مراجعه کردند. بلوشیک‌ها نخواهند توانست مواعیدی را که به توده‌ها داده‌اند حتی در داخل کشور انجام دهنند. ما به آن‌ها اجازه نخواهیم داد. آن‌ها برنامه ما را درباره مسئله ارضی دزدیده‌اند تا پشتیبانی دهقانان را جلب کنند. این بی‌شرافتی است. اگر آن‌ها حداقل منتظر تشکیل مجلس مؤسسان شده‌بودند ..."

افسر حرف او را قطع کرد: "موضوع فقط بر سر مجلس مؤسسان نیست. اگر بلوشیک‌ها می خواهند یک کشور سوسیالیستی در اینجا به وجود آورند، ما به هیچ وجه من الوجه نمی توانیم با آن‌ها کار کنیم. کرنسکی خطای عظیمی مرتکب شد، آن‌گاه که در شورای جمهوری اخهار داشت فرمان توقيف بلوشیک‌ها را صادر کرده است. او بدین سان مج خود را در برابر آن‌ها باز کرد."

پرسیدم: "خوب، حالا شما می خواهید چکار کنید؟"

آن‌ها به یکدیگر نگاه کردند: "چند روز دیگر خواهید دید! اگر از نیروهای مسلح به قدر کافی طرفدار ما بشوند ما با بلوشیک‌ها توافق نخواهیم کرد، اگر نه، آن‌گاه ممکن است مجبور شویم."

چون وارد خیابان "نوسکی" شدیم به روی رکاب تراموایی که پر از جمعیت بود و اتفاقش در زیر سنگینی وزن مردم نشست کرده خود را به روی زمین می کشید، پریدیم. تراموای آرام به سوی اسمنولنی می خزید.

در راه رو "مشکوفسکی- مردی کوچک اندام و نحیف و خوش لباس- در حال عبور بود. چهره‌اش بسیار گرفته می نمود. او به ما اطلاع داد که اعتصاب در کلیه وزارت خانه‌ها اثر خود را می بخشد. مثلا" شورای کمیسرهای خلق و عده داد پیمان‌های سری را انتشار دهد، ولی "نه راتوف" که استاد را در اختیار داشت، آن‌ها را با خود برداشته و ناپدید شده است. احتمال دارد که استاد را در سفارت انگلیس پنهان کرده باشد. ولی از همه بدتر این است که بانک‌ها اعتصاب کرده‌اند."

منزینسکی حرف او را ادامه داد: "بدون پول ما به کلی بیچاره‌ایم. می‌بايست حقوق کارمندان و کارگران راه‌آهن و پست و تلگراف پرداخت شود. بانک‌ها بسته‌اند. بانک دولتی هم کار نمی کند. کارمندان بانک‌ها در سراسر روسیه تطمیع شده و دست از کار کشیده‌اند. ولی لینین دستور داده است مخازن بانک دولتی را با دینامیت منفجر کنند. و اما درباره بانک‌های خصوصی همین آن فرمانی صادر شد که صاحبان آن‌ها می‌بايست همین فردا آن‌ها را بگشایند و الا خودمان آن‌ها را خواهیم گشود."

کار در شورای پتروگراد با شدت جریان داشت. تالار پر از افراد مسلح بود. تروتسکی گزارش می‌داد: "کازاک‌ها از "کراسنیه‌سلو" عقب نشینی می‌کنند (کف زدن‌های رعد‌آسای پیروزمندانه)، ولی جنگ تازه آغاز گردیده است. در "پولکووو" نبردهای سختی جریان دارد. می‌باشد تمام نیروهای موجود را معجلًا به آن‌جا گسیل داشت. اخبار واصله از مسکو آرامش بخش نیست. کرملین در دست یونکرها است و کارگران اسلحه بسیار کمی در اختیار دارند. نتیجه کار بسته است به پتروگراد. در جبهه اخبار مربوط به صلح و زمین شور و هیجان عظیمی برانگیخته است. کرنسکی در سنگرهای افسانه‌هایی شایع می‌کند که گویا پتروگراد در خون و آتش غوطه‌ور است و بلوشیک‌ها زنان و کودکان را می‌زنند و آزار می‌دهند. ولی هیچ کس او را باور ندارد ... رزم‌ناوهای "اولک" و "آورورا" و "رسیوبیلیکا" در "نوا" لنگر انداخته‌اند و توب‌ها را به سوی راههای ورودی شهر جهت‌گیری کرده‌اند.

در تالار کسی با صدای بلند فریاد کرد: چرا شما آن‌جایی که گارددهای سرخ کار می‌کنند نیستید؟"

تروتسکی درحالی که از پشت میز خطابه پایین می‌آمد پاسخ داد: "همین آن می‌روم." چهره‌اش اندکی از حد معمول رنگ پریده‌تر بود. در میان حلقه‌ای از دوستان وفادار از اتفاق بیرون رفت. از راه رو جنبی گذشت و به سوی اتومبیل شتافت.

اکنون کامنیف سخن می‌گوید. او جریان کنفراس سازش را تشریح کرد و گفت: "شرایط متارکه‌ای که منشویک‌ها پیشنهاد کرده بودند با نفرت رد شد. حتی برخی شعب اتحادیه کارگران راه آهن هم علیه چنین پیشنهاداتی رأی دادند. کامنیف ادامه داد: "اکنون که ما حاکمیت را تصرف کرده‌ایم و تمام روسیه را بربا خیزانده‌ایم، آن‌ها بی‌کم و کاست چرندياتی به شرح زیر از ما مطالبه می‌کنند: اول، حاکمیت را واگذار کیم؛ دوم، وادار کردن سربازان به ادامه جنگ؛ و سوم، وادار کردن دهقانان به این که موضوع زمین را فراموش کنند.

برای لحظه‌ای لینین ظاهر شد. او به اتهاماتی که از جانب اسراها وارد می‌شد پاسخ داد:

"آن‌ها ما را متهم می‌کنند که برنامه ارضی آن‌ها را دزدیده‌ایم ... بسیار خوب، اگر چنین است ما می‌توانیم از آن‌ها تشکر کنیم." جریان جلسه هم‌چنین ادامه داشت: رهبران به نوبه پشت میز خطابه قرار می‌گرفتند، توضیح می‌دادند، اندرز می‌گفتند، اثبات می‌کردند. سربازان یکی پس از دیگری، کارگران یکی پس از دیگری از جای بر می‌خاستند و هر آنچه در مغز وجود خود داشتند بازگو می‌کردند... جلسه در حال تغییر و تجدید بود. دائمًا عده‌ای می‌آمدند و گروهی خارج می‌شدند. گاه‌گاه افرادی در تالار هویدا می‌شدند و این یا آن دسته را برای رفتن به جبهه فرا می‌خوانند. دیگران - کسانی که پست‌شان را تحويل داده‌بودند، مجروه‌ین و یا کسانی که برای دریافت اسلحه و مهمات به اسمولنی آمده بودند، وارد می‌شدند.

تقریباً در ساعت سه پس از نیمه شب هنگامی که ما دیگر بازمی‌گشیم، در راه روسیه "گولتسمن" عضو کمیته انقلابی نظامی را دیدیم که دوان دوان از پله‌ها بالا می‌آید. چهره‌اش می‌درخشید. در حالی که دست مرا می‌فسردد فرباد زد: "او ضایع عالی است. تلگرام از جبهه! کرسنکی خرد شد. این است، که می‌بینید!" و تکه کاغذی را به سوی من پیش آورد که بر آن با مداد خطی با عجله نوشته شده بود. چون مشاهده کرد که من از آن چیزی سر در نمی‌آورم خودش به صدای بلند خواند:

"پولکووو - ستاد. ساعت دو و ده دقیقه شب سی ام تا سی و یک اکتبر در تاریخ ثبت خواهد شد. کوشش کرسنکی که نیروهای ضد انقلابی را به سوی پایتخت انقلاب براند با مقابله دندان شکنی رو برو شد. کرسنکی عقب نشینی می‌کند. ما در حال پیشروی هستیم. سربازان، ناویان و کارگران پتروگراد نشان دادند که می‌توانند و می‌خواهند با سلاح در دست اراده و حاکمیت دمکراسی را مستقر سازند. بورژوازی سعی کرد ارتش انقلاب را منفرد سازد. کرسنکی کوشید آن را با نیروی کازاک‌ها در هم شکند. هم این و هم آن دچار شکست فضاحت‌باری گردیدند."

"اندیشه بزرگ سیادت دمکراسی کارگری دهقانی صفووف ارتش را پیوسته ساخت و اراده‌اش را آبدیده کرد. تمام کشور از این پس معتقد می‌شود که حاکمیت شوروی پدیده گذرايی نبوده، بلکه واقعیت استوار حکومت کارگران، سربازان و دهقانان است. توده‌نی به کرسنکی به معنای توده‌نی به ملاکان، بورژوازی و کورنیلوفیست‌ها است. توده‌نی به کرسنکی به معنی استقرار حق خلق به داشتن حق زندگی مسالمت‌آمیز و آزاد، حق داشتن زمین و نان و حاکمیت است. رزم‌نده‌گان "پولکووو" با ضربه دلیرانه خود امر انقلاب کارگری و دهقانی را مستحکم می‌کنند. بازگشت به گذشته محال است. هنوز مبارزات، موانع و دادن قربانی در پیش است، ولی راه گشوده شده و پیروزی تأمین است. روسیه انقلابی و حاکمیت شوراهما به واحدهایی که در "پولکووو" زیر فرماندهی سرهنگ "والدن" عمل می‌کنند به حق افتخار می‌کند."

"خاطره ابدی به جان باختگان، افتخار به رزم‌جویان انقلاب، به سربازان و افسران و فادران به خلق!

"زنده باد روسیه انقلابی توده‌ای سوسیالیستی!"

"به نام شورای کمیسرهای خلق - ل. تروتسکی"

به هنگامی که از میدان "زنامنگی" به خانه باز می‌گشتم، از دحامی غیرعادی که به ایستگاه راه آهن نیکلایوسکی فشار می‌آورد.
در اینجا چندین هزار ناوی دیده می‌شدند که بر روی سر آنها برق سرنیزه موج می‌زد.
یکی از اعضای "ویکترل" بر روی پلکان ایستاده بود و تماس می‌کرد:
"رفقا! ما نمی‌توانیم شما را به مسکو حمل کنیم. ما بی‌طرفیم. ما هیچ نیرویی را حمل و نقل نخواهیم کرد. نمی‌توانیم شما را به
مسکو ببریم که در آن جا جنگ داخلی و حشتاتاکی جریان دارد."
میدان از نفرت و اعتراض می‌جوشید و می‌غزید. ناویان به جلو فشار می‌آوردن. ناگهان در دیگری از بنای ایستگاه باز شد. دو یا
سه نفر راننده یا آتش‌کار و کس دیگر جلو آمدند. آن‌ها فریاد زدند:
"بیایید رفقا! بیایید! ما شما را به مسکو، به ولادیوستک، به هر جا که بخواهید می‌بریم. زنده باد انقلاب!"

#####

فصل نهم پیروزی

فرمان شماره یک

به واحدهای گردان، آترياد - پولکووو

سی و یک اکتبر ۱۹۱۷ ساعت نه و سی و هشت دقیقه بعد از نیمه شب.

واحدهای گردان پولکووو پس از نبرد سختی بر نیروهای ضدانقلاب پیروز شدند. این نیروها با بی‌نظمی موضع خود را راه‌کرده در پناه "ترارسکویه‌سه‌لو" به سوی "پالوفسک" و "کاچینا" عقب می‌نشینند.

واحدهای ما که در حال حمله‌اند کرانه‌های شمال شرقی "ترارسکویه‌سه‌لو" و ایستگاه "الکساندروفسکایا" را اشغال کردند. در جناح راست ما گردان "کولپینو" و در جناح چپ گردان "ترارسکویه‌سه‌لو" قرار داشت.

به گردان "پولکووو" فرمان می‌دهم "کراسنیویه‌سه‌لو" را اشغال کرده و راه‌های ورود به آن را به ویژه از جانب "کاچینا" تحکیم کنند. سپس پیشروی کرده "پالوفسک" را تصرف کند و آن را از سوی جنوب استوار کرده و راه‌آهن را تا ایستگاه "دنو" تسخیر نماید. گردان باید تمام تدابیر لازم را برای مستحکم کردن مواضع اشغالی اتخاذ کرده، سنگربندی کند و دیگر تأسیسات دفاعی را به وجود آورد. موظف است با گردان‌های "کولپینو" و "کراسنیویه‌سه‌لو" و هم‌چنین با ستاد فرماندهی دفاع پتروگراد ارتباط محکم برقرار کند.

فرمانده کل قوایی که علیه واحدهای ضدانقلابی کرنسکی عمل می‌کند

سرهنگ دوم مورایوف

صبح سه‌شنبه است. چه شده؟ این گروه‌ها تا دو روز پیش با بی‌نظمی و فقدان رهبری، بدون هدف در حومه پتروگراد می‌پلکیدند. آن‌ها نه خواربار داشتند، نه توپخانه و نه هیچ گونه نقشه عمل! چه چیزی این توده گاردسرخ و سربازانی را که نه سازمانی داشتند، نه آموزش انصباط نظامی و نه افسر، بدین‌گونه در ارتضی گردآورده است که از فرماندهی انتخابی خود تعیت کنند و قادرند در برابر توپخانه و قراق‌سواره مقاومت کرده، ضربات آن را پاسخ گویند؟

خلقی به پا خاسته با شیوه خویش الگوهای نظامی را بدور می‌ریزد. هرگز ارتش‌های ژنده‌پوش انقلاب فرانسه که در "والمی" و "ایسنبورگ" پیروز شدند، از یاد نخواهد رفت. علیه یونکرها، قزاق‌ها، درباریان، ملاکین و مترجم ترین سلطنت طلبان پیروز شدند و در پشت سر آن‌ها باز هم تزار، پلیس سیاسی، زنجیرهای سبیری. سرانجام تهدید بی‌حدود‌حضر از جانب آلمان‌ها به چشم می‌خورد. پیروزی، به قول کارلایل، به معنای شکوه و عصر طلایی بی‌پایان بود.

یک‌شنبه عصر کمیسرهای کمیته انقلابی نظامی از جبهه بازگشتند. لشکر پتروگراد کمیته پنج نفری ستاد جنگی خود را که مرکب از سه سرباز و دو افسر، که مسلمًا از آلدگی ضد انقلابی مبرا بودند، انتخاب کرد. فرماندهی کل به عهده مدافع پیشین-سرهنگ موراویف-گذاشته شد که مرد کارآمدی بوده ولی می‌باشد همواره مراقب او باشند.

در "کولپینو"، "ایوخوف"، "پولتووو" و "کراسنیویه سه‌لو" گردان‌های موقت تشکیل شد که به تدریج که سربازان و ملوانان و اعضای گاردسرخ و واحدهای جداگانه هنگ‌های مختلف به آن‌ها می‌پیوستند، بزرگ‌تر می‌شدند. در اینجا دیگر هم پیاده بود و هم سواره هم توپخانه وجود داشت و هم چند زره‌پوش.

سحرگاه‌های سوار قزاق کرنسکی پدیدار شدند. تیراندازی بدون نظم با تفنگ آغاز شد. هردو طرف به یکدیگر پیشنهاد می‌کردند که تسليم شوند. هوای روشن و یخ زده بالای جلگه از غوغای جنگ انباشته شد. این غوغای را سربازانی که در کنار آتش به انتظار نشسته بودند می‌شنیدند. از همین جا آغاز شد. آنان به محلی که در آن‌جا جنگ جریان داشت سرازیر شدند. گروه‌های

کارگران که در جاده‌های اصلی در حرکت بودند قدم تند کردند. توده‌های عظیمی از مردم خشمگین به سوی نفاطی که مورد حمله قرار گرفته بودند شتابند. کمیسرها از آن‌ها استقبال کرده و به آن‌ها توضیح می‌دادند که می‌بایست در چه مواضعی قرار گیرند و چه کار بکنند. این نبرد خود آن‌ها به خاطر صلح برای خود آن‌ها بود. فرماندهان را خود آنان انتخاب کرده بودند. در آن لحظه‌ها اراده‌های گوناگون و متفاوت بسیاری در یک اراده بهم می‌پیوست. من از تمام کسانی که شاهد این جنگ بودند این مطلب را شنیده‌ام که چگونه ملوانانی که تا آخرین فشنگ خود را مصرف کرده بودند با سریزه هجوم می‌کردند؛ چگونه کارگران تمرين ندیده خود را به صفت کازاک‌ها زده و آنان را از اسب به زیر می‌کشیدند؛ و چگونه توده مردم در تاریکی و غافلگیرانه به دشمن حمله می‌بردند.

دوشنبه هنوز پیش از نیمه شب بود که قزاق‌ها متزلزل شده توبخانه را جا گذاشته و فرار کردند. ارتش پرولتری به "تزارسکویه سه‌لو" وارد شد و به دشمن مهلت نداد که ایستگاه رادیو دولتی را ویران کند. اکنون دیگر از این ایستگاه فرستنده، کمیسرهای اسمولنی پیروزی شکوهمند پرولتاریا را به سراسر دنیا اطلاع می‌دادند.

"به همه شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان!"

"سی ام اکتبر ارتش انقلابی در نبرد سختی در "تزارسکویه سه‌لو" واحدهای ضدانقلابی کرنسکی - کورنیلوف را تار و مار کرد. به نام دولت انقلابی، تمام هنگهایی را که در اختیار این فرماندهی هستند برای سرکوب دشمنان دمکراسی انقلابی و اتخاذ تدابیر لازم به منظور دست‌گیری کرنسکی و هم‌چنین برای پیشگیری از نظایر این گونه ماجراهای، که دستاوردهای انقلاب و پیروزی پرولتاریا تهدید می‌کند، فرامی‌خوانم."

مورایف"

خبرهایی از شهرستان‌ها:

در سواستوپول شورای محلی حکومت را بدست گرفت؛ میتینگ عظیم ملوانان کشتی‌های جنگی، که در بندر سواستوپول لنگر انداخته‌اند، افسران را واداشت که رسمًا و به قید سوگند به دولت نوین به پیوندند؛ در "نیژنی نوووگورود" شورا حکومت را به دست دارد؛ از کازان خبر می‌دهند که در کوچه‌ها نبرد جریان دارد؛ یونکرها و یک تیپ توبخانه با سربازخانه بلشویکی می‌جنگند.

در مسکو نبردهای شدید آغاز شده است: یونکرها و گاردھای سفید، کرمل و مرکز شهر را در دست دارند، ولی نیروهای کمیته انقلابی نظامی آنان را از همه طرف مورد حمله قرار داده‌اند؛ توبخانه شوراهای مجلس شهر، فرمانداری نظامی و هتل متروپل را از میدان "سکوبیلوف" بمباران می‌کنند؛ خیابان "تھورسکایا" و "نیکیتسکایا" ویران شده و سنگ‌های آن برای ساختن باریکاد به کار رفته است؛ محله‌هایی که در آن بانک‌های بزرگ و مؤسسات بازرگانی قرار دارد زیر آتش شدید مسلسل است؛ برق نیست؛ تلفن کار نمی‌کند؛ ساکنین بورژوازی شهر در زیر زمین‌ها مخفی شده‌اند. در آخرین بولتن خبر داده می‌شد که کمیته انقلابی نظامی با دادن اتمام حجت از کمیته امنیت اجتماعی طلب کرده است که فوراً کرمل را تحويل دهد،ص ۱۴۳ کتابفriاد می‌زدندندارند!"

.....ص ۱۴۳ کتاب

در دریای سیاه، در شهرهای عظیم و دهات کوچک جریان داشت. از هزاران کارخانه و روستا هنگ‌ها و لشکرها و کشتی‌های جنگی روی دریاها، سیل تبریک و تهیت به سوی پتروگراد جاری بود - تهیت به دولت خلق.

حکومت کازاکی در "نوووچر کاسک" به کرنسکی تلگراف می‌زد: "حکومت نظامی لشکر "دون" از دولت موقت و اعضای شورای جمهوری روسیه دعوت می‌کند که اگر ممکن باشد به "نوووچر کاسک" بیایند. در اینجا می‌توان مبارزه‌ای با بلشویک‌ها را سازمان داد ..."

فنالاند هم آرام نیست. شورای هلسینگفورس" و کمیته مرکزی نیروهای دریایی بالتیک مشترکاً "حکومت نظامی اعلام کرده و گفته‌اند هر گونه تلاش برای جلوگیری از فعالیت گردان‌های بلشویکی و مقاومت مسلحانه در برابر فرمان‌های شوراهای مستلزم مجازات خواهد بود. در عین حال اتحادیه کارگران راه‌آهن فنالاند در سراسر کشور اعلام اعتصاب کرده و خواستار اجرای قوانینی است که در ژوئن ۱۹۱۷ در مجلس سوسیالیستی تصویب شده است ... این مجلس را کرنسکی منحل کرد.

صبح زود به اسماولی رفت. آن‌گاه که از دروازه خارجی گذشته و بر روی پیاده‌رو چوبی به راه افتادم، در آسمان خاکستری و بدون باد سحرگاهی چشمم به دانه‌های برف افتاد. سرباز کشیک دم در شادمانه فریاد زد: برف! چه خوب!

در نظر اول دهليزهای دراز و تاریک و سالن‌های سرد، غیر مسکون به نظر می‌رسیدند - گویی ساختمان عظیم مرده بود؛ اما پیش پای من صدای عجیب خفهای بر می‌خاست. دقت کردم. در کنار دیوارها روی کف زمین عده‌ای خوابیده بودند - سر و رو نشسته، موی آشته، آغشته به گل و کثافت. کارگران و سربازان تک‌تک یا دسته جمعی دراز کشیده و به همه چیز بی‌اعتنای در خواب عمیقی فرورفته بودند. بسیاری از آن‌ها نوارهای زخم پیچ از هم گستته و خون آلود داشتند. در کنار آن‌ها تفنگ‌ها و قطارهای فشنگ ریخته بود ... در طبقه بالا - آن‌جا که بوفه قرار داشت - آن‌قدر آدم خفته بود که راه‌جستن از بین آن‌ها دشوار می‌نمود. هوا به نحو باورنکردنی سنگینی می‌کرد. از پنجه‌های عرق کرده به زحمت نور بی‌رنگی به بیرون راه می‌یافتد. سماور مچاله شده‌ای روی پیش تخته قرار داشت و در اطراف آن توده استکان‌های نشسته؛ در همان‌جا نسخه‌ای از آخرین بولتن کمیته انقلابی نظامی پشت و رو افتاده و در پشت آن با خط ناازموده‌ای چیزهایی نوشته شده بود. سربازی به یاد رفقایش که در جنگ علیه کرنسکی کشته شده بودند نوشته بود. جای قطراتی - يتحمل قطرات اشک - بر روی صفحه دیده می‌شد:

آلکسی وینوگرادوف، داستولیکوف، آ.واسکرنسکی، د.لئونسکی، د.پره اوپراژنسکی، و.لایدانسکی، م.برچیکوف - همه این‌ها در روز پانزده نوامبر ۱۹۱۶ وارد ارتش شده بودند. از آن‌ها سه تن جان به در برده بودند: میخائل برچیکوف، آلکسی واسکرنسکی و دیمیتری لئونسکی.

"ای عقاب‌های جنگی! بخوانید!"

با دلی آسوده بخوابید!

شما! ای عزیزان من،

افتخار و آرامش جاوید یافتید.

تنها کمیته انقلابی نظامی هنوز بیدار بود و کار می‌کرد. از اتاق عقبی اسکرپینیک بیرون آمد. وی به من گفت که "گوتس" توقيف شده، ولی با قطعیت می‌گوید که اعلامیه کمیته نجات را، که او کستیف امضاء کرده بود، او امضاء نکرده است. کمیته نجات هم از پیامی که خطاب به لشکر فرستاده بود**ص ۱۴۴ کتاب عدم رضایت دیده می‌شود.**.....

..... "ولینسکی" از جنگ علیه کرنسکی امتناع ورزیده است.

اسکرپینیک خنده کنان گفت: "حالا دیگر هیچ کس نمی‌تواند بی طرف بماند. ما پیروز شده‌ایم." چهره خشن پوشیده از ریش او در شور و شوقی تقریباً مذهبی می‌سوخت: "از جبهه شصت هیئت نمایندگی آمده و تصمیم واحدهای ارتش را برای حمایت از دولت

با خود آورده‌اند. بجز واحدهای جبهه رومانی، از آنجا هنوز خبری نیست. کمیته‌های ارتش هنوز روزنامه‌های پتروگراد را راه نمی‌دهند، اما ما به وسیله پیک رابطه منظمی برقرار کرده‌ایم..."

در سرسرای کامنیف پیدا شد که از جلسه کنفرانس تشکیل دولت نوین کاملاً خسته و کوفته، ولی راضی، برمی‌گشت. این اجلاس تمامی ساعت شب به طول انجامیده بود. او به من گفت: "اسارها اینک دیگر تمايل دارند که ما را در حکومت نوین به پذیرند. گروه‌های راست از دادگاه‌های انقلابی به وحشت افتاده‌اند و طلب می‌کنند که ما پیش از همه چیز این دادگاه‌ها را منحل کنیم ... ما با پیشنهاد "ویکتل" برای تشکیل دولت یک پارچه سوسیالیستی موافقت کرده‌ایم. عجالتاً آن‌ها در کار تدوین طرح عمل هستند. ولی می‌دانید! همه این‌ها بدان جهت است که ما پیروز شده‌ایم. زمانی که وضع ما بد بود آن‌ها به هیچ قیمت حاضر نبودند ما را در دولت پذیرند، اما حالا همه در تلاشند که به نوعی با شوراها تماس بگیرند ... برای ما در واقع پیروزی نهایی ضرورت دارد. کرنسکی خواهان آتش بس شده است، اما ما می‌کوشیم اورا به نوعی وادار به تسليم کنیم ..."

چنین بود حال و روحیه رهبران بلشویک. یکی از خبرنگاران خارجی از تروتسکی پرسید که چه خبرهایی دارد که به دنیا بدهد. تروتسکی جواب داد: "در لحظه حاضر هر خبری را بتوان داد ما از لوله‌های توپ می‌دهیم."

اما در لابلای این شور و شوق پیروزمندانه نگرانی آشکاری به چشم می‌خورد: مسئله مالی! اتحادیه کارکنان بانک‌ها به جای این که دستور کمیته انقلابی نظامی را پذیرد و بانک‌ها را باز کند اعضای خود را به جلسه خوانده و رسماً "اعلام اعتصاب" کرد. اسمولنی از بانک دولتی در حدود سی و پنج میلیون روبل پول می‌خواست. اما صندوق‌دار در زیر زمین‌ها را بسته و تنها به نمایندگان دولت موقت پرداخت می‌کرد. ضدانقلابیون از بانک دولتی به مثابه یک اسلحه سیاسی استفاده می‌کردند. مثلاً "ویکتل" برای پرداخت حقوق کارگران و کارمندان راه‌آهن پول می‌خواست به او جواب دادند: "به اسمولنی مراجعه کنید ..."

به بانک دولتی رفتم تا کمیسر جدید را بیینم. وی یک بلشویک اوکرائینی بود با موهایی حنایی به نام پتروویچ و می‌کوشید تا نوعی نظم و ترتیب را در کار برقرار کند. کارمندان اعتصابی، بانک را به همان حال رها کرده بودند. در تمام شعب این مؤسسه عظیم داوطلبان کار می‌کردند - کارگران، سربازان، ملوانان. این‌ها از شدت فشار روحی زبان خود را بیرون آورده می‌کوشیدند شاید از کتاب‌های جسیم حسابداری سردر بیاورند ...

ساختمان مجلس دوماً پرازآدم بود. هنوز نسبت به دولت جدید‌مواردی از روش مبارزه‌جویانه دیده می‌شد، اما به مرور کم تر می‌شد. کمته مرکزی کشاورزی پیامی خطاب به دهقانان صادر کرد و از آن‌ها خواست که فرمان راجع به زمین را، که کنگره شوراها صادر کرده بود، پذیرند - به این عنوان که این فرمان کار را به اغتشاش و جنگ داخلی می‌کشاند. شرایدر رئیس شهر اعلام کرد که به علت قیام بلشویکی انتخابات مجلس مؤسسان باید برای مدت نامعلومی به تعویق افتند.

در نظر اکثریت مردم، که از شدت جنگ داخلی تکان خورده بودند، در درجه اول دو مسئله مطرح بود: اولاً "قطع خونریزی" دوم تشکیل دولت جدید. دیگر کسی از "محوکردن بلشویک‌ها" سخن نمی‌گفت؛ حتی کمتر کسی از کنارگذاشتن آن‌ها حرف می‌زد. تنها سوسیالیست‌های خلقی و شورای نمایندگان دهقانان هنوز در این اندیشه بودند. حتی کمیته مرکزی ارتش که در مقر فرماندهی کار می‌کرد و همواره هم‌چون دشمن سوگندخورده اسمولنی فعالیت داشت از مأکیوف تلگراف کرد: "اگر برای دولت جدید سازش بابلشویک‌ها ضرورت دارد ما موافقیم که اقلیت کاینده به آن‌ها واگذار گردد."

"پراودا" نسبت به دعوت‌های کرنسکی در زمینه "احساسات بشردوستانه" عکس‌العملی ریشخندآمیز نشان داده و پیام او را خطاب به کمیته نجات به شرح زیر چاپ کرده بود:

"بنابر پیشنهاد کمیته نجات و همه سازمان‌های دمکراتیک که در گرد آن جمع آمدۀ‌اند هر گونه عملیاتی را علیه لشکرهای قیام کننده قطع کرده و برای آغاز مذاکره نماینده‌ای به نزد فرمانده کل قوا- استانکویچ- فرستاده‌ام. همه تدابیر لازم را برای جلوگیری از خونریزی احتمالی اتخاذ کنید."

"ویکژل" تلگرام زیر را به سرتاسر روسیه مخابره کرد:

"کنفرانس اتحادیه‌های راه‌آهن سراسری روسیه به نمایندگان طفین و سازمان‌های مתחاصم، که خواستار توافقند و به کار بردن قرار سیاسی را در جنگ داخلی به ویژه در بین بخش‌های مختلف دمکراسی انقلابی با قاطعیت رد می‌کنند، اعلام می‌دارد که به کار بردن چنان ترویج به هر شکل از اشکال از جانب هریک از طفین علیه دیگری در لحظه حاضر با هدف ما و ماهیت مذاکرات درباره تشکیل دولت جدید تناقص دارد."

کنفرانس نمایندگانی به ججهه "کاچینا" فرستاد. در داخل کنفرانس چنین به نظر می‌رسید که کار دارد به حل نهایی مسئله نزدیک می‌شود. حتی تصمیم گرفته شده بود که شورای خلقی وقت انتخاب شود که در آن قریب چهار صد نفر شرکت کنند: هفتاد و پنج تن از اسمولنی، به همان تعداد از هیئت اجرائیه قدیم، و بقیه از دوماهای شهری، اتحادیه‌ها، کمیته‌های ارضی و احزاب سیاسی. به عنوان نخست وزیر نام "چرنوف" برده می‌شد. شایع بود که لنین و تروتسکی را کنار می‌گذارند...

در حدود ظهر من بار دیگر در برابر اسمولنی بودم و با راننده آمبولانسی که عازم ججهه انقلابی بود صحبت می‌کردم و از او می‌پرسیدم که آیا ممکن است مرا با خود ببرد. البته! وی یک داوطلب بود و دانشجوی دانشگاه، و آن‌گاه که در خیابان‌ها به سرعت به جلو می‌رفتیم، از روی شانه با زبان آلمانی بدی عباراتی به سوی من پراند: من بالاخره این طور فهمیدم که در برخی از سربازخانه‌ها صبحانه برقرار خواهد بود.

در "کیرو-چنایا" ما وارد یک محوطه وسیع که اطراف آن را قرار گاه‌های نظامی فرا گرفته بود شدیم. و از یک راه پله تاریک بالا رفتیم و وارد اطاقی با سقف کوتاه شدیم که از یک پنجه روشنایی می‌گرفت. در اطراف یک میز چوبی بلند در حدود بیست سرباز نشسته بودند و از یک سطل بزرگ حلبي با یک قاشق چوبی "اشچی" (سوپ کلم) می‌کشیدند و می‌خوردند و با صدای بلند حرف می‌زدند و می‌خندیدند.

دوست من فریاد زد: "خوش آمدید به کمیته باللون ششم مهندسی احتیاط" و سپس مرا به عنوان یک امریکایی سوسيالیست معرفی کرد. با این معرفی یکی یکی بلند شدند و با من دست دادند. یک سرباز سالخورده دست به گردن من انداخت و با مهربانی مرا بوسید. یک قاشق چوبی به من داده شد و من نیز در کنار میز جای گرفتم. سطل دیگری پر از سوپ کلم و تکه بزرگی نان سیاه آورده که البته به طور ناگزیری با فنجان چای همراه بود. بلاfaciale یکایک آن‌ها شروع به پرسش‌هایی درباره امریکا کردند: "آیا راست است که مردم در یک کشور آزاد رأی خود را با پول می‌فروشند؟ اگر چنین است پس چطور آن‌چه را که خواستند بدست آورده‌ند؟ موضوع تامانی (تامانی یا "تامانی هال" محل کار رهبران حزب دمکرات امریکا در نیویورک- تمام سؤاستفاده‌های ممکن و جنایات با این اسم پیوند داشت، زیرا در آن زمان موارد زیادی جنایات کشف شده بود که رهبران دمکرات در نیویورک در آن‌ها شرکت داشتند. م) چیست؟ آیا راست است که در یک کشور آزاد، گروه کوچکی از مردم می‌توانند شهری را زیر نظارت خود بگیرند و آن را به سود شخص خود استثمار کنند؟ چرا مردم این وضع را تحمل می‌کنند؟ حتی در زمان تزار هم چنین امری در روسیه نمی‌توانست وقوع یابد. البته همیشه اخاذی وجود داشت، اما خرید و فروش یک شهر پر از آدم- آن‌هم در یک سرزمین آزاد؟- آیا مردم احساس انقلابی ندارند؟

من کوشیدم توضیح دهم که در کشور من مردم سعی دارند از طریق قانونی اوضاع را تغییر دهند. سروانی جوان به نام "باکلانوف" که زبان فرانسه می‌دانست سری تکان داد و گفت:

"البته، اما شما یک طبقه سرمایه‌دار تکامل یافته دارید. آیا این طبقه سرمایه‌دار بر قوای مقننه و قضائیه نظارت ندارد؟ در این صورت مردم چگونه قادر به تغییر اوضاع از طریق قانون هستند؟ دلم می‌خواهد مرا مقاعد کنید، زیرا من از کشور شما چیزی نمی‌دانم. به نظر من این چنین وضعی باورنکردنی است."

گفتم که میل دارم به ده "تزارسکویه" بروم. "باکلانوف" گفت من هم به آن جا می‌روم؛ و ناگهان همه مرتب—"من هم! من هم!" فی‌المجلس تمام حاضرین آن جا تصمیم گرفتند که به "تزارسکویه" بروند. در همین لحظه کسی دست به در زد. در باز شد و هیکل سرهنگ در میان در نمایان گردید. کسی از جای خود برخاست. اما همه به او خوش‌آمد گفتند. سرهنگ سوال کرد: اجازه هست داخل بشوم؟ آن‌ها صمیمانه جواب دادند: پروسیم، پروسیم prossim, prossim (بفرمایید، بفرمایید). وی تبسم کنان داخل شد—با قامت بلند و هیکلی برازنده در درون شنلی از پوست بز گلابتون دوزی شده—و گفت: "رقا! مثل این که شنیدم تصمیم دارید به "تزارسکویه" بروید، ممکن است من هم همراه شما بیایم؟" باکلانوف فکری کرد و جواب داد:

"گمان نمی‌کنم امروز این جا کاری باشد. بلی رفیق، بسیار خوشحال خواهیم شد که با ما باشی." سرهنگ از او تشکر کرد، نشست و مشغول ریختن چای شد.

"باکلانوف" با صدایی آهسته که به گوش سرهنگ نرسد و غرور او را جریحه‌دار نکند گفت: "می‌بینید؟ من رئیس کمیته هستم. ما بر باتالیون نظارت کامل داریم مگر به هنگام عملیات نظامی که در آن وقت سرهنگ از طرف ما فرمان می‌دهد. در عمل دستورهای او باید اطاعت شود، اما او مطلقاً در مقابل ما مسئولیت دارد. در سنگر قبل از اقدام به هر کاری باید از ما اجازه بگیرد. می‌توانید او را افسر مجریه ما بدانید."

بین ما مقداری اسلحه از نوع روولور و تفنگ تقسیم شد. "می‌دانید؟ بعید نیست که ما با کازاک‌ها مواجه شویم" — و همه ما به درون آمبولانس چپدیم و سه دسته بزرگ روزنامه هم با خود برای جبهه بردیم. به طرف "لی‌تیه‌نی" حرکت کردیم و از منطقه "زاگوروونی" گذشتیم. در کنار من جوانی با سردوشی ستوانی نشسته بود که ظاهراً تمام زبان‌های اروپایی را با سلاست حرف می‌زد. وی عضو کمیته گردان بود و مؤکداً به من خاطر نشان کرد: "من بلوشیک نیستم. خانواده من یک خانواده قدیمی اشرافی است. من خودم—می‌توانید مرا یک نفر کادت بدانید..."

من شگفت زده پرسیدم: "اما چطور؟"

"بلی، من عضو کمیته هستم. نظریات سیاسی خودم را از کسی پنهان نمی‌کنم، اما دیگران به این موضوع اهمیت نمی‌دهند. چون می‌دانند من معتقد به مخالفت با نظر اکثریت نیستم ... من از هرگونه مداخله در جنگ داخلی کنونی خودداری کرده‌ام، زیرا عقیده ندارم که علیه برادران روسی خود اسلحه بکشم ..." دیگران با شوخی و خوشروی دستی به شانه او زده و گفتند: "پروکاتور، کورنیلوفی". از چهار طاقی سنگی بزرگ و خاکستری دروازه "مسکوفسکی" که پوشیده از خطوط مطالی هیروگلیف و عقاب‌های تنومند و کسالت‌آور علامت امپراتوری و اسمی امپراتوران بود گذشتیم و وارد جاده شوشه که با گردی از نخستین برف زمستانی خاکستری رنگ می‌نمود، شدیم. این جا مملواز افرد گاردسرخ بود که پیاده به سوی جبهه انقلابی پیش می‌رفتند، فریاد می‌کردند، می‌خواندند. واز آن سو عده‌ای با رنگ‌های تیره و هیکل گل آلود باز می‌گشتدند. غالب آن‌ها پسر بچه به نظر می‌رسیدند. زن‌ها برخی با بیل‌چه، بعضی با تفنگ و قطار فشنگ، عده‌ای با بازو بندهای صلیب سرخ در بازو—زن‌هایی از اعماق کپرهای اندام‌هایی خمیده در زیر فشار کار؛ گروه‌های نظامی با قدم‌های نامنظم در حال مارش که به گاردسرخی‌ها احساسات محبت‌آمیز ابراز می‌کردند؛ ناویان

دژ و عبوس؛ کودکانی که بسته‌های خوراکی برای پدر و مادر خود به جبهه می‌بردند. همه این‌ها در این جاده‌ای که از گل‌ولای مخلوط با برف سفید به ضیافت چند اینچ پوشیده شده بود و مملو از قلوه سنگ بود با حمایت قدم از قدم بر می‌داشتند. از کنار توپ‌هایی که جرنگ جرنگ کنان بر روی زمین می‌غاییدند و به سوی جنوب می‌رفتند، کامیون‌هایی که از هر دو سو در حرکت بودند و افراد مسلح در آن‌ها وول می‌زدند، آمبولانس‌های مملو از زخمی که از جبهه جنگ می‌آمدند گذشتیم. در یک جایی کاری دهقانی که آرام و آهسته جیرجیر کنان به جلو می‌خزید دیدیم که در درون آن پسرچه‌ای با صورت سفید بر روی شکمی که سفره شده بود خم شده و به طور یکنواخت می‌نالید. در مزارع هردو سوی جاده زن‌ها و مردها سرگرم کندن سنگ و کشیدن سیم‌خادر بودند.

پشت سر ما در سمت شمال ابرها با جلوه فروشی پر طمطراء دور می‌شدند و آفتاب نیم‌رنگ رخساره می‌نمود. پتروگراد در منتهای دشت مسطح و باطلاقی می‌درخشید. در سمت راست قبه‌ها و برج‌های سفید، زراندود و رنگین، در سمت چپ دودکش‌های بلند که از بعضی از آن‌ها دود تیره به بالا می‌دوید، و پایین‌تر آسمان خمیده بر فراز فلاند. در هر طرف کلیسا و دیر به چشم می‌خورد. گاه‌گاه راهی را می‌دیدم که ایستاده و نگران ضربان نبض ارتش پرولتاریا در طول جاده است.

در "پولکووو" جاده دو شعبه می‌شد و آن‌جا بر سر سه راهی در بین انبوه جمعیت ایستادیم. سیل بی‌پایان مردم از سه سمت به سوی جلو و عقب در حرکت بودند، دوستان و یاران به هم برخورد می‌کردند، هیجان زده می‌ایستادند، به هم تبریک می‌گفتند و وضع جنگ را برای هم تعریف می‌کردند. در یک رشته خانه‌هایی که روی سه راهی قرار داشت آثار گلوله نمایان بود و زمین به شعاع نیم میل در گل غوطه‌ور می‌خورد. در این‌جا جنگی وحشیانه جریان یافته بود ... به فاصله نزدیکی اسب‌های بی‌صاحب کازاک‌ها گرسنه به هر سو سر می‌کردند، زیرا مدت‌ها بود که علف‌های بیابان خشک شده بود. درست روی روی ما یکی از افراد ناشی گاردسرخ ایستاده بود و می‌کوشید بر روی یکی از این اسب‌ها سوار شود، ولی می‌افتد و باز کار را از سر می‌گرفت و یک عدد هزار نفری از مردم خشن در این کار وی تفریح می‌جستند.

جاده سمت چپ که بقایای کازاک‌ها از آن‌جا عقب نشسته بودند به یک ده کوچک بر روی تپه‌ای منتهی می‌شد و از آن‌جا منظره پرشکوه بیابان وسیع با رنگ خاکستری همانند دریایی آرام در برابر چشم گستردۀ بود. به مسافت زیادی در سمت چپ، ده "کراسنیه" بر روی تپه‌ای قرار داشت. این‌جا محل رژه اردوی تابستانی گارد امپراتوری و مرکز لبیات سازی دربار بود. در مسافت فی‌ماین بجز چند دیر و کلیسای محصور، چند کارخانه دورافتاده و چند بنای بزرگ با حیاط‌های درهم و آشفته که محل نوان خانه و آسایش گاه بود هیچ چیز دیگر یکنواختی دشت مسطح را به هم نمی‌زد...

چون به بالای تپه بی‌آب و علف رسیدیم راننده گفت:

"این‌جا، همین‌جا بود که "وراسلوتسکایا" جان سپرد. آری، او بشویک و عضو دوما بود. همین امروز صبح حادثه‌ای اتفاق افتاد. او به اتفاق "زالکیند" و یک نفر دیگر توی اتومبیل بودند. متارکه برقرار شده بود و آن‌ها به سمت سنگرهای در جبهه می‌رفتند. مشغول صحبت کردن و خنده‌یدن بودند که ناگهان از یک ترن مسلح که خود کرنسکی با آن مسافت می‌کرد، اتومبیل را دیدند و یک گلوله توپ به سوی آن افکنند. گلوله به "وراسلوتسکایا" اصابت کرد و او را کشت..."

و بدین نحو ما به "تزارسکویه‌سلو" رسیدیم که مملو از قهرمانان پرولتاری که به مناسبت پیروزی‌های خود **کروفی** ص ۱۴۹ داشتند. در این لحظه محلی که در آن شورا تشکیل شده بود جنب و جوش زیادی داشت. گاردسرخ و سرباز فضای محوطه را پر کرده بودند و در برابر هر دری نگهبانی قرار داشت و سیلی از قاصدها و کمیسرها می‌آمدند و می‌رفتند. در تالار شورا سماوری آتش شده و عده‌ای بیش از پنجاه نفر کارگر، سرباز و افسر آن را احاطه کرده و چای می‌خوردند و با صدایی هر چه بلندتر باهم گرم صحبت بودند.

در بیک گوشه دونفر کارگر می‌کوشیدند تا با دست‌های زمخت خود ماشین پلی کپی را به کار اندازند. در روی میز وسط، "دینکو" با هیکل تنومند خود بروی نقشه جغرافیا خم شده و ناطقی را که نفرات وی می‌بایست در آن موضع بگیرند بامداد قمز و آبی علامت می‌گذشت. مانند همیشه رولور پولادی و آبی رنگ خود را به دست دیگر گرفته بود. بلا فاصله در پشت میز تحریر قرار گرفت و بایک انگشت شروع به ماشین زدن کرد. لحظه به لحظه دست نگه می‌داشت، رولور خود را به دست می‌گرفت و باعلاقه و محبت خانه‌فشنگ آن را به دور خود می‌گردانید.

بر روی تخت خوابی در کنار دیوار کارگر جوانی دراز کشیده بود. دو گارد سرخ بالای سر او روبه جلو خم شده بودند. امادیگران توجهی به وی نداشتند. سینه‌اش سوراخ شده بود، با هر ضربان قلب وی مقداری خون تازه از آن بیرون می‌ریخت و به میان لباس او سرازیر می‌شد، چشمانش بسته و صورت جوان و پوشیده از مویش به رنگ سفید متمایل به کبود بود، ضعیف و آرام نفس می‌کشید و با هر نفس این کلمات راضیمن آهی بیرون می‌داد: "صلح می‌آید، صلح می‌آید."

با ورود ما "دینکو" سر خود را بلند کرد و به "باکلانوف" گفت:

"آها رفیق! ممکن است خواهش کنم به مرکز ستاد بروید و فرماندهی را تحويل بگیرید؟ صبر کنید من اعتبارنامه شما را خواهم نوشت." - به سوی میز تحریر رفت و شروع به تهیه مدارک کرد.

فرمانده جدید "ترارسکویه" و من به سوی قصر "یکاترینا" رفیم. باکلانوف هیجان زده بود و با احساس غرور. در همان اتفاق ترئین شده و سفید چند گارد سرخ کنچکاوانه این سو و آن سومی رفتند، ولی سرهنگ - دوست دیرین من - کنار پنجره ایستاده بود و سبیل خود را می‌جوید. وی مانند کسی که پس از مدت‌ها برادر گمشده‌ای را یافته باشد از من استقبال کرد. در کنار میز نزدیک در یک فرانسوی اهل "بسارایی" نشسته بود. بشویک‌ها به او گفته بودند که می‌تواند بماند و به کار خود ادامه دهد. وی من من کنان گفت: "من چه کار می‌توانم بکنم؟ آدمی مثل من در جنگی که اکنون در گیر است با هیچ طرف نمی‌تواند به جنگ و لو هر قدر هم با دیکتاتوری جمعیت‌ها مخالف باشد... تأسف من تنها این است که از مادرم که در "بسارایی" به سر می‌برد دورم."

باکلانوف رسماً امور فرماندهی را تحويل گرفت. سرهنگ با عصبانیت گفت:

"بگیر! این‌ها هم کلیدهای میز!" یک گارد سرخ به میان حرف او دوید و بالحن خشنی پرسید:

"پول‌ها کجاست؟" مثل این که این سؤال باعث حیرت سرهنگ شد. او جواب داد:

"پول؟ پول؟ منظورت صندوق است؟ این‌هم صندوق! همان‌طور که سه روز پیش آن را تحويل گرفتم حالا هم تحويل می‌دهم."

خوب، کلیدش؟ سرهنگ شانه‌ای بالا افکند و جواب داد:

"کلید پیش من نیست." گارد سرخ مثل این که مطلبی دستگیرش شده است غرشی کرد:

"خیلی راحت!"

باکلانوف گفت: بگذارید صندوق را باز کنیم! یک تبر بیاورید! این‌جا یک رفیق امریکایی هست، بهتر است او در صندوق را باز کند و از هر چه که در صندوق باشد صورت بردارد.

من تبر را به کار انداختم. صندوق چوبی خالی بود. گارد سرخ گفت:

"او را باید توقيف کرد! او از عمال کرنسکی است، پول را دزدیده و به کرنسکی داده."

باکلانوف موافق نبود. وی گفت:

"آه، نه، این کار افسر کورنیلووی است که قبل از او این‌جا بوده است. او تقصیری ندارد."

گاردسرخ فریاد کشید: "ابلیس، او عامل کرنسکی است. اگر شما او را توقیف نکنید، ما توقيفش خواهیم کرد. او را به پتروگراد خواهیم برد و تحویل دژپتروپاولوفسکی خواهیم داد. جای او آنجا است."

گاردسرخ‌های دیگر نیز حرف او را تأیید کردند و در حالی که سرهنگ نگاه تأثراً نگیری به من افکند، او را از آن‌جا برداشتند... پایین‌تر در کنار قصر شوراهای یک کامیون عازم جبهه بود. در حدود شش گاردسرخ، چند تن ناوی و یک یا دو سرباز تحت ریاست یک کارگر تنومند خود را داخل کامیون چیزی نداشتند و مرا هم صدا کردند که با آن‌ها بروم. گاردسرخی‌ها از طرف ستاد مأموریت داشتند و هریک از آن‌ها یک بسته نارنجک کوچک از آهن موج‌دار که با گرویت پرشده بود و می‌گفتند قوه تخربی آن ده برابر و حساسیت آن پنج برابر دینامیت است به دوش گرفته و تلو تلو خوران جلو می‌آمدند، نارنجک‌ها را به داخل کامیون انداختند. یک توب سه اینچی را پرکرده و با طناب و سیم به پشت کامیون بستند.

ما با یک فریاد حرکت کردیم - البته با منتهای سرعت. کامیون از کثرت سنگینی تلو تلو می‌خورد. توب از یک سمت به سمت دیگر می‌رفت و نارنجک‌های گرویت در روی پاهای ما به جلو و عقب می‌غلتیدند و جرنگ‌جرنگ کنان به کناره کامیون خورده و می‌ایستادند.

گاردسرخ تنومندی که ولادیمیر نیکلاویچ خوانده می‌شد درباره امریکا مرا سوال پیچ کرد: چرا امریکا وارد جنگ شده است؟ آیا کارگرهای امریکا آماده هستند که سرمایه‌دارها را سرنگون کنند؟ مسئله "مونی" (توم مونی) - مبارز راه مبارزات کارگری امریکا - او را به اتهام این که در روز بیست و دو ژوئیه ۱۹۱۶ در رژه سانفرانسیسکو بمب پرتاپ کرده است به مرگ محکوم کرده بودند. تحت تأثیر اعتراض وسیع زحمت کشان جهان، ویلسون رئیس جمهور وقت امریکا، مجبور شد این محکومیت را به حبس ابد تخفیف دهد. تازه بعد از این که بی‌تفصیری او ثابت شد، بیش از بیست سال او را در زندان نگه داشتند و فقط در زمان رئیس جمهوری روزولت او را آزاد کردند. به کجا کشیده شده است؟ آیا "برکمان" (الکساندر برکمان مبارز امریکایی) که مردم را به نرفتن به جبهه جنگ فراغوانده بود و به این دلیل اورا به ده سال زندان محکوم کرده بودند. را به سانفرانسیسکو تسلیم خواهند کرد؟ و پرسش‌های دیگری که پاسخ دادن به آن‌ها دشوار بود و در همه این احوال با صدای خیلی بلند حرف می‌زدیم تا این که در میان تلق تلق کامیون صدای شنیده شود. ما به یکدیگر چسبیده بودیم و در وسط، نارنجک‌های گوی مانند بالا و پایین می‌رفتند.

گاه‌گاه پاسگاهی در صدد بر می‌آمد ما را متوقف سازد. سربازها به وسط جاده دویده فریاد می‌زدند "استوی" (ایست) و اسلحه خود را بالا می‌بردند. ما به آن‌ها اعتنای نمی‌کردیم. گاردسرخ گفت: "مرده‌شور تان ببرد، ما به دستور کسی متوقف نمی‌شویم. ما گاردسرخ هستیم." و با وضع غرور‌آمیزی سرعت گرفتیم و آن‌گاه "ولادیمیر نیکلاویچ" درباره بین‌المللی کردن ترעה پاناما و مسائلی از این قبیل با من شروع به بحث کرد. پنج مایل دیگر که رفتیم یک عده ناوی را در حال مراجعت دیدیم و حرکت کامیون را آهسته کردیم: "رفقا، جبهه در کجا واقع است؟" یک ناوی که جلوتر از همه بود جواب داد:

"امروز صبح جبهه در نیم کیلومتری جاده بود. اما حالا دیگر هیچ‌جا را نمی‌شود جبهه گفت. ما رفتیم و رفتیم، اما به هیچ‌جا نرسیدیم."

آن‌ها هم سوار کامیون شدند و حرکت کردیم. شاید در حدود یک مایل دیگر رفته بودیم که ولادیمیر نیکلاویچ گوش‌های خود را تیز کرد و خطاب به راننده فریاد کشید که متوقف شود و گفت:

تیراندازی شد، شما نشینیدید؟ برای لحظه‌ای سکوت مرگ حکم فما گردید و سپس از سمت چپ ما سه تیر متواالی شلیک شد. در این حدود هر دو طرف جاده را جنگل انبوه فرا گرفته بود. ما که بسیار به هیجان آمده بودیم پنج پیچ کنان آرام آرام جلو رفتیم تا در مقابل محلی رسیدیم که صدای تیر از آن‌جا شنیده شده بود. از کامیون پایین آمدیم و پراکنده شدیم و هریک از ما تفنگ بر سر

دست دزدانه به سمت جنگل راه افتادیم. در این گیرودار دو رفیق دیگر توب را باز کرده آن را تا آنجا که ممکن بود پیش رانده و در نزدیک ترین نقطه به سوی موضعی که پشت سر ما قرار داشت میزان کردند.

در میان جنگل سکوت حکم فما بود. برگ ها همه ریخته بودند و تنها درخت درختان زیر پای ما قروچ قروچ می کرد. می نمودند. جنبندهای دیده نمی شد مگر یخ هایی که در آب گیرهای وسط درختان زیر پای ما قروچ قروچ می کرد.

ما به طور غیر منظم پیش رفیم تا آن جا که از انبوهی درخت ها کاسته می شود و در آن جا متوقف شدیم. آن طرف تر در فضای باز سه سرباز فارغ از هر چیز دور کومه کوچک آتش نشسته بودند. ولا دیمیر نیکلا یوچ جلو رفت - در حالی که پشت سر او یک توپ، بیست تفنگ و نارنجک های گرویت که به مویی آویخته بودند قرار داشت.

"سلام، رفقا! سربازها برپای جستند. او پرسید: "صدای تیراندازی از این طرف ها می آمد، چه بود؟ یکی از سربازها که آرامش خود را باز یافته بود جواب داد:

"چیزی نبود رفقا! ما برای یکی دو خرگوش تیر انداختیم."

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

کامیون افتان و خیزان به راه افتاد و در روشنایی و سکوت روز به سوی "رومانو" پیش رفت. در نخستین چهار راه دو سرباز جلو راه ما را گرفتند و تفنگ های خود را بر سر دست درآوردند. ما از سرعت کاسته و ایستادیم.

"رقا جوازهایتان!" گاردسرخ شروع به داد و بی داد کرد: "ما گاردسرخ هستیم و احتیاجی به جواز نیست ... راه بیفت، این ها را ول کن!"

اما یکی از ناوی ها اعتراض کرد و گفت: "رقا، این اشتباه است. ما باید انضباط انقلابی داشته باشیم. خوب، اگر یک ضد انقلابی نشست توی کامیون و آمد و گفت احتیاج به جواز نیست، آن وقت تکلیف چه خواهد بود؟ این رفقا که شما را نمی شناسند!" این حرف بحثی به وجود آورد. اما به تدریج ناوی ها و سربازها طرف او را گرفتند. هریک از گاردسرخ ها قرق کنان جواز خود را بیرون آورد و نشان داد. جواز همه آن ها عین هم بود و فقط جواز من با آن ها تفاوت داشت، زیرا از طرف ستاد انقلابی اسمولنی صادر شده بود. نگهبانان اعلام داشتند که من باید با آن ها بروم. گاردسرخ ها به شدت اعتراض کردند، ولی آن ناوی که بار اول سخن گفته بود تأیید کنان گفت: "ما می دانیم این رفیق یک رفیق صادق است. اما کمیته هم دستوراتی داده و دستورهای کمیته باید اجرا شود. این را می گویند انضباط انقلابی!"

من برای این که موجب اشکالی نشده باشم از کامیون پایین رفتم و کامیون جست و خیز کنان از آن جا دور شد و تمام همراهان با من بدرود گفتند. سربازها لحظه ای پیچ پیچ کنان با هم مشورت کردند و آن گاه مرا به سوی دیواری بردنده و مرا پشت به دیوار قرار دادند. فکری مانند برق از خاطرم گذشت. آن ها در صدد بودند مرا با تیر بزنند.

درسه جهت من حتی یک جنبنده هم نمی جنبد. تنها علامت حیاتی که دیده می شد عبارت بود از دودی بود که از دود کش یک کله چوبی به کلی پرت به مسافت تقریباً نیم مایل از جاده بیرون می آمد. سربازها به طرف جاده می رفتدند. من با یأس و اضطراب به دنبال آن ها دویدم و گفتم:

"آخر رفقا ببینید، این مهر کمیته نظامی انقلابی است."

آن ها مانند آدم های یُله به جواز من نگاه کردند. یکی از آن ها با ترش رویی گفت:

"آخر این جواز با جوازهای دیگر فرق دارد، رفیق! ما سواد خواندن نداریم."

من بازوی او را گرفتم و گفتم: "باید به آن خانه بروم. ممکن است آنجا کسی سواد خواندن داشته باشد. آنها مردد بودند. یکی گفت "نه". دیگری نگاهی به من کرد و گفت "چرانه؟ بالاخره کشتن یک آدم بیگناه جنایت بزرگی است."

ما به سوی خانه مزبور رفتیم و در زدیم. زنی کوتا قامت و قوی بینه در را گشود و فوراً با حالت ترس خود را عقب کشید و با کلمات گسیخته گفت: "من چیزی از آنها نمی‌دانم. من خبری از آنها ندارم."

یکی از محافظین من جواز مرا نشان داد. زن فریاد کشید. محافظ گفت: "رفیق! فقط می‌خواهیم این را برای ما بخوانی. وی با نگرانی و تردید جواز را گرفت و با صدای بلند خواند:

"دارنده این جواز-جانرید- انتناسیونالیست و نماینده سوسیال دمکراتی امریکا"

چون به جاده رسیدیم بار دیگر سربازها به مشاوره پرداختند و به من گفتند:

"ما باید شما را به کمیته هنگ ببریم!"

در روشنایی نیم رنگ که هر لحظه رنگ می‌باخت و تیره‌تر می‌شد، در جاده پر از گل به راه افتادیم. گاه‌گاه به گروهی سرباز بر می‌خوردیم که می‌ایستادند، دور مرا می‌گرفتند و نگاه اضطراب آلود خود را به من می‌دوختند و جواز مرا به یک دیگر نشان می‌دادند و بحث می‌کردند که آیا باید مرا بکشند یا خیر.

هوا تاریک شده بود که به فوج دوم تفنگ‌داران "تراسکویه سه‌لو" رسیدیم - ساختمانی بدشکل و بی‌قواره در کنار جاده. عده‌ای سرباز لخت و وارفته در نزدیکی مدخل ناشکی‌بایانه شروع به سوال کردند: "جاسوس؟ پروو کارتور؟"

از یک پله پیچ‌پیچی بالا رفتیم و وارد اتاقی بزرگ و عریان شدیم که بخاری بزرگی در وسط آن و چند ردیف تخت خواب سفری در سراسر آن دیده می‌شد و در اینجا یک هزار سرباز مشغول بازی با کارت و یا گرم صحبت یا در حال خوابیدن و یا در خواب بودند. در سقف اتاق سوراخی دیده می‌شد که در اثر شلیک توپ کرنیکی پدید آمده بود.

من در میان درگاه ایستادم و سکوتی ناگهانی در بین حاضرین برقرار گردید. همه برگشتند و به من خیره شدند و ناگهان به حرکت درآمدند - ابتدا آرام آرام و سپس تن و چاپک با آثار خشم شدید بر قیافه‌های دژم. یکی از نگهبانان من فریاد کرد: کمیته، کمیته. جمعیت بر جای خود ایستاد و آنگاه دور من حلقه زد. یکی از آنها شانه خود را به جوانی باریک اندام که بازویندی سرخ در بازو داشت زد و با خشونت پرسید: "این کیست؟ نگهبان موضوع را شرح داد. او گفت "جواز را بده بیسم". آن را گرفت و با دقت خواند و با چشمان تیز مرا زیر نگاه گرفت. آنگاه تبسی برلب‌های او نقش بست. جواز را به من برگرداند و گفت:

"رقا! این یک رفیق امریکایی است. من رئیس کمیته هستم و مقدم شما را به هنگ خودمان گرامی می‌دارم." پیچ‌پیچ ناگهانی در بین حاضرین پیچید که فوراً مبدل به خوش آمد و ابراز مودت شد. همه به جلو فشار می‌آورdenد که با من دست بدهنند.

"شما حتماً هنوز غذا نخورده‌اید! ما اینجا شام خورده‌ایم. اما با هم به باشگاه افسران می‌رویم. آن‌جا کسانی هستند که می‌توانند با زبان خودتان با شما صحبت کنند."

او مرا میان حیاط به طرف ساختمان دیگری برد. جوانی با قیافه اشرافی و سردوشی ستوانی هم وارد آن‌جا می‌شد. رئیس کمیته مرا معرفی کرد، و با من دست داد و خود برگشت. ستوان به زبان فرانسه فصیح گفت: "من استفان گثور گه و پیچ مورو فسکی هستم، در خدمت شما. از تالار تزئین شده پله‌هایی به طرف بالا می‌رفت که لوسترها درخشان آن را روشن می‌کرد. در طبقه دوم یک رشته اتاق برای بیلیارد، کارت‌بازی، و یک کتابخانه در اطراف تالار قرار داشت. ما به اتاق غذاخوری وارد شدیم. در وسط، میز درازی قد کشیده بود و عده‌ای در حدود بیست تن افسر با لباس تمام رسمی و شمشیرهای دسته طلا و دسته نقره، نوار و نشان امپراتور نشسته

بودند. چون من داخل شدم همه با کمال ادب از جای برخاستند و در کنار کلنل که مردی بود تنومند و موقر و ریش خاکستری، جایم دادند. گماشته‌ها با مهارت تمام غذا می‌دادند. محیط اجتماعات افسری اروپا بود. پس چه شده بود؟

من از موروفسکی پرسیدم: "شما بلوشیک نیستید؟"

تبسمی بر چهره حاضرین نشست، و من متوجه شدم که از آن میان یکی دو نفر زیر چشمی گماشته‌ها را می‌پاییدند. دوست من

جواب داد:

"نه، در این هنگ فقط یک افسر بلوشیک وجود دارد. او هم امشب رفته است پتروگراد. سرهنگ منشویک است. سروان خرلوف که آن جا نشسته کادت است. من خودم از جناح راست سوسیالیست‌های انقلاب هستم. می‌توانم بگویم که اکثر فرمانده‌های ارتش بلوشیک نیستند. اما آن‌ها هم مانند من به دمکراتی اعتقاد دارند. آن‌ها معتقدند که باید تابع توده‌های سرباز بود." پس از صرف غذا چند نقشه در روی میز گستردند. سرهنگ در حالی که به نقاط علامت گذاری شده اشاره می‌کرد: "امروز صبح ما در این جا موضع داشتیم، ولادیمیر کیریلوف چیزی! گروه شما کجا است؟" سروان خرلوف نقطه‌ای را نشان داد و گفت: "طبق دستور ما موضع این جاده را اشغال کردیم. "کارساوین در ساعت پنج به کمک من شافت."

در همین لحظه در اتاق باز شد و رئیس کمیته هنگ با سرباز دیگری به درون آمد. آن‌ها هم به گروه اطراف سرهنگ اضافه شده و به نقشه چشم دوختند. سرهنگ گفت:

"بسیار خوب، حالا کازاک‌ها از قلمرو ما ده کیلومتر عقب رفته‌اند. فکر نمی‌کنم لازم باشد موضع جلوتر را تصرف کنیم. آقایان، امشب شما خطوط فعلی را نگاه دارید و مستحکم کنید..."

رئیس کمیته میان حرف او دوید و گفت: "بیخشید! دستور رسیده که با سرعت تمام پیشروی کنیم و فردا صبح در "کاچینا" با نیروهای کازاک دست و پنجه نرم کنیم. ضرورت دارد که شکست فاحش و خردکننده‌ای به آن‌ها بدھیم. لطفاً ترتیبات مناسب برای کار بدھید!"

سکوت کوتاهی برقرار شد. سپس سرهنگ بار دیگر متوجه نقشه گردید و گفت:

"بسیار خوب، استغان گثور گیه و چ، خواهشمندم شما..." سپس با سرعت تمام در حالی که نقاطی را با مداد آبی علامت گذاری می‌کرد دستوراتی داد. گروهبان به طریق تندنویسی همه را یادداشت می‌کرد. آن‌گاه گروهبان از اتاق خارج گردید و پس از ده دقیقه دستورها را ماشین زده در میان یک کارتون با خود باز آورد. رئیس کمیته نسخه ماشین شده را با نسخه‌ای که در جلو داشت مطابقه کرد و در حالی که از جا بر می‌خاست گفت: "بسیار خوب! نسخه کاربینی را تا کرد و در بغل گذاشت، دستور را امضاء کرد. مهر گردی از جیب بیرون آورد و به آن زد و تسلیم سرهنگ کرد. در این جا دیگر انقلاب حس می‌شد.

با اتومبیل ستاد به "تزارسکویه سه‌لو" بازگشتم. در عمارت ستاد باز هم سربازها، کارگران و ناویان مثل سیل داخل و خارج می‌شدند. باز هم توده‌ای از کامیون‌ها، تانک‌ها، یک توب‌جلو در و سروصدای شادمانه پیروزی غیرمنتظره. یک دوچین گاردسرخ به سمت جمعیتی که در میان آن‌ها یک کشیش ایستاده بود فشار می‌آوردند. آن‌ها می‌گفتند: "این "باباایوان" است" که برای کازاک‌ها در موقع ورود به شهر دعا کرده است. بعدها شنیدم "باباایوان" را تیرباران کرده‌اند. در همین حال دینکو از عمارت خارج شد و دستوراتی به اطرافیان داد. رولور بزرگ خود را مثل همیشه در دست داشت. دینکو روی صندلی عقب یک اتومبیل که در آن جا ایستاده بود خزید. کسی همراه دینکو نبود. اتومبیل به راه افتاد. دینکو به "کاچینا" می‌رفت تا ضربه جدیدی به کنسکی وارد آورد. نزدیک غروب دینکو به مرز شهر رسید. از اتومبیل پیاده شد و بقیه راه را پیاده طی کرد. او چه مذاکراتی با کازاک‌ها انجام داد- هیچ کس نمی‌داند؛ ولی واقعیت این است که زنال کراسنوف با ستادش و چندین هزار کازاک اسلحه را بر زمین گذاشتند و حتی

کرنسکی توصیه کرد که این کار انجام شود. ما در اینجا گفته‌های سرهنگ کراسنوف را در روز چهاردهم نوامبر درباره کرنسکی می‌آوریم:

"کاچینا- چهاردهم نوامبر ۱۹۱۷

"امروز صبح ساعت سه بعد از نیمه شب، کرنسکی مرا نزد خود خواند. او بی‌اندازه عصبانی بود و به من گفت: "ژنرال! شما به من خیانت کرده‌اید. کازاک‌های شما بدون استثناء گواهی می‌دهند که شما می‌خواستید مرا توقيف کنید و به ناویان تحويل دهید." من جواب دادم: "البته، در این باره صحبت‌هایی هست و علاوه بر این من اطلاع دارم که شما در هیچ جا دیگر طرف‌دار ندارید."

"افسران هم همین را می‌گویند؟"

"بدیهی است، بخصوص افسران با شما موافق نیستند."

"حالا من چه باید بکنم؟ خودم را بکشم؟"

"اگر شما آدم با شرفی باشید، همین الان با یک بیرق سفید به پتروگراد و کمیته انقلابی نظامی خواهید رفت و به مثابه رئیس دولت موقت با آنها وارد مذاکره خواهید شد."

"بسیار خوب، من این کار را خواهم کرد."

"من به شما محافظت خواهم داد و از یک ناوی هم خواهش خواهم کرد که شما را بدرقه کند."

"نه، نه، فقط ناوی نباشد! و ادامه داد: "درست است که دینکو اینجا بوده؟ این حقیقت است؟"

"من دینکو را نمی‌شناسم. او کیست؟"

"دشمن من!"

"در آن صورت کاری نمی‌توان کرد. اگر کسی مقامی والا را اشغال می‌کند باید حساب همه این‌ها را بکند."

"بسیار خوب، من امشب خواهم رفت."

"امشب؟ این کار به مثابه فرار تلقی خواهد شد. باید آرام و آشکار و طوری از اینجا بروید که همه کس بینند و کسی نتواند بگوید که فرار کرده‌اید!"

"حق با شما است! پس شما هم باید به من محافظتی بدهید که بتوانم به او اطمینان کنم."

"بسیار خوب!"

سرهنگ کراسنوف ادامه می‌دهد:

"من رفتم بیرون و "روس‌اکوف" کازاک را از هنگ ده "دون" صدا کردم، به او فرمان دادم ده کازاک انتخاب کند تا آن‌ها فرمانده کل را بدرقه کنند. نیم ساعت دیگر کازاک‌ها اطلاع دادند که کرنسکی در خانه‌اش نیست و فرار کرده است. من فوری اعلام خطر کردم و فرمان دادم که پی او بگرددن- با این فرض که او هنوز نتوانسته است "کاچینا" را ترک کند. ولی او را پیدا نکردند..."

کرنسکی فرار کرده بود- تنها، با لباس ناویان. و او بدین ترتیب احترام کمی را که شاید هنوز بین مردم روسيه داشت، از دست داد.

من جلو یک کامیون که کارگری آن را می‌راند و مملو از گاردسرخ بود سوار شده به پتروگراد بازگشتم. ما روغن اتومبیل نداشتم و بدین ترتیب چراغ‌هایمان نمی‌سوخت. جاده مملو از ارتش پرولتاریا بود که به سر خانه و زندگی خود باز می‌گشتند و یا افراد ذخیره‌ای که می‌رفتند تا جای آن‌ها را بگیرند. کامیون‌های عظیم نظیر کامیون ما، ستون‌های توبخانه، اتومبیل‌ها- همه مانند ما بدون چراغ در دل تاریکی در حرکت بودند. ما دیوانه وار و غریبو کنان می‌رفتیم و به راست و چپ می‌پیچیدیم تا از تصادم، که در این شرایط ناگزیر بود، جلوگیری کنیم و با ناس Zahای پیاده‌ها بدرقه می‌شدیم.

کارگر سالخورده- راننده کامیون ما- با یک دست فرمان کامیون را تنظیم می کرد و با دست دیگر با اشاره به پایتخت غرقه در روشنایی، در حالی که آثار سرور از سیمايش نمایان بود، گفت:

"حالا دیگر همه پتروگراد مال من است، مال خودم!"

فصل دهم

مسکو

کمیته انقلابی نظامی با همان قدرت کاوش نایدیر، حمله پیروزمندانه خود را گسترش می‌داد.

"چهارده نوامبر:

"به همه کمیته‌های ارتش‌ها، لشکرها، هنگ‌ها و به همه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان، به همه، به همه، به

همه:

"بنابر توافق بین کازاک‌ها، یونکرها، سربازان و ملوانان و کارگران، قرار شد که الکساندر فیودورویچ کرنسکی به دادگاه علنی خلق سپرده شود. تقاضا داریم کرنسکی را دست گیر کرده به دادگاه خلق بسپارید. تقاضا می‌کنیم کرنسکی را دست گیر کرده به نام سازمان‌های نامبرده بخواهید که برای تسليم شدن به دادگاه فوراً در پتروگراد حاضر گردد."

"امضاء‌ها: کازاک‌های تیپ سواره شماره یک آسوری، کمیته یونکرها پارتیزانی حومه پتروگراد، نمایندگان ارتش پنجم، کمیسر خلق - دینکو."

کمیته نجات میهن و انقلاب، دوماً و کمیته مرکزی حزب سوسیالیست‌های انقلابی، که عضویت کرنسکی را فتخار خود می‌دانستند، همه به این خواست اعتراض می‌کردند و ادعا داشتند که کرنسکی تنها در برابر مجلس مؤسسان مسؤول است.

عصر شانزدهم (سوم) نوامبر من شاهد حرکت دو هزار تن از افراد گاردسرخ بودم که با ارکستر نظامی ارتش مارش "مارسه یز" می‌ناختند و از خیابان "زاگورودنی" می‌گذشتند و چقدر این مارش با احوال این نظامیان مطابقت داشت: پرچم‌های آنان که رنگ خون داشت بر بالای سر صفواف انبوه کارگران که از رفقاء خود - مدافعين پتروگرادسرخ - استقبال می‌کردند، در اهتزاز بود. آنان - زن و مرد - در تاریک و روشن غروب سردگام بر می‌داشتند و سرنيزه تفنگ‌ها یشان بالای سرشاران تکان می‌خورد. آنان در خیابان‌های نیمه تاریکی که از کثرت گل‌ولای لیز بود می‌رفتند و توده‌های بورژوا در حال سکوت، با تحقیر ولی هراس‌آلود، به آنان می‌نگریستند. همه علیه آن‌ها بودند: دلال‌ها، محتکرین، نزول‌خورها، افسران ارتش، ملاکین، رجال سیاسی، معلمین، دانشجویان، شاغلین کارهای آزاد، دکان‌داران، کارمندان، صاحبان مناصب، همه احزاب سیاسی دیگر از بلشویک‌ها نفرت داشتند - نفرت به شدیدترین وجه ممکن! کارگران ساده، ملوانان، سربازانی که به انقلاب و فادر مانده بودند، دهقانان بی‌زمین و یک عده انگشت‌شمار - تنها یک عده انگشت‌شمار از روشن‌فکران طرف‌دار شوراها بودند.

در دور افتاده‌ترین نقاط روسیه بی‌کران که در سراسر آن جنگ‌های شدید خیابانی جریان داشت خبر تارومار شدن کرنسکی مانند بانگ رعدآسای پیروزی پرولتاریا طینی افکند: در کازان، در ساراتوف، در نووگورود، در وینیتسا که خیابان‌هایش از خون رنگین شده بود، در مسکو که بلشویک‌ها توبخانه را به سوی آخرین دژ بورژوازی در کرمل آتش کرده بودند.

"آن‌ها کرمل را به گلوله بسته‌اند!" این خبر در پتروگراد دهان به دهان می‌گشت و ایجاد وحشت می‌کرد. آن‌ها که از مسکو می‌آمدند داستان‌های وحشت‌انگیزی حکایت می‌کردند: هزاران نفر کشته شده‌اند و خیابان "تمورسکایا" و پل "کوزنتسکی" شعله‌ور است؛ کلیسا‌ای "واسیلی بلاذرنی" به ویرانه‌ای مبدل شده و از آن دود بر می‌خیزد؛ کلیسا‌ای "اوسبنیسکی" ویران گشته، دروازه "اسپاسکی" در کرمل دارد فرومی‌ریزد؛ مجلس دوما به آتش کشیده شده است.

هیچ‌یک از کارهایی که بلشویک‌ها انجام داده بودند با این توهین بزرگ نسبت به مقدساتی که در قلب روسیه مقدس انجام پذیرفته بود، نمی‌توانست قابل قیاس باشد. مؤمنین صدای غرش توب‌ها را که درست به صورت کلیسا‌ای اسلام می‌خورد و قدسی ترین قدسی‌های ملت روس را خرد و خاکشیر می‌کرد، می‌شینیدند!

پانزده (دوم) نوامبر کمیسر خلقی آموزش (لوناچارسکی) در جلسه شورای کمیسرهای خلق، حق‌حق‌کنان و فریادزنان از جلسه خارج شد: "من نمی‌توانم این را تحمل کنم، من نمی‌توانم این ویران‌گری و حشتناک زیبایی را تحمل کنم!" عصر آن روز روزنامه‌ها خبر استعفای او را به شرح زیر درج کردند:

"من هم اکنون از کسانی، که با چشم خود آنچه را که در مسکو گذشت، دیده بودند شنیدم: کلیسا‌ای "واسیلی بلاژنی" و کلیسا‌ای "اوپسنسکی" ویران می‌شود؛ کرمل که در آن اینک مهم ترین ذخایر هنری پتروگراد و مسکو جمع شده بماران می‌شود؛ هزاران نفر تلف شده‌اند؛ نبرد با خشونت حیوانی تشدید می‌شود؛ چه خواهد شد؟ تا کجا می‌توان پیش رفت؟ من نمی‌توانم این‌ها را تحمل کنم. پیمانه صبر من لبریز شده است. قدرت جلوگیری از این وضع وحشت‌بار را ندارم. نمی‌توان زیر یوغ اندیشه‌هایی کار کرد که به حد دیوانگی رسیده است. به این دلیل من از شورای کمیسرهای ملی استعفا می‌دهم. من تمام سنگینی این تصمیم را احساس می‌کنم، ولی بیش از این نمی‌توانم ..."

در جریان آن روز گاردسفید و یونکرها کرمل را تسليم کردند. آنان را بدون مزاحمت آزاد گذاشتند. در قرارداد صلح نوشته شد:

- ۱- کمیته امنیت اجتماعی به موجودیت خود پایان می‌دهد.
- ۲- گاردسفید اسلحه خود را تسليم کرده منحل می‌شود. افسران اسلحه‌ای را که جزء درجه آن‌هاست نگه می‌دارند؛ در مدارس یونکرها، تنها آن اسلحه‌هایی باقی می‌مانند که برای امر تعییمات ضرورت دارد؛ یونکرها بقیه سلاح‌ها را پس می‌دهند؛ کمیته انقلابی نظامی آزادی و مصونیت فردی همه افراد را ضمانت می‌کند.
- ۳- برای اجرای امر خلع سلاح به نحوی که در بالا گفته شد کمیسیونی از کمیته انقلابی نظامی، نمایندگان فرماندهی و نمایندگان سازمان‌های میانجی تشکیل می‌شود.
- ۴- از هنگام امضاء قرارداد صلح هردو طرف دستور قطع آتش و هرگونه عملیات جنگی را صادر کرده برای اجرای این دستور تدابیر قطعی عملی اتخاذ خواهند کرد.

۵- پس از امضاء موافقت‌نامه همه اسرا از هردو سو آزاد می‌شوند...
دو روز است که پلشویک‌ها بر مسکو مسلط شده‌اند. ساکنین هراس زده شهر از زیرزمین‌ها بیرون آمده به سراغ خویشاوندان و نزدیکان خویش رفته‌اند که احتمالاً ممکن است در جریان جنگ‌های خیابانی کشته شده باشند. باریکادها را از خیابان‌ها برچیده‌اند. با این حال افسانه ویرانی مسکو بیشتر و بیشتر وسعت می‌گیرد. وسعت این شایعات بود که همه ما را وادار کرد دسته‌جمعی به سوی مسکو عزیمت کنیم تا به چشم خود جریان را از نزدیک ببینیم.
در واقع پتروگراد، اگرچه ده‌ها سال است که مقر دولت روسیه است، هم‌چنان یک پایتخت تصنیعی باقی مانده است. روسیه واقعی مسکو می‌باشد - روسیه بدان‌گونه که در گذشته بوده، و در آینده خواهد بود. در مسکو است که امکان می‌یابیم مناسبات واقعی مردم روسیه را نسبت به انقلاب احساس کنیم.

دو هفته دیگر گذشت. کمیته انقلابی نظامی پتروگراد با حمایت کارکنان ساده راه‌آهن، ایستگاه نیکلایفسکی را تصرف کرده و قطارهای مملو از ملوانان و گاردسرخ را یکی پس از دیگری به جنوب شرقی می‌فرستد. در اسمولنی به ما پروانه خروج دادند که بدون آن هیچ کس حق خروج از شهر را نداشت. بلاfacile پس از رسیدن قطار توده‌های سربازان ژنده پوش که کیسه‌های پر از خواربار بردوش داشتند به سوی واگون‌ها هجوم بردنند. درها را از جای کنده و شیشه پنجره‌ها را می‌شکستند. تمام کوپه‌ها و دالان‌ها پرشد. حتی بسیاری در روی بام واگون‌ها جای گرفتند. به هر زحمتی بود سه نفر از ما به زحمت خودمان را به کوپه خودمان رساندیم.

اما بلا فاصله قریب بیست سرباز خود را به کوپه انداختند. این کوپه تنها برای چهار تن جا داشت. ما بحث می کردیم و مأمور قطار از ما پشتیبانی می کرد. اما سربازان فقط می خنديدند - دلیلی نمی دیدند که به راحتی یک مشت بورژوا بی اندیشند! ما اعتبارنامه های خودمان را که در اسمولنی داده بودند نشان دادیم. سربازان بلا فاصله تغییر روش دادند. یکی از آنها فریاد زد: "رفقا! از این جا برویم. اینها رفقای امریکایی هستند. آنها از سی هزار ورستی آمده اند تا انقلاب ما را بینند - قاعدتا" خیلی خسته اند.

سربازان خیلی مؤدبانه از ما معذرت خواستند و از کوپه بیرون رفتند. به زودی فهمیدیم که آنها در کوپه مجاور را شکستند و وارد آن جا شدند. این کوپه را دو نفر روس چاق و چله و خوش لباس که به مأمور قطار رشوه داده بودند اشغال کرده و در را از داخل بسته بودند.

ساعت کمایش هفت و نیم بعد از ظهر بود که ما راه افتادیم. لوکوموتیو بخاری کوچک و کم قدرت که با هیزم کار می کرد قطار دراز اضافه بر ظرفیت ش را به زحمت به دنبال خود می کشید و اغلب می ایستاد. سربازانی که پشت بام جای گرفته بودند پاشنه می کوییدند و ترانه های حزن انگیز دهقانی می خواندند. راهروها چنان مملو بود که عبور از آنها میسر نمی شد. سرتاسر شب بحث های شدید سیاسی جریان داشت. هر چند گاه سرو کله مأمور قطار پیدا می شد که طبق معمول بلیط می خواست. اما غیر از ما تقریبا "هیچ کس بلیط نداشت و مأمور پس از نیم ساعتی دعوا مأیوس می شد و بیرون می رفت. هوا سنگین و بدبو و پر از دود بود. اگر پنجره ها شکسته نشده بود قطعا" ما آن شب خفه شده بودیم.

صبح روز بعد دنیا را پر از برف دیدیم. سرما شدت داشت. در حدود ساعت دوازده زنی دهقانی با سبدی پر از تکه های نان و کتری بزرگی پر از آب جوش ولرم که فقط رنگ آن به قهوه شباهت داشت پیدا شد. از آن پس دیگر هیچ چیز ندیدیم جز همان قطار لرزان و مملو از مسافر که ساعت به ساعت می ایستاد و جز تعداد بسیار محدودی ایستگاه که توده های مردم گرسنگی کشیده به بوشه می ریختند و در یک چشم به هم زدن ذخیره بسیار ناچیز آن را تهی می کردند.

دریکی از این ایستگاه ها بود که من "نو گین" و "ریکوف" را دیدم. این دو کمیسر که از کمیته مرکزی جدا شده بودند به مسکو می رفتد تا شکایت خود را در برابر شورای خودشان مطرح کنند. "بوخارین" هم آن جا بود - مردی کوتاه قد با ریش حنایی و چشمانی که تعصب از آن می بارید. درباره او می گفتند: "او از لنین هم چپ تر است ..."

زنگ سوم نواخته می شود. ما به قطار می پریم و در راه رو پر از توده مردم و پرسرو صدا برای خود راه باز می کنیم ... این توده بطور خارق العاده ای خوش قلب است - همه ناراحتی ها را با نرمی و آرامش و با خوش قلبی تحمل می کند. این توده به طور بی پایان به بحث و مجادله مشغول است - درباره همه مسائل جهان: از اوضاع پترو گراد گرفته تا نحوه سازماندهی تریدیونیون های انگلیسی و با محدودی افراد بورژوا که در قطار هستند به مجادله می پردازند. تا آن گاه که به مسکو بر سیم تقریبا" در هر واگن کمیته ای برای بدست آوردن و توزیع خواربار تشکیل می شد و این کمیته ها هم به فراکسیون های سیاسی تجزیه می شدند و فورا" به بحث درباره اصول اساسی می پرداختند.

ایستگاه مسکو کاملا" خالی بود. به نزد کمیسر رفیم تا برای بازگشت بلیط تهیه کنیم - جوان تلغی رویی بالباس نظامی و درجه ستونی بر روی دوش ها. چون اعتبارنامه خود را که از اسمولنی داشتمی نشان دادیم او از خود بی خود شد و فریاد زد که بشویک نیست، بلکه نماینده کمیته امنیت اجتماعی است. وضع جالبی است! - در بحبوحه غوغای شلوغی عمومی که در نتیجه تسخیر شهر پیش آمده بود پیروز شد گان ایستگاه اصلی راه آهن شهر را فراموش کرده اند!

در آن حوالی حتی یک درشکه هم وجود نداشت. از چندین کوی (کوارتال) گذشتم تا آن چه را که می خواستیم یافتیم. درشکه چی که سر و روی خود را تابه حد خنده آوری پیچیده بود روی درشکه چرت می زد. "تا مرکز شهر چند می گیری؟"

در شکه‌چی سر خود را خاراند و گفت: "باور نمی‌کنم در مهمان خانه بتوانید جا پیدا کنید، ولی به هر حال با یک صدی شما را می‌برم ...". قبل از انقلاب تنها دو روبل می‌بایست پرداخت. ما شروع کردیم به چانه زدن، ولی او شانه‌هایش را بالا انداد و گفت: "در چین اوپساع و احوالی هیچ کس به آن جا نمی‌رود، رفتن به آن جا شجاعت می‌خواهد!" ما نتوانستیم بیش از پنجاه روبل تخفیف بگیریم. در همان حال که از خیابان‌های پر از برف و بسیار کم نور می‌گذشتیم در شکه‌چی از حوادثی که در جریان جنگ شش روزه برایش پیش آمده بود حکایت می‌کرد: "داری برای خودت می‌روی، یا یک گوشه ایستاده‌ای، ناگهان بوم بوم یک نارنجک اینجا، بوم بوم یک دیگه، تق تق یک مسلسل ... به اسب‌ها تازیانه می‌زنم و خودم را به سرعت کنار می‌کشم، ولی در تمام اطراف این شیاطین عربده می‌کشند. تا می‌آیی کوچه آرامی را پیدا کنی و می‌ایستی و چرت می‌زنی، بوم بوم بوم بازهم یک نارنجک تازه! این‌ها شیطانند، راستی شیطانند! پدرسوخته‌ها! راستی که پدرسوخته‌ها!"

در مرکز شهر خیابان‌ها پوشیده از برف مانند کسی که پس از بیماری به استراحت پرداخته است، ساکت و آرام، دراز کشیده‌اند. به ندرت چراغی، به ندرت عابر شتاب‌زده‌ای! باد یخ زده تا مغز استخوان نفوذ می‌کند. ما به اولین هتلی که پیش آمد رسیختم. در هتل دو شمع می‌سوخت.

"البته ما اتاق‌های بسیار راحتی داریم، اما همه شیشه‌های آن‌ها شکسته است - اگر آقایان با هوای آزاد مخالف نباشند ..."

در خیابان "تهرسکایا" شیشه‌های مغازه‌ها شکسته و سنگ فرش خیابان کنده شده و گاه گودالی که از اصابت گلوله به وجود آمده به چشم می‌خورد. ما از هتلی به هتل دیگر می‌رفتیم. برخی پر بودند. در برخی دیگر صاحبان وحشت زده یک‌نفس تکرار می‌کردند "جا نداریم، اتاق نداریم". در خیابان اصلی که در آن بانک‌ها و مؤسسات بزرگ قرار داشت جای گلوله‌های توپ‌خانه بشویک‌ها به چشم می‌خورد. یکی از کارکنان شوروی به من گفت: "اگر ما دقیقاً جای یونکرها و گاردسفیدها را نتوانستیم تعیین کنیم، ولی صندوق‌های پول آن‌ها را کوپیدیم."

سرانجام ما را در هتل عظیم ناسیونال جای دادند (هرچه باشد ما خارجی بودیم و کمیته انقلابی نظامی و عده داده بود مسکن اتباع خارجی را تأمین کند). صاحب هتل پنجره‌های طبقه بالا را به ما نشان داد که با گلوله شراینل درهم شکسته بود. ولی درحالی که مشت‌های گره کرده خود را به سوی بشویک‌های فرضی حواله می‌داد فریاد زد: "حیوان‌ها! صیر کنید! روزی خواهد رسید که حساب پس بدھید. تا چند روز دیگر این دولت مسخره شما به درک واصل خواهد شد. آن وقت به شما نشان خواهیم داد."

ما در غذاخوری گیاه‌خواران با نام عجیب "من هر گز نمی‌خورم" که به در و دیوار آن عکس‌های تولستوی چسبیده بود شام خوردیم. پس از شام بیرون آمدیم تا اندکی در خیابان‌ها گردش کنیم.

شورای مسکو در ساختمان باشکوهی واقع در میدان "اسکوبلیف" که سابقاً کاخ استانداری بود جای گزیده بود. بر در ورودی، گاردسرخ‌ها کشیک می‌دادند. از پله‌های مجلس، که بر دیوارهای آن اعلان‌های مربوط به اجلال‌سیه‌های کمیته‌ها و یا پیام‌های احزاب سیاسی چسبانده شده بود، بالا رفتیم و از چندین سالن پذیرایی بزرگ و شکوهمند که بر دیوارهای آن‌ها تابلوهایی در قالب طلا آویخته بود گذشتیم و به سالن مجلس مزین به لوسترها عالی کریستال و چوب پرده‌های آب طلا وارد شدیم. صدای حرف زدن آرام عده زیادی با تقو و توق چندین ماشین خیاطی سالن را پر می‌کرد. کف سالن و روی میزها نوارهای درازی از پارچه‌های سرخ و سیاه گستردۀ بودند و در حدود پنجاه تن زن برای اجرای مراسم به خاک سپردن قربانیان انقلاب نوار و پرچم می‌بریدند و می‌دوختند؛ صورت کوچک آن‌ها پر از چین و چروک و در اثر محرومیت و فقر، سخت و خشن شده بود؛ غم‌زده و عبوس کار می‌کردند؛ بسیاری اشک بر چشم داشتند - ارتش سرخ تلفات سنگین داده بود.

در کنچ اتاق، "روگوف" پشت میز تحریر قرار داشت؛ بلوز سیاه رنگ مخصوص کار پوشیده بود. صورت ش هوشمند می‌نمود و روی بینی عینک داشت؛ از ما دعوت کرد که در مراسم تدفین که فردا صبح اجرا می‌شد به همراه اعضای کمیته اجرائیه شرکت کنیم. وی گفت:

"به منشویک‌ها و اس‌ارها هیچ چیز نمی‌توان آموخت. آن‌ها به اقتضای عادت هم شده تمایل به سازش دارند. تصویرش را بکنید! به ما پیشنهاد می‌کنند که مراسم تدفین را با یونکرها مشترکاً برگزار کنیم."

مردی با شنل و کلاه کمیته سربازی از سالن می‌گذشت؛ به نظرم آشنا آمد. "ملنیچانسکی" را شناختم. من او را در "بایون" (واقع در ایالت نیوجرسی امریکا) در جریان اعتصاب معروف مؤسسات کمپانی "استاندارداویل" ملاقات کرده بودم. وی آن ایام ساعت‌ساز بود. جورچ ملچر نام داشت. به طوری که خود اظهار می‌داشت اینک دبیر اتحادیه سندیکاهای فلزکاران مسکو است و در جریان جنگ‌های خیابانی شش روزه کمیسر کمیته انقلابی نظامی بوده است. وی لباس‌های ژنده و پاره شده‌اش را به من نشان می‌دهد و می‌گوید:

"مالحظه می‌فرمایید؟ وقتی یونکرها برای بار اول در کرمل پیدا شدند، من با افراد دلاورمان آن‌جا بودم. مرا به زیر زمین انداختند؛ پالت و پول و ساعت مرا گرفتند، حتی حلقه انگشت را از انگشتمن به درآوردند. حالا مجبورم با این پاره پوره‌ها راه بروم." وی درباره جنگ شش روزه، که مسکو را به دو اردوگاه تقسیم کرده بود، بسیار چیزها به من گفت. دومای مسکو برخلاف دومای پتروگراد یونکرها و گاردسفیدها را مستقیماً رهبری می‌کرد. "رودنف" رئیس شهربانی و "مینور" رئیس دوما عملیات کمیته امنیت اجتماعی و لشکریان را اداره می‌کردند. "ریابتسف" فرماندار نظامی شهر نظریات دمکراتیک داشت و به هیچ وجه معتقد نبود که می‌باشد علیه کمیته انقلابی نظامی مبارزه کرد. دوما بود که وی را ناگزیر به شرکت در چنین نبردی کرد. اشغال کرمل به موجب اصرار رئیس شهربانی انجام گرفت. وی تأکید کرده بود که "اگر شما کرمل را تصرف کنید بلشویک‌ها جرأت نمی‌کنند به شما تیراندازی کنند".

طرفین متخاصم می‌کوشیدند یکی از هنگ‌های سربازخانه را که در اثر عطالت طولانی از روحیه افتاده است به سوی خود جلب کنند. این هنگ جلسه تشکیل داد و اوضاع را بررسی کرد. سرانجام سربازان تصمیم گرفتند هم‌چنان بی‌طرف بمانند و به کار خود یعنی فروش سنگ فندک و تخمه آفتاب‌گردان به پردازنند. "ملنیچانسکی" اضافه کرد:

"بدتر از همه این که ما ناگزیر بودیم نیروهای خودمان را در همان حال جنگ سازمان بدھیم. دشمنان بی‌شمار ما خود می‌دانستند چه می‌خواهند، اما در میان ما سربازان، شورای خود را جداگانه تشکیل دادند و کارگران، شورای خود را – دعواهای بزرگی که نمی‌توانستند بین خود حل کنند آن بود که نقش فرماندهی با کی باشد. برخی از هنگ‌ها پیش از این که موضع خود را روشن کنند تا چندین روز می‌تینگ دادند. آن‌گاه که افسران ناگهان ما را ترک کردند ما بدون ستاد ماندیم."

وی تابلوهای زنده بسیاری در برابر چشم ما ترسیم کرد. یک روز در هوای سرد خاکستری وی در کنچ "نیکیتسکایا" که با مسلسل گلوله باران شد ایستاده بود. همان‌جا یک دسته از بچه‌های شیطان جمع آمدند. آن‌ها برای خودشان بازی تازه‌ای اختراع کرده بودند. آن‌گاه که گلوله باران اندکی آرام می‌شد آن‌ها عرض خیابان را زیر پا گذاشتند و از سمتی به سمت دیگر می‌دویدند. تمامی آن‌ها علاقه شدیدی به این بازی نشان می‌دادند. عده زیادی از آن‌ها کشته شدند، اما دیگر هم‌چنان با شور و شوق از این سمت به آن سمت می‌دویدند.

شب هنگام من به جلسه‌ای که در "دوریانسکویه" تشكیل می‌شد رفتم. آن‌جا بلشویک‌ها جمع بودند تا گزارش "نوگین"، "ریکوف" و دیگران را که از شورای کمیسرهای خلق می‌آمدند بشنوند. جلسه در سالن تآتر تشكیل شده بود. در این سالن در رژیم پیشین آرتیست‌های آماتور کمدی‌های فرانسوی را برای تماشاچیانی که از افسران و بانوان عالی مقام تشكیل می‌شد به نمایش می‌گذاشتند. در آغاز تنها روشنفکران در سالن نشسته بودند. آن‌ها نزدیک مرکز شهر زندگی می‌کردند. "نوگین" سرگرم سخنرانی بود و اکثریت جلسه با او اظهار موافقت می‌کرد. کارگران خیلی دیرتر پیداشان شد. آن‌ها در حومه شهر زندگی می‌کردند و آن روزها تراموایی کارنمی کرد. در حدود نیمه شب بود که آن‌ها به دسته‌های ده دوازده نفری از پله‌ها شروع کردند به بالا آمدن؛ اندام‌هایی درشت و محکم و لباس‌هایی خشن داشتند و تازه از میدان جنگ بر می‌گشتند. در تمام مدت یک هفته لب به دندان گزان جنگیده و جلو چشم خویش ناظر مرگ رفاقتیشان بودند. تا باز جلسه شروع شد، آن‌ها "نوگین" را به باد تماسخر گرفتند و به او ناسزا می‌گفتند. تلاش وی برای تبرئه خودش به جایی نمی‌رسید. کسی به حرف او گوش نمی‌داد. او شورای کمیسرهای خلق را در اوج جنگ رها کرده و از پست خود گریخته است. کسی را با مطبوعات بورژوازی کاری نیست. این‌جا در مسکو ما چنین مطبوعاتی نداریم. حتی دومای شهر هم منحل شده است. "بوخارین" خشمگین و با منطق کوبنده از پشت تربیون "نوگین" را له و لورده کرد. شرکت کتدگان چشمان آتش‌بار خود را به او دوخته بودند. قطع‌نامه دیگری که از اقدامات شورای کمیسرهای خلق دفاع می‌کرد با اکثریت قاطع تصویب شد. بدین نحو مسکو حرف‌های خود را زد.

مدتی از شب گذشته بود که از کوچه‌های خلوت گذشته و از دروازه "ایه‌ریان" به سوی میدان سرخ در مقابل کرمل رفیم. کلیسا‌ای "واسیلی بلاژنی" با سقف‌های گنبدی تودرتو، و شکوه و جلال افسانه‌ای خود در دل تاریکی دنیایی بود از رمز و ابهام؛ هیچ‌گونه علامت خرابی در آن دیده نمی‌شد. در یک سمت میدان برج‌ها و باروهای تیره کرمل گردن بر افراحته بود. نور شعله‌های ناپیدا بر روی دیوارهای بلند می‌رقصدیدند. از اطراف قصر جسمی صداهایی به گوش می‌رسید و نیز صدای بیل و کلنگ شنیده می‌شد. ما جلوتر رفیم. در پای دیوارها کومه‌هایی از خاک و سنگ بر روی هم توده شده بود. ما از این کومه‌ها بالا رفیم و آن طرف به گودال‌های بزرگی به عمق ده تا پانزده پا و به درازی پنجاه یارد برخوردیم. صدھا سرباز و کارگر را مشاهده کردم که در روشنایی توده‌های بزرگ آتش مشغول کنند زمین هستند.

دانشجوی جوانی به زبان آلمانی با ما شروع به صحبت کرد: "این‌جا گورستان رفقای ما است. ما فردا باید پانصد تن از افراد پرولتاریا را که در انقلاب جان باخته‌اند در این‌جا به خاک بسپاریم."

وی ما را پایین به میان این گودال‌ها برد. بیل‌ها و کلنگ‌ها با سرعت دیوانه‌وار حرکت می‌کردند و بر ارتفاع کومه‌ها می‌افزوندند. در بالای سر ما آسمان پر از ستاره بود و دیوارهای قصر امپراتوری تا بینهایت به سوی آن بالا می‌رفت. جوان دانشجو گفت: "این‌جا، در این مکان مقدس - مقدس‌ترین نقاط روسیه - ما مقدس‌ترین مردم را به خاک خواهیم سپرد. در جای تزارها، تزارهای ما - تزارهای مردم خواهند آرمید."

بازوی وی به علت گلوله‌ای که حین جنگ به آن اصابت کرده بود باند پیچی شده و به گردن ش آویخته بود. نگاهی به بازوی خویش افکند و گفت:

"شما خارجی‌ها با دید تحقیر به ما نگاه می‌کنید که چرا ما یک سلطنت قرون وسطایی را در این مدت دراز تحمل کرده‌ایم. اما ما می‌دیدیم که تزار تنها جبار جهان نیست، سرمایه‌داری بدتر از آن است و در همه کشورهای جهان سرمایه‌داری امپراتور است. تاکتیک انقلابی روس بهترین روش است."

آن گاه که ما می‌خواستیم بازگردیم کارگران گودال، در حالی که در آن هوای سرد عرق از پیشانی‌شان سرازیر بود، خسته و فرسوده از گودال خارج گردیدند. از سمت میدان سرخ گروه دیگری از مردم با شتاب فرا رسیدند. آن‌ها به داخل گودال‌ها سرازیر شدند، بیل‌ها و کلنگ‌ها را برداشتند و شروع به کندن کردند- کندن و باز هم کندن.

بدین نحو در تمام مدت شب مردم داوطلب جای یکدیگر را می‌گرفتند و بدون این که از سرعت کار خود بگاهند می‌کندند. روشنایی سرد سپیده دم بر میدان سرخ می‌تاشد و نقاب سیاهی را از چهره زمین پوشیده از برف سپید میدان سرخ بر می‌گرفت. در این لحظه دیگر گودال‌های گورستان توده‌ای که مانند دهانی باز خمیازه می‌کشید حاضر و آماده شده بود.

پیش از سرزدن آفتاب برخاستیم و از کوچه‌های تاریک گذشته به سوی میدان اسکوبیلیف رفتیم. در این شهر بزرگ حتی یک نفر هم برای نمونه دیده نمی‌شد. اما از نقاط دور و نزدیک یک صدای همهمه‌ای به سان صدای بادی عمیق و آرام می‌رسید. در روشنایی نیمرنگ و ضعیف گروهی مرد و زن با پرچم‌های سرخ که خطوطی بر روی آن‌ها منقوش بود اجتماع کرده بودند. این جا کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای مسکو بود.

هوا روشن شد. از نقاط دور صدای برهمنی که هر لحظه عمیق‌تر و بلندتر می‌شد و شباهت به یک صدای بم فوق العاده درشت پیدا می‌کرد شنیده می‌شد. شهر از خواب بر می‌خاست. ما به طرف میدان "تهورسکایا" پیش رفتیم. پرچم‌ها بر فراز سرها در اهتزاز بود. نمازخانه‌های محلی در کوچه‌ها همه مغل و خاموش، و به همین نحو در کلیسا‌ای باکره "ایه‌ریان" - محلی که تزارها قبل از عزیمت به سوی کرمل برای تاج‌گذاری می‌بایست در آنجا نماز بگذارند، جایی که شب یا روز همیشه باز و پر از جمعیت بود و پیوسته شمع‌های روشن بر طلاها و نقره‌ها و جواهرات ترصیع شده در شمایل مقدس، نور می‌پاشیدند، از آن‌گاه که ناپلئون به مسکو راه یافت تا این زمان، اینکه برای نخستین بار شمع‌ها خاموش بودند.

کلیسا‌ای مقدس ارتدکس نیز نور سیمای خود را از مسکو - لانه‌های افعی‌های نامقدس - که کرمل را بمباران کرده بودند بازگرفته بود؛ کلیساها تاریک، ساکت و چندش آور بودند. کشیش‌ها ناپدید شده بودند؛ دیگر مرد خدایی نبود که بر تابوت یک گارد سرخ نماز بگذارد؛ دیگر مرد گان تقاضی نمی‌شندند، بر سر مزار این کافران هیچ دعایی خوانده نمی‌شد، "تیخون" - اسقف مسکو - می‌رفت تا عنقریب شوراهای را تکفیر کند.

مغازه‌ها هم بسته بودند. طبقات مالدار در درون خانه‌ها خزیده بودند اما به علت دیگری. امروز روز مردم بود - روزی که مانند خیزآبی که به ساحل برخورد همان گونه طوفانی و مواج فرا می‌رسید.

از دروازه "ایه‌ریان" سیلی از انسان‌ها جاری بود و میدان وسیع سرخ را مردم فراگرفته بودند - هزاران تن از مردم. من توجه کردم که انبوه مردم چون به مقابل کلیسا‌ای "ایه‌ریان"، که قبلاً همه کس در برابر آن به علامت احترام صلیب بر سینه می‌کشیدند، می‌رسیدند، بدون توجه و اعتناء از کنار آن می‌گذشتند.

ما با زور فشار راه خود را از میان توده انبوه مردم به سوی دیوار کرمل گشودیم و در بالای یکی از کومه‌های خاک ایستادیم. قبل از ما چند تن دیگر به آنجا آمده بودند و از جمله "مورالوف" - سربازی که به فرماندهی مسکو برگزیده شده بود؛ مردی بلند قامت، ساده و ریشو با صورتی نجیب.

از میان تمام کوچه‌ها و خیابان‌هایی که به میدان سرخ متنه می‌گردید سیلابی از انسان‌ها جاری بود - هزاران و هزاران تن از آن‌ها، همه با سیمای فقیرانه و رنج کشیده. یک گروه نظامی که سرود انترناسیونال را می‌نواخت فرا رسید و خودبخود این سرود از همه دهان‌ها مانند موج بادی که بر روی سطح دریا به وزد خارج گردید - همان‌طور آرام و همان‌طور عمیق. از روی دیوارهای کرمل

بر چم‌های سر به زیر بزرگ آویخته شده بود- پر چم‌های سرخ که با خطوط طلایی و سفید بر روی آن‌ها نوشته بودند: "جان باختگان آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی" ، زنده باد برادری کارگران جهان!

باد تند و تلحی بر سطح میدان می‌وزید و پر چم‌ها را تکان می‌داد. اینک دیگر کارگران کارخانه‌های مختلف از نقاط دور با نعش مردگان خود فرا می‌رسیدند. آن‌ها را می‌دیدیم که از دروازه وارد می‌شوند- با پر چم‌های شان، با تابوت‌های سرخ تیره رنگ به رنگ خون- جعبه‌هایی که به طور ناشیانه از چوب‌های ناهموار و ناتراشیده ساخته شده و به رنگ سرخ درآمده بود، بر روی دوش مردانی عبوس که اشک ریزان پیش می‌آمدند، زن‌هایی که آه می‌کشیدند و فریاد می‌کردند و یا با صورت‌هایی پریده رنگ همانند مرده همراه آن‌ها بودند. بعضی از تابوت‌ها باز و روپوش‌های آن‌ها عقب زده شده بود. بر روی تابوت‌های دیگر پارچه‌های زربفت و یا سیم بافت کشیده و یا کلاه سربازی بر روی آن‌ها نصب کرده بودند- با تعداد زیادی حلقه‌های گل مصنوعی زشت و بدنش.

این صفت از راه باریکه‌ای در بین جمعیت که پیوسته باز و بسته می‌شد به سوی ما پیش آمد. از میان دروازه صفت بی‌پایانی از پر چم سرخ، سایه روشن گوناگون، با خطوط طلایی و سیمین و چند پر چم از آثارشیست‌ها به رنگ سیاه با خطوط سپید جلو می‌آمد. گروه موزیکال نظامی اینک مارش عزای انقلابی را می‌سرود و بار دیگر توده‌های عظیم مردم که بدون حفاظ آن‌جا ایستاده بودند صدا به صدای آن دادند. رژه دهنده‌گان با صدای گرفته و با بعض در گلو می‌خوانندند.

در بین کارگران کارخانه‌ها دسته‌های سرباز نیز با تابوت‌های خود، اسواران سواره در حال سلام به علامت احترام، با توبخانه و آتش‌بار که علائم سرخ و یا سیاه بر روی آن‌ها - و گویی برای همیشه - نقش شده بود فرارسید. بر روی پر چم‌های آن‌ها این عبارت نقش شده بود: "زنده باد انتربنیونال سوم!" ، "ما خواهان صلحی شرافت‌مندانه، عمومی و دمکراتیک هستیم."

این صفواف آرام آرام پیش می‌آمدند تا به گورهای کنار دیوار رسیدند. حاملین تابوت افتان و خیزان از کومه‌ها بالا آمده و به سوی گودال‌ها سرازیر شدند. بسیاری از آن‌ها زن بودند- زن‌های کارگر کوتاه قامت، چاق و نیرومند. در پشت سر مردگان زن‌های دیگر فرارسیدند- زن‌های جوان و درهم شکسته، یا سالخورده با صورت‌های پرچین که مانند حیوان‌های زخم خورد ناله می‌کردند و می‌کوشیدند تا به همراه پسران و شوهران خود در گورستان توده‌ای بیارمند و آن‌گاه که دست‌های نوازشگر جلو آن‌ها را می‌گرفتند فغان بر می‌آوردند: تهیستان یکدیگر را این‌چنین دوست می‌دارند!

مراسم تشیع تمام مدت روز ادامه داشت. مردم از دروازه "ایه‌ریان" می‌آمدند و از "نیکولسکایا" می‌رفتند- رشته‌های قطع نشدنی پر چم‌ها محتوى جمله‌ها و عباراتی امید بخش، مژده برادری، پیش‌بینی‌های شگفت درباره آینده و در طرف دیگر انبوهی از پنجاه هزار تن مردمی که سر قبرها ایستاده بودند- منظره‌ای ابدی در برابر چشم کارگران همه جهان و اعقاب آن‌ها.

پانصد تابوت را یکی یکی در درون گودال قرار دادند. تیرگی بر هوا مستولی می‌شد و هنوز پر چم‌ها فرا می‌رسیدند و در برابر گور سرفود می‌آوردند. مارش عزا- سنگین و اندوهبار- هم‌چنان متزنم بود و انبوه مردم صدا به صدای آن می‌دادند. حلقه‌های گل بر شاخه‌های بی‌برگ و بیار درختان همانند شکوفه‌های رنگین آویخته شده بود. دویست نفر انسان ییل در دست به ریختن خاک در درون گورها پرداختند. صدای برخورد خاک که هم‌چون باران به درون گودال‌ها سرازیر می‌شد و از میان همه‌مه مارش عزا به گوش می‌رسید با تابوت‌های درون گور بس غم‌انگیز و افسرده کننده بود.

چراغ‌ها روشن می‌شد. آخرین پر چم‌ها بر می‌گشتند و آخرین زن‌ها هر لحظه بر گشته با قیafe دزم به عقب سر خود می‌نگریستند. موج طوفانی پرولتاریا از میدان بزرگ سرخ فرو می‌نشست.

ناگهان متوجه این نکته شدم که مردم صادق و فداکار روسیه دیگر نیازمند کشیشانی نیستند که با دعا آنها را به آسمان‌ها بفرستند. آن‌ها هم‌چنان بر روی زمین، ملکوتی برتر و عالی‌تر از هر آن‌چه آسمان ممکن بود به آن‌ها عطا کند به وجود می‌آورند - ملکوتی که مردن برای ایجاد آن موجب شرف و سرافرازی بود.

فصل یازدهم

تصrif حاکمیت

اعلامیه‌ی حقوق خلق‌های روسیه

"...اولین کنگره شوراها در ماه ژوئن این سال حق خلق‌های روسیه را به تعیین آزادانه سرنوشت خویش اعلام داشت. دومین کنگره شوراها در اکبر این سال این حق استرداد نشدنی خلق‌های روسیه را قاطع‌تر و مشخص‌تر تصریح کرد. شورای کمسیرهای خلق‌ها در اجراء اراده کنگره‌های مزبور تصمیم گرفت اساس‌های زیرین را پایه فعالیت خویش درباره مسئله ملیت‌های روسیه قرار دهد:

- ۱- برابری و حق حاکمیت خلق‌های روسیه؟
- ۲- حق خلق‌های روسیه در تعیین آزادانه سرنوشت خویش تا حد جدایی و تشکیل دولت مستقل؟
- ۳- الغای تمام و هرگونه امتیاز و یا محدودیت‌های مذهبی؟
- ۴- رشد آزادانه اقلیت‌های ملی و گروه‌های اتنوگرافیک (ژنادی-قومی) ساکن روسیه.

"فرامین مشخص ناشی از مواد فوق بی‌درنگ پس از تشکیل کمیسیون امور ملیت‌ها تدوین خواهد شد."

کمیسر خلق‌ها در امور ملت‌ها	به نام جمهوری روسیه
یوسف جوگاشویلی - استالین	صدر شورای کمیسراهای خلق
و. اوپیانوف (لین)	

بلافاصله "رادا"ی مرکزی در کیف، اوکرائین را جمهوری مستقل اعلام داشت. سنای هلسینگکفورس نیز به نام دولت فنلاند همین عمل را انجام داد. در سیبری و در قفقاز نیز "حکومت‌های مستقل" پیدا شدند. کمیته عالی نظامی لهستان بی‌درنگ تمام واحدهای لهستانی را از ارتش روسیه جدا کرد، آن‌ها را در سازمان واحدی به هم پیوست، کمیته‌های آن‌ها را منحل کرد و انضباط آهنین برقرار ساخت.

تمام این "حکومت‌ها" و "جنبش‌ها" دارای دو وجه مشخص مشترک بودند: سردمداران آن‌ها طبقات ثروتمند بودند، از بلوشویک‌ها هراس داشته و نسبت به آنان نفرت می‌ورزیدند. در بحبوحه تمام این هرج‌ومرج تغیرات گیج‌کننده، شورای کمیسراهای خلق به طور خستگی ناپذیر به ایجاد نظمات سویلیستی ادامه می‌داد، فرمان پشت سر فرمان صادر می‌شد: درباره تأمین اجتماعی، درباره نظارت کارگری، مقررات برای کمیته‌های ارضی ایالتی، الغای مناصب و قشریندی‌های اجتماعی، الغای سیستم قاضیی، ایجاد دادگاه‌های خلقی ...

ارتش‌ها یکی پس از دیگری، ناوگان‌ها یکی پس از دیگری، هیئت‌های نمایندگی به پتروگراد می‌فرستادند که "شادمانه به حکومت نوین خلقی" تبریک می‌گفتند.

یک‌بار من در برابر اسمولنی هنگ فرسوده‌ای را دیدم که تازه از سنگرها بازگشته بود. سربازان با اندام‌های استخوانی و چهره‌هایی به رنگ گچ در برابر دروازه‌های بزرگ صف کشیده بودند و چنان به اسمولنی خیره بودند که گفتی انتظار داشتند خود خدا را بینند. بعضی از آن‌ها عقاب‌های امپاطورای را، که هنوز زینت بخش سردهرا بود، بالبخت نگاه می‌کردند. در این هنگام دسته‌ای از گاردھای سرخ برای تعویض نگهبانان به اسمولنی نزدیک شد. تمام سربازان با کنجکاوی زیادی برگشتند تا آن‌ها را تماشا کنند، زیرا درباره گاردھای سرخ زیاد شنیده ولی هیچ‌گاه آن‌ها را ندیده بودند. آن‌ها از ته دل می‌خندیدند و از صف خارج شده دست به شانه گاردسرخ‌ها می‌کوییدند و با شوخی و در عین حال با مسرت آن‌ها را تشویق می‌کردند.

حکومت موقت دیگر وجود نداشت. از دوم نوامبر دیگر روحانیون تمام کلیساها بطریق گراد دعا برای حکومت موقت را قطع کردند. ولی چنان‌که خود لینین در کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه اظهار داشت تصرف حاکمیت هنوز تازه شروع شده است. نیروهای مخالف که از این حریه محروم شده بودند ولی هنوز اقتصاد کشور را در چنگال خویش داشتند به متلاشی ساختن زندگی اقتصادی کشور متسل شدند و با تمام نیرو کوشیدند که مانع کار شوراهای شده آن‌ها را در نظر مردم بی اعتبار سازند. اعتصاب کارمندان دولتی به خوبی سازمان داده شده و مخارج آن توسط بانک‌ها و مؤسسه‌سات بازرگانی پرداخت می‌کردند. تمام مساعی بشویک‌ها برای این که دستگاه حکومتی را بدست گیرند با مقاومت روپرتو می‌شد.

تروتسکی در وزارت امورخارجه حضور یافت. کارمندان از شناسایی وی امتناع ورزیدند و در بناها را از داخل قفل کردند. پس از آن‌که درها شکسته شد همه آن‌ها استعفا دادند. تروتسکی کلیدهای بایگانی‌ها را خواست و کلیدها را تنها پس از آن‌که کارگران را برای شکستن قفل‌ها فراخواند به وی تحويل دادند و آن‌گاه معلوم شد "نراتوف" - معاون سابق وزارت امورخارجه - اسناد مربوط به پیمان‌های سری را با خود برد و پنهان شده است.

شلیاپینیکوف کوشید امور وزارت کار را سازمان دهد. سرمای سختی بود. در وزارت خانه کسی برای روشن کردن بخاری‌ها وجود نداشت. چندین صد نفر کارمند بودند ولی هیچ‌یک از آن‌ها نخواست اتاق وزیر را به شلیاپینیکوف نشان دهد. بانو "الکساندر اکولونتای" که سیزدهم نوامبر (سی و یک اکتبر) به سمت کمیسر امور تأمین اجتماعی منصوب گردیده بود در وزارت خانه با اعتصاب روپرتو گردید. تنها چهل تن از کارمندان به کار پرداخته بودند. این امر وضع تمام تهیستان شهرهای بزرگ و افرادی را که در نوان‌خانه و مؤسسه‌سات خیریه نگاهداری می‌شدند بسیار دشوار ساخته بود. همه به بن‌بست دچار بودند. بنای وزارت خانه را نمایندگان معلومین، یتیمان گرسنه با چهره‌های پریله و بی‌رمق محاصره کرده بودند. "کولنتای" اشک ریزان فرمان داد تمام اعتصاب کنندگان را توقیف کنند و تا زمانی که کلید اتاق او و گاو‌صدوق را تحويل نداده‌اند آن‌ها را رها نسازند؛ هنگامی هم که کلیدها را دریافت کرد معلوم شد سلف وی بانو گراف "پانینا" تمام پول صندوق را برداشته و پنهان شده است، و از تحويل پول‌ها به هر کس تا صدور امریه مجلس مؤسسان ابا می‌ورزد.

عین همین اوضاع در وزارت کشاورزی، در وزارت خواربار و در وزارت دارایی حکم فرما بود. به کارمندان فرمان داده شده بود که به کار به پردازنده و الا اخراج و از حق بازنشستگی محروم خواهند شد. ولی آن‌ها یا این‌که به اعتصاب ادامه می‌دادند و یا به کار می‌پرداختند فقط برای این‌که در قبال تمام تدبیر دولتی خراب‌کاری کنند. از آن‌جا که تقریباً همه روشن‌فکران بر ضد بشویک‌ها بودند دولت شوروی کسی را برای تعویض کارمندان نمی‌یافتد.

درهای اصلی بانک‌های خصوصی هم چنان بسته باقی‌مانده بود. ولی دلالان و سفت‌های بازان کارهای سیاه خود را از درهای پشت کماکان ادامه می‌دادند. هنگامی که کمیسرهای بشویک حضور می‌یافتد کارمندان به بیرون می‌خزیدند و ضمناً "دفاتر را پنهان می‌کردند و پول‌ها را با خود می‌بردند. تمام کارمندان بانک دولتی نیز، بجزء تحويل‌داران و مأمورین پرداخت، اعتصاب کرده بودند. ولی این‌ها نیز در هر بار تقاضای اسمولنی را برای پرداخت پول رد می‌کردند و در عین حال به طور خصوصی مبالغ هنگفتی به کمیته نجات و دومای شهر می‌پرداختند.

یک کمیسر با یک گروهان گاردسرخ دو بار در بانک حضور یافت و رسماً "درخواست کرد مبلغ هنگفتی برای رفع احتیاجات دولت به وی پرداخت گردد. نخستین بار وی با اعضاء دوما و رهبران منشویک و اس‌ار روپرتو شد. تعداد اینان به قدری زیاد بود و چنان جدی درباره عواقب احتمالی اعمال قهر سخن گفتند که کمیسر جا خالی کرد. بار دوم با اعتبارنامه رسمی حضور یافت و آن را با صدای بلند قرائت کرد. ولی یکی از آن میان توجه داد که اعتبارنامه تاریخ دارد و نه مهر. این بار نیز احترام به "کاغذ" که در روسیه

سنت بود کمیسر را ناگزیر ساخت که با دست خالی بازگردد. کارمندان شعبه اعتبارات تمام اسناد را از میان برداشتند به نحوی که احیاء مناسبات مالی روسیه با دیگر کشورها به کلی غیرممکن گردید.

کمیته خواربار و ادارات شهرداری یا اساساً "کار نمی کردن و یا سرگرم خراب کاری بودند. ولی هنگامی که بشویک‌ها با توجه به نیاز و حشتناک اهالی شهر کوشیدند در این راه کمکی کنند و یا اساساً "کار را بدست خود گیرند کارمندان بی‌درنگ دست از کار کشیدند و دوماً نیز سراسر روسیه را غرق در تلگراف کرد حاکی از این که بشویک‌ها "خودمختاری اداره شهر را نقض می‌کنند".

درستادهای نظامی و ادارات تابع وزارت خانه‌های جنگ و دریاداری که کارمندان‌شان با ادمه کار موافقت کرده بودند، کمیته ارتشی و فرماندهی عالی به مقاومت سختی در برابر شوراهای می‌پرداختند - حتی اگر این مقاومت برای وضع جبهه هلاکت‌بار بود. روحیه "ویکزال" خصم‌انه بود و از حمل و نقل نیروهای شوروی امتناع می‌ورزید.

هرستونی که از پتروگراد اعزام می‌گردید راه خود را بی‌کم و کاست به زور می‌گشود و پیوسته مجبور می‌شد کارمندان راه آهن را توقیف کند. آن‌گاه "ویکزال" وارد صحنه می‌شد و با تهدید این که بی‌درنگ اعتصاب عمومی اعلام خواهد کرد رهایی توقیف شدگان را می‌خواست.

اسمولنی آشکارا ناتوان بود. روزنامه‌ها تأکید می‌کردند که تمام کارخانه‌های پتروگراد به علت فقدان سوخت در ظرف سه هفته از کار خواهند افتاد. "ویکزال" اعلام داشت که از آغاز دسامبر حرکت قطارها را متوقف خواهد کرد. در پتروگراد نان تنها برای سه روز کفایت می‌کرد و ذخایر جدیدی حمل نمی‌شد. ارتش در جبهه گرسنه بود. کمیته نجات و انواع کمیته‌های مرکزی در سراسر کشور شعار پخش می‌کردند و از اهالی می‌خواستند که به فرامین دولتی هیچ‌گونه اعتنایی نداشته باشند. سفارت خانه‌های متحدین یا بی‌اعتنتایی از خود نشان می‌دادند و یا آشکارا خصومت می‌ورزیدند.

روزنامه‌های مخالف هر روز بسته می‌شدند و روز بعد با نام‌های جدید انتشار می‌یافتد؛ رژیم نوین را زیر بارانی از تمسخر زهر آگین گرفته بودند. حتی "نووایاژین" (زندگی نوین) نظام نوین را هم چون "ملغمه‌ای از عوام فربی و ناتوانی" توصیف کرد. این روزنامه نوشت:

"هر روز حکومت کمیسرهای خلق بیشتر و بیشتر در امور جاری پیش پا افتاده سردرگم می‌شود. بشویک‌ها که قدرت حاکمه را آنچنان آسان بدست آوردند ... به هیچ روی نمی‌توانند در عمل آن را قبضه کنند. آن‌ها که توانایی تصاحب مکانیسم موجود دولت را ندارند، در عین حال نمی‌توانند مکانیسم نوینی به وجود آورند که طبق دستورهای سوسیالیست‌های مجبوب به سهولت و بی‌مانع کار کند. آخر اگر هنوز تا چندی پیش بشویک‌ها افراد کافی برای کار روزمره در حزب رشد یابنده نداشتند - کاری که قبل از هر چیز با زبان و قلم انجام می‌گرفت - پس حالا از کجا برای شان افرادی پیدا خواهد شد که بتوانند وظایف گوناگون و بسیار بغرنج ویژه دولتی را انجام دهند؟ حاکمیت نوین خشم‌گین و غضب‌ناک کشور را به زیر باران فرامینی گرفته است. که یکی از دیگری "رادیکال‌تر و سوسیالیستی‌تر" هستند، ولی در این سوسیالیسم کاغذی که بیشتر به دردگیچ کردن اختلاف ما می‌خورد، نه تمايل و نه توانایی حل مسائل معمولی روز وجود دارد."

در این زمان کنفرانسی که ویکزال برای بررسی مسئله تشکیل حکومت جدید فراخوانده بود، شبانه‌روز یک‌سره به کارخود ادامه می‌داد. اصحاب دعوی علی‌الاصول اساس‌های عمومی تشکیل حکومت را در کنفرانس قبول کرده بودند و درباره ترکیب شورای خلق بحث می‌کردند. طرحی درباره هیئت جدید وزیران به ریاست چرنوف با اقلیت کوچکی از بشویک‌ها، ولی بدون نین و ترنسکی، مورد توجه مثبت قرار گرفت. کمیته‌های مرکزی احزاب منشویک و اس‌ار و هم‌چنین کمیته اجرائیه شوراهای نمایندگان

دهقانان تصمیم گرفتند بدون تزلزل مخالفت خود را با "سیاست جنایت کارانه" بشویک‌ها دنبال کنند. ولی "بخاطر گریز از ادامه برادرکشی" نسبت به شرکت آن‌ها در شورای خلق مقاومت نورزند.

ولی فرار کرنیکی و کامیابی‌های حیرت‌بخش شوراهای وضع را تغییر داد. روز شانزدهم (سوم) نوامبر اسارهای چپ در جلسه کمیته اجرائیه مرکزی خواستار شدند که بشویک‌ها با شرکت دیگر احزاب سوسیالیستی حکومت ائتلافی تشکیل دهنند؛ و تهدید کردند که در غیر این صورت از ترکیب کمیته انقلابی نظامی و کمیته اجرائیه مرکزی خارج خواهند شد. "مالکین" اعلام داشت: آخرین اخبار واصله از مسکو حاکی از این که در آن‌جا در طرفین باریکادها رفقاء ما می‌میرند، ما را مجبور می‌سازند که مسئله تشکیل حاکمیت را مطرح سازیم. طرح این مسئله نه فقط حق ما، بلکه وظیفه ما است... ما این حق را به دست آورده‌ایم که دوش به دوش بشویک‌ها در درون دیوارهای انسنتیوی اسمولنی بنشینیم و از این کرسی خطابه سخن بگوییم. اگر شما از سازش و توافق امتناع ورزید آن‌گاه ما پس از مبارزات سخت درون حزبی ناگزیر خواهیم بود به نبرد علی درخارج از حزب دست بزیم... ما وظیفه داریم شرایط دمکراتیک قابل پذیرشی را پیشنهاد کنیم...."

سپس تنفس اعلام گردید تا فرصتی باشد که فراکسیون‌ها اتمام حجت را مورد بررسی قرار دهند. بشویک‌ها به تالار بازگشتند. کامنیف لایحه قطع نامه بشویک‌ها را بشرح زیرین قرائت کرد:

"کمیته اجرائیه مرکزی پذیرفتی می‌داند که نمایندگان آن احزاب سوسیالیست از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان در دولت شرکت داشته باشند که دستاوردهای انقلاب بیست و چهار و بیست و پنج اکابر یعنی حاکمیت شوراهای و فرامین مربوط به زمین و مربوط به صلح، کنترل کارگری و تسلیح کارگران را پذیرفته باشند. کمیته اجرائیه مرکزی از این‌جهت مقرر می‌دارد که مذاکرات درباره حاکمیت با تمام احزاب شوروی ادامه یابد و برای توافق شرایط زیرین رامصرانه لازم می‌شمارد: دولت در برابر کمیته اجرائیه مرکزی مسئول است. کمیته اجرائیه مرکزی تا صدوپنجاه نفر توسعه می‌یابد. به این صدوپنجاه نماینده شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، هفتاد و پنج نماینده از شوراهای ایالتی دهقانان، هشتاد نماینده از واحدهای ارتشی و دریاداری، چهل نماینده از اتحادیه‌های حرفه‌ای (بیست و پنج نماینده از اتحادیه‌های حرفه‌ای سراسر روسیه به نسبت تعداد اعضای هر سازمان، ده نماینده از ویکژل و پنج نماینده از کارمندان پست و تلگراف)، و پنجاه نماینده از دومای شهری سوسیالیستی پتروگراد افزوده می‌شود. حداقل نیمی از کرسی‌های دولت می‌باشد به بشویک‌ها و اگذارشود. اختیار نیروهای مسلح نواحی مسکو و پتروگراد به نماینده مختار شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان مسکو و پتروگراد تعلق خواهد داشت. در هر صورت وزارت خانه‌های کار، امور داخله و امور خارجه می‌باشد درست بشویک‌ها باشد. دولت وظیفه دار خواهد بود که بطور منظم کارگران را در سراسر روسیه مسلح سازد. مقرر می‌گردد که روی کاندید بودن رفقا لین و تروتسکی تأکید و ابرام شود."

کامنیف سپس افزود: "این به اصطلاح "شورای خلق"، به نحوی که کنفرانس به ما پیشنهاد می‌کند، قریب چهارصد و بیست عضو خواهد داشت - از جمله قریب صدوپنجاه بشویک. در این شورا غیر از ما نمایندگان کمیته مرکزی ضد انقلابی قدیم، صد نماینده از ادارات خودمختار شهری - همه کورنیلوف چی -، صد نماینده از شوراهای دهقانان که از طرف اوکستیف تعیین شده‌اند و هشتاد نماینده از کمیته‌های ارتشی سابق که دیگر نماینده توده‌های سربازان نیستند، وارد می‌شود. ما وارد کمیته اجرائیه مرکزی سابق و نمایندگان دوماهای شهری را به این‌جا نمی‌پذیریم. نمایندگان شوراهای دهقانان می‌باشد از طرف کنگره دهقانان که ما دعوت می‌کنیم انتخاب گردند. کنگره مزبور در عین حال کمیته اجرائیه نوین را نیز انتخاب خواهد کرد. پیشنهاد اخراج لین و تروتسکی پیشنهاد محروم ساختن حزب ما از رهبری است. ما به چنین پیشنهادی تن نمی‌دهیم و سرانجام، ما اساساً هیچ لزومی برای تشکیل

چنین شورای خلقی نمی‌بینیم. شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به روی تمام احزاب سوسیالیستی گشوده است و کمیته اجرائیه مرکزی به طور دقیق تناسب واقعی نفوذ آن‌ها را در بین توده‌ها منعکس می‌سازد ..."

"کارولین" از جانب اس ارها چپ اظهار داشت که آن‌ها به قطع نامه بشویک‌ها رأی خواهند داد، ولی این حق را برای خود محفوظ می‌دارند که در برخی از جزئیات تغییراتی بدنهند - مثلاً درباره ترتیب نمایندگی دهقانان؛ و نیز خواستار آند که وزارت کشاورزی به آن‌ها واگذار شود. این خواست‌ها مورد پذیرش قرار گرفت.

بعدها در شورای پتروگراد درباره تشکیل حکومت نوین سُوالی به تروتسکی داده شد. وی پاسخ داد "من در این باره هیچ نمی‌دانم. من در مذاکرات شرکت نمی‌کنم. وانگکهی، به نظر من این مذاکرات واجد اهمیت چندانی نیست."

آن شب در کنفرانس نگرانی بزرگی حکم فرما بود. نمایندگان دومای شهر کنفرانس را ترک گفتند ولی در خود اسمولنی نیز بین صفوف حزب بشویک‌ها اپوزیسیون نیرومندی نسبت به سیاست به وجود آمد. شب هفدهم (چهارم) نوامبر در تالار عظیم کمیته اجرائیه مرکزی برای سوزن جا پیدا نمی‌شد. اوضاع و احوال مشئوم بود.

"لارین" بشویک اظهار داشت که دیگر زمان انتخابات مجلس مؤسسان نزدیک می‌شود. اکنون وقت آن رسیده است که به "حکومت ترور" پایان داده شود. و اضافه کرد: "می‌بایست تدبیری که علیه آزادی مطبوعات اتخاذ گردیده تخفیف یابد. این تدبیر به هنگام نبرد لازم بود، ولی اکنون به هیچ وجه قابل توجیه نیست. مطبوعات می‌بایست آزاد باشند، زیرا دیگر به بلو و شورش دعوت نمی‌کنند."

"لارین" در حالی که رفقای حزبی‌ش برای او سوت می‌کشیدند قطع نامه زیرین را پیشنهاد کرد:

"فرمان شورای کمیسرهای خلق درباره مطبوعات ملغی می‌شود؛ تضییقات سیاسی فقط منوط به اجازه دادگاه مخصوص خواهد بود که از جانب کمیته اجرائیه مرکزی براساس تناسب تعداد نمایندگان انتخاب خواهد شد و این دادگاه حق خواهد داشت که هم‌چنین تمام توقيف‌هایی که تا کنون انجام گرفته - تعطیل روزنامه و غیره - را مورد تجدید نظر قرار دهد."

این قطع نامه با صدای رعدآسای کف‌زدن‌ها، نه تنها از جانب اس ارها چپ، بلکه هم‌چنین از جانب بخشی از کرسی‌های بشویک‌ها استقبال شد. "آوانسوف" معجلًا به نام طرف‌داران لینین پیشنهاد کرد که مسئله مطبوعات تا آن‌گاه که بین احزاب سیاسی توافق حاصل نشده است به تعویق افتاد. این پیشنهاد با اکثریت عظیم آراء رد شد.

آوانسوف گفت: انقلابی که ما اکنون در حال انجام آن هستیم درباره مالکیت خصوصی عقب نشسته است. ما می‌بایست به مسئله مطبوعات درست همان‌گونه بنگریم که به مسئله مالکیت خصوصی می‌نگریم ... وی سپس قطع نامه زیرین را که رسماً از جانب بشویک‌ها پیشنهاد شده بود قرائت کرد:

"بستن روزنامه‌های بورژوازی نه فقط حاصل ضرورت‌های رزمی در دوران قیام و سرکوب مساعی ضدانقلابی، بلکه هم‌چنین تدبیر ضرور در رشته مطبوعات برای مرحله گذار به استقرار نظام نوین بوده است - یعنی آن‌چنان نظامی که سردم‌داران مالک چاپ‌خانه و کاغذ‌نواند سازندگان مطلق افکار عمومی باشند. تدبیر بعدی می‌بایست مبتنی بر مصادره چاپ‌خانه‌های خصوصی و ذخایر کاغذ و واگذاری آن‌ها به مالکیت حاکمیت شوراهای در مرکز و در نقاط محلی دیگر باشد تا احزاب بتوانند بر حسب نیروی واقعی اندیشه خویش، یعنی متناسب با تعداد طرف‌داران‌شان از وسائل فنی چاپ استفاده کنند. احیاء به اصطلاح "آزادی مطبوعات" و یا به عبارت دیگر باز پس دادن چاپ‌خانه‌ها و کاغذها به سرمایه‌داران - یعنی مسموم کنندگان آگاهی خلق - یک تسليم غیر قابل پذیرش در برابر اراده سرمایه و واگذاری یکی از مهم‌ترین مواضع انقلاب کارگری - دهقانی است. به عبارت دیگر اقدامی است بی‌کم و کاست ضدانقلابی. از این جهت کمیته مرکزی به فراکسیون بشویکی کمیته اجرائیه مرکزی پیشنهاد می‌کند که با قاطعیت

هر گونه پیشنهادی را که به قصد احیاء نظام سابق در امر مطبوعات داده شود رد کند و در این مسئله از شورای کمیسراهای خلق علیه دعاوی و سماجت‌های ناشی از خرافات خرد بورژوازی و یا ناشی از خدمت‌گزاری مستقیم به مصالح بورژوازی ضدانقلابی به تمام و کمال پشتیبانی به عمل آورد.

قرائت این قطع نامه به وسیله اشارات تمسخر آمیز اس ارها و فریادهای خشم آلود بلشویک‌های مخالف قطع می‌شد. "کارولین" از جای پرید و اعتراض کرد: "سه هفته قبل بلشویک‌ها سرسخت ترین مدافعين آزادی مطبوعات بودند. صحبت‌هایی که در این قطع نامه آمده است به طور شگفت‌آوری عقاید **جرنی سوتی‌های قدیمی** و سانسورچی‌های تزاری را به خاطر آورد. آخر آن‌ها نیز از مسموم کنندگان آگاهی خلق" سخن می‌گویند.

تروتسکی نقط مفصلی به دفاع از قطع نامه ایراد داشت. او به تشریح تفاوت بین وضع مطبوعات در زمان جنگ داخلی و وضع آن پس از پیروزی پرداخت: "به هنگام جنگ داخلی حق اعمال قهر فقط متعلق به ستم کشان است ... (فریادها: حالا ستم کش کیست؟)" تروتسکی ادامه داد: "هنوز پیروزی ما بر دشمنان به سرانجام نرسیده است؛ و روزنامه‌ها حربه‌ای است در دست آن‌ها. در چنین شرایطی تعطیل روزنامه‌ها یک تدبیر تدافعی کاملاً قانونی است." سپس تروتسکی مسئله وضع مطبوعات را پس از پیروزی مورد بحث قرار داد:

"موضع سوسیالیست‌ها در مسئله مربوط به آزادی مطبوعات می‌بایست انعکاس دقیق مواضع آن‌ها در مسئله آزادی بازگانی باشد. حاکمیت دمکراتی که اکنون در روسیه مستقر می‌گردد ایجاب می‌نماید که حکم فرمایی مالکیت خصوصی بر مطبوعات درست همانند ملکیت خصوصی یر صنایع کاملاً منعدم گردد. حاکمیت شوروی می‌بایست تمام چاپ‌خانه‌ها را مصادره کند. (فریادها: چاپ‌خانه پراودا را مصادره کنید!) "انحصار بورژوازی بر مطبوعات می‌بایست برچیده شود و الا ارزشی نداشت که ما حاکمیت را بدست خود گیریم. هر گروهی از اهالی می‌بایست به کاغذ و چاپ دسترسی داشته باشد. حق مالکیت بر چاپ‌خانه‌ها و کاغذ قبل از هر کس متعلق به کارگران و دهقانان است، و فقط پس از آن‌ها به احزاب بورژوازی که اقلیت را تشکیل می‌دهند. قرار گرفتن حاکمیت در دست شوراهای تحول بنیادی تمام شرایط اساسی زندگی را به دنبال دارد و این تحول نمی‌تواند شامل مطبوعات نگردد. اگر ما از ملی کردن بانک‌ها ابایی نداشیم به چه دلیل می‌بایست سرمایه‌داران مطبوعاتی را تحمل کنیم؟ نظام کهن می‌بایست بمیرد و این را بایست یکبار برای همیشه فهمید." (کف زدن‌ها و فریادهای خشم آلود).

"کارولین" اعلام داشت که کمیته اجرائیه مرکزی نمی‌تواند این مسئله مهم را حل کند. حل آن می‌بایست به یک کمیسیون ویژه واگذار کرد. و سپس نقط پرحرارتی به دفاع از مطبوعات ایراد کرد.

آن‌گاه لینین به سخن پرداخت، بالحنی آرام و بدون تعصب. پیشانی خود را اندکی به هم کشیده بود. آهسته سخن می‌گفت، کلمات را برمی‌گزید، هریک از جمله‌هایش مانند پتک فرود می‌آمد:

"جنگ داخلی هنوز پایان نیافته است. در برابر ما هنوز دشمنان قرار دارند. بنابراین الغای تدبیر تضییقی نسبت به مطبوعات امکان پذیر نیست. ما بلشویک‌ها همیشه گفته‌ایم که پس از بدست گرفتن قدرت حاکمه، مطبوعات بورژوازی را خواهیم بست. هر کس مطبوعات بورژوازی را تحمل کند به معنای آن است که دیگر سوسیالیست نیست. وقتی انقلاب می‌کنی دیگر نمی‌توانی در جای خود متوقف باشی. یا می‌بایست به جلو رفت و یا به عقب. هر آن کس که اکنون از "آزادی مطبوعات" سخن می‌گوید به عقب می‌خزد و از پیشرفت شتابان ما به سوی سوسیالیسم جلو می‌گیرد. ما یوغ سرمایه‌داری را برافکنده‌ایم - به همان‌گونه که انقلاب نخستین یوغ استبداد تزاری را برافکند. اگر انقلاب نخستین حق داشت روزنامه‌های سلطنت طلب را ممنوع سازد پس ما هم حق داریم روزنامه‌های بورژوازی را تعطیل کنیم. نمی‌توان مسئله آزادی مطبوعات را از دیگر مسائل مبارزه طبقاتی جدا ساخت. ما وعده داده‌ایم که این

روزنامه‌ها را تعطیل کنیم و بایست آن‌ها را تعطیل کنیم. اکنون دیگر قیام را پشت سر گذاشته‌ایم. کوچک‌ترین قصدی برای منع مطبوعات دیگر احزاب سوسیالیستی نداریم، زیرا آن‌ها به قیام مسلح یا سرپیچی از حکومت شوروی دعوت نمی‌کنند، ولی ما به آن‌ها اجازه نمی‌دهیم تحت عنوان آزادی مطبوعات سوسیالیستی انحصار کاغذ و چاپ‌خانه را با استفاده پنهانی از پشتیبانی بورژوازی بدست گیرند. وسائل فنی مطبوعات باید به ملکیت شوروی درآید و در وهله اول بین احزاب سوسیالیستی، دقیقاً "متناوب با تعداد پیروان آن‌ها تقسیم شود."

مرحله رأی گیری فرارسید. قطع‌نامه "لارین" و اس‌ارهای چپ با سی‌ویک رأی مخالف در برابر بیست و چهار رأی موافق رد شد. نقطه نظر لینین سی‌وچهار رأی موافق در برابر بیست و چهار رأی مخالف جمع کرد. از بشویک‌ها "ریازانوف" و "لوزوفسکی" همراه با اقلیت رأی دادند. آن‌ها اظهار داشتند که نمی‌توانند به هیچ امری که موجب محدودیت آزادی مطبوعات گرد رأی بدهنند. پس از آن اس‌ارهای چپ اعلام داشتند که دیگر نمی‌توانند مسئولیت وقایع را بر عهده گیرند، و از کمیته انقلابی نظامی و نیز از کلیه مقامات مسئول دیگر کناره جستند.

از شورای کمیسرهای خلق پنج عضو خارج شدند: "نوگین"، "ریکوف"، "میلیوتین"، "ثودورویچ" و "شلیاپنیکوف". ضمناً آن‌ها بیانیه‌ای به شرح زیر صادر کردند:

ما طرف‌دار این نظریه هستیم که لازم است حکومت سوسیالیستی از تمام احزاب شوروی تشکیل گردد. ما برآنیم که فقط تشکیل چنین حکومتی تحکیم ثمرات مبارزه قهرمانانه طبقه کارگر و ارتش انقلابی را که در روزهای اکتبر-نومبر حاصل گردید امکان پذیر تواند ساخت. به نظر ما غیر از این فقط یک راه وجود دارد: حفظ حکومت خالص بشویکی با توصل به ترور سیاسی. در این راه است که شورای کمیسرهای خلق گام نهاده است. ما نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم به طرف داری آن برخیزیم. ما می‌بینیم که این امر به برکناری سازمان‌های توده‌ای پرولتری از رهبری زندگی سیاسی و استقرار یک نظام غیرمسئول و به سرکوب انقلاب و شکست کشور منجر می‌گردد. ما نمی‌توانیم بار مسئولیت چنین سیاستی را بر عهده گیریم و لذا عنوان "کمیسر خلق" را در برابر کمیته اجرائیه مرکزی از خود سلب می‌کنیم.

این بیانیه از طرف برخی کمیسرهای دیگر که در عین حال پست‌های خود را ترک نگفتند امضاء شد: "ریازانوف" و "درییشف" از اداره مطبوعات، آریوزوف از چاپ‌خانه‌های دولتی، "یوره‌نوف" از گاردسرخ، "فودوروف" از کمیسariای کار، "لارین" دیگر شعبه تدوین طرح لواح قانونی.

در عین حال "کامنیف"، "ریگوف"، "میلیوتین"، "زینوویف" و "نوگین" از کمیته مرکزی حزب بشویک کنار رفتند و علل اقدام خود را چنین منتشر کردند:

"ما برآنیم که به منظور جلوگیری از خون‌ریزی، قحطی که فرامی‌رسد، جلوگیری از سرکوب انقلاب توسط کاله‌دین و پیروانش، و برای تضمین تشکیل مجلس مؤسسان در موعد مقرر و انجام واقعی برنامه صلح مصوبه دومین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه-تشکیل حکومتی از نمایندگان تمام احزاب شوروی ضرورت دارد. ما نمی‌توانیم مسئولیت این سیاست هلاکت‌بار کمیته مرکزی را به عهده گیریم که علیرغم اراده بخش اعظم پرولتاریا و سربازان تشنه قطع سریع خون‌ریزی، بین بخش‌های جداگانه دمکراتی انجام می‌گیرد. ما از این جهت عنوان عضو کمیته مرکزی را از خود سلب می‌کنیم تا حق بیان صریح نظر خود را در برابر توده‌های کارگر و سرباز داشته باشیم. ما در لحظه پیروزی، در لحظه سلطه حزب خود از کمیته مرکزی کنار می‌رویم، زیرا نمی‌توانیم با دل آسوده مشاهده کنیم که سیاست گروه رهبری کمیته مرکزی **جسان** موجب می‌گردد که حزب کارگری ثمرات پیروزی را از دست بدهد و پرولتاریا سرکوب شود."

کارگران و سربازان پادگان را نگرانی شدید فراگرفت. آن‌ها هیئت‌های نمایندگی به اسمولنی و به کنفرانس حکومت نوین که انشعاب بین بلشویک‌ها شادمانی پرپوری در آن‌جا برانگیخته بود گسیل داشتند.

ولی پاسخ لینی‌ها سریع و بی‌امان بود. "شلپینیکوف" و "تئودوروویچ" به انضباط حزبی تسلیم شدند و به پست‌های خویش بازگشتند. "کامنیف" از مقام صدارت کمیته اجرائیه مرکزی برکار شد و به جای وی "اسوردلوف" انتخاب گردید. از "زینویف" نیز کرسی صدارت شورای پتروگراد بازگرفته شد. صبح بیستم (هفتم) نوامبر "پرودا" پرخاشگر و حاوی پیامی به قلم نین خطاب به مردم روسیه انتشار یافت و در صدها هزار نسخه تکثیر و به تمام دیوارها چسبانده شد و در سراسر روسیه پخش گردید.

"دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه اکثریت آراء را به حزب بلشویک‌ها داد. لذا فقط حکومتی که این حزب تشکیل دهد حکومت شوروی می‌باشد و بر همگان معلوم است که کمیته مرکزی حزب بلشویک‌ها چند ساعت قبل از تشکیل حکومت نوین و پیش از پیشنهاد فهرست اعضای آن به دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه، سه تن از مشهورترین اعضاء گروه اسارهای چپ: رفقا "کامکوف"، "اسپیرو" و "کارولین" را به جلسه خود دعوت کرد و به آنان پیشنهاد نمود که در حکومت نوین شرکت کنند. ما بی‌نهایت متأسفیم که رفقای اسار چپ امتناع ورزیدند. ما برآئیم که امتناع آنان برای هر انقلابی طرف‌دار زحمت‌کش توجیه ناپذیر است. ما هر زمان آماده‌ایم که اسارهای چپ را در ترکیب دولت وارد کنیم؛ ولی ما اعلام می‌داریم که به عنوان حزب اکثریت در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه، ما حق داریم و در برابر مردم موظفیم که دولت را تشکیل دهیم ... رفقا! چند تن از اعضای کمیته مرکزی حزب ما و شورای کمیسرهای خلق: "کامنیف"، "زینوویف"، "نوگین"، "ریکوف" و "میلیوتین" و چند نفر دیگر دیروز چهارم نوامبر از کمیته مرکزی حزب ما، و سه نفر اخیر از شورای کمیسرهای خلق کناره‌گیری کردند. رفقای کناره‌گیر مانند فراریان میدان نبرد رفتار کردند. آن‌ها نه فقط پست‌هایی را که به ایشان سپرده بود رها ساختند، بلکه قرار صریح کمیته مرکزی ما را دایر بر این که لااقل منتظر اتخاذ تصمیم از طرف سازمان‌های حزبی پتروگراد باشند نقض کردند. ما مجدانه این رفتار آن‌ها را محکوم می‌کنیم. ما اعتقاد راسخ داریم که تمام کارگران و سربازان و دهقانان آگاه که عضو حزب و یا هوادار آن هستند نیز مجدانه رفتار این فراریان را محکوم خواهند ساخت ... به خاطر بیاورید رفقا! دو تن از این فراریان - "کامنیف" و "زینوویف" قبلاً در آستانه قیام پتروگراد هم چون فراری و هم‌چون اعتصاب شکن رفتار کردند، زیرا آن‌ها نه فقط در جلسه دهم اکتبر ۱۹۱۷ کمیته مرکزی، که جلسه‌ای تعین کننده بود، علیه قیام رأی دادند بلکه پس از اتخاذ تصمیم کمیته مرکزی نیز در برابر کارکنان حزبی به نقطه‌های تهییجی علیه قیام پرداختند ... ولی اعتلای عظیم جنبش توده‌ها، دلاوری شگرف میلیون‌ها کارگر، سرباز و دهقان در پتروگراد و مسکو، در جبهه، در سنگرهای و در روستاهای این فراریان را با چنان سهویتی به کنار افکنند که قطار راه‌آهن تکه تراشه‌ای را. بگذار شرمنده باشند تمام کم اعتقادان، تمام دودلان، تمام شکاکان، تمام آن‌هایی که بیم از بورژوازی را به دل می‌گیرند و یا تحت تأثیر افراد هم‌دست مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها واقع می‌شوند. هیچ سایه‌ای از تردید در توده‌های پتروگراد، مسکو و دیگر کارگران و سربازان وجود ندارد ... ولی ما به هیچ‌گونه اتمام حجت گروه‌بندی‌های روش‌فکری که توده‌ها را به دنیال ندارد و در عمل تنها کورنیلوفیست‌ها، ساوینکوفیست‌ها، یونکرها و غیره را در پشت سر آن‌ها هستند گردن نمی‌نمیم."

کشور با غرض رعدآسای خشمگین پاسخ داد به نحوی که مخالفان به بیان "نظر صریح خود" در برابر توده‌های کارگر و سرباز توفیق نیافتدند. مردم از عمل "فاراریان" به خشم آمده بودند و این خشم کمیته اجرائیه مرکزی را فراگرفت. چند روز متوالی هیئت‌های نمایندگی پرچوش و خروش و کمیته‌های کاملی از جبهه، از ولگا، و از کارخانه‌های پتروگراد، اسمولنی را در میان گرفت. "این‌ها چگونه جسارت کرده‌اند از دولت خارج شوند؟ شاید آن‌ها به بورژوازی فروخته شده و می‌خواهند انقلاب را نابود کنند. آن‌ها موظفند بازگردن و از قرارهای کمیته مرکزی تبعیت کنند!"

تنها روحیه پادگان پتروگراد نا روشن باقی مانده بود. روز بیست و چهار (یازده) نوامبر میتینگ بزرگی از سربازان تشکیل شد که در آن نمایندگان تمام احزاب به ایراد نقط پرداختند. میتینگ با اکثریت عظیم موضع نین را تأیید کرد و خواستار گردید که اسراهای چپ در ترکیب "حکومت خلقی" وارد شوند.

منشویک‌ها اتمام حجت قاطعی دادند؛ و طلب کردند که تمام وزیران و یونکرها آزاد گردند، آزادی کامل به تمام روزنامه‌ها داده شود، گاردسرخ خلع سلاح گردد و پادگان از دو مای شهر تعیت کند. اسمولنی پاسخ داد که کلیه وزیران سوسیالیست و تقریباً تمام یونکرها، بجز چند استثناء بسیار نادر، تا کنون آزاد شده‌اند و تمام روزنامه‌ها غیر از روزنامه‌های بورژوازی کاملاً آزادند، ولی شورا بر رأس نیروهای مسلح باقی خواهد ماند. نوزدهم (ششم) نوامبر کفرانس تشکیل دولت نوین متفرق شد و مخالفان یکی پس از دیگری خود را به "موگیلیوف" رساندند و در آنجا زیر سقف ستاد به تشکیل دولت پشت سر دولت ادامه دادند تا آن‌گاه که پایان کار همه فرا رسید.

در این هنگام بشویک‌ها به مبارزه با "ویکتل" دست زدند. شورای پتروگراد پیامی خطاب به تمام کارگران راه‌آهن انتشار داد و آن‌ها را فراخواند تا "ویکتل" را وادارند که از اختیارات خود دست بردارد. روز پانزدهم (دوم) نوامبر کمیته اجرائیه مرکزی روز اول دسامبر (هیجده نوامبر) را برای تشکیل کنگره کارگران راه‌آهن سراسر روسیه تعیین نمود - عیناً همان‌طور که در موقع خود کنگره دهقانی سراسر روسیه را فراخوانده بود. "ویکتل" بی‌درنگ تاریخ تشکیل کنگره ویژه کارگران راه‌آهن را برای دو هفته بعد اعلام نمود. روز شانزدهم (سوم) نوامبر اعضای "ویکتل" کرسی‌های خود را در کمیته اجرائیه مرکزی اشغال کردند. "شب دوم دسامبر (نوزده نوامبر) کمیته اجرائیه مرکزی به هنگام گشایش کنگره کارگران راه‌آهن سراسر روسیه مقام کمیساريای طرق و شوارع را بطور تشریفاتی به "ویکتل" پیشنهاد کرد. پیشنهاد پذیرفته شد.

پس از حل مسئله حاکمیت، بشویک‌ها توجه خود را به وظایف اداره کردن عملی امور معطوف داشتند. مقدم بر هر چیز می‌بایست شهر، کشور و ارتش را خوراک داد. دسته‌های ناویان و گاردسرخ، انبارهای بازرگانی، ایستگاه‌های راه‌آهن و حتی کشتی‌های کوچک باری را که در ترעהها متوقف بودند تفتیش می‌کردند و هزاران پود خواربار را که محتکران پنهان ساخته بودند بدست می‌آوردند. مأموران به استان‌ها اعزام گردیدند که به کمک کمیته‌های ارضی انبارهای محتکران بزرگ گندم را مصادره می‌کردند. دسته‌های پنج هزار نفری ناویان به خوبی مسلح شده به جنوب و به سیری اعزام گردیدند با دستور تصرف شهرهایی که هنوز در دست گارددهای سفید باقی بودند؛ هم‌چنین با دستور اسقرار نظم و بطور عمده به دست آوردن خواربار. در شاهراه راه‌آهن بزرگ سیری حرکت قطارهای مسافربری برای دو هفته متوقف گردید. در این میان سی قطار باری حامل آهن‌آلات و مصنوعات از پتروگراد به قصد مبادله کالا به خاور حرکت می‌کردند. کالاهای مزبور را کمیته‌های کارخانه‌ای جمع آوری کرده بودند. با هریک از قطارها کمیسر مخصوصی همراه شده بود تا با صرف مساعی لازم هر قدر ممکن شود در مقابل کالا گندم و سیب‌زمینی بیشتری از دهقانان سیری دریافت دارد.

حوزه زغال سنگ "دون" در دست "کاله‌دین" بود و از این جهت مسئله سوخت همواره بحرانی تر می‌شد. اسمولنی برق مغازه‌ها و تاگرها و رستوران‌ها را قطع کرد؛ تعداد ترامواها را تقلیل داد و تمام ذخایر چوب بازرگانان خصوصی را مصادره نمود؛ و آن‌گاه که کارخانه‌های پتروگراد در اثر فقدان سوخت دیگر داشت به کلی تعطیل می‌شد ناویان ناوگان بالتیک دویست هزار پود زغال سنگ از ذخایر کشتی‌های جنگی به کارگران دادند.

در پایان ماه نوامبر "بلوای شراب" در گرفت - "غارت انبارهای مشروب" که از تاراج انبارهای زیرزمینی کاخ زمستانی آغاز گردید. خیابان‌ها پر شد از سربازان مست. در این ماجرا دست ضدانقلابیون هویدا بود که نقشه شهر را با علائم نشان دهنده انبارهای

شراب در هنگ‌ها پخش کرده بودند. کمیسرهای اسموالنی تا آن‌جا که در قوه داشتند کوشیدند تا از راه اندرز و اقاع سربازان را از این کار باز دارند. ولی متوقف ساختن این بی‌نظمی که منجر به زد خوردهای سخت بین سربازان و گاردھای سرخ می‌شد از این طریق امکان پذیر نگردید. سرانجام کمیته انقلابی نظامی چند گروه ناوی با مسلسل به نقاط مختلف اعزام داشت. ناویان بلواگران را بی‌امان به آتش بستند و بسیاری از آن‌ها را کشتن. پس از آن کمیسیون خاصی طبق فرمان به انبارهای شراب اعزام شدند که با تبر بطری‌ها را شکستند و یا انبارها را با دینامیت منفجر ساختند.

در بنایهای شوراهای ناحیه‌ای به جای میلیس سابق گروه‌های با انصباط گاردھای سرخ که حقوق خوبی نیز دریافت می‌داشتند شبانه روز پاس می‌دادند. برای مبارزه با بزه کاری‌های کوچک در تمام بروزن‌های شهر دادگاه‌های کوچک انقلابی منتخب تشکیل گردید. مهمان خانه‌های بزرگ که در آن‌ها محتکران و سوداگران هنوز به معاملات خود ادامه می‌دادند توسط گاردھای سرخ محاصره شدند و محتکران روانه زندان گردیدند.

پرولتاریای هوشیار پتروگراد سازمان کسب اطلاع وسیعی تشکیل داد که از راه مستخدمه‌ها از هر آن‌چه در بروزن‌های بورژواها انجام می‌گرفت اطلاع بدست می‌آورد. تمام خبرهایی که از این راه به دست می‌آمد به کمیته انقلابی نظامی گزارش می‌شد و این کمیته بطور خستگی ناپذیر ضربات مشت‌های آهنین خود را فرود می‌آورد. بدین سان بود که یک توپه سلطنت طلبان به رهبری "پوریشکه‌ویچ" عضو سابق دوما با گروهی از اشرف و افسران کشف گردید. آن‌ها قیامی را به دست افسران تدارک دیده و طی نامه‌ای "کاله‌دین" را به پتروگراد دعوت نموده بودند. نیز از همین طریق بود که فعالیت پنهانی کادت‌های پتروگراد، که "کاله‌دین" را با پول و نیروی انسانی حمایت می‌کردند، کشف گردید.

"نراتوف" که پس از فرار خود از انفجار خشم مردم مرعوب شد بازگشت و اسناد و قرارهای سری را به تروتسکی تحويل داد. تروتسکی نیز بلاذرنگ به انتشار آن‌ها در "پراودا" پرداخت و این امر سراسر جهان را لرزاند.

تدابیری که علیه مطبوعات بورژوایی اتخاذ گردیده بود با صدور فرمانی که اعلان‌ها را در انحصار روزنامه‌های دولتی قرار می‌داد تقویت شد. تمام روزنامه‌های دیگر به عنوان اعتراض از انتشار خودداری کردند و یا از فرمان تعیت نکرده و تعطیل شدند. تنها پس از سه هفته آن‌ها سرانجام سرتسلیم فرود آوردند.

وزارت خانه‌ها کماکان در حال اعتصاب، و کارمندان قدیم همچنان سرگرم اعمال خراب‌کارنه بودند و امکان نمی‌دادند زندگی اقتصادی سامان گیرد. تنها اراده توده‌های وسیع غیر مشکل هوادار اسموالنی بود که شورای کمیسرها با اتکاء بدان عملیات انقلابی توده‌ها را علیه دشمنان سوق می‌داد. لینین طی پیام‌های روشن و ساده‌ای که در سراسر روسیه پخش می‌شد هدف‌های انقلاب را توضیح می‌داد و خلق را به تصرف قدرت حاکمه در دست خویش فرا می‌خواند و از مردم دعوت می‌کرد که مقاومت طبقات ثروتمند را به زور درهم شکنند و با زور مؤسسات دولتی را به تصرف درآورند. نظم انقلابی! انصباط انقلابی! حساب دهی و کنترل دقیق! هیچ‌گونه اعتصاب، هیچ‌گونه اهمال کاری! بیستم (هفتم) نوامبر کمیته انقلابی نظامی هشدار باش زیرین را انتشار داد:

"طبقات ثروتمند در برابر حکومت نوین- حکومت شوروی، حکومت کارگران و سربازان و دهقانان- مقاومت به خرج می‌دهند. طرف‌داران آنان کار کارمندان دولتی و شهری را متوقف می‌سازند، به قطع کار در بانک‌ها دعوت می‌کنند، به قطع راه‌های آهن و برهم زدن ارتباط پستی و تلگرافی و غیره و غیره می‌کوشند ما به آن‌ها اخطار می‌کنیم! آن‌ها با آتش بازی می‌کنند. کشور و ارتش در معرض خطر قحطی قرار گرفته است. برای مبارزه با قحطی اجراء کاملاً" دقیق کلیه امور در تأییسات خواربار، در راه‌های آهن، در پست و در بانک‌ها ضرورت حتمی دارد. حکومت کارگران و دهقانان برای تأمین همه نیازمندی‌های کشور تمام تدبیر لازم را اتخاذ می‌کند. مقاومت در برابر این تدبیر جنایت علیه خلق است. ما به طبقات ثروتمند و طرف‌داران آن‌ها هشدار می‌دهیم.

چنان‌چه آن‌ها خراب‌کاری خود را قطع نکنند و موجب توقف حمل خواربار گردند، خود آن‌ها نخستین کسانی خواهند بود که مشقات وضعی را که ایجاد کرده‌اند متتحمل خواهند گردید. تمام ذخایری که در اختیار دارند مصادره خواهد گردید و مایملک مقصرین ضبط خواهد شد. ما وظیفه خود را انجام دادیم. ما به کسانی که با آتش بازی می‌کنند هشدار دادیم. ما اطمینان داریم که چنان‌چه اتخاذ تدبیر جدی لازم آید ما از پشتیبانی کامل همه کارگران، سربازان و دهقانان برخوردار خواهیم بود."

روز بیست و دوم (نهم) نوامبر بر تمام دیوارهای شهر این اطلاعیه فوق العاده چسبانده شده بود:

"شورای کمیسرهای خلق یک تلگرام فوری نظامی خارج از نوبه از جبهه شمال دریافت داشته است که در آن مطالب زیرین گزارش شده است: "بیش از این تأخیر جایز نیست! نگذارید از گرسنگی بمیریم! ارتش جبهه شمال دیگر چند روزی است که یک لقمه نان ندارد و پس از دو سه روز نان خشکی هم که از ذخایر غیرقابل برداشت داده می‌شود نخواهد بود. این ذخایر در شرف پایان است. هم اکنون نمایندگانی که از ارتش می‌آیند درباره لزوم انتقال واحدهای ارتش طبق برنامه به عقب جبهه سخن می‌گویند. آن‌ها پیش‌بینی می‌کنند که همین روزها فرار دسته جمعی افرادی که از گرسنگی می‌میرند، از نبرد سه ساله در سنگرهای مثله شده‌اند، بیمارند، عریانند، پا بر هناء اند، از تحمل مصائب فوق طاقت انسانی دیوانه شده‌اند، شروع خواهد شد." کمیته انقلابی نظامی وضع فوق را به اطلاع پادگان پتروگراد می‌رساند. وضع جبهه تدبیر حداعلای فوری و جدی را ایجاب می‌کند. معذالک قشر فوقانی کارمندان مؤسسات دولتی، بانک‌ها و خزانه‌داری، طرق و شوارع، پست و تلگراف، خراب‌کاری می‌کنند و در کار حکومت برای تأمین خواربار جبهه به کارشکنی ادامه می‌دهند. هر ساعت تأخیر می‌تواند به قیمت جان هزاران سرباز تمام شود. کارمندان ضدانقلابی نسبت به برادران گرسنه که در جبهه به حال مردن افتاده‌اند بزرگ‌ترین جنایت کارانند. کمیته انقلابی نظامی به این تبهکاران برای آخرین بار هشدار باش می‌دهد: "در صورتی که کوچک‌ترین مقاومت یا مقابله از آن‌ها سرزنش نسبت به آن‌ها تدبیری اتخاذ خواهد شد که خشونت آن هم‌سنگ جنایات ارتکابی آن‌ها خواهد بود."

پاسخ توده‌های کارگر و سرباز انفجار خشم آتشینی بود که امواج آن سراسر روسیه را فراگرفت. در پایتخت کارمندان مؤسسات دولتی و بانک‌ها صدھا بیانیه و پیام انتشار داده، اعتراض می‌کرددند و به تبرئه خود می‌کوشیدند. اینک یکی از آن بیانیه‌ها:

"قابل توجه تمام هموطنان"

"بانک دولتی تعطیل است، چرا؟"

"زیرا اعمال زور بلشویک‌ها بر بانک دولتی امکان ادامه کار نداده است. نخستین گام‌های کمیسرهای خلق مطالبه ده میلیون روبل بود و چهاردهم نوامبر آن‌ها بیست و پنج میلیون روبل مطالبه کردند بدون تعیین محل مصرف این پول‌ها. ما کارمندان بانک دولتی نمی‌توانیم در غارت خزانه مردم شرکت کنیم. ما دست از کار کشیدیم. هموطنان! پول‌های بانک دولتی پول شما مردم است که با زحمت، عرق و خون به دست آمده است. هموطنان! خزانه مردم را از غارت، و ما را از زور محافظت کنید و ما آنا" به کار خواهیم پرداخت."

"کارمندان بانک دولتی"

وزارت خواربار، وزارت دارایی، کمیته ویژه تدارکات – همه اعلام می‌داشتند که کمیته انقلابی نظامی امکان کارکردن به کارمندان نمی‌دهد و از اهالی ملت‌سманه درخواست می‌کردند که از آن‌ها در مبارزه علیه اسмолنی پشتیبانی کنند. ولی کارگران و سربازان عادی آن‌ها را باور نمی‌کردند. مردم یقین قطعی داشتند که کارمندان خراب‌کاری می‌کنند و ارتش و مردم را از گرسنگی می‌کشند. در صفحه‌ای درازی که هم‌چنان برای به دست آوردن نان در کوچه‌های سرد تشکیل می‌شد، مردم ناسزا می‌گفتند، اما نه به

دولت هم چون دوران کرنسکی بلکه به کارمندان خراب کار، زیرا تمام این مردم می‌دانستند که دولت، دولت آن‌هاست؛ حکومت شوراهای آن‌هاست و کارمندان وزارت خانه‌ها علیه آند.

در مرکز این مقاومت، دوما و ارگان رزمnde آن یعنی کمیته نجات قرار داشت که به هر فرمان شورای کمیسرهای خلق اعتراض می‌کرد و پشت سرهم قطع نامه مبنی بر عدم شناسایی حکومت شوروی صادر می‌کرد و علناً با "دولت‌های ضدانقلابی نوین" که در "موگیلیوف" تشکیل می‌شد هم کاری داشت. مثلاً "روز هفدهم (چهارم) نوامبر" کمیته نجات خطاب "به تمام ادارات خودمختار شهر و زمستوها و به تمام سازمان‌های دمکراتیک و انقلابی دهقانان، کارگران و سربازان و دیگر هموطنان، سخنان زیرین را اعلام داشت:

"۱- حکومت بلویکی را به رسمیت نشناشید و علیه آن مبارزه کنید."

"۲- کمیته‌های محلی نجات میهن و انقلاب تشکیل دهید که می‌بایست تمام نیروهای دمکرات را برای کمک به کمیته نجات سراسر روسیه در انجام وظایف آن متحده گرداند."

ولی انتخابات مجلس مؤسسان در پتروگراد برتری عظیمی برای بلویک‌ها به بار آورد. پس از آن حتی منشویک‌های انترنسیونالیست اعلام داشتند که انتخابات دوما می‌بایست تجدید شود، زیرا (دومای موجود) دیگر بیانگر منافع اهالی پتروگراد نیست. در همین زمان سیلی از قطع نامه‌های سازمان‌های کارگری، واحدهای ارتشی و حتی دهقانان حومه، دوما را در خود غرق کرد و همه آن‌ها دوما را "ضدانقلابی" و "کورنیلوفی" می‌نامیدند و می‌طلییدند که از خود سلب اختیار کند. آخرین روزهای دوما به ویژه پرهیجان بود زیرا کارگران مؤسسات شهری میزان حقوق لاقل قابل تحملی را می‌خواستند و تهدید به اعتصاب می‌کردند.

روز بیست و سوم (دهم) نوامبر، کمیته انقلابی نظامی با صدور یک قرار رسمی کمیته نجات را منحل اعلام داشت. روز

بیست و نهم (شانزدهم) نوامبر شورای کمیسرهای خلق مقرر داشت که دومای شهری پتروگراد منحل و انتخابات شن تجدید شود:

"نظر به این که دومای مرکزی شهر که در بیستم اوپت (دوم سپتامبر) انتخاب گردیده است به نحوی آشکار و بطور کامل حق نمایندگی اهالی پتروگراد را از دست داده و با روحیات و خواستهای اهالی در تضاد کامل قرار گرفته؛ نظر به این که ترکیب فعلی اکثریت دوما سلب اعتماد سیاسی از خود کرده است و با استفاده از حقوق صوری خود به قصد مقابله ضدانقلابی در قبال اراده کارگران، سربازان و دهقانان، به خراب کاری و کارشکنی درامور برنامه‌ای اجتماعی ادامه می‌دهد، لذا شورای کمیسرهای خلق لازم می‌داند اهالی پایتخت را به اتخاذ تصمیم نسبت به سیاست اداره خودمختار شهر فراخواند. بدین منظور شورای کمیسرهای خلق مقرر می‌دارد:"

"۱- دومای شهر پتروگراد منحل گردد. روز انحلال هفدهم (سی) نوامبر ۱۹۱۷ محسوب محسوب می‌شود؛"

"۲- تمام افرادی که توسط ترکیب کنونی دوما برای انجام اموری برگزیده شده‌اند در محل خود باقی بمانند و وظایف محله را انجام دهند تا زمانی که برای انجام وظایف مزبور افراد مسئولی از جانب ترکیب نوین دوما برگزیده شوند؛"

"۳- تمام کارمندان اداره خودمختار شهری پتروگراد برای اجرای وظایف مستقیم خویش باقی بمانند. هر کس که خودسرانه خدمت را ترک کند بی‌درنگ اخراج شده محسوب خواهد شد؛"

"۴- انتخابات نوین دومای پتروگراد در روز بیست و شش نوامبر (نهم دسامبر) سال ۱۹۱۷ و براساس احکام درباره انتخابات علنی دومای شهر پتروگراد که در همان روز با قرار فوق انتشار می‌یابد، انجام گیرد؛"

"۵- دومای شهری پتروگراد با ترکیب جدید در ساعت دو بعداز ظهر روز بیست و هشت نوامبر (یازدهم) تشکیل جلسه دهد؛"

"۶- کسانی که مرتکب جرم امتناع از اطاعت فرمان کنونی گردند و نیز کسانی که عالماً و عامداً" مایملک شهر را خراب کرده یا معدوم سازند بی‌درنگ توقيف شده به دادگاه‌های نظامی تحويل خواهند شد ..."

علیرغم این فرمان، دوما به تشکیل جلسات خود ادامه داد و قطع نامه‌ای صادر کرد دایر بر "دفاع از موضع خویش تا آخرین قطره خون" و مأیوسانه از اهالی شهر درخواست کرد که "اداره خودمختار شهری خود منتخب خود" را انجات دهند. اما روش اهالی بی‌اعتنایا خصمانه باقی ماند. روز سی ام (هفده) نوامبر "شرایدر" رئیس اداره شهری با چند تن دیگر از اعضای دوما توفیق شده، بازجویی و مرخص گردیدند. معاذلک دوما در آن روز و فردای آن روز تشکیل جلسه داد- در حالی که این جلسات غالباً "توسط گاردهای سرخ و ناویان تعطیل می‌شد. اینان با نزاکت خواستار می‌شدند که جلسه متفرق گردد. روز دوم دسامبر (بیست و پنج نوامبر)، هنگامی که یکی از اعضای دوما در تالار "نیکلایوسکی" نطق می‌کرد، افسری با چند ناوی وارد شد و فرمان داد که جلسه متفرق گردد و تهدید کرد که در غیر این صورت متصل به اعمال زور خواهد شد. دوما آخرین قطع نامه خود را صادر کرد، ولی سرانجام "در برابر زور" تسليم شد.

دومای جدید که پس از ده روز انتخاب گردید یک پارچه بشویکی از آب درآمد. سویالیست‌های معتدل از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند.

ولی هنوز چند مرکز خطرناک مخالف باقی بود مانند "جمهوری" های اوکرائین و فنلاند که به هیچ روی گرایش‌های ضد شوروی خود را پنهان نمی‌کردند. دولتهای "هلسینگفورس" و "کیف"، واحدهای نظامی مورد اطمینانی بر دور خود گردآورده دست اند کار ریشه کن ساختن بشویسم، خلع سلاح و تبعید سربازان روس بودند. "رادا" ای اوکرائین در سراسر روسیه جنوبی قدرت حاکمه را قبضه کرده و "کاله‌دین" را از لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات تقویت می‌کرد. فنلاند و اوکرائین با آلمان‌ها وارد مذاکرات سری شدند و علاوه بر آن بی‌درنگ توسط دول متفقین به رسمیت شناخته شدند و این دولت‌ها وام‌های هنگفتی در اختیار آن‌ها گذاردهند و از طبقات ثروتمند آن‌ها در کار تشکیل مراکز ضدانقلابی برای حمله به روسیه شوروی حمایت کردند. آن‌گاه که بشویسم در این مبارزات پیروز گشت بورژوازی مغلوب آلمان‌ها را فراخواند تا حکومت وی را احیاء کنند.

ولی خطر عمدہ‌ای که حکومت شوروی را تهدید می‌کرد دشمن داخلی بود که دو سر داشت: یکی جنبش "کاله‌دین" و دیگری ستاد مستقر در "موگیلیوف" که فرماندهی آن با ژنرال "دوخونین" بود. مورایوف-مردی که در همه جا حاضر بود- به فرماندهی نیروهایی که علیه کازاک‌ها می‌جنگیدند منصب گردید. برای ارتش سرخ از بین کارگران کارخانه‌ها افرادی انتخاب شدند. صدھا مبلغ به "دون" گسیل گردیدند. شورای کمیسرهای خلق پیامی به کازاک‌ها منتشر ساخت در آن توضیح داده می‌شد که حکومت شوروی چیست و چرا طبقات ثروتمند یعنی کارمندان، ملاکان، بانکداران و متاحین آن‌ها اعیان کازاک‌ها و ژنرال‌ها سعی دارند انقلاب را خفه کنند و نمی‌خواهند که ثروت آنان به مردم انتقال یابد.

روز بیست و هفت (چهارده) نوامبر یک هیئت نمایندگی کازاک به اسمولنی نزد لینین و تروتسکی آمد. نمایندگان پرسیدند آیا راست است که حکومت شوروی می‌خواهد اراضی کازاک‌ها را بین دهقانان ویلیکوروس تقسیم کند؟ تروتسکی پاسخ داد "نه". آن‌ها در گوش هم سخنای رد و بدل کردند و پرسیدند: "پس آیا حکومت شوروی می‌خواهد املاک ملاکان ما را بگیرد و بین کازاک‌های زحمت‌کش تقسیم کند؟ لین به آن‌ها پاسخ داد: "این دیگر کار خود شما است. ما از عمل کازاک‌های زحمت‌کش در تمام موارد حمایت می‌کنیم. بهتر این است که کار از تشکیل شورای کازاک‌ها آغاز گردد. در آن صورت شما در هیئت اجرائیه مرکزی نمایندگی خواهید داشت و آن نمایندگی حکومت شما خواهد بود."

کازاک‌ها در حالی که عمیقاً اندیشیدند از آن‌جا رفند. پس از دو هفته یک هیئت نمایندگی از سربازان "کاله‌دین" به نزد او رفند. نمایندگان پرسیدند: "آیا شما قول می‌دهید که املاک ملاکان را بین کازاک‌های زحمت‌کش تقسیم کنید؟" "کاله‌دین" پاسخ

داد: " فقط در صورتی که از روی جسد من بگذرید." پس از یک ماه وی مشاهده کرد که ارتش وی در برابر چشمانش آب می‌شود. او خود را هدف گلوله قرار داد و جنبش کازاک‌ها متوقف گشت.

در همین اثنا اعضای کمیته اجرائیه مرکزی سابق یعنی رهبران سویالیست‌های "معتل" – از اوکسنتیف گرفته تا چرنوف" – و رهبران فعال کمیته‌های سابق ارتش، ارجاع افسری در "موگلیوف" گرد آمدند. ستاد با سرسختی از شناسایی شورای کمیسرهای خلق امتناع می‌ورزید؛ گردن‌های مرگ، دسته‌های سواره نظام سنت گنورگ و کازاک‌های جبهه را بدور خویش گردآورد و نیز محramانه روابط نزدیکی با کاردارهای نظامی متفقین، با جنبش "کاله‌دین" و با "رادا" اوکرائین برقرار ساخت.

دول متفق به منشوری که کنگره شوراهای روز هفتم نوامبر (بیست و شش اکتبر) درباره صلح تصویب کرد و براساس آن پیشنهاد مtar که عمومی را عرضه داشت، جواب ندادند.

روز بیست (هفتم) نوامبر تروتسکی یادداشت زیرین را به سفرای متفقین تسلیم کرد:

"مفتخرم که بدین وسیله به اطلاع شما آقای سفیر برسانم که کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه در بیست و شش اکتبر حکومت نوین جمهوری روسیه را در سیمای کمیسرهای خلق تشکیل داد. ولادیمیر ایلیچ نین رئیس این حکومت است و رهبری سیاست خارجی به من به عنوان کمیسر خلق در امور خارجی سپرده شده است. با جلب توجه شما به متن پیشنهاد مtar که و صلح دمکراتیک بدون الحاق و غرامت، برپایه خودمختاری ملل که از طرف کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه به تصویب رسیده است مفتخرم از شما خواهش کنم که سند مذبور را به عنوان پیشنهاد رسمی Mtar که فوری در تمام جبهه‌ها و شروع بی‌درنگ مذاکرات صلح - پیشنهادی که حکومت ذی اختیار جمهوری روسیه در عین حال در برابر تمام خلق‌های متحارب و حکومت‌های آن‌ها مطرح می‌سازد - بررسی کنید. ابراز احترامات عمیق حکومت شوروی را آقای سفیر نسبت به خلق خودتان که مانند دیگر خلق‌ها، که در این کشتارگاه بی‌سابقه فرسوده و بی‌رمق گشته‌اند، نمی‌تواند مشتاق صلح نباشد، پذیرید ..."

در همان شب شورای کمیسرهای خلق تلگراف زیرین را به ژنرال "دوخونین" مخابره کرد:

"... شورای کمیسرهای خلق لازم می‌داند که بی‌درنگ به تمام کشورهای متحارب، چه متفقین و چه آن‌هایی که به عنوان خصم در برابر ما قرار گرفته‌اند رسماً پیشنهاد Mtar که بدهد. در این باره اطلاعیه‌ای از جانب کمیسرهای خلق در امور خارجی به تمام نمایندگان مختار کشورهای متفق در پتروگراد ارسال گردیده است. شورای کمیسرهای خلق به شما هموطن - سرفرازمانی عالی - مأموریت می‌دهد که به قصد شروع مذاکرات صلح، پیشنهاد قطع فوری عملیات نظامی را در برابر مقامات نظامی ارتش‌های خصم مطرح سازید. شورای کمیسرهای خلق انجام این مذاکرات مقدماتی را بر عهده شما گذارد و به شما فرمان می‌دهد:

"۱- جریان مذاکرات خود را با نمایندگان ارتش‌های خصم بلاقطع از طریق سیم مستقیم شورا گزارش دهید."

"۲- سند Mtar که را فقط با توافق قبلی شورای کمیسرهای خلق امضاء کنید ..."

سفیران دول متفق یادداشت تروتسکی را با سکوت نفرت‌انگیزی تلقی کردند و در روزنامه‌ها مصاحبه‌های پی‌درپی انتشار دادند سرشار از بی‌اعتنایی و تمسخر. فرمانی که به "دوخونین" ارسال گردید علناً به مثابه یک اقدام خائنانه ارزیابی شد. اما خود "دوخونین" هیچ نشانی از زندگی از خود بروز نداد. در شب بیست و دوم (نهم) نوامبر او را پای تلفن مستقیم خواندند و پرسیدند که آیا قصد تبعیت از فرمان را دارد؟ "دوخونین" پاسخ داد که وی تنها از فرامینی می‌تواند اطاعت کند که از طرف "حکومتی مورد پشتیبانی ارتش و کشور" صادر شده باشد.

بلافاصله تلگرافا" از پست فرماندهی معزول شد و به جای او "کریلنکو" منصوب گردید. لین به پیروی از شیوه خود که به توده‌ها مراجعه می‌کرد رادیو تلگرامی به تمام کمیته‌های هنگ‌ها و لشکرها و سپاه‌ها خطاب به تمام سربازان ارتش و ناویان ارسال داشته امتناع "دوخونین" را به اطلاع آنان رسانده و فرمان داد: "هنگ‌ها که در جبهه قرار دارند فوراً نمایندگان مختاری که باید مذاکرات رسمی را در باره متار که با دشمن آغاز کند، انتخاب نمایند."

روز بیست و سوم (دهم) نوامبر کارداران دول متفق طبق دستورهایی که از حکومت‌های خویش دریافت داشتند با یادداشتی به "دوخونین" مراجعه کرده به وی رسماً اخطار نمودند که پیمان‌های منعقده بین دول آناتانت را نقض نکند. سپس در یادداشت گفته شده بود که عقد متار که جداگانه با آلمان و خیم‌ترین عواقب را برای روسیه بهار خواهد آورد. "دوخونین" بلادرنگ این یادداشت را به تمام کمیته‌های سربازی ارسال داشت.

"فردای آن روز تروتسکی با پیام نوینی به سربازان مراجعه کرد که در آن یادداشت نمایندگان متفقین همچون مداخله آشکار در امور داخلی روسیه، و به منزله کوشش جسورانه‌ای ارزیابی شده بود که "ارتش روسیه و خلق روسیه را براساس پیمان‌های منعقده با تزار از طریق تهدید مجبور به ادامه جنگ می‌کند".

از اسمولنی لاینقطع سیل بیانیه‌هایی روان بود در افشاء "دوخونین" و افسران ضدانقلابی که گرد وی جمع شده بودند؛ و نیز در افشاء بازیگران مرتاج سیاسی که در "موگیلیوف" گردآمده بودند. این بیانه‌ها میلیون‌ها سرباز خشمگینی را که در جبهه‌ای به طول هزار ورست پراکنده بودند به حرکت درآورد.

در همین زمان "کریلنکو" با سه گروه ناوی‌های از صمیم قلب وفادار به سوی ستاد رهسپار شد و "دوخونین" را به مكافات تهدید کرد. سربازان همه جا "کریلنکو" را با هلله‌های سرورآمیز استقبال کردند و این ظفرمندی کاملی بود. وقتی که کمیته مرکزی ارتش طی بیانیه‌ای از "دوخونین" جانبداری کرد، بلافاصله ده هزار سرباز به سوی "موگیلیوف" به حرکت درآمدند.

دوم دسامبر (نوزده نوامبر) پادگان "موگیلیوف" قیام کرد، شهر را به تصرف درآورد، "دوخونین" و کمیته ارتش را توقيف کرد و با پرچم‌های سرخ پیروزی به استقبال سرفماندهی عالی نوین رفت. فردای آن روز "کریلنکو" وارد "موگیلیوف" شد و در کنار واگنی که "دوخونین" در درون آن محافظت می‌شد با انبوهی جمعیت جوشان و خروشان رو برو گشت. "کریلنکو" نطقی ایراد داشت و طی آن از سربازان تقاضا کرد که متعرض "دوخونین" نشوند، زیرا می‌باشد او را به پتروگراد برد تا در آن جا در برابر دادگاه انقلابی قرار گیرد. هنگامی که سخنان خود را پایان داد، ناگهان سروکله "دوخونین" از پنجه و اگن هویدا شد- گفتی که او هم می‌خواهد خطاب به جمعیت سخنرانی کند. مردم با فریادهای وحشتناک به واگن هجوم بردن، ژنرال سالخورده را بیرون کشیدند و همان‌جا روی سکو قطعه قطعه کردند.

شورش بدین سان پایان یافت.

دولت شوروی که در نتیجه سقوط این آخرین دژ نیروهای خصم فوق العاده تقویت یافته بود، با اطمینان دست اندر کار سازماندهی دولت جدید گردید. بسیاری از کارمندان پیشین زیر پرچم آن درآمدند، بسیاری از اعضاء احزاب دیگر خدمت شوروی را پذیرفتند. ضمناً از بین آن‌ها آن عده که به حقوق‌های گزارف امید بسته بودند در مقابل فرمانی درباره میزان حقوق کارمندان شوروی، که برای کمیسر خلق یعنی بزرگ‌ترین مقام پانصد روبل (قریب پنجاه دلار) حقوق در ماه قائل شده بود، دچار یأس گردیدند. اعتصاب کارمندان دولتی که دیگر از لحاظ مالی از طرف محافل مالی و بازارگانی نمی‌توانست مورد پشتیبانی قرار گیرد، بهم خورد. کارمندان بانک نیز به کار خود بازگشتند.

فرمان ملی کردن بانک‌ها، ایجاد شورای عالی اقتصاد ملی، اجرای فرمان مربوط به زمین در دهات، تجدید سازمان دمکراتیک ارتش، تغییرات چشم‌گیر در تمام عرصه‌های اداره دولت و زندگی - همه ای این‌ها تدابیری بود بیانگر اراده توده‌های کارگر، سرباز و دهقان برای آغاز کار تدریجی و توام با اشتباهات زیاد برای ایجاد روسیه نوین و پرولتری.

بلشویک‌ها قدرت حاکمه را نه به وسیله سازش با طبقات حاکمه و یا با رهبران سیاسی دیگر، و نه از طریق آشتی با دستگاه دولتی سابق قبضه کردند. آن‌ها هم‌چنین از راه اعمال قهرمت‌شکل یک دارودسته کوچک به این هدف نرسیدند. اگر توده‌های وسیع اهالی روسیه آماده قیام نمی‌بودند آن‌ها دچار شکست می‌شدند. یگانه سبب کامیابی عظیم بلشویک‌ها در آن است که آن‌ها آرزوهای بزرگ و در عین حال ساده و وسیع ترین اقسام اهالی را تحقق بخشیدند؛ آن‌ها را دعوت کردند که هر آن‌چه را کهنه است ویران سازند و ریشه کن کنند و سپس همراه با آن‌ها بر روی ویرانه‌های گذشته پایه‌های جهان نوین را بنیاد نهند.

فصل دوازدهم

کنگره دهقانی

بامدادان روز هیجدهم (پنجم) نوامبر که بیدار شدیم چهارچوب پنجره‌ها را تماماً "سفید" یافتیم. برف می‌بارید و ریزش آن چنان پرپشت بود که در ده گامی هیچ چیز دیده نمی‌شد. گل‌ولای محو شده و شهر تیره ناگهان درخشندگی خیره کننده یافته بود. به جای درشکه‌ها سورتمه‌ها با سرعتی سرگیجه‌آور در کوچه‌های ناهموار می‌شافتند. ریش سورتمه‌چی‌ها که خود را به نحو مضحکی قنداق پیچ کرده بودند، یخ بسته و به آویزه‌های یخی مبدل شده بود. شهر، علیرغم انقلابی که با شتابی گیج کننده روسیه را به سوی آینده نامعلوم و مخفوفی می‌کشید، نخستین برف را با شادمانی عمومی استقبال کرد. لبخند بر تمام لب‌ها نشسته بود و مردم در کوچه‌ها می‌دویدند و با خنده دانه‌های لطیف برفی را که در فضا می‌چرخید می‌قاییدند. هر آن‌چه تیره رنگ بود محو شده بود و تنها سرمناره‌ها و گبدهای زرین و رنگین از زیر پوشش برف سر برآورده بودند؛ برف فقط به زیبایی ابتدایی ویژه آن‌ها فزونی بخشیده بود.

نیم روز حتی خورشید، رنگ پریده و ناتوان، نمایان شد، ولی در هر حال خورشید بود. ذکام و درد مفاصل که در موسم باران بر شهر چیره شده بود رخت بر بست. زندگی شادمانه‌تر جریان پیدا کرد، و حتی انقلاب با سرعت بیشتری به پیش شافت.

یک شام گاه در قهوه‌خانه مقابل دروازه اسمولنی نشسته بودم. قهوه‌خانه کلبه عموم‌tom نام داشت و جنگ‌جویان گاردسرخ غالباً به این پاتوق پر همهمه با سقف کوتاه روی می‌کردند. اکنون این‌ها نیز در اینجا به دور میزهایی که قوری‌های چینی بزرگی بر روی سفره‌های ناتمیز چیده شده بود گرد آمده اتاق را با دود غلیظ توتون پر کرده بودند. پیش خدمت‌ها با فریاد "الآن، الآن" به هر سو می‌دویدند.

در گوشه‌ای مردی با اونیفورم سروانی نشسته بود و سعی داشت نقطی ایراد کند. ولی حاضرین در هر چند کلمه سخن او را می‌بریدند. مرد فربادزنان گفت: "شما از آدم‌کش‌ها بهتر نیستید. در کوچه برادران روس خود را خودتان به تیر می‌بندید!"

کارگری پرسید: "چه وقت ما چنین کاری کرده‌ایم؟"

- "یکشبه گذشته وقتی یونکرها ..."

- "مگر یونکرها به ما تیراندازی نکردند؟"

یکی از حضار دست خود را که با باند برگردان آویزان داشت بلند کرد و نشان داد: "آن‌ها برای من که مدرک گذاشته‌اند، شیاطین!

سروان با تمام قدرت صدایش فریاد زد: "شما می‌بایست بی طرفی را حفظ می‌کردید. شما می‌بایست بی طرف می‌ماندید. شما کی هستید که بتوانید حکومت قانونی را ساقط کنید؟ این لین شما کیست؟ آلمانی! ..."

"و تو خودت کی هستی؟ ضدانقلابی! پرووکارتور! - از هر سو بر سرش فریاد زدن. وقتی سروصداتا حدودی خواهد سروان برخاست و گفت:

"بسیار خوب، شما خودتان را خلق روس می‌نامید. ولی خلق روس شماها نیستید، خلق روس این دهقانانند. صبر کنید تا دهقانان ..."

و بر سرش فریاد زدند: "صبر خواهیم کرد و خواهیم دید که دهقانان چه خواهند گفت. ما خوب می‌دانیم آن‌ها چه خواهند گفت! مگر آن‌ها زحمت کشانی مانند ما نیستند؟"

در آخرین تحلیل همه چیز به دهقانان بستگی داشت. گرچه سطح رشد دهقانان پایین بود، ولی آن‌ها نظریات خاص خود را داشتند و علاوه بر این آن‌ها بیش از هشتاد درصد اهالی روسیه را تشکیل می‌دادند. در بین دهقانان پیروان بشویک‌ها بطور نسبی کم

بود، و یک دیکتاتوری استوار صرفاً متکی به کارگران صنعتی در روسیه غیرممکن بود ... حزب اس ارهای نمایندگی سنتی دهقانان را داشت. از این رو دهقانان طبعاً توسط اس ارهای چپ رهبری می شدند و نه توسط حزبی از احزاب دیگر که هوادار حکومت شوروی بودند؛ و اس ارهای چپ که موجودیت شان در گرو پرولتاویای مشکل شهری بود نیاز بی انتها به پشتیبانی دهقانان داشتند. ولی اسملونی دهقانان را هیچ گاه فراموش نکرده بود. با صدور فرمان راجع به زمین، کمیته اجرائیه مرکزی نوین، مقدم بر همه چیز کمیته دهقانان سراسر روسیه را بدون مراجعه به کمیته اجرائیه شورای دهقانان فراخواند. پس از چند روز مقررات دقیقاً تدوین شده‌ای برای کمیته‌های ارضی شهرستان‌ها انتشار یافت و به دنبال آن نامه‌های لینین خطاب به دهقانان منتشر شد که با زبانی ساده و مفهوم، انقلاب بشویکی و حکومت نوین را توضیح می‌داد. سرانجام شانزده (سوم) نوامبر لینین و "میلیوتین" "دستورالعمل برای فرستادگان مختار به استان‌ها" را منتشر ساختند. هزاران نفر از این فرستادگان از طرف دولت شوروی به روستاها رفته بودند.

"۱- فرستاده به محض ورود به استان تعیین شده، جلسه نمایندگان کمیته اجرائیه شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان را فرامی‌خواند و در آن‌جا قانون ارضی را گزارش می‌دهد و مسئله فراخواندن جلسات نمایندگان شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان شهرستان‌ها و استان‌ها را مطرح می‌کند."

"۲- وضع مسئله زمین را در استان توضیح می‌دهد: الف- آیا اراضی مالکان تقسیم شده یا خیر و در کجا و در کدام شهرستان، ب- اراضی مالکان در اختیار چه کسی قرار گرفته است؟ در اختیار کمیته‌های ارضی و یا کماکان در اختیار مالکان است، ج- نسبت به ابزار کار چگونه رفتار شده است؟"

"۳- آیا کشت دهقانان توسعه یافته است؟"

"۴- از سهمی که به استان تعلق می‌گیرد چقدر بارگیری می‌شود؟"

"۵- توضیح داده شود مادام که دهقانان زمین را گرفته‌اند پس لازم است هر قدر ممکن است بیشتر و سریع‌تر غله به شهرها حمل گردد و فقط از طریق افزایش مقدار حمل غله به شهر است که می‌توان خطر قحطی را رفع کرد."

"۶- چه تدبیری برای انتقال اراضی ملاکان به دست کمیته‌های شهرستانی و ارضی و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان در نظر گرفته شده و اتخاذ گردیده است؟"

"۷- بهتر است که املاک معمور و مجهز در اختیار شوراهای نمایندگان تهییدست با رهبری مهندسان مربوطه کشاورزی قرار گیرد".

در روستا جنب و جوشی در گرفت-آبستن تحولات، و سبب آن نه فقط تاثیر نیرومند فرمان درباره زمین، بلکه هم‌چنین بازگشت هزاران دهقان سرباز با روحیه انقلابی از جبهه بود ... بخصوص این افراد با شادمانی ویژه‌ای فراخواندن کنگره دهقانان را شادباش گفتند.

هم‌چنان که کمیته اجرائیه مرکزی قدیم کوشید که از تشکیل دومنین کنگره نمایندگان کارگران و سربازان جلوگیرد، کمیته اجرائیه شوراهای دهقانان نیز سعی کرد از تشکیل کنگره دهقانان که اسملونی فراخوانده بود جلوگیری کند؛ و آن‌گاه که دید توانایی برهم زدن کنگره را ندارد، این کمیته اجرائیه نیز مانند کمیته اجرائیه مرکزی قدیم با شتابی تب‌آلود به پخش تلگرام‌ها پرداخت دائر به سفارش برگریدن نمایندگان محافظه کار. حتی در بین دهقانان شایعه پراکنده که گویا کنگره در مسکو تشکیل خواهد شد، و برخی از نمایندگان نیز درواقع بدان‌جا عزیمت کردند؛ ولی در بیست و سه (ده) نوامبر در پتروگراد نزدیک به چهارصد نماینده گردآمدند و مشاورات فراکسیونی آغاز شد...

نخستین جلسه کنگره در تالار "الکساندروفسکی" از بنای دومای شهر تشکیل یافت و نخستین رأی گیری نشان داد که بیش از نصف نمایندگان کنگره اس ارهاي چپ هستند، در حالی که بلویکها فقط یك پنجم، اس ارهاي راست یك چهارم نمایندگان را تشکیل می دادند و بقیه نمایندگان تنها در مخالفت با کمیته اجرائیه قدیم که رهبری آن را "اوکستیف"، "چایکوفسکی" و "پشهخونوف" در دست داشتند، متحد شده بودند.

از حمامی پرهیاهو تالار عظیم را پر کرده بود. خصوصیتی ژرف و سرسرخ نمایندگان را به گروههای آشتی ناپذیر تقسیم نموده بود. در سمت راست سردوشیهای افسران می درخشید و چهرههای پدرسالاری دهقانان سالمند و مرphe مشاهده می شد. در مرکز تعداد کمی دهقان، گروهبان و چند سرباز؛ در سمت چپ تقریباً فقط سربازان ساده نشسته بودند. این نسل جوانی بود که در ارتش خدمت می کرد. در راه روها انبوهی از کارگران بودند که در رویه هنوز منشاء دهقانی خود را فراموش نکرده اند ...

کمیته اجرائیه برخلاف کمیته اجرائیه قدیم به هنگام افتتاح جلسه از به رسمیت شناختن کنگره امتناع کرد. موعد کنگره رسمی سیزده دسامبر (سی نوامبر) تعیین شده بود. صدر کمیته اجرائیه در میان کف زدن های رعد آسا و فریادهای خشمگین اعلام داشت که جلسه کونی کنفرانسی است فوق العاده و نه بیشتر ... ولی کنفرانسی فوق العاده به زودی با انتخاب رهبر اس ارهاي چپ-ماریا سپیریدونوا- به صدارت مناسبات خود را نسبت به کمیته اجرائیه نشان داد.

"تقریباً" تمام روز نخست با بحث و جدل سختی درباره این موضوع گذشت که آیا بایستی نمایندگان شوراهای شهرستانها در کنگره شرکت داد و یا این که فقط نمایندگان سازمانهای استانها را، ولی سرانجام به همان گونه کنگره کارگران و سربازان، اکثریت شکننده به سود وسیع ترین نمایندگی رأی داد. پس از آن کمیته اجرائیه قدیم تالار جلسه را ترک گفت ...

تقریباً" بالافاصله پس از این واقعه آشکار شد که روحیه اکثریت نمایندگان نسبت به حکومت کمیسرهای خلق خصوصیت آمیز است. زینویف کوشید به نام بلویکها سخن گوید ولی با سوت استقبال شد؛ و آن گاه که او در میان خنده نمایندگان کرسی خطابه را ترک گفت فریاد زد "خَرِ کمیسر خلق به گل نشست!"

نازاریف نماینده استان فریاد برآورد: "ما سویاں انقلابیون چپ از شناخت این به اصطلاح حکومت کارگری- دهقانی امتناع می ورزیم تا آن گاه که در آن نمایندگان دهقانان نباشدند. این وضع در حال حاضر جز دیکتاتوری کارگری چیز دیگری نیست ... ما اصرار داریم حکومت نوبنی تشکیل شود که نمایشگر تمام دمکراسی باشد!"

نمایندگان مترجم با تمام قوا از این روحیه پشتیبانی می کردند و بی اعتماد به اعتراضات شدیدی که از نیمکت های بلویکها بر می خاست مدعی بودند که شورای کمیسرهای خلق قصد دارد یا کنگره را تابع خود سازد و یا به زور اسلحه آن را منحل کند. دهقانان این ادعا را با فریادهای نفرت استقبال می کردند ...

در سومین روز ناگهان در پشت کرسی خطابه لین ظهور کرد. تالار نه کمتر از ده دقیقه خشم خود را بروز داد. تالار فریاد می

زد: "دورشو، ما نمی خواهیم حرف کمیسرهای خلق را گوش بدیم! حکومت شما را به رسمیت نمی شناسیم!"

لین که دستهای خود را به طرفین کرسی خطابه گرفته بود کاملاً آرام ایستاده بود و متفکرانه جمعیت خشمگین را با پلک های نیم بسته نگاه می کرد. سرانجام، همه مه در تالار گویی فروکشید به استثناء نیمکت های راست که در آن جا هنوز فریاد می زدند و سوت می کشیدند.

لین گفت: "من اینجا آمدهام نه به عنوان عضو شورای کمیسرهای خلق- و به انتظار ساکت شد تا همه به خوابد- بلکه به عنوان فرآکسیون بلویکی که به نحوی بایسته برای کنگره کونی انتخاب شده است." و اعتبار نامه خود را بلند کرد چنان که همه بتوانند آن را بینند.

"وانگهی - او با صدایی کاملاً آرام به سخن ادامه داد - هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که حکومت کنونی روسیه را حزب بلشویک تشکیل داده است ... او چند ثانیه مکث کرد ... چنان‌که در واقع این و آن یکی است ..."

استدلال لین ساده بود: "صاف و ساده بگویید شما دهقانان که ما املاک ملاکان را به شما داده‌ایم، آیا اکنون می‌خواهید مانع کارگران شوید که کنترل خود را بر تولید برقرار کنند؟ اینجا مبارزه طبقاتی است: ملاکان بدیهی است که با دهقانان مبارزه می‌کنند و صاحبان کارخانه با کارگران. مگر شما می‌خواهید کار به تفرقه در صفوف پرولتاریا بی‌انجامد؟ شما می‌خواهید در کدام طرف قرار گیرید؟ ما بلشویک‌ها حزب پرولتاری هستیم - چه پرولتاریای دهقانی و چه پرولتاریای صنعتی. ما بلشویک‌ها به یکسان طرف دار شوراهای هستیم - هم طرف دار شوراهای دهقانی و هم طرف دار شوراهای کارگران و سربازان. حکومت کنونی حکومت شوروی است و ما نه فقط پیشنهاد کرده‌ایم که شوراهای دهقانی در این حکومت شرکت کنند، بلکه هم‌چنین نمایندگان اسراهای چپ را دعوت کرده‌ایم که در شورای کمیسراهای خلق وارد شوند ... شورا کامل‌ترین شکل نمایندگی مردمی - چه مردمی که در کارخانه‌ها و معادن کار می‌کنند و چه مردمی که در کشتزارها کار می‌کنند. هر کس سعی در تخریب شوراهای کنگره عمل ضدodemکراتیک و ضدانقلابی را بردوش می‌گیرد و من به خود اجازه می‌دهم که به شما رفقاء اسراهای راست و به شما آقایان کادتها بگویم که اگر مجلس مؤسسان بخواهد شوراهای را تخریب کند ما این مجلس مؤسسان را اجازه نخواهیم داد!"

شب هنگام (بیست و پنجم) دوازده نوامبر چرنوف که توسط کمیته اجرائیه فراخوانده شده بود شتابان از "موگیلیوف" فرارسید. تا دو ماه قبل او یک انقلابی دو آتشه شمرده می‌شد و از یک شهرت بسیار بزرگی بین دهقانان برخوردار بود. و اکنون او را فراخوانده بودند به خاطر آن که او کنگره را از گرایش خط‌ناک به چپ باز دارد. به محض ورود به پتروگراد چرنوف بازداشت و به اسملونی برد شد. در آنجا به سرعت از او بازپرسی کردن و رهایش ساختند.

نخستین کارش بستن کمیته اجرائیه به تازیانه انتقاد بود برای آن که کنگره را ترک کرده بود. کمیته اجرائیه موافقت کرد به کنگره بازگردد. به هنگام ورود چرنوف به تالار، اکثریت از او با کف زدن‌های شدید و بلشویک‌ها با سوت کشیدن و تمسخر استقبال کردن.

"رققا من غیبت کرده‌ام. من در کنفرانس ارتش دوازدهم درباره مسئله دعوت کنگره تمام نمایندگان دهقانان ارتش جبهه غرب شرکت داشتم و از آن‌چه در اینجا موجب طغیان شده اطلاع بسیار کمی دارم ..." زینوویف از جا پرید و فریاد کشید "شما فقط چند دقیقه غیبت کرده‌اید! همه‌مه و فریادهای گوش خراشی برخاست : دور باد بلشویک‌ها!"

چرنوف ادامه داد: "اتهامی که برمن وارد کردن که گویا من کمک کرده‌ام ارتشی را تماماً به سوی پتروگراد گسیل دارم فاقد هرگونه اساس و سرتاپا دروغ است. چنین اتهامی از کجا مایه می‌گیرد؟ منشاء آن را به من نشان دهید!" زینوویف: از روزنامه‌های خود شما - از "ایزوستیا" و "دیئلونارودا"!

چهره پهن چرنوف در چارچوبی از ریش فلفل نمکی و موهای وزکرده از خشم سرخ شده بود. چشمان ریزش می‌درخشید. ولی او خودداری کرد و ادامه داد: "تکرار می‌کنم، من عملاً هیچ چیز از آن‌چه در اینجا گذشته است نمی‌دانم. من هیچ ارتشی را هدایت نکرده‌ام جز این را (او با انگشت به نمایندگان دهقانان اشاره کرد) و من مسئولیت کامل این را بر عهده می‌گیرم که آن را به این تالار هدایت کرده‌ام! (خنده، فریاد، آفرین، احسنت!)"

"به پتروگراد که بازگشتم به اسملونی رفتم، آن‌ها چنین اتهاماتی به من نبستند ... پس از مذاکرات بسیار کوتاهی مرا رها کردن و این است تمام داستان. بگذار کسی از حضار این اتهام را تکرار کند!"

همه‌مه و حشتناکی برخاست. بلشویک‌ها و برخی اس‌ارهای چپ از جا جستند، با تکان دادن مشت فریاد می‌کشیدند و بقیه نمایندگان سعی داشتند با فریادهای رساتری آن‌ها را ساکت کنند.

چرنوف فریاد کشید: "این که جلسه نیست، این که سرتا پا افتضاح است!" و با این کلمات از تالار خارج شد. در نتیجه همه‌مه و برهم خوردن نظم لازم آمد تنفس بدهنند ...

#####

مسئله وضع کمیته اجرائیه دهقانان همه را سخت به هیجان آورد بود. کمیته اجرائیه با اعلام این که جلسه، کنفرانس فوق العاده‌ای است، در نظر داشت از تجدید انتخاب کمیته اجرائیه جلوگیرد. ولی این شمشیر دوسرو بود. اس‌ارهای چپ تصمیم گرفتند که اگر کنگره بر کمیته اجرائیه حاکمیت ندارد پس کمیته اجرائیه نیز بر کنگره حاکمیت نمی‌تواند داشته باشد. جلسه در بیست و پنج (دوازده) نوامبر مقرر داشت که اختیار کمیته اجرائیه به کنفرانس فوق العاده منتقل می‌گردد و حق رأی تنها به آن اعضاًی از کمیته اجرائیه تعلق می‌گیرد که به عنوان نماینده برگریده شده‌اند.

فردای آن روز علیرغم کوشش‌های نومیدانه بلشویک‌ها اصلاحی برای قطع نامه تصویب شد که طبق آن حق رأی مشورتی و قطعی به تمام اعضای کمیته اجرائیه – قطع نظر از این که به عنوان نماینده انتخاب شده بودند یا نه – داده می‌شد.

بیست و هفت (چهارده) نوامبر مذاکره درباره مسئله ارضی در گرفت که طی آن تفاوت بین برنامه ارضی بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ آشکار شد.

"کالچینسکی" که به نام اس‌ارهای چپ سخن گفت تلخیصی از تاریخ مسئله ارضی در دوران انقلاب عرضه داشت. او گفت که نخستین کنگره شوراهای دهقانان قطع نامه کاملاً دقیق و صوری برای واگذاری فوری املاک ملاکان به کمیته‌های ارضی تصویب کرد، ولی رهبران انقلاب و نمایندگان بورژوازی در حکومت وقت اصرار کردند که مسئله تا گشایش مجلس مؤسسان نمی‌تواند حل شود. دومن دوران انقلاب دوران "سازشکاری" با قرار گرفتن چرنوف در پست وزارت خانه آغاز شد. دهقانان باور داشتند که اکنون بی‌درنگ حل عملی مسئله ارضی آغاز می‌گردد، ولی به رغم اراده بیان شده و صریح نخستین کنگره دهقانی، مرتعین و سازشکاران کمیته اجرائیه به هیچ عملی اجازه ندادند. این گونه سیاست منجر به یک رشتہ هیجان‌های ارضی شد که تظاهر طبیعی بی‌صبری و انژری سرکوب شده دهقانان بود. دهقانان که مضمون واقعی انقلاب را درک کرده بودند می‌کوشیدند که از دایره حرف به دایره عمل گام گذارند.

ناطق ادامه داد: "حوادث اخیر نه یک شورش سطحی و نه "ماجرای بلشویکی" است، بلکه برعکس قیام واقعی خلق است که در سراسر کشور حسن استقبال می‌گردد. بطور کلی بلشویک‌ها در مسئله ارضی موضع درستی اتخاذ کردند، ولی با توصیه دهقانان که خود زمین را به زور تصرف کنند اشتباه بزرگی مرتکب شدند. بلشویک‌ها از روزهای نخست اعلام داشتند که دهقانان می‌باشند زمین را "از طریق عمل انقلابی توده‌ای" تصرف کنند. این چیزی جز هرج و مرچ نیست. زمین می‌تواند بطور متشكل گرفته شود. برای بلشویک‌ها مهم این بود که هر قدر ممکن است سریع‌تر تمام مسائل انقلاب را حل کرد، ولی آن‌ها به بهانه این که چگونه این مسائل بایستی حل شود اعتنایی نکردند. فرمان درباره زمین که از طرف کنگره شوراهای صادر شد در اساس خود کاملاً با تصمیمات نخستین کنگره دهقانی انطباق دارد. پس چرا حکومت نوین نمی‌خواهد تاکتیکی را نیز که این کنگره متذکر شده به کار بندد؟ - زیرا که شورای کمیسرهای خلق می‌خواست مسئله زمین را با شتاب حل کند تا برای مجلس مؤسسان چیزی باقی نماند. ولی حکومت می‌دید که تدبیر عملی نیز ضرور است. از این جهت بدون تعمق "مقررات مربوط به کمیته‌های ارضی" را وضع کرد و بدین‌سان وضع بسیار عجیبی به وجود آورد - یعنی شورای کمیسرهای خلق مالکیت خصوصی را بزمین لغو کرد و مقرراتی که به وسیله کمیته‌های ارضی

وضع شد مبتنی بر اصل مالکیت خصوصی بود. با تام این‌ها بدینخستی در این‌جا نیست، زیرا که کمیته‌های ارضی هیچ‌گونه توجهی به فرمانی شوراهای ندارند و تصمیمات عملی خود را اجرا می‌کنند- تصمیماتی که بر اراده اکثریت عظیم دهقانان تکیه دارد... کمیته‌های ارضی سعی ندارند که مسئله ارضی را از طریق قانون‌گذاری که فقط مجلس مؤسسان اختیار وضع آن را دارد حل کنند؛ ولی آیا مجلس مؤسسان می‌خواهد اراده دهقانان روس را تحقق بخشد؟ ما در این‌جا نمی‌توانیم اعتماد داشته باشیم. ما می‌توانیم تنها اعتماد داشته باشیم به این که تصمیم انقلابی دهقانان قویاً" رشد یافته و این که مجلس مؤسسان مجبور خواهد شد مسئله زمین را چنان حل کند که دهقانان می‌خواهند. مجلس مؤسسان جرأت آن را نخواهد داشت که در راه نقض اراده حلق گام بردارد."

پس از "کالچینسکی" لینین به ایراد نقط پرداخت و این بار به سخنان او با توجه بسیار گوش دادند:

"در حال حاضر ما می‌کوشیم نه فقط مسئله زمین، بلکه هم‌چنین مسئله انقلاب اجتماعی را حل کنیم. ما نه فقط در این‌جا، در روسیه، بلکه هم‌چنین در سراسر جهان مسئله زمین جدا از دیگر مسائل اجتماعی قابل حل نیست. چنان‌که مثلاً" ضبط املاک بزرگ باعث برانگیختن ملاکان روس، بلکه هم‌چنین باعث برانگیختن سرمایه خارجی است که مالکیت بزرگ ارضی با آن به وسیله بانک‌ها مربوط است. در روسیه مالکیت خصوصی برزمن مبنای ظلم عظیمی است؛ و ضبط املاک به وسیله دهقانان یکی از مهم‌ترین گام‌های انقلاب ما است. ولی این اقدام نمی‌تواند از دیگر اقدامات جدا باشد- چنان‌که در تمام مراحلی که انقلاب ما طی کرده است این موضوع به وضوح آشکار است. اشتباه اس‌ارهای چپ از آن‌جا است که در آن‌هنگام با سیاست سازش کارانه مبارزه نکردند، زیرا آن‌ها پیرو این تئوری بودند که آگاهی توده‌ها هنوز به قدر کافی رشد نکرده است. اگر سوسیالیسم تنها زمانی تحقق پذیر باشد که رشد فکری تمام خلق آن را اجازه دهد، در آن صورت ما سوسیالیسم را حتی پس از پانصد سال نخواهیم دید. حزب سیاسی سوسیالیستی پیشگام طبقه کارگر است؛ این حزب باید اجازه دهد که سطح نازل رشد توده‌ها پیشروی آن را متوقف سازد، بلکه می‌بایست توده‌ها را به دنبال خود ببرد بدین ترتیب که از شوراهای ارگان‌های ابتکار انقلابی استفاده کند. اما برای این که بتوان مردین را به دنبال خود برد، می‌باید خود رفقاء اس‌ارهای چپ بر تردیدهای خود غلبه کنند. توده‌های خلق از ماه ژوئیه دوری از سازش کاری را آغاز کردند و اکنون در نوامبر اس‌ارهای چپ هنوز هم به سوی اوکستنیف دست دراز می‌کنند که به بقایای حقیر شهرت گذشته‌اش چسیده است. اگر سازش کاری ادامه باید انقلاب نابود خواهد شد. با بورژوازی سخن از هیچ‌گونه سازش کاری نمی‌تواند در میان باشد. حاکمیت بورژوازی باید تمام و کمال سرنگون گردد. ما بشویک‌ها برنامه ارضی خود را تغییر نداده‌ایم. ما از انهدام ملکیت خصوصی بر زمین سر باز نزده و نمی‌خواهیم سر باز زیم. ما "مقررات برای کمیته‌های ارضی" را که ابداً مبتنی بر اصل مالکیت خصوصی نیست تصویب کرده‌ایم به سبب آن که خواسته‌ایم اراده خلق را به همان وسیله‌ای که خود خلق برگزیده تحقق بخشیم و بدین‌سان اتحاد تمام عناصری را که در راه انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کنند فشرده‌تر سازیم. ما از اس‌ارهای چپ به ورود در این اتحاد دعوت می‌کنیم ولی ما معتقدیم که آن‌ها از واپس نگری دست بردارند و از جناح سازش کار خود ببرند. و اما درباره مجلس مؤسسان، همان‌طور که ناطق قبلی گفت، این کاملاً" درست است که کار مجلس مؤسسان را تصمیم انقلابی توده‌ها تعیین خواهد کرد و من می‌گویم: به این تصمیم انقلابی امید بیند و تفنهک را از دست رها نکن!"

پس از آن لینین قطع نامه بشویک‌ها را قرائت کرد:

"کنگره دهقانی دولت موقت مشکله از طرف دومین کنگره نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان سراسر روسیه را تأیید می‌کند و تمام و کمال قانون (فرمان) درباره زمین مورخ بیست و شش اکتبر ۱۹۱۷ صادره از طرف شورای کمیسرهای خلق را می‌پذیرد. کنگره دهقانی تصمیم راسخ و بی‌خدشه خود را در دفاع جانبازانه از اجرای این قانون ابراز می‌دارد و همه دهقانان را به حمایت متحد از آن و اجرای بلاذرنگ، آن در محل‌ها توسط خود دهقانان فرامی‌خواند و نیز دهقانان را دعوت می‌کند که برای تمام

مقامات و وظایف مسئول تنها چنان افرادی را برگزینند که نه در حرف بلکه در عمل وفاداری خود را نسبت به دهقانان زحمت کش و استثمار شده به اثبات رسانده و نشان داده باشند که می‌توانند و آماده‌اند از این منافع، علیرغم هرگونه مقاومت ملاکان و سرمایه‌داران و طرف‌داران آن‌ها، نگهبانی کنند. کنگره دهقانی در عین حال اعتقاد خود را اعلام می‌دارد دایر بر این که اجرای کامل تمام تدابیر شمول قانون زمین فقط با کامیابی انقلاب کارگری سوسیالیستی که در پانزده اکتبر آغاز شده امکان پذیر است، زیرا تنها انقلاب سوسیالیستی است که قادر است هم انتقال رایگان زمین را به دهقانان زحمت کش، هم مصادره ابزار مالکان، هم پاسداری کامل از منافع کارگران کشاورز مزدور را ضمن آغاز بی‌انهدام بی‌قيد و شرط تمامی سیستم برگی مزدوری سرمایه‌داری، هم توزیع صحیح و طبق برنامه محصولات کشاورزی و فرآورده‌های صنعتی بین نواحی و اهالی کشور، هم استقرار سلطه بر بانک‌ها (بدون چنین تسلطی سلطه مردم بر زمین به وسیله الغاء مالکیت خصوصی بزمین امکان پذیر نیست)، هم کمک همه جانبه دولت زحمت کشان و استثمار شدگان وغیره را تأمین کند. از این رو کنگره دهقانی که تماماً از انقلاب بیست و پنج اکتبر حمایت می‌کند و درست به دلیل سوسیالیستی بودن این انقلاب از آن حمایت می‌کند تصمیم راسخ خود را ابراز می‌دارد که با رعایت تدریج لازم، ولی بدون هیچ تردید و تعللی، تدابیر نوسازی سوسیالیستی جمهوری روسیه را به موقع اجرا گذارد. شرط لازم پیروزی انقلاب سوسیالیستی - یگانه انقلابی که کامیابی مستحکم و تحقق کامل قانون زمین را تأمین می‌سازد، عبارت است از اتحاد کامل دهقانان استثمار شده و زحمت کش با طبقه کارگر-پرولتاریا. در تمام جمهوری‌های روسیه از این پس تمام ساختمان و اداره دستگاه دولتی از سر تا پایی بایست بر مبنای چنین اتحادی بنا شود. این اتحاد تمام و هرگونه مساعی مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان را برای بازگشت به سازش کاری محکوم با بورژوازی و با مبلغان سیاست بورژوازی طرد می‌کند و تنها این اتحاد پیروزی سوسیالیسم را در سراسر جهان تأمین می‌نماید."

مرتعین عضو کمیته اجرائیه دیگر جرأت نکردند در مخالفت آشکار نطق کنند، ولی چرنوف چند بار به پشت کرسی خطابه رفت و با لحنی بی‌طرف، فروتن و تطمیع کننده سخن گفت. به او جایی در هیئت رئیسه پیشنهاد کردند. در شب دوم کنگره، یک یادداشت بی‌نام و امضاء به رئیس جلسه داده شد که در آن پیشنهاد شده بود چرنوف را به عنوان رئیس افتخاری برگزینند. اوستینوف این یادداشت را قرائت کرد، ولی در این لحظه زینوویف از جا جست و فریاد کشید که این کلک کمیته اجرائیه سابق است که می‌خواهد جلسه را دردست خود بگیرد. تالار جلسه در حال بدل به یک توده خشمگین با چهره‌های برافروخته شد که مشت‌ها را تکان می‌دادند. هردو طرف در واقع هم از شدت خشم از جا در رفته بودند. با این همه چرنوف هنوز از شهرت بزرگی برخوردار بود. به‌هنگام مباحثات شدید درباره مسئله ارضی و درباره قطع نامه لین، دوباره بشویک‌ها خواستند کنگره را ترک گویند، ولی رهیان، آن‌ها را نگهداشتند. به نظر من این‌طور رسید که کنگره دچار تفرقه بی‌درمانی شده است.

ولی هیچ کس نمی‌دانست که در اسمولنی مذاکرات محروم‌های بین اساره‌ای چپ و بشویک‌ها جریان دارد. اساره‌ای چپ ابتدا می‌طلبیدند که دولتی از نمایندگان تمام احزاب سوسیالیستی، اعم از آن که آن‌ها در شوراهای وارد باشند یا نباشند، تشکیل شود. آن‌ها می‌خواستند که این دولت در برابر شورای خلق متشكل از تعداد برابر نمایندگان سازمان‌های کارگری و سربازی و سازمان‌های دهقانی و در تکمیل آن‌ها از نمایندگان دوماهای شهری و زمستوها، مسئول باشد و هم‌چنین اخراج لین و تروتسکی را از ترکیب دولت و نیز انحلال کمیته‌های انقلابی نظامی و دیگر ارگان‌ها را می‌طلبیدند.

بیست و هشت (پانزده) نوامبر، پس از مبارزه سختی که تمام شب ادامه یافت، در بامداد چهارشنبه سازش به عمل آمد. موافقت شد که در ترکیب کمیته اجرائیه مرکزی متشكل از یکصد و هشت عضو، یکصد و هشت عضو دیگر که به طور نسبی از کنگره دهقانی انتخاب شوند، صد نماینده منتخب بلاواسطه ارتش و نیروهای دریایی و پنجاه نماینده از اتحادیه‌های صنفی (سی و پنج تن از

اتحادیه‌های سراسر روسیه، ده نفر از اتحادیه کارگران راه‌آهن و پنج نفر از نمایندگان پست و تلگراف) وارد شوند. دوماها و زمستوها کنار زده شدند. لینین و تروتسکی در دولت باقی‌ماندند و کمیته انقلابی نظامی نیز به کار خود ادامه داد.

جلسات کنگره به محل آموزشگاه حقوق امپراطوری در "خونتاناکا" شماره شش منتقل شد که در آن جا کمیته اجرائیه سوراهای دهقانی استقرار یافته بود. در اینجا، در تالار عظیم، عصر شنبه نمایندگان گردآمدند. کمیته اجرائیه قدیم رفت و جلسه خصوصی خود را در اتاق دیگری در همان بنا با شرکت نمایندگان انشعابی ارتজاعی و نمایندگان کمیته‌های ارتشی گشود.

چرنوف از جلسه‌ای به جلسه دیگر رفت و آمد می‌کرد و دقیقاً "سیر حوادث را تعقیب می‌نمود. او می‌دانست که سازشی با بلشویک‌ها مورد بحث است ولی نمی‌دانست که اکنون دیگر موافقت حاصل آمده است. او در جلسه انشعابیون گفت: "اکنون هنگامی که همه با تشکیل یک دولت از تمام احزاب سوسیالیستی موافقند بسیاری موضوع نخستین کابینه را که ائتلافی نبود و در آن تنها یک سوسیالیست، آن هم کرنسکی بود، فراموش می‌کنند. این دولت در زمان خود بسیار ذینفوذ بود. اکنون همه کرنسکی را متهم می‌کنند و همه فراموش می‌کنند که او نه فقط توسط شوراهای بلکه توسط توده‌های مردم برمسند حکومت گمارده شده بود. پس چرا افکار عمومی علیه کرنسکی برگشت؟ وحشی‌ها خود خدایان خود را می‌سازند و در برابر آن‌ها نماز می‌گزارند، ولی اگر این خدایان دعای آن‌ها را اجابت نکنند و حشیان آن‌ها را مجازات می‌نمایند؛ و این همان چیزی است که اکنون جریان دارد- دیروز کرنسکی، امروز لینین و تروتسکی و فردا باز کسی دیگر ... ما هم به کرنسکی و هم به بلشویک‌ها پیشنهاد کردیم از حکومت کنار بروند. کرنسکی موافقت کرد. امروز او از پناهگاه خود اعلام داشت که از مقام نخست وزیری برکنار می‌رود. ولی بلشویک‌ها می‌خواهند قدرت حاکمه را در دست داشته باشند، ولی نمی‌دانند با آن چه بکنند ... بلشویک‌ها چه در حکومت بمانند و چه نمانند سرنوشت روسیه از این جهت تغییری نخواهد کرد. روستای روسیه بسیار خوب می‌داند که چه می‌خواهد و تدابیر خاص خود را اتخاذ می‌کند... و سرانجام همین روستا ما را نجات خواهد داد ..."

در این هنگام در تالار بزرگ "اوستینوف" موافقت حاصله بین کنگره دهقانی و اسمولنی را اطلاع داد. نمایندگان این خبر را با شور و هیجان و شادمانه استقبال کردند. ناگهان چرنوف در تالار حاضر شد و درخواست سخن کرد. او چنین آغاز کرد: "می‌بینم که بین کنگره دهقانی و اسمولنی موافقتی بسته شده است. این نوع موافقت غیرقانونی خواهد بود، زیرا کنگره واقعی شوراهای دهقانی فقط دوهفته دیگر گرد خواهد آمد. علاوه بر این من می‌باشد به شما هشدار بدhem که بلشویک‌ها هیچ‌گاه مطالبات شما را برآورده نخواهند کرد."

نطق او با قهقهه خنده قطع شد. او سریعاً اوضاع را درک کرد؛ از پشت کرسی خطابه پایین آمد و از تالار جلسه خارج شد و تمام شهرتش را با خود برد.

شب هنگام در روز پنج شنبه بیست و نه (شانزده) نوامبر جلسه فوق العاده کنگره گشایش یافت. احوال و روحیه جشن گونه بود - همه لبخند بر لب داشتند. آخرین مسائل مربوط به کار که تا آن‌گاه از طرف کنگره حل نشده بود سریعاً حل گردید و آن‌گاه "ناتانسون" ریش‌سفید اسارهای چپ به ایراد نطق پرداخت. او با صدایی لرزان و اشک در چشمان گزارش "عقدازدواج" شوراهای دهقانی را با شوراهای کارگری- سربازی قرائت کرد. هر بار که او کلمه "عقداتحاد" را بربازان می‌راند تالار از کف‌زدن‌های رعدآسا می‌لرزید. وقتی "ناتانسون" به سخن‌ش پایان داد "اوستینوف" ورود نمایندگان اسمولنی را به همراهی نمایندگان گاردسرخ اطلاع داد. کنگره آن‌ها را با هلهله‌ای عظیم استقبال کرد. کارگر، سرباز و ناوی به نوبه پشت کرسی خطابه قرار گرفتند و به کنگره درود فرستادند. سپس "بوریس رایشتاین" نماینده حزب کارگری سوسیالیستی امریکا به سخن پرداخت:

"روز عقد اتحاد بین کنگره دهقانی و شورای نمایندگان کارگران و سربازان، یکی از برعظمت‌ترین روزهای انقلاب است. خبر آن انعکاسی رعدآسا در تمام جهان خواهد داشت. این اتحاد، هم در پاریس و لندن، و هم آنسوی اقیانوس در نیویورک دور، قلب زحمت کشان را مملو از شادی می‌کند. اندیشه ستگ پیروز شد. غرب و امریکا مدت‌ها بود از روسیه، از پرولتاریای روسیه انتظار کارهای غیرعادی و لرزانده داشتند. پرولتاریای جهانی مدت‌ها است چشم به انقلاب روس کارهای بزرگی که اکنون تحقق می‌یابد، دوخته است."

پس از تبریک "سوردلف"- صدر کمیته اجرائیه مرکزی- از دحام عظیم دهقانی به خیابان شتافت با فریادهای: "هورا! جنگ داخلی پایان یافت! زنده باد دمکراسی متعدد!"

شب دیگر فرارسیده بود و رنگ مات ماه و ستارگان بر سپیدی برف منعکس می‌شد. در بزن ساحلی هنگ "پاولوفسکی" با تمام تجهیزات جنگی صفت بسته بود. دسته مو زیکش "مارسهینز" می‌نواخت. در میان فریادهای بلند شادباش سربازان، دهقانان صف کشیدند و پرچم عظیم سرخ کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان شوراهای سراسر روسیه را برافراشتند که بر آن با نخ زرین نوشته شده بود: "زنده باد اتحاد توده زحمت کشان انقلابی! سپس پرچم‌های دیگری- پرچم‌های شوراهای بزرگ‌ها گذشت. بر روی پرچم کارخانه "پوتیلوف" نوشته شده بود: "ما در برابر این پرچم سرفراود می‌آوریم تا برادری تمام خلق‌ها را برقرار کنیم! از جایی مشعل‌ها ظاهر شدند و شب را با نور ارغوانی تیره خود روشن ساختند. نور هزار تیغه آن‌ها در بلور قطعات یخ منعکس می‌شد و دودشان از روی سر جمعیت، که سرود خوانان زیر نظر تماشاگران ساکت و حیرت زده به سوی "فونتانکا" حرکت می‌کرد، بالا می‌رفت.

"زنده باد ارتش انقلابی! زنده باد گاردسرخ! زنده باد دهقان!

این تظاهرات عظیم از سراسر شهر بدین سان گذشت؛ مردم دمدم به آن ملحق می‌شدند و دمدم پرچم‌های سرخ نوین زرین دوز برافراشته می‌شد. دو دهقان سالخورده که کار پشت آن‌ها را خمیده ساخته بود دست به دست یکدیگر می‌رفتند و در چهره آن‌ها شادمانی کودکانه می‌درخشید.

یکی از آن‌ها گفت: "خوب، حالا بینیم چطور از ما زمین را پس خواهند گرفت!"

نژدیک کاخ اسمولنی در طرفین خیابان سربازان گاردسرخ صفت کشیده بودند.

دهقان دومی به همراه خود گفت: "من اصلاً خسته نشده‌ام؛ انگار پر درآورده‌ام."

بر روی پلکان اسمولنی نژدیک به صدماینده کارگر و دهقان با پرچم‌هایی اجتماع کرده بودند که زیر نور خیره‌کننده‌ای که از بنا می‌تاشد تیره رنگ به نظر می‌رسیدند. آن‌ها پلکان را هم‌چون موج در طوفان، به پایین در نوردیدند تا دهقانان را در آغوش گرفته بیوستند؛ و آن‌گاه تمام تظاهرات به درون دارفرو ریخت و با همه‌مه عظیمی از پلکان‌ها بالا رفت.

در تالار سپید عظیم جلسه، کمیته اجرائیه مرکزی با تمام شورای پتروگراد و هزاران تماشاگر در انتظار آن‌ها بودند. اوضاع به سان جشن پر ابهتی بود- همه عظمت لحظه تاریخی را در کمی کردند.

زینوویف موافقت کنگره دهقانی را اعلام داشت. گزارش وی با شعف پر صدایی استقبال شد که سپس آن‌گاه که در راه روسیک نواختن گرفت و صفوی مقدم تظاهرات وارد تالار گردید، به یک طوفان واقعی مبدل گشت. هیئت رئیسه برخاست، به هیئت رئیسه دهقانی جا داد و آن را با آغوش باز استقبال کرد. در آن بالا بر روی دیوار سفید بر فراز چارچوب قاب تهی از تمثال تزار که کنده شده بود، دو پرچم زینت افرا بود.

آن گاه جلسه رسمی گشوده شد. پس از چند کلمه شادباش که از طرف "اسوردلوف" بیان گردید زنی عینکی، رنگ بریده و لاغر با گیسوان صاف شانه زده شیبه به آموزگاران نیوانگلند در پشت کرسی خطابه قرار گرفت. او "ماریا سپیری دونووا" مشهورترین و با نفوذترین زن در روسیه بود.

"در برابر کارگران روس افقی گشوده شده که هنوز در تاریخ دیده نشده است. تا کنون پایان تمام جنبش‌های کارگری بدون استثناء شکست بوده است، ولی جنبش کنونی انتربالیستی است و بنابراین شکست ناپذیر. در جهان نیروی وجود ندارد که بتواند آتش انقلاب را خاموش سازد - جهان کهنه معدوم میگردد، جهان نو زاییده می‌شود."

سپس تروتسکی به ایراد سخن پرداخت: "خوش آمدید رفقای دهقان! شما به اینجا آمده‌اید نه به عنوان مهمان، بلکه به عنوان صاحب خانه ای که در آن قلب انقلاب روس می‌زند. در این تالار اکنون اراده میلیون‌ها کارگر متمرکز شده است. از این پس سرزمین روسیه فقط یک ارباب می‌شناسد و آن اتحادیه کارگران و سربازان و دهقانان است."

او با نیش تمسخر به دیپلمات‌های کشورهای متفق (آنتانت) اشاره کرد که هنوز اعتنایی به پیشنهاد صلح روسیه که دیگر از طرف دولت‌های کوچک‌تر پذیرفته شده، نمی‌کنند. در این جنگ بشریت نوینی تولد می‌یابد. در اینجا، در این تالار، ما در برابر زحمت کشان تمام کشورها سوگند یاد می‌کنیم که در پست انقلابی خود به ایستیم. اگر ما شکسته شویم ما خواهیم مرد در حالی که از پرچم خود دفاع خواهیم کرد."

پس از آن "کریلنو" به سخن پرداخت واز وضع جبهه حکایت کرد که در آن‌جا "دوخونین" مقاومتی در برابر شورای کمیسرهای خلق آماده کرده است. بگذار "دوخونین" و همراهانش خوب بدانند که ما با کسانی که برای ما در راه صلح سد ایجاد کنند **غازله** نخواهیم کرد!"

"دینکو" به نام نیروی دریایی به جلسه تبریک گفت و کروشینسکی عضو کمیته اجرائیه کارگران راه‌آهن سراسر روسیه اظهار داشت:

"از این لحظه، از لحظه‌ای که اتحاد تمام سوسیالیست‌های واقعی انجام یافته، تمام ارتش کارگران راه‌آهن یک‌جا خود را در اختیار دمکراتی انقلابی فرار می‌دهد."

سپس "لوناچارسکی" که اشک خود را به زحمت نگاه می‌داشت، "پروشیان" از طرف اسراهای چپ، و سرانجام "ساخاراوشیلی" از طرف اتحاد سوسیال‌دموکرات‌های انتربالیست مرکب از گروه‌های مارتوف و گورکی نقطه‌ای ایراد داشتند. "ساخاراوشیلی" اظهار داشت:

"ما به عنوان اعتراض نسبت به سیاست آشتبایی ناپذیر بشویک‌ها و به قصد وادرار کردن آن‌ها به گذشت برای انجام اتحاد تمام دمکراتی انقلابی، خارج شده بودیم. اکنون که این اتحاد انجام گرفته ما وظیفه مقدس خود می‌دانیم که از نو جای خود را در کمیته اجرائیه مرکزی اشغال کنیم. ما اعلام می‌داریم که تمام آن‌ها که از کمیته اجرائیه مرکزی کنار رفته‌اند اکنون باید باز گردد."

"استاشکوف" - دهقان سالخورده محترمی از هیئت رئیسه کنگره دهقانی - پشت کرسی خطابه رفت و از چهار سو به جلسه تعظیم کرد:

"رفقا! آغاز زندگی نوین روسیه و آزادی را به شما تبریک می‌گویم!"

سپس "برونسکی" به نام سوسیال دمکرات‌های لهستان، "اسکرپینیک" از طرف کمیته‌های کارخانه‌ها "تریفونوف" به نام سربازان روس در جبهه سالونیک و دیگر ناطقان به ایراد سخن پرداختند - همه با قلبی لبریز از شادکامی و الهام بخش کسانی که ارزنده‌ترین آرزوهای خود را انجام پذیرفته یافته‌اند.

دیری از شب گذشته بود که قطع نامه زیرین پیشنهاد و به اتفاق آراء تصویب گردید: "کمیته مرکزی اجرائیه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه در کنگره فوق العاده‌ای که به اتفاق شوراهای دهقانی سراسر روسیه، در پتروگراد تشکیل یافته است، فرامین مربوط به صلح و مربوط به زمین مصوبه کنگره شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه، و نیز قانون مربوط به کنترل کارگری مصوب کمیته مرکزی اجرائیه شوراهای سراسر روسیه را تأیید می‌نماید."

"جلسه مشترک کمیته اجرائیه مرکزی و کنگره دهقانی سراسری روسیه اطمینان راسخ خود را ابراز می‌دارد که اتحاد کارگران، سربازان و دهقانان که اتحاد برادرانه تمام زحمت کشان و استثمار شدگان است، قدرت بدست آمده را تحکیم می‌بخشد و تمام تدابیر لازم را برای تسريع امر انتقال قدرت به دست طبقه کارگر دیگر کشورها اتخاذ خواهد کرد تا بدینسان استقرار صلح پایدار و عادلانه و استقرار امر سوسیالیسم را تأمین کند.

پایان